

پژوهشی در زنده‌گی و  
ایجادیات بابر

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

## بخش نخست سیمای چند بُعدی بابر

الف - فشرده جستاری بر زیستنامه بابر:  
ظهیرالدین محمد بابر یکی از رجال برجسته سیاسی، تاریخی و ادبی اواخر قرن نهم و نیمه اول سده دهم هجری خراسان، ماوراء النهر و هندوستان است. بابر به روز ششم محرم الحرام سال (888 ه. ق.) در خانواده یی از سلاله تیمور و چنگیز چشم به جهان گشود. پدرش عمر شیخ میرزا فرزند ابوسعید میرزا از فرزندان گان امیر تیمور کورگان و حاکم ولایت فرغانه، اندجان و سمرقند و مادرش قوتلوق نگار خانم دختر خان معروف چغتایی یونس خان مغول بود که مربوط به امیرزاده گان کاشغر میباشد.

عمر شیخ میرزا مرد قلم و شم شیر و مرد عرصه بزم و رزم بوده، میراث ادبی و فرهنگی و خصلتهای مردی و جنگاوری پدرانش را در نهاد خود به درستی پرورش داده بود. به قول بابر: "سواد روانی داشت، خمستین و کتب مثنوی و تاریخها خوانده بود. اکثر شاهنامه میخواند. اگر چه طبع نظمی داشت؛ اما به شعر پروا نمیکرد.<sup>1</sup> جد مادری بابر (یونس خان) نیز اهل قلم و دوستان علم و هنر بود، چنانچه حیدر میرزا دو غلات فرزند محمد حسین کورگان و نواسه دختری یونس خان در کتاب خود "تاریخ رشیدی" یونس خان را چنین توصیف

<sup>1</sup> - توزوک بابری، ترجمه عبدالرحیم خان خاتان، طبع بمبئی، 1308 ه. ق، صفحه 6.

مینماید: "خان (یونس خان) دوازده سال با مولانا شرف الدین علی یزدی همراه بود و فضایل بسیار از او کسب نمود. بعد از وفات مولانا، خان از یزد به طرف عراق، فارس و آذربایجان رهسپار شد و در شیراز به مجالس فضلی آن دیار راه یافت و هم در آنجا لقب "استاد یونس" به او داده شد... او فضایل بسیار داشت. قرآن را نکو قرائت میکرد. طبعی موزون را صاحب بود و در موسیقی و نگاره‌گری مهارت پیدا کرده بود..."<sup>2</sup>

روشن است که بابر در چنین یک خانواده علمدوست و شعرشناس به خوبی پرورش و آموزش دیده، با فنون حربی و علم و ادب آشنایی و مهارت کسب کرده است. همچنان به استناد سخنان خودش میتوان به صراحت گفت که استادان بزرگ و معروف آن زمان عهده‌دار آموزش و پرورش او بوده اند، به گونه مثال، بابر از استادانی چون: شیخ مزید بیک، باباقلی علی، خدای بپردی بیک و خواجه مولانا قاضی عبدالله نام برده و در باره استادی و فضیلت آنان به تفصیل سخن میراند و همچنان در مورد کتب طرف استفاده خود تذکر داده، به آثار مشهوری؛ چون: قرآن مجید، گلستان و بوستان سعدی، شاهنامه فردوسی، خمسه‌های نظامی و امیرخسرو، ظفرنامه شرف الدین علی یزدی، طبقات ناصری قاضی منهاج سراج جوزجانی در بابرنامه اشاره‌هایی دارد.

به همینگونه صحبتها، نشستها، مراودات و مراسلات او با علما، فضلا، شعرا و ادبای ماوراء النهر و خراسان، به ویژه هرات که در آن زمان محل تجمع ارباب علم و فضل بود، برداشش، بینش و معلومات او اثرمند بوده است. بابر از دانشمندان و فضلی آن زمان؛ چون: شیخ الاسلام سیف الدین احمد، ملا شیخ حسن، میرجمال الدین محدث، میرعطاء الله مشهدی، قاضی اختیار و دیگران به نیکویی یاد کرده، اخلاص و اعتقاد خویش را نسبت به آنان نوشته است. بابر زمانی که هنوز کودکی بیش نبود

<sup>2</sup> - بزم تیموریه، تالیف سید صباح الدین عبدالرحمن ام. ای.، طبع معارف اعظم گده، سال 1367 ه.ق. (1948 م.) صفحه 5.

و میبایست کتاب و قلم به دست گرفته، چون دیگر همسالان خود را هی درسگاه شود و با بازیچه ها به تفریح بپردازد، مجبورگردید به جای نشستن بر کرسی مدرسه، بر پشت تکاور باد پا سوار شود و به جای اینکه با همسالان یا اسباب بازیهای خود سرگرم و مشغول گردد، با عده یی از سربازان و جنگاوران رو برو گشته، تفریحی جز رنج لشکرکشی، پیشروی و عقب نشینی نداشته باشد.

عمرش یخ میرزا درسنه (899 ه. ق.) هنگام کبوتر پرانی از فراز بام کبوترخانه بیفتاد و بمرد و به جای او بابر دوازده ساله بر تخت نشست و فرمانروای ولایت فرغانه شد. در آغاز سلطنت با مشکلات و مصایب بیشماری روبرو گشت؛ شهرها و ولایات تحت فرمان خویش را از دست داد و بالاخره مجبور به ترك دیار گردیده، با عده کمی در حدود دو - سه صد نفر از رود آمو گذشت و به سوی بدخشان و کابل متوجه شد. در آن زمان شیبانی خان اندجان، سمرقند و فرغانه را متصرف شده، برای گرفتن بدخشان و قندز - که تحت فرمان خسرو شاه بود - حرکت کرد. خسرو شاه به طرف کابل گریخت و سپاه او با تمام ساز و برگ نظامی خود با بابر پیوستند. همچنان بابر حمایت و همراهی باقی چغانیانی و پسر او احمدقاسم و سه - چهار هزار خانواده مغول را - که به خسرو شاه تعلق داشتند - به خود جلب کرده، به سمت کابل حرکت کرد. هنگام رسیدن به "دوشی" خسرو شاه نیز به او بیدعت کرد و عده باقیمانده سپاه خود را نیز به بابر تسلیم نمود.<sup>3</sup> به این ترتیب بابر با آماده گی بیشتر به کابل رسید و به محاصره شهر پرداخت و محمد مقیم ارغون را - که در آن وقت عهده دار حکومت کابل بود - مجبور کرد که تسلیم شود. در ماه ربیع الثانی سال (910 ه. ق.) بر تخت کابل نشست.<sup>4</sup> و از همین سال به بعد بخت و اقبال به

<sup>3</sup> - بابرنامه (بخش افغانستان)، ظهیرالدین محمد بابر، ترجمه دری و فهارس دکتور شفیقه یارقین، انتشارات اکادمی علوم افغانستان، کابل: 1386، صفحه 29-30. پس ازین، این مرجع را با عبارت اختصاری: "ترجمه دری بابرنامه" حواله خواهیم داد.  
<sup>4</sup> - همایون نامه، تالیف کلبدن بیگم، چاپ خاتم انبئی بیو ریج، لندن: 1902، صفحه 5 متن.

او رو آورد و شهرها و ولایات را یکی پی دیگری متصرف شد و با تسخیر هندوستان در سال (932 ه. ق.) قلمرو او وسعت یافت و چنان يك امپراطوری بزرگ و باشکوهی را اساسگذاری نمود که در حدود سه سده (دو صد و هشتاد سال) دوام کرد و به قول جواهر لعل نهرو: "در بار امپرا طوران م غول<sup>5</sup> ب سیار پرشکوه بود و شاید پرثروت ترین و مجلل ترین دربارها بوده که هرگز نظیر آن وجود نداشته است."<sup>6</sup>

بابر بعد از این که به دامنه فتوحات خود و سعت داد، کوشید در قلمرو خود امنیت و رفاه به وجود آورد و از همین جهت به ترمیم خرابیها و ویرانیها پرداخت و عمرانات مختلف در هندوستان و افغانستان برپا ساخت تا اینکه به روز دو شنبه پنجم جمادی الاولی سال (953 ه. ق. = 1530 م.) چشم از جهان فرو بست.<sup>7</sup>

جسد او را ابتدا در باغ نورافشان آگره - که از بناهای خودش بود - موقتاً به خاک سپردند و بعداً طبق وصیتش جسد او را به کابل آورده، در باغی که امروز موسوم به باغ بابر شاه است، دفن کردند و به جای او پسر بزرگش همایون بر تخت دهلی نشست.

## ب - بابر فرمانروا :

بابر را اگر با يك رخ سیمای او - که پادشاهی و حکمفرمایی اوست - بنگریم، آن درخشش و تابناکی را - که ابعاد دیگر شخصیت او دارد - تیره و مکرر میسازد. چرا که فاتحان و امپراطوران - به هر اندازه که مثبت ارزیابی شوند - باز هم خواهی، نخواهی برای فتوحات خود لشکرکشیها کرده؛ قلعه ها و شهرها را ویران ساخته؛ سرها را بریده و ارزشهای مادی و معنوی خلقها را به آتش کشیده اند. و تاریخ شاهد این حقیقت انکار ناپذیر است که هر کشورکشا و هر امپراطور

<sup>5</sup> - این اصطلاح از طرف اروپاییان به غلط استعمال شده. بهتر است این سلسله را «تیموریان هند یا بابریان» نامید.  
<sup>6</sup> - جواهر لعل نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، جلد اول، طبع تهران: صفحه 566.  
<sup>7</sup> - منتخب التواریخ بدایونی و قات بابر راشتم سؤال نوشته است.

ناگزیر از خونریزی، آدمکشی، غارت و ویرانی بوده، منتها یکی بیشتر ویرانی به بار آورده، یکی کمتر؛ یکی بیشتر آدم کشته و خون ریخته، دیگری کمتر و بالاخره یکی تا پسین لحظه های زنده گی در پی آبادانی کشور و آرامش مردم برنیا مده؛ ولی آن دیگر بعد از ویرانیها دست به عمرانات زده و برای آسایش و رفاه مردم کوشیده است.

هرچند شخصیت هر دو گروه نزد آزاد اندیشنده گان قابل تأیید نیست؛ ولی به هر حال بابر از گروه دومین است، یعنی او در آغاز کشورکشایی خود خونهای بسیار ریخت، از سرها مناره ها برپا کرد و برهستی و آزادی مردم دست برد؛ ولی بعد از استحکام قدرت و پس از تشکیل امپراطوری خویش، به آبادانی شهرها و کشورهای تحت تسلطش کوشش بسیار نمود؛ علم و عرفان را گسترش داد و برای آسایش و آرامش مردم تلاش کرد و چنان قلمرو بزرگ، شکوهمند و پرثروت را به بازمانده گان خود به میراث گذاشت که دوصد و هشتاد سال ادامه یافت و از آبادترین و مأمون ترین امپراطوریهها بوده است.

بابر دوازده ساله بود که بر اثر مرگ نابهنگام پدر به پادشاهی رسید؛ ولی از آنجاییکه پرورش و آموزشی نیکو دیده و خون پدران و اسلاف جنگاور در شریانهایش جریان داشت، توانست در مدتی کوتاه با تحمل مصیبتها و آواره گیهای بیشمار به تأسیس یک امپراطوری بزرگ دست یابد و نام خود را ثبت تاریخ سیاسی جهان سازد.

جواهرلعل نهر و مبارز بزرگ و قهرمان آزادی هند در باره خصوصیات مغولها - که اسلاف بابر بودند - نکته جالبی دارد:

“مغولان مردمان عجیبی بودند که در بعضی امور لیاقت فراوان و شایسته گی و تأثیر کم نظیری داشتند و از بعضی جهات دیگر رفتارشان کودکانه بود، حتی و حشیگری و خشونت و بیرحمی ایشان هم - که آن همه وحشت انگیز بود - یک عنصر کودکانه در خود داشت. تصور می کنم که همین خاصیت و صفت

کودکانه آنان است که به این جنگجویان خشن و بیرحم لطف و جذبه خاصی میبخشد.<sup>8</sup> وی بابر را به این سلاله ارتباط داده، به ادامه مطلب بالا مینویسد:

"چندین قرن بعد يك نفر مغول به هند آمد و این کشور را فتح کرد. این مرد بابر نام داشت و مادرش از اولاد چنگیزخان بود. پس از فتح هند همیشه حسرت بادهای سرد و گلهای و باغها و خربوزه های کابل و نواحی شمالی را داشت. او شخص بسیار خوش طبع و خوش محضر بود و خاطراتی را که نوشته و از او باقی مانده است، هنوز هم او را يك شخص فوق العاده خوش قلب، جذاب و صاحب احساسات انسانی نشان میدهد."<sup>8</sup>

بابر اگر چه از نسل تیمور و چنگیز بود و مانند آنان دست به کشورکشایی و فتوحات زد؛ ولی آنچه که گفته آمدیم، به آبادانی و رفاه شهرها و مردمان داخل قلمرو خود پرداخت و به گسترش و شکوفایی علم و هنر تلاش ورزید، از همین جهت نهرو او را به حیث يك انسان مثبت ارزیابی کرده، در بخشی دیگر از همان کتاب خود مینویسد:

"بابر - که از اولاد مستقیم و مشترک چنگیز و تیمور بود - مقداری از بزرگی و نبوغ نظامی آنها را به ارث برده بود؛ اما مغولها از زمان چنگیز به بعد خیلی متمدنتر شده بودند و بابر یکی از بافرهنگ ترین و مطبوع ترین اشخاص بود که میتوان دید. در او خسته‌گی و تعصب مذهبی و کوتاه نظری وجود نداشت و مانند اجداد خود به خرابکاری و ویرانی نپرداخت. او یکی از علاقمندان جدی هنر و ادبیات بود و خودش هم به فارسی شعر میسرود. گلهای و باغها را دوست میداشت."<sup>9</sup>

در مورد شناخت چگونگی زمامداری بابر نظر مورخان و ارباب قلم را یادداشت میکنیم تا آنچه میگوییم، مستند به اسناد معتبر باشد. فخری هروی در تذکره "روضه السلاطین" آورده است:

<sup>8</sup> - نگاهی به تاریخ جهان، جلد اول، صفحه 446.  
<sup>9</sup> - همان کتاب، جلد اول، صفحه 595.

"ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و لد عمر شیخ میرزا بود و از سلاطین اولاد امجد امیر تیمور صاحبقران. بعد از سلطان حسین میرزا، پادشاهی به فهم و فراست و ضرب و شمشیر او نبود و از کارهای او همین بس که با اندک لشکری ممالک هندوستان را مسخر گردانیده و سپاهیان روزگار را پسندیده و مسلم است."<sup>10</sup>

ابوالفضل علامی مؤلف اکبرنامه اوصاف و اصول جهانبنانی را شرح داده، بابر را متصف به آن اوصاف میداند: "محالست که کمالات ذاتی و صفات آن ذات قدسی آیات به دفترها گفته آید. مجملش آنکه اصول هشتگانه جهانبنانی را که اول بخت باشد، دوم همت ارجمند، سوم قدرت کشورکشایی، چهارم ملکداری، پنجم کوشش در معموری بلاد، ششم صرف همت به رفاهیت عباد، هفتم خوشدل ساختن سپاهی، هشتم ضبط ایشان از تباهی، به تمام و کمال بر وجه مستوفی داشتند و در فضایل مکتسبه متعارفه رسمیه روزگار نیز سرآمد بودند."<sup>11</sup>

در "مذکر احباب" نیز سخنی چند در مورد بابر نوشته شده که قابل یادآوری است: "افضل و اشجع سلاطین چغتای بود و به ضرب شمشیر ممالک ماوراء النهر را دو بار مالک شد و در ابقای آن سعی بلیغ و جد بیدریغ کرده، مصافهای مردانه نمود... بعد از انتقال ملک، طوطی طبعش میل شکرستان کرده، توجه خاطر دریا مقاطر، به تسخیر ممالک هندوستان مصرف نمود و آن سواد ظلمانی را از تاب اشعه تیغ آفتاب شعاع نورانی گردانید و به طالع همایون عسکر مخالف را شکسته، بخت فیروز به تخت فیروز شاهی، در حضرت دهلی کامران و کامیاب نشست."<sup>12</sup>

در کتاب بزم تیموریه از قول یک نویسنده انگلیسی میخوانیم که بابر برخلاف دیگر شاهان و امپراطوران ظالم و ستمگر، شفیق و دارای احساسات رقیق انسانی بوده است. این نویسنده با

<sup>10</sup> تذکره روضة السلاطین، تالیف فخری هروی، به تصحیح پروفیسور حسام الدین راشدی، انتشارات سندهی ادبی بورد، کراچی 1968، صفحه 5  
<sup>11</sup> اکبرنامه، تالیف ابوالفضل علامی، چاپ نول کشور، جلد اول، سال 1284 ق، صفحات 146 و 147.  
<sup>12</sup> - مذکر احباب، نسخه خطی.

چنین کلماتی از بابر یادآوری میکند: "با مطالعه بابرنامه میتوان دریافت که سینه بابر از عاطفه، محبت، شفقت و انس و الفت لبریز بوده است... بابر چنان رقت احساس داشته که در اوج کامرواییها و مجالس عیش و عشرت، دوستان کودکی خود را به یاد آورده و به گریه میافتاده است."<sup>13</sup>

بابر پادشاه بامروت و جوانمرد بوده و همیشه به آنانیکه تسلیم شده و پناه میخواستند؛ امان میداده و از دشمنان خود در موقع قدرت انتقام نمیگشیده، بلکه عفو میکرده است. گلبدن بیگم دختر بابر در مورد مروت و مردانه‌گی پدرش مینویسد:

"در قندوز و بدخشانات لشکر و مردم خسرو شاه بودند. آمده، حضرت پادشاه بامام را ملازمت کرده، با وجود گناهان که بد کرده مانند بایسنغر میرزا را شهید کرده و سلطان مسعود میرزا را میل کشیده بودند و این هر دو میرزا، عمو زاده پادشاه بامام بوده اند و قبل از آنکه عبور آن حضرت در ایام قزاقیها به ولایت او افتاده بود - از ضرورت رفته بودند - به محصلیها و درشتیها آنحضرت را از ولایت خود بدر کرده بود و حضرت پادشاه که مفهوم مردی و مروت بوده اند، اصلا و قطعا در مقام انتقام آن نشدند و فرموده اند که از جواهر و طلا آلات هرچند که دلش خواهد، بردارد."<sup>14</sup>

همچنان زمانی که بابر کابل را به دست آورد، محمد مقیم ارغون - که حکمران کابل بود - ترسید و به او پناه آورد. بابر او را امان داد و با تمام خانواده و اقاربش به سلامت فرستاد. به همین گونه بعد از شکست سلطان ابراهیم لودی، وقتی بابر بر تخت دهلی نشست، با مادر سلطان ابراهیم بسیار مهربانی و ملاطفت نمود و انعام و تحفه ها به او بخشید.<sup>15</sup>

13 - بزم تیموریه، ص 14.  
14 - همایون نامه، ص 5.  
15 - ترجمه دری بابرنامه، ص 35.

بابر نظم و نسق لشکر و انضباط و دسیپلین را در امور عسکری بسیار اهمیت میداد و به این مسأله سختگیری میکرد. او تلاش داشت تا عساکر خود را از غارت و چپاول اموال مردم بازدارد و اگر عسکری خلاف آن رفتار می نمود، بابر متخلف را در محضر عام جزا میداد، به گونه مثال واقعه یی را از بابرنامه به اختصار نقل میکنیم:

عده یی از عساکر خسرو شاه از او رنجیده، با لشکر بابر پیوستند و چون به تاراج اموال مردم عادت کرده بودند، بعضاً مقررات لشکر بابر را از نظر دور میداشتند، چنانچه در ناحیه سنجد دره یکتن ازین عساکر به خانه یی رفته و کوزه یی روغن دزدیده بود. بابر برای اینکه از عساکر خود به اصطلاح زهرچشمی گرفته و آنان را از راه ناصواب و غارتگری بازدارد، فرمان داد آن عسکر را به همان خانه بردند و آن قدر با چوب زدند که جان داد<sup>16</sup>

باید گفت که این تنبیه شدید بدنی گرچه ناپسندیده و غیر انسانی بوده؛ ولی میتواند حدس زد که بابر ازین کار خود دو نتیجه مهم و دو هدف در نظر داشته است: یکی ترساندن عساکر؛ متوجه ساختن لشکر به انضباط عسکری؛ بازداشتن آنان از غارتگری و تاراج اموال مردم و دیگر اینکه بابر میخواست بدین وسیله خود را نزد مردم پادشاه عادل و حامی توده ها معرفی کرده، پشتیبانی آنان را به خود جلب کند و طوری وانماید که هیچگاه به جان و مال مردم دست درازی نمیکند و به دست درازیها نیز اجازه نمیدهد.

مثال دیگری می آوریم که بابر برای جلب حمایت مردم و متمایز ساختن خود از شاهان پیشین چگونه عمل کرده است. در استالف باغ بسیار بزرگی بود که اولوغ بیک میرزا آن را از صاحبانش غصب کرده و متصرف شده بود و تا این دم همچنان در تصرف بازماندهگان اولوغ بیک میرزا قرار داشت. بابر

16 - ترجمه دری بابرنامه، ص 32.

صاحبان آن باغ را به حضور طلبید؛ از آنان دلجویی کرد؛ بهای آن را پرداخت و پس از جلب رضائیت و خوشنودی آنان، به ترمیمات، تعمیرات و تزئینات آن اقدام نمود.<sup>17</sup>

بابر پادشاه با تدبیری بود. او برای موفق شدن و موفق بودن خود راههای مختلف جسته و تدابیر بیدشماری به کار بسته است. از جمله اینکه برای جلب حمایت افغانها تدبیر و صلت با اقوام پشتون را به کار میبندد و با آنان از در خویشی درآمده و با انعام دادن آنها دوستی برقرار میکنند. چنانچه و صلت او با دختر ملک منصور یوسفزایی که گلبدن بیگم او را «افغانی آغچه» نامیده است<sup>18</sup> و دادن صدها مثقال نقره، جامه، گاو، گاو میش و سوغات هندوستان به کلانتران پشتونهای دله زاک و ملک ترخان و ملک موسی، مویید این واقعیت است و میبینیم که آنان در بسیاری از جنگها او را همراهی و حمایت کردند و هنگامی که بابر به مریضی تب دچار شده بود، شاه منصور یوسفزایی با شش تن از کلانتران یوسفزایی از سوات آمده، عیادت کردند و همچنان پشتونهای باجور و سوات، شش هزار خروار شالی به او تحفه آوردند که بابر هر یک ازین عیادت کنندهگان را خلعت پوشانید و تکریم بسیار بجا آورد.<sup>19</sup> بابر تدبیر و صلت را با امرای خراسان نیز به کار بست که ماهیم بیگم زن محبوب او و مادر شهزاده همایون، دختر یکی از اعیان و اشراف خراسان بود.<sup>20</sup>

چنانکه گفته آمدیم، بابر بعد از تشکیل امپراطوری خود - که از آمو تا سند وسعت داشت - به ترمیم خرابیها و ویرانیها پرداخت و برای رفاه و آبادانی مردم و شهرها و تعمیر و گسترش علم و هنر تلاش فراوان کرد که از عمرانات و آبادانیهای او تا امروز هم تعدادی باقی مانده است. در باره این عمرانات، با برنامه از هر مأخذ دیگر بیشتر معلومات میدهد. به استناد این

17- همان، ص 49.  
18- همایون نامه، صفحه 200.  
19- ترجمه دری بابرنامه، ص 210.  
20- بالأحصار کابل و پیشامدهای تاریخی، احمدعلی کهزاد، مطبعه دولتی، کابل: 1336، صفحه 88.

معلومات میتوان عمرانات بابر را به دو بخش تقسیم کرد: یکی عمران بناهای تازه و دیگر ترمیم و تزیین باغها، راهها و بناهای ویران شده قبلی.

عمرانات بابر بسیار و بیشمار است و بیشترین آن نیز در افغانستان و به خصوص کابل ساخته شده؛ زیرا بابرکابل را برای خود شگون نیک گرفته و تصرف کابل را طاسم موفقیت‌های خود میدانست و از همین جهت تا آخر عمر خود این شهر را به نام خود نگه داشت و حتی وصیت کرد که اگر در هر جا بمیرد، جسد او را جز کابل در جای دیگر دفن نکنند. استاد احمدعلی کهزاد مینویسد:

”بابرکه در دیار خود روی خوشی ندیده بود، در کابل به اقبال رسید؛ درین جا صاحب فرزندان شد و درین جا لقب پادشاهی برخوردار نهاد... علاقه بابر به کابل به درجه عشق رسیده بود و تا آخر عمر - که صاحب امپراطوری عظیمی شد - کابل را به هیچیک از پسران و دختران و بسته‌گان خود حتی به اسم هم نداد و آن را به حیث خالصه خویش باقی گذاشت و در آخر عمر هم وقتیکه در آگره چشم از جهان پوشید، از وصایای او یکی این بود که نعش وی را به کابل انتقال دهند. چنانچه شش ماه بعد، از باغ نورافشان آگره - که در آنجا جسدش را موقتاً نهاده بودند - به کابل آورده و در باغی که به نام باغ بابرشاه مشهور است، به خاک سپردند.“<sup>21</sup>

نهر و نیز کابل را پایتخت اصلی بابر دانسته، میگوید: ”جسد بابر را به کابل پایتخت اصلیش بردند و آن را در باغی که دوست میداشت، دفن کردند. بدین ترتیب به سوی گلهایی که آن همه حسرت آنها را داشت، بازگشت.“<sup>22</sup>

گلدن بیگم آورده است: ”غرض که گرفتن کابل را شگون گرفته بودند که همه فرزندان در کابل شده اند، غیر دو بیگم که در خوست شده اند. مهر جان

<sup>21</sup> - همان کتاب، صفحه 95 و 96.  
<sup>22</sup> - نگاهی به تاریخ جهان، جلد اول، صفحه 598.

بیگم از ماهیم بیگم و گلرنگ بیگم از دلدار بیگم.<sup>23</sup>

از نوشته های بالا معلوم است که بابر کابل را بیش از هر جای دیگر دوست میداشته و بنابراین اگر بیدشتین عمرانات را در این شهر و توابع آن انجام داده باشد، بی مناسب نیست. استاد کهزاد تنها در مرکز کابل از هفت باغ و سه باغچه که به فرمان بابر ساخته شده، نام میبرد که اینهاست:

باغ شهرآرا، چار باغ، باغ جلوخانه، اورته باغ، باغ صورتخانه، باغ مهتاب، باغ آهوخانه و سه باغچه اطراف آن<sup>24</sup>

بعضی از عمرانات بابر را به استناد سخنان او از بابرنامه نقل میکنیم:

"کلانترین تومانات لمغان نیکذهار است و بعضی از تواریخ ننگرهار هم نوشته اند. جای داروغه نشین او آدینه پور است که از کابل به جانب شرق سیزده فرسنگ مسافه دارد. راه میان کابل و نیکنهار بسیار خراب و صعب العبور است. درسه، چار جا کوتلهای خورد خورد و در دو، سه جا تنگیها دارد... و در میان این راه هیچ معموره هم نبود. فرمان دادم، در پایمان قوروقسای "قرا تو" را آباد کردند و از آن به بعد راه امن شد.<sup>25</sup>

"در پیش قلعه آدینه پور به جانب جنوب بر بالای یک بلندی در تاریخ 914 چهارباغی آباد کردم، به نام باغ وفا که مشرف بر رود است و این رود در میان قلعه و باغ جاریست. نارنج و ترنج آن بسیار ثمر میدهد. درسالی که پهارخان را شکست داده، لاهور و دیبالپور را فتح کردم، نهال کدله را آورده، غرس کرده بودم که سبز شده بود. سال پیشتر از آن نیشکر کاشته بودند که خیلی خوب حاصل داده بود و از آن به بدخشان و بخارا نیز فرستاده شده بود.<sup>26</sup>

23- همان نامه، صفحه 9  
24- بالاحضار کابل و پیشا مدهای تاریخی، صفحه 098  
25- ترجمه دری بابرنامه، ص 42.  
26- همان، صفحات 42 و 43.

”درین موضع <استالف> باغی وجود داشت به نام باغ کلان، که او لوغ بیک میرزا آن را غصب کرده بود، من بهای آن باغ را به صاحبانش پرداختم و خریدم ... از میان باغ یک آسیاب آب همیشه جاری است. در کنار این جوی، چنارها و درختهای بسیار روئیده است. در اوایل این جوی کج و بیسیاق بود که به فرمان من آن را بر وجه سیاق ساختند و جای بسیار خوبی شد.“<sup>27</sup>

”به فرمان من اطراف این چشمه (خواججه سیاران) را با گچ و ساروج ده در ده مرمت کردند و اطراف آن را سنگ کاری نمودند. چار حد این چشمه تختی شد با سیاق و گونیا... از یک دره طرف جنوب غرب این چشمه همیشه به قدر نیم آسیاب آب جاری است. من به وسیله حفر جویی این آب را بالای پشته‌یی که طرف مابین جنوب غرب دشت سیاران واقع است، بردم و بالای پشته صفتی گردی نیز درست کردم که با غرس درختان بید در گرداگرد آن، جای بسیار خیال انگیز و خوبی شد. بالاتر از صفت در کنار پشته، باغ انگوری ساختم و تاریخ حفر این جوی را <جوی خوش> نامیدم که (925) میشود.“<sup>28</sup>

”در زمان سلطان محمود غازی سه - چار بند موجود بوده است... سلطان، بالای آب یک بند آبگردان کلانی ساخته بود که بلندی آن چهل - پنجاه گز و درازی آن تخمیناً سه صد گز باشد... علاء الدین جهانسوز غوری در وقتیکه برین ولایت مسلط شده بود، این بند را ویران ساخت... از آن وقت به این طرف این بند ویران است. درسالی که هندوستان فتح شد، از برای ساختن این بند همراه خواججه کلان زرها فرستاده شد. از عنایت الهی امید است که این بند آبادان شود.“<sup>29</sup>

به همینگونه بابر عمرانات دیگری نیز بنا نهاده بود، از قبیل:

حفر چاههای آب، ساختن رباطها، راهها، باغها، جویها و غیره که همه اینها باعث رفاه و آبادی

27 - همان، صفحات 49-50.  
28 - همان، صفحه 50-51.  
29 - همان، صفحه 53.

شهرهای خراسان، کابل، زابل و هند شده و بر ثروت و شکوه قلمرو او افزوده بود، چنانچه جواهرلعل نهر و به جهت همین آبادانیها، تازه جویها و تجدد خواهیها، بابر را پادشاهی از نوع امرای زمان رنسانس دانسته و حتی او را بر امرای زمان رنسانس اروپا برتری داده و مزیت بخشیده است.

در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» میخوانیم:

«بابرخودش پادشاهی از نوع امرای زمان رنسانس اروپا بود که بر پادشاهان اروپایی هم نوع خود مزیت داشت. او هم مانند آنان یک مرد ماجراجو بود؛ اما در عین حال جوانمرد و قهرمان بود و به هنر و ادبیات علاقه فراوان داشت.»<sup>30</sup>

این سیاستمدار نامدار (نهر و) بابر را با شهزاده‌گان اروپا و سلطنت او را با سلطنت خاندان مدیسی و بورژواهای ایتالیا و اروپا مقایسه کرده، چنین نتیجه میگیرد:

«به دشواری میتوان بابر جوانمرد و دلیر را با این گروه مذکور مقایسه کرد، همچنانکه نمیتوان دربارهای کوچک و حقیر آنان را با دربارهای امپراطوران مغول در هند «دهلی» و «آگره» که اکبر و شاه جهان در آنها حکومت میکردند، مورد قیاس قرار داد. گفته شده است که دربار امپراطوران مغول بسیار پرشکوه بود و شاید پرثروت‌ترین و مجلل‌ترین دربارها بوده که هرگز نظیر آن وجود نداشته است.»<sup>31</sup>

بدین ترتیب میبینیم که بابر با وجود کشتارهایی که در اوایل زمامداری خود کرد، توانست در اخیر، با به وجود آوردن یک حکومت مرکزی مقتدر و ثروتمند، به احیاء، انکشاف و گسترش دانش و هنر خدمت کرده، به ترمیم ویرانیها بپردازد و پس از یک آغاز ناگوار به فرجام نیکویی برسد.

ج - بابر مورخ:

<sup>30</sup> - نگاهی به تاریخ جهان، جلد اول، صفحه 565.  
<sup>31</sup> - همان کتاب، صفحه 566.

یکی دیگر از ابعاد شخصیت بابر، تاریخ نویسی اوست. اگر بابر را به حیث یک مورخ در نظر بگیریم، خدمت او در راه علم بسی ارزشمند و مفید است. کتاب بزرگ تاریخ او که در عین حال اعترافنامه و اوتوبیوگرافی او نیز به شمار می‌رود، امروز برای مورخان جهان یک منبع مهم و نادر دریافت و اقعیت حوادث سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و علمی او آخر سدهٔ نهم و اوایل سدهٔ دهم هجری ماوراءالنهر، خراسان و هندوستان میباشد.

در تاریخ نگاری بابر آنچه که قابل دقت و توجه است و سبک نگارش و شیوهٔ تاریخ نویسی او را ویژه‌گی میبخشد، به شکل فشردهٔ آن چنین است:

1- در تاریخ نگاری بابر یک اصل عمده و اساسی که همواره برآن تأکید صورت گرفته، درست نویسی و اقعیت نویسی است و این اصل آنقدر نزد بابر ارزش و اهمیت داشته که هیچ‌گاهی حتی یک گام از این اصل مهم فراتر نگذاشته و حتی در مواردی که بیان حقیقتها و اقعیتها به شخصیت او ضربه می‌زده و بلور سیمای او را مکدر و مغشوش می‌ساخته و یا کرکتر او را فرودتر مینموده است، بازهم کاستی شخصیت خویشتن را فرودتر و بیان اقعیتها را فراتر شمرده، لکهٔ سیاه را بر سپیدی سیمای خویش بهتر از سیاهی دروغ بر جبین تابناک تاریخش دانسته است و این کاری ساده و آسان نیست و هرکس جرأت نشان دادن شخصیت را ستین خود را ندارد و به آسانی از عیوب و نواقص و یا کمی و کاستیهای کرکتر خود پرده برداشته نمیتواند. بابر نه تنها در مورد خودش داوری سختگیر بوده و همه خوبیها و بدیها، زیباییها و زشتیها، راستیها و ناراستیهای اعمال و شخصیت خویشتن را چون آینه‌ی درست و عاری از شکسته-گی منعکس ساخته است، بل سخنان او و تاریخ او دریچه‌ی دیدت گشاده بر منظرهٔ دربارها و تالارهای امراء و سلاطین آن روزگار؛ تابلوییست که در آن سیمای پر از مکر و فریب درباریان، پستیها و بیرحمیهای امراء و خیانت و ناجوانمردیهای سپاهیان به روشنی ترسیم شده و این تجسمها و

تصویرها به شیوه انتقادی، با وسعت اندیشه و دیدی ژرف استوار میباشد.

2- شیوه نگارش این اثر بسیار روان، ساده و دلنشین است. بابر همواره درست نویسی، ساده نویسی و روشن نویسی را بر متکلف و مسجع نوشتن ترجیح میداده و تلاش میورزیده که این شیوه را گسترش و تعمیم بخشد، چنانچه از خواندن مکتوب پرابهام پسرش همایون دل‌تنگ شده و به جواب او نوشته است: "... من مفهوم نامه اخیرت را با زحمت زیاد درک و استخراج کردم. گویا برای من حل رمز و معمایی بود! زیرا علاوه بر رسم الخط، اسلوب اندشایت نیز مبهم و غیرقابل درک است. آیا در نثر کسی معما را دیده است؟ اگرچه املایت بد نیست؛ ولی کاملاً صحیح هم نیست. التفات را به جای (ت) به (ط) و کلنگ را (بلنگ) نوشته‌ای! با استعمال کلمات دور از فهم - که در نامه خود جای داده‌ای - مطالب آن به هیچ صورت مفهوم نیست و بنابرین یقیناً در نامه نویسی طوریکه آرزو داری و می‌خواهی به حد اعلا مهارت خود را در آن نمایش دهی، بکلی ناکامی! باید بعد از این بدون تظاهر، با وضاحت و ساده‌گی الفاظ، نامه بنویسی تا به خود و خواننده نامه زحمتی نداده باشی." 32

می‌بینیم که بابر به درست نوشتن و سلیس و ساده نوشتن چقدر ارج مینهاد که هم خودش به این شیوه مینوشته و هم از فرزندان و دوستانش چنین می‌خواست. در مورد روان بودن و ساده بودن نگارش او، علاوه برخودش دیگر ادباء و مورخان بعد از او نیز معترف اند، چنانچه در صفحه 42 کتاب "ظهیرالدین محمد بابرشاه" پوهاند حبیبی از قول میرزا حیدر دوغلات مؤلف تاریخ رشیدی مینویسد: "... و قایعی که نام تاریخ توزوک (دارد) در غایت‌سلاست و روانی و عبارت پاکیزه و منقح و قریب الفهم..."

در اکبرنامه ابوالفضل علامی میخوانیم: "واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع با عبارت فصیح و بلیغ نوشته اند..."<sup>33</sup>

ویلیم ایرسکین مینویسد: "... آراء و نظریات او بکلی فطری است که در آن تصنع و تکلفی نباشد. هر چیز را با روشنی و صداقت بیان میکند. طرز تحریر او ساده و شگفته و دلایز و نگاه او عمیق است..."<sup>34</sup>

ناگفته نگذاریم که این شیوه نگارش (ساده و روان نویسی) در سده نهم هجری چندان معمول نبوده و تلاش ادب با بیشتر براین بوده است تا کلمات و عبارات متکلف و مسجع در نگارش به کارگرفته شود و حتی استعمال و کاربرد واژه های عربی را از محاسن نوشته به حساب میآوردند. چنانچه شاعران و ادیبان تورکی زبان معاصر بابر نثر ساده و روان نداشته، بلکه بیشتر به استعمال صنایع بدیعی، سجع و تکلف متمایل بوده اند.

3- در تاریخ نویسی بیشتر کلیات و اهم موضوعات و حادثه ها در نظر گرفته میشود و اگر در مورد یک شخصیت تاریخی حرفی به میان آید، از جنگها، لشکرکشیها و یا اعمال و کارکرد های نیک و بد او خواهد بود و این عملکردها به صورت عمومی و آن مقدار که با حادثه پیوند دارد، بیان میگردد؛ ولی در باره آن شخصیت تاریخی و کارهای او داوری نشده، ویژه گیهای کرکتر درونی و بیرونی او برای شناسایی بیشتر خواننده تجسم و تصویرسازی لازم نمییابد، در حالیکه بابر علاوه از جزئیات و کلیات واقعات، به جزئیات و کلیات سیمای تاریخی نیز اهمیت میدهد و خصوصیتها و ریزه گیهای چهره، لباس، اندام، و کردار هریک را نقادانه و ماهرانه آنچنان بازسازی و تصویرسازی میکند، توگویی آن شخص با تمام اوصاف و خصوصیاتش، با تمام معایب و محاسنش روبرویت ایستاده است.

33 - اکبرنامه، جلد اول، صفحه 146.  
34 - ظهیرالدین محمد بابر شاه، صفحه 47..

به این گونه، با مطالعه بابرنامه، نه تنها جزئیات و کلیات حوادث يك دوره معین تاریخ روشن میشود، بل خصوصیات نیک و بد و ویژه‌گیهای سیما و کرکتر شخصیت‌های تاریخی آن دوره نیز نمودار میگردد، به طور مثال: در باره امیرعلیشیر نوایی و یا سلطان حسین میرزا بایقرا ممکن است تاریخها و کتابهای زیادی نوشته شده باشد که سلطان حسین میرزا یا امیرعلیشیر نوایی از فلان خانواده بوده، در کدام سنه متولد شده و به کدام سال وفات یافته، عمرانات آنها در کجاها و به چه تعداد بوده، ندیمان و درباریان آنان کجاها بوده اند و حدود صلاحیتها و ساحت قلمروشان از کجا تا به کجا بوده و همینگونه بعضی توضیحات دیگر؛ اما در کمتر کتابی و در اندک کتب تاریخ میتوان در مورد خصوصیات چهره، لباس، طرز حرف زدن و یا مجالس شرابخواری و زنده‌گی خصوصی سلطان حسین میرزا و امیرعلیشیر نوایی معلوماتی به دست آورد.

ویلیم ایرسکین مؤلف زنده‌گینامه بابر مینویسد: "اکثر مؤرخان، کارنامه‌ها و زنده‌گینامه‌های اشخاص را نوشته اند؛ ولی از خصوصیات فردی و روانی آنان تصویری به دست نداده اند، در حالی که بابر خصوصیات روانی، شکل و قیافه، طرز پوشاک و نشست و برخاست هرکس را با چنان وضاحت و روشنی بیان میکند که انسان خود را در میان آن اشخاص میپندارد و تصویرکامل آنان را از لحاظ صورت و سیرت در نظر مجسم میسازد."<sup>35</sup>

همچنان س. م. ادواردز نویسنده انگلیسی، تصویرگری و تجسم سازی بابر را جزیی از کمالات و ابتکارات او دانسته، چنین مینویسد: "از کمالات ذهنی بابریکی اینست که او در چند جمله تمام سیرت و صورت يك شخص را به صورت مکمل ترسیم مینماید."<sup>36</sup>

<sup>35</sup> - بزم تمیوریه، صفحه 14 و 13.  
<sup>36</sup> - همان کتاب، صفحه 14.

اگر نوشته های بابر را در مورد پدرش عمرشیر میسرزا، سلطان حسین میسرزا، امیرعلیشیر نوایی، شیبانی خان، سلطان احمد میرزا و دیگر امرا و درباریان بخوانیم، به این نتیجه میرسیم که بابر علاوه بر مؤرخ، شاعر و ادیب بودن، یک نگاره‌گر توانا، یک داور واقع‌نگر و سختگیر و یک منتقد وارد بوده است و تاریخ او یک ترازو و یا یک محک دقیق ارزشیابی سیمای تاریخی و ادبی است.

4 - در تاریخ نگاری بابر یک خصوصیت دیگر هم متبارز است و آن، معلومات مفصل و دقیق در مورد جغرافیای تاریخی، بشرشناسی و طبیعت شناسی شهرها و کشورهای مختلف میباشد. بابر در مورد مردم، زبان، عادات، عنعنات، شیوه زندگی و معیشت، فرهنگ و ادبیات، پیداوار، نباتات، حیوانات، پرندگان و مساحت و حدود شهرهای مختلف آنقدر معلومات دقیق ارائه نموده که تا امروز طرف توجه محققان جهان است. او در مورد ولایت فرغانه و شهرهای توابع آن، در باره شهرهای مختلف افغانستان؛ چون: کابل و توابع آن، قندهار، هرات، غزنی، لغمان و دیگر شهرها، راهها، کوهها و دریاها و در مورد هندوستان معلومات همه جانبه و مفید آورده است. هنری الیوت درین مورد چنین ابراز نظر میکند:

"این کتاب صرفاً هم واقعات تاریخی نبوده، بلکه یک کتاب جامع و معلوماتی است که مطالعه آن از هر حیث جالب و مفید میباشد و نشان میدهد که نویسنده آن (بابر) چقدر عمق نظر و ادراک دقیق داشته است. سیاحان و جهانگردان معاصر اعتراف میکنند که توضیحات و تشریحات بابر در مورد کابل، فرغانه و نواحی شمال هندوکش چقدر مفصل، واقعی و بجا بوده که امروز نیز نمیتوان معلوماتی بیشتر برآن افزود.

همچنان معلوماتی در مورد هندوستان درین کتاب جمع آمده، که از هر حیث قابل توجه است. بابر به سال 932 هـ (1525 م.) به حیث یک فاتح وارد

هندوستان شد و تمام آنچه را که دید، به آن دقیق شد و معلومات مفصل در مورد حدود اربعه، آبادیها، میوه ها، گله‌ها، درختان، پرندگانه حیوانات و جانوران آبی فراهم آورده که این همه معلومات مفصل در بیدست و پنج صفحه بابرنامه جا گرفته است و امروز هم محققان گیاه‌شناسی و جانورشناسی ازین معلومات استفاده می‌برند.<sup>37</sup> همچنان در کتاب بالاحصار کابل و پیشامدهای تاریخی آن می‌خوانیم:

"چند صفحه مختصری که بابر راجع به کابل و موقعیت جغرافیایی و تجارتی آن نوشته، فکر کنجکاو و نظر بصیر او را معرفی می‌کند. این پارچه توزوک ببری اولین متنی است که در حدود 464 سال قبل معلومات قیمت‌داری راجع به بالاحصار کابل و نفس شهر و گرد و نواحی آن می‌دهد و بار اول یک سلسله نام جا‌هایی را متذکر می‌شود که در مأخذهای بعدتر تکرار آمده و تا امروز اکثر آن از بین نرفته."<sup>38</sup>

همچنین در صفحه دیگری از همین کتاب می‌خوانیم: "نوشته‌های بابر تابلویی است که او ضاع چارونیم قرن قبل را ترسیم می‌کند. اگر شهرکابل در دایره کوچک مضافات و در چوکات وسیع ولایت خود در نظر گرفته شود - چنانچه بابر آن را گرفته است - حقایق نوشته‌های او به خوبی روشن می‌شود."<sup>39</sup>

بنابراین می‌توان گفت، بابر یک مشاهد دقیق بوده و کتاب تاریخ او یک منبع مهم معلومات تاریخی، جغرافیایی و اتنوگرافی است که بر مسایل و نکات دور از دسترس چند سده پیش از امروز ماوراءالنهر، خراسان و هندوستان روشنی می‌اندازد و از همین جهت است که تاریخ بابر (توزوک ببری) و یا (بربانه) علاوه از نظر واقعات تاریخی، از نظر جغرافیایی، طبیدت‌شناسی و مردم‌شناسی اهمیت ویژه و فوق‌العاده را کسب

37 - بزم تیموریه صفحه 12 و 13  
38 - بالاحصار کابل و پیشامدهای تاریخی آن، صفحه 56.  
39 - همان کتاب، صفحه 68.

نموده و طرف توجه محققان شرق و غرب قرار گرفته است.

4- با مطالعه بابرنامه میتوان به این نکته ملتفت شد که این کتاب تاریخ، در حقیقت تاریخ هنر و ادبیات سده نهم هجری نیز است و برای علاقه‌مندان مسایل ادبی و هنری این دوره، در مورد زنده‌گینامه مصوران، نقاشان، معماران، ادیبان، علما، شعراء، نوازنده‌گان و دیگر اهل فن معلومات داده، بر آثار شان تبصره ها کرده است. نظر او و نقد و بررسی او بر آثار هنرمندان بسیار دقیق بوده، با مطالعه بابرنامه محاسن و معایب شخصیت هنرمندان برملا شده و ابتکارات و نوآوریها یا اشتباهات و لغزشهای آنان به خوبی روشن گشته است. بنابراین این اثر تاریخی، روشنگر تاریخ ادبیات و هنر سده نهم هجری نیز میباشد.

د- بابر، سرایشگر ادیب و دوستدار هنر:

يك بُعد متبارز شخصیت بابر، هنرمند بودن، شاعر و ادیب بودن او است و همین بُعد است که سیمای او را متبلور، پردرخشش و جاودانی میسازد. عده‌یی زبان و ادبیات اوزبیکی را اگر دارای چهار ستون محکم یا حامی بزرگ (محمود کاشغری مؤلف دیوان لغات التترک در سده 11، شیخ عاشق پاشا مؤلف غریب‌نامه در سده 14، امیر علیشیر نوایی مؤلف بیش از 30 کتاب و رساله منظوم و منثور در سده 15 و قدری یرغموی مؤلف صرف ترکی به نام مسیره العلوم در سده 16 میلادی) دانسته باشند<sup>40</sup>، به جرأت میتوان ظهیرالدین محمد بابر در سده شانزدهم میلادی را بر آن فهرست افزود؛

40 - محاكمة اللغتين، ترجمة تورخان گنجه‌بی،

زیرا این شخصیت‌های ادبی با آثار ارزشمند، اشعار دلپذیر و نثر شیوا و پرمفهوم خود نهال نازک ادبیات و زبان اوزبیکی را آبیاری کردند؛ سبز و بارور ساختند و نیرو و استقامت بخشیدند تا نسل‌های آینده، جوانه‌های تازه‌تری برین درخت پرثمر و نیرومند پیوند زنند و بر باروری و دیرپایی آن همت گمارند. از برکت آنان است که این نهال سبز و شگوفه بار تا امروز همچنان جوانه میزند؛ گل میکند؛ ثمر میهد و روز تا روز شاخه‌ها بر آسمان افراشته و ریشه‌ها در قلب زمین سالمند محکم میکند.

میرزا حیدر دوغلات مؤلف تاریخ رشیدی در مورد بابر چنین مینویسد:

” بعد از امیر علیشیر نوایی، در شعر تورکی هیچکس با بابر برابری کرده نمیتوانست.“<sup>41</sup> همچنان در اکبرنامه آمده است: ”آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود، خصوصاً در نظم تورکی. و دیوان تورکی آنحضرت در نهایت عذوبت و فصاحت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرجست.“<sup>42</sup> در مورد فضایل بابر و آثار او مذكر احباب نقیب الا شراف سید حسن نثاری بخاری نیز نکته‌ی بی‌درد قابل یاد داشت، بدینگونه:

فضایل آن پادشاه عالیجاه بسیار است و کمالاتش بیشمار. رساله‌یی که در عروض نوشته، بحرست پر در و مسایل فقهی که در رساله مبین به تورکی نظم کرده، نشانه‌یی است از تبحر و به تورکی و فارسی اشعار نیکو دارد و این مطلع مشهور چون در منثور، از نظم آبدار اوست، نظم:

خراباتی و رند و می پرستم

به عالم هرچه میگویند، هستم

بابرشاعری بود، پیگیر. از آن زمان که نخستین غزل خود را تکمیل کرد، دیگر از شعرگفتن باز نایستاد. زمانی آواره‌گی از شهر و دیار زادگاهش؛ زمانی سرگردانی در راه‌ها و کوتله‌های یخبندان هندوکش؛ گاهی لطف و جذبۀ یک درخت

41 - بزم تیموریه، صفحه 15  
42 - اکبرنامه، جلد اول صفحه 146 و 147.

پاییززده استالف؛ گاهی عزت و شوکت دربار یا  
عشرت و همنشینی با دوستان، احساسات رقیق  
شاعرانه او را به شور میآورد؛ برمیانگیخت و  
بالاخره این لحظه‌ها، شعری را در اندیشه او هستی  
میداد، پرکیفیت و انسانی؛ مترنم چون صدای  
آبشاران؛ مصفا و روشن به سان نور خورشید؛  
پرلطف و نوازشگر مانند قطره های شفاف شب‌نم و  
احساس برآنگیزتر از منظره پرشکوه بهاران.

شعر بابر راستین، عمیق و انسانی است و شور و  
جذبه‌یی که تار و پود شعر او را میسازد، کاملاً  
فطری و عاطفی. از همین لحاظ شعر او چون بلوری  
شفاف انعکاس دهنده حالات و هیجانات عاطفی او است.  
هر یکی از این شعرها یک رخ یا یک نمود از چندین  
رخ و چندین نمود سیمای بابر را منعکس میسازد.  
یک شعر او سیمای بابر پادشاه را — در حالیکه  
بر کرسی امپراطوری تکیه زده و دیگران در  
برابرش خادمانه و عاجزان ایستاده اند — نشان  
میدهد؛ شعر دیگر او، بابر آواره و سرگردان را  
— که از شدت سرما درون مغاره‌یی نشسته و طوفان  
برف را نظاره میکند — مجسم میسازد؛ یک شعر  
دیگر، سیمای یک عاشق وفادار و خسته جان را —  
که به امید یک دیدار یا حتی یک نامه چشم به  
راه نشسته است — تصویر میکند.

خلاصه کلام این‌که: شعر او پژواک احساس و انعکاس  
اندیشه اوست. شعریست که از ژرفای دل و جذبات  
فطری او منشاء میگیرد و به ژرفای دل و جذبات  
خواننده اثر میگذارد. اگر نه چنین میبود، شعر  
او تا امروز در حریم دلها راه باز نمیکرد و  
چنین ماندگار نمیشد.

بابر نه تنها شعر میگفت و شور میآفرید؛ بلکه  
شعر میخواند؛ شعر میشنید؛ شعر میشناخت؛ شعر  
دوست میداشت و شعرآفرینان و سخنوران را تشویق  
میکرد. اگر نه چنین میبود، امروز ما صد و اند  
غزل شیوا، دویدست و اند رباعی شورانگیز و دهها  
مثنوی لطیف و قطعات پرمعنی تورکی از او در دست  
نمیداشتیم؛ اگر نه چنین میبود، کتابی در شناخت  
شعر (عروض رساله سی) و رساله منظومی در اصول

فقه (مبین رساله سی) به زبان اوزبیکي برای نسل امروز اوزبیک زبان به میراث نمی‌ماند.

همچنانکه در شعر استادی بابر مبرهن و غیرقابل تردید است، درک او از شعر و قوانین آن نیز انکارناپذیر مینماید؛ زیرا عروض او مکملتر، مفصلتر و واضحتر از عروض معاصران و متقدمان اوست و در آن جزئیات و فروع اوزان با مثالها و تشریحات لازم برای خواننده مشتاق شعر و مسایل شعری بیان شده است.

اشتیاق بابر به هنر و ادبیات، دربار او را از آوای موسیقی و زمزمه شعر مترنم کرده، تشویق و حمایت بیدریغ او از سخنوران و فضلا تعداد کثیری از دانشوران و سخنسرایان را در محفل او گرد آورده، دربار او را مجمع دانشمندان و هنرمندان صاحب‌نام خراسان زمین ساخته بود. آوازه علمدوستی و هنرپروری بابر در سرتاسر ماوراءالنهر، خراسان و هندوستان پیچید. از هر شهر و دیاری ارباب حرفت و دانش به سویش رو آوردند و بابر نیز همه را با جبین کشاده استقبال کرده، به خدمت گماشت و در حضر و سفر آنان را پیوسته با خود همراه میداشت. در سنه 935 هـ. بابر در گوالیار به بیماری سختی مبتلا شد و زمانی که شفا یافت، به شکرانه آن جشن باشکوهی ترتیب داد و درین جشن نماینده‌گان تورک، خراسانی و هندی و ماوراءالنهری و غیرهم را دعوت کرده، به آنان زر و سیم فراوان بخشید، به خصوص سادات و علما را از بخششهای خود بینبازگردانید. مؤلف تاریخ فرشته، ذکر این مجلس را چنین مینویسد: "تمام حقداران و سادات را از بخشش خود بهره‌مند ساخت. خواند میرمؤلف حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی که در فن خود استادان بینظیری بودند و از هرات به هندوستان تازه وارد شده بودند، هم درین جشن عشرت شامل شدند و از

نوازشهای شاهانه بابر برخوردار گردیده و از جمله مقربان اوگشتند. <sup>43</sup> دربار بابر مجمع اهل علم و معرفت و صاحبان حرفت و هنر بود و تعداد زیادی شاعر، نویسنده، طبیب، نوازنده، عالم و غیره در خدمت او بودند که چند تن از مشهورترین آنان را معرفی مینماییم:

شیخ زین: ادیب و شاعر بزرگ دربار و عهده‌دار صدارت بود، به علوم زمان خویش وقوف کامل داشت. در انشاء بیش از هرکس دیگر طرف توجه بابر بود، چنانچه بابر تمام فرامین خویش را توسط او مینوشت و صادر میکرد. زمانی که بابر بر راناسنگها غلبه یافت، به شکرانه این پیروزی، مسلمانان را از دادن مالیه معاف کرد. این فرمان را نیز شیخ زین نوشته، به تمام قلمرو بابر فرستاد. همچنان در مورد این فتح اثری نوشت که به "فتحنامه" موسوم است و در آن کیفیت اردوی بابر، حالت لشکر هندوان و صف‌آرایی و طریقه جنگاوری هردو طرف به صورت مفصل تشریح شده است. او مؤلف تاریخ "فتوحات بابر در هند" بوده و بر مثنوی "مبین" بابر نیز شرحی نوشته است. در شعر وفایی تخلص میکرد، در سال 940 ه. یعنی سه سال بعد از وفات بابر در اکبرآباد هند وفات نمود و در محوطه مدرسه‌یی که خودش آباد کرده بود، دفن گردید. بدایونی در مورد او مینویسد: "صاحب کمالات صوری و معنوی بود؛ در معما و تاریخ و بدیهه یافتن و شعر و سایر جزئیات نظم و نثر و انشاء بی‌قرینه زمان خود بود." <sup>44</sup>

مولانا بقایی: از فضلاء ممتاز دربار بابر بود. مثنوی نوشته به بابر اهداء کرد.

مولانا شهاب‌الدین: در علم و فضل، شعر و به خصوص معما بلندپایه بود؛ در علم حدیث و علوم قرآنی نظری وسیع داشت؛ حقیری تخلص میکرد. وفات او در سال 942 ه. اتفاق افتاده که این تاریخ را

<sup>43</sup> - بزم تیموریه، به حواله تاریخ فرشته، جلد اول، صفحه 21.  
<sup>44</sup> - همان کتاب، صفحه 22.

خواندمیر به تعمیمه گویی "شهاب الثاقب" نوشته است. چند نمونه شعر او در منتخب التواریخ درج است.

همچنان شیخ ابوالوجد فارغی، سلطان محمد کوسه و دیگران از جمله شعرای دربار بابر بودند. از اطبای معروف دربار، میر ابوالبقاء از همه بیشتر شهرت داشت. از علمای مشهور او مولانا یوسفی و خواهی نظام الدین علی خلیفه را میتوان نام برد و مشهورترین مورخ دربار او خواندمیر بود.

آنچنانکه گفته آمدیم، بابر به علم و هنر علاقه زیاد داشت. این علاقه مندی به حدی بود که او همواره با خود کتاب و کتابخانه همراه میبرد و دروازه هر قلعه‌یی را که میگشود و بر هر شهری که تسلط مییافت، پیش از هر چیز دیگر به جستجوی کتاب و کتابخانه میپرداخت و از به دست آوردن آن مسرت فوق العاده به او روی میآورد، چنانچه به سال 930 هـ. که در هندوستان غازی خان را شکست داد و داخل قلعه او شد، از آن قلعه علاوه بر ثروتهای مادی بیشمار، کتابخانه غازی خان نیز به دستش افتاد. غازی خان هم عالم بود و هم ذوق عالی شعری داشت و از همین جهت کتب مختلف و نفیس و خوش خط را در کتابخانه خود جمع آورده بود. بابر تعدادی ازین کتابها را به همایون بخشید و تعدادی را به شهزاده کامران به کابل ارسال نمود.<sup>45</sup>

بابر به موسیقی نیز علاقه پائین پذیر داشت و همواره در محافل عیش و نوازنده‌گان و موسیقیدانان کمال استادی خود را نشان میدادند. بابر خودش نیز در موسیقی مطالعه داشت و آنچنانکه از نوشته‌های او در بابرنامه میخوانیم، راههای مختلف و طرزهای متنوع در موسیقی اختراع کرده بود. به گونه مثال، بخشی از بابرنامه را در اینجا نقل میکنیم: "ملا یارک مخمسی را که در دور پنجگاه بسته بود، خواند.

<sup>45</sup> - تاریخ فرشته، تألیف ملامحمد قاسم هند و شاه، طبع نول کشور، کانبور: 1301 هـ. ق. (1884م). جلد اول، صفحه 204.

نقش خوبی بود. چندین گام داشت. قبلاً این چنین مشغولیتها نداشتم. در خاطر گذشت که من هم نقشی بنادم و به همین تقریب صوت چارگاه را بستم که در محفلش تذکر داده خواهد شد.<sup>46</sup> ابوالفضل علامی مؤلف اکبرنامه نیز به این نکته اشارتی دارد:

”آنحضرت در فن موسیقی نیز دستگاه و الا داشتند.“<sup>47</sup>

در تاریخ فرشته نیز میخوانیم:

”در علم موسیقی و شعر و انشاء و املاء نظیر نداشت.“<sup>48</sup>

همچنان در بخشهای مختلف بابرنامه از محافل شعر و موسیقی و یا محافل عیش و عشرت صحبت به میان آمده و از طرزهای مختلف موسیقی نام گرفته شده است، مانند: چارگاه، پنجگاه، نغمه ترکانه، نغمه تاجیکانه و غیره.

ه - بابر، منتقد دقیق و ژرفنگر:

سده نهم هجری (15 میلادی) آغاز دوره رنسانس در شرق و به ویژه کانون و مرکز علم و هنر مشرق-زمین، یعنی هرات است. در این سده شاعران، ادیبان، معماران، نقاشان، علما و فضلا از هر شهر و ولایتی به هرات گرد آمده، یک مرکز و سیم علمی و هنری را تشکیل داده بودند. سلطان حسین میرزا بایقرا و امیر علیشیر نوایی شاعر و نویسنده بزرگ تورکی زبان با تشویق و پشتیبانی بیدریغ خود این هنرمندان را به ایجاد آثار هنری گرانبها و بینظیر رهنمایی کرده، همه گونه امکانات و تسهیلات لازم را برای احیاء، تقویت، تعمیم و هرچه بیشتر شگوفان شدن هنرهای مختلف در دسترس آنان میگذاشتند. به اثر همین تشویقها و حمایتها بود که دربار تیموریان هرات مجمع فضلاء و ادبای آن دوره گردیده و بهترین و ورزیده ترین استادان علم و هنر گرد آمده،

46 - ترجمه دری بابرنامه، ص 233.  
47 - اکبرنامه، جلد اول، صفحه 146-147.  
48 - تاریخ فرشته، جلد اول صفحه 211.

زیباترین و ارزشمندترین آثار خود را در آنجا و آن زمان به وجود آوردند.

بابر که در خانواده علمدوست و هنرشناسی به دنیا آمده و تحت رهنمایی استادان بزرگ آن زمان به گنجینه‌های پربهای ادبی زبان دری؛ چون: شاهنامه فردوسی، خمسه‌های نظامی و امیرخسرو بلخی، گلستان و بوستان سعدی و امثال اینها آشنایی کسب کرده و ذوق سرشار ادبی یافته بود، همواره آثار پیشینیان و معاصران خود را با اشتیاق زیاد میخواند و به آن غور و تعمق مینمود. این علاقه‌مندی و مطالعه پیگیر ادبی، شناخت او را در زمینه هنر و ادبیات، تکامل و انکشاف داد، چنانچه خود شعر گفت؛ تاریخ نوشت؛ در موسیقی ابتکارات و نوچوییها آورد؛ در عروض شعر تورکی کتاب نوشت و حتی به هنر خطاطی علاقه گرفته و یکنوع خط مخصوص به نام "خط بابری" اختراع کرد.

بدیهی است که این علاقه‌مندی بابر به هنر و مطالعات دوا مدار و پیگیرانه او درین زمینه‌ها، دریچه‌های بینش دقیق و ژرفنگری و فراخ نگری را بر او گشود تا جایکه توانست هم خود بیافریند و هم به آفرینش استادان هنر معاصر خود انگشت انتقاد بگذارد و تبصره‌ها و بررسیهای همه جانبه در باره ویژهگیها، رساییها و نارساییهای آثار هنرمندان زمان خویش بنویسد.

بابر به زبان اوزبیکی شعر میگفت و کتاب مینوشت. از همین جهت با درخشانترین سیمای ادبی اوزبیک زبان معاصرش که امیرعلیشیر نوایی (فانی) است، بیشتر از هر شاعر و هنرمند دیگر زمان خود علاقه گرفته و بیشترین تبصره و بررسی را در مورد شخصیت، کارنامه‌ها و آثار او نموده است. نگاشته‌های بابر در باره امیرعلیشیر نوایی آنقدر مفصل و جامع است که هیچ نقطه ابهامی باقی نمیگذارد و تصویرسازی او آنقدر دقیق و استادانه است که حرکات، عادات و کلیت سیمای این شاعر بزرگ را با تمام ویژهگیهای آن به چشم خواننده مجسم میسازد.

بابر امیر علیشیر نوایی را میستاید؛ او را استاد و پیشگام شعر تورکی میخواند؛ هیچکس را با او و او را با هیچکس همردیف و همسنگ نمیداند؛ ولی این ارادت و ستایشگری به این معنی نیست که لغزشهای بزرگترین استاد شعر تورکی را در برخی از اوزان عروض نادیده انگارد؛ بر اشعار او انگشت انتقاد نگذارد و یا از اندک رنجی و نازک مزاجی او - که دیگران بر غرور و تکبرش حمل میکردند - سخن نزند. درینجا پارچه‌یی از تبصره های بابر را در باره نوایی نقل میکنیم:

"... علیشیربیک به نازک مزاجی مشهور است. مردم این نازک مزاجی او را غرور و تکبر تصور میکردند، در حالیکه چنین نبوده و این صفت جدلی و ذاتی او بوده است... علیشیربیک شخص بینظیری بود؛ به زبان تورکی هیچکس به اندازه او بسیار و خوب شعر نگفته است. شش مثنوی به نظم آورده، پنج آن به جواب خمسه و یکی آن بر وزن "منطق الطیر" سروده شده که "لسان الطیر" نام دارد. چهار دیوان از غزلیات خود ترتیب داده است که غرایب الصغر، نوادرالشباب، بدایع الوسط و فواید الکبر میباشد. رباعیات خوب هم دارد. بعضی مصنفات دیگر هم دارد که نسبت به اینها سست تر و فرودتر اند، از جمله، مجموعه مکاتیب و انشاهای اوست که به تقلید از نورالدین عبدالرحمن جامی ترتیب داده، به این معنی که هر خطی را که به غرض کاری به کسی نوشته، جمع آورده است. دیگر کتاب میزان الاوزان را در عروض نوشته، بسیار مدخول است، در چهار وزن از اوزان بیست و چهارگانه رباعی اشتباه کرده است. در بعضی از اوزان بحور هم اشتباه کرده، کسی که عروض بداند، متوجه خواهد شد. دیوان فارسی هم ترتیب داده و در نظم فارسی "فانی" تخلص کرده است. بعضی ابیاتش بد نیست؛ اما اکثر سست و فرود اند، دیگر در موسیقی خوب چیزها بسته است، نقشهای خوب و پیشروهای خوب دارد.

برای اهل فضل و هنر مقوی و مربی‌یی چون علی‌شیر نوایی هرگز معلوم نیست که پیدا شده باشد. قل محمد، شیخ‌نایی و حسین‌عودی که در موسیقی سرآمد روزگار بودند، به اثر تربیت و حمایت او به این درجه ترقی و شهرت رسیدند. استاد بهزاد و شاه مظفر به اثر سعی و اهتمام او در تصویرگری شهرت کسب کردند. آنقدر بناهای خیره که او آباد کرده است، کمتر کسی ممکن است موفق شده باشد.

زنده‌گی را با مجرد، بدون زن و فرزند پشت سر گذاشت، ابتدا مهردار بود، مدتی وزارت کرد و زمانی هم به حکومت استرآباد مقرر شد؛ ولی در اخیر از کار دربار منصرف گشت. او نه تنها از میرزا (سلطان حسین میرزا بایقرا) چیزی نمیگرفت، بلکه هر سال یک مبلغ کلی به عنوان پدشکش میفرستاد. هنگامیکه سلطان حسین میرزا به استرآباد آمد، او به استقبالش شتافت؛ ولی ناگهان از حال رفت. اطبا از تشخیص عاجز ماندند. درسپیده دم به رحمت ایزدی پیوست. یک بیت او حسب حال واقع شده است:

بو درد ایله که اولارمین، مرض چو ظاهر ایماس  
طیب لار بو بلاغه نی چاره قیلغای لار؟<sup>49</sup>

بابر در مورد آصفی، شیخیم سهیلی، بنایی، سیفی بخاری، عبدالله مثنوی گوی، میرحسین معمایی، ملا محمود بدخشی، یوسف بدیعی، آهی، محمد صالح، شاه حسین کامی، هلالی و اهلی که از شعرای دربار سلطان حسین میرزا بودند، فراخور حال و شهرت شان نکاتی ذکر کرده و برر سیهایی پیرامون آثار و اشعارشان به عمل آورده است. به گونه مثال در باره آصفی چنین داوری میکند: "... شعرش اگرچه شور و حالی ندارد؛ ولی از رنگ و معنی خالی نیست. جز غزل به انواع دیگر شعر کمتر پرداخته است."<sup>50</sup>

شخصیت و شعر شیخیم سهیلی شاعر و وزیر دربار سلطان حسین میرزا بایقرا را بدینگونه ارز شیابی

49 - ترجمه دری بایرنامه، ص 102-103.  
50 - ترجمه دری بایرنامه، ص 116.

کرده است: "دیگر شیخیم بیک بود. به جهتی که سهیلی تخلص می‌کرد، شیخیم سهیلی میگفتندش، طوری شعر میگفت، الفاظ و معانی ترس آور در شعر می‌آورد. از ابیات او یکی اینست:

شب غم گرد باد آهم از جا بُرد گردون را  
فرو برد ازدهای سیل اشکم ربع مسکون را

مشهور است، یکبار این بیت خود را به حضور مولانا عبدالرحمن جامی خوانده و مولانا گفته اند: میرزا! شعر می‌گویید یا آدم می‌ترسانید؟<sup>51</sup>

سخنان بابر در مورد کمال الدین بنایی و روا بط او با نوایی جالب و درخور توجه است:

"دیگر بنایی بود، از هرات است. به خاطری که پدرش استاد محمد سبز (عمار) بود، بنایی تخلص می‌کرد. غزل‌های او رنگ و حال دارد، دیوان ترتیب داده است. مثنوی هم گفته است. یک مثنوی در باب میوه‌ها دارد، در بحر متقارب، بی‌محصل چیزی است، بیدگاری کرده است. یک مثنوی مختصر دیگر در بحر خفیف گفته. یک مثنوی بزرگتر دیگر دارد، آنهم در بحر خفیف است. این مثنوی را بعد به پایان رسانید. اوایل از موسیقی چیزی نمیدانست و از همین جهت مورد طعن امیر علیشیر نوایی قرار می‌گرفت.

یکسال میرزا برای سپری کردن زمستان به مرو می‌رود. علیشیربیک هم با او همراهی می‌کند. بنایی در هرات میماند و آن زمستان مشق موسیقی کرده، تا تابستان به درجه‌یی میرسد که طرزهای مختلف به وجود می‌آورد. زمانی که تابستان میرزا به هرات برمیگردد، بنایی به حضور او صوتها و نقشها میگذراند. علیشیربیک متعجب گشته، او را تحسین می‌کند. در موسیقی طرزهای مختلف بسته است، از جمله طرزی دارد موسوم به (نُه رنگ)... همیشه به علیشیربیک متعرض میشده و ازین نظر جفا‌های بسیار دیده و بالاخره هم مجبور به ترک هرات گشته، به سوی آذربایجان و عراق رفته است... بعد از مرگ یعقوب بیک دو باره به هرات

برگشت؛ ولی هنوز هم از ظرافت و تعرض بازنمانده بود. یکروز در مجلس شطرنج علیشیربیک پای خود را دراز می‌کند، به سرین بنای می‌خورد. علیشیربیک به مطایبه می‌گوید: عجب بلایی است، در هری اگر پای دراز می‌کنی به کون شاعر میرسد. بنایی به جواب می‌گوید: اگر جمع می‌کنی هم به کون شاعر میرسد.<sup>52</sup>

در مورد محمد صالح یکی دیگر از شعرای دربار تیموریان هرات، داوری بابر را چنین می‌خوانیم: و دیگر محمد صالح بود. غزل‌های چاشنی دار دارد. اگرچه همواری آن برابر چاشنی آن نیست. شعر تورکی هم دارد. بد نگفته است. بعدتر نزد شیبانی خان آمده، رعایت یافته بود. به نام شیبانی خان یک مثنوی تورکی نوشت بر وزن (رمل مسدس مخبون) که بحر سبجه می‌باشد. بسیار سست و فرود است. خواننده از شعر او بی اعتقاد میشود.<sup>53</sup>

شعراى دیگر که قبلاً ذکر نام آنان رفت، نیز از تیغ برنده انتقاد بابر در امان نمانده اند و بابر فراخور ارزش شاعری هر یک، چند سطرى نوشته و به نکات قابل انتقاد آنان اشاره کرده است. از شعراى دربار سلطان حسین میرزا بایقرا آنکه از نیش انتقاد رسته و بابر به او نهایت ارادت و اخلاص خود را ابراز داشته و به استادی او گردن نهاده است، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است. در باره این شاعر بزرگ زبان درى سخنان بابر را یادداشت میکنیم:

"زمان سلطان حسین میرزا عجب زمانی بود. از اهل فضل و مردم بینظیر، خراسان و به خصوص شهر هری مملو بود. هرکس به هر کاری که مشغول بود، همت و غرض او آن بود که هرکار را به کمال رساند. از آن جمله یکی مولانا عبدالرحمن جامی بود. در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش این مقدار کسی نبود. شعر او خود معلوم است. جناب مولانا از آن عالیتر است که به تعریف احتیاج داشته باشد.

<sup>52</sup> - ترجمه درى بايرنامه، ص 116-117.  
<sup>53</sup> - همان، ص 119.

غایتش در خاطر گذشت که درین اجزای محقر از جهت تیمن و تبرک نام ایشان مذکور و شمه‌یی از صفات ایشان مستور شود.<sup>54</sup>

بابر نه تنها در مورد سخنوران سخنانی دارد، بلکه در مورد سلك مختلف هنری آراء و نظریاتی ارائه کرده، در خور دقت و توجه. به گونه مثال نوشته او را در مورد یکی از نوازنده‌گان عود در اینجا می‌آوریم:

“دیگر حسین عودی بود. عود را به مزه نواخته و به مزه چیزها میگفت. تارهای عود را یک‌کده مینواخت. عیبش این بود که بسیار به ناز مینواخت. یک نوبت شیبانی خان ساز نواختن میفرماید. تکلف کرده، بد مینوازد. هم ساز خود را نیاورده، ساز کارنامد می‌آورد. شیبانی خان فهمیده، میفرماید که گردن میزنند...<sup>55</sup>”

در مورد استاد کمال الدین بهزاد بزرگترین مصور و بنیانگذار رنسانس هنری در مشرق‌زمین همواره سخن به نیکویی رفته و همه جا از هنر او تعریف و تمجید شده است و کمتر کسی به خود جرأت انتقاد بر کارهای استاد را داده است. اما بابر اولین کسی است که عیوب و نارساییهای کار این هنرمند نامور را در پهلوی محاسن و نبوغ هنری وی برشمرده و بی‌غرضانه محاسن و معایب او را بیان داشته است:

“از مصوران بهزاد است. کار مصوری را بسیار نازک کرد؛ ولی تصویر آدمهای بی ریش را بد میکشد. غیغب او را بسیارکلان رسم میکند. آدم ریشدار را خوش چهره ترسیم مینماید.<sup>56</sup>”

بررسی و انتقادهای هنری بابر در مورد سخنوران، هنرمندان و استادان فنون بسیار است؛ ولی آنچه از نظرگذشت، شمه‌یی از بسیار و مشتتی از خروار بود که از میان آن همه برگزیده و بازنویسی کردیم، تا برهانی باشد بر این ادعای ما که

<sup>54</sup> - همان، ص 113.  
<sup>55</sup> - ترجمه دري بابرنامه، ص 121.  
<sup>56</sup> - همان، 120.

بابر علاوه از هنرمند بودن، هنر شناس و منتقد هنر هم بوده است.

## بخش دوم آثار و ایجادیات بابر

ظهیرالدین محمد بابر در طول زنده‌گی نسبتاً کوتاه خود (47 سال) آثار ماندگار، فناپذیر و بسیار ارزشمندی به وجود آورد که این آثار نه تنها برای ملت اوزبیک ثروت گراندهای فرهنگی به شمار می‌رود، بلکه به سویه جهانی از ارزش ویژه-یی برخوردار است.

بابر آثار زیادی به وجود آورد که تعدادی از آن تا امروز برجای مانده و طرف توجه و استفاده فرهنگیان می‌باشد؛ ولی تعدادی از آثار او در طول سده‌ها و فراز و نشیبهای آن از دسترس محققان به دور مانده و تاحال کدام اطلاعی در باره این آثار حاصل نشده و فقط به استناد بعضی از کتب و تواریخ میدانیم که بابر در زمینه‌های موسیقی و فنون حرب نیز تألیفاتی داشته است؛ ولی آنچه از او بجا مانده، عبارت است از:

الف - بابرنامه

ب - رساله عروض

ج - دیوان اشعار.

د - ترجمه منظوم رساله والدیه

ه - مثنوی مبین در فقه حنفی، که هر یک را به صورت فشرده معرفی می‌کنیم:

الف - بابرنامه:

اثری که بیش از همه شهرت یافت و هم هنگام زنده‌گی مؤلف و هم بعد از مرگش دروازه های شهرت را کویید و به سویه جهانی نام نویسنده را بلندآوازه ساخت، بابرنا مه است. این کتاب را به حق میتوان از ماندگارترین و مشهورترین آثار بابر و حتی اواخر سده نهم هجری دانست؛ زیرا این کتاب از مرزهای ماوراءالنهر، خراسان و هندوستان گذشته، مرزهای کشورهای اروپایی را درنوردید و طرف توجه و علاقه فراوان مستشرقین قرارگرفت.

بابرنا مه يك اثر تاریخی است که شرح حادثات و واقعات زنده‌گی بابر را دربر دارد؛ ولی این کتاب چون يك اثر بدیعی، با بافتهای ادبی و هنری گره خورده و به صورت بسیار هنرمندانه نوشته شده است. حالات عاطفی، تصویر زیبایهای طبیعت با همه پهنای آن، احساسات فطری انسانی با حوادث هموار و ناهموار زنده‌گی چنان درهم آمیخته و هنری جوش خورده که نمیتوان این اثر را صرفاً تاریخ دانست، بلکه بیشتر به صورت يك اثر بدیعی ادبی و تاریخی میتوان قبولش کرد.

سال تألیف کتاب بابرنامه به صورت دقیق روشن نیست و پیرامون نام آن هم گفتگوهاست. بابر در باره نام کتاب و سال تألیف آن کدام اشاره صریحی ندارد؛ ولی از روی قرینه و حدس میتوان درین مسایل ابراز نظرکرد.

در کتابها و منابع مختلف، این اثر به نامهای گوناگون و متفاوت ضبط شده است، چنانچه: (واقعات بابری)، (توزوک بابری)، (تواریخ بابری)، (بابریه) و (بابرنامه) از این شمار اند که نام آخری (بابرنامه) در منابع و مراجع بعدی بیشتر مروج گردیده و عمومیت یافته است؛ اما بابر در چند جای همین کتاب کلامه (تاریخ) و کلامه (وقایع) را ذکر کرده و معلوم است که هنگام تألیف، نوشتن وقایع تاریخی را بیشتر در نظر داشته، تا نام کتاب، به این شعر توجه کنید.

بو عالم ارا عجب المار کوردوم  
عالم ایلیدین طرفه ستملار کوردوم  
هرکیم بو وقایع نی اوقور، بیلگای کیم  
نی رنج و نی محنت و نی غملار کوردوم

ترجمه:

در این عالم عجب المها دیدم  
از دست بشر طرفه ستمها دیدم  
چون خواند هرکس این و قایع، داند  
چه رنج و چه محنت و چه غمها دیدم  
در مورد سال تألیف این اثر نیز عقاید مختلف  
موجود است. و مؤلف اثر هم خاموشی گزیده، کدام  
اشاره صریحی برای روشن کردن این مسأله نکرده  
است؛ ولی از مطالعه وقایع کتاب میتوان شروع  
کار تألیف آن را بین سالهای (924 - 925 هـ.)  
مطابق (1518 - 1519 م.) دانست؛ زیرا وقایع و ضبط  
تاریخ آنها به دو گونه نوشته شده:

اول - وقایع سالهای 899 تا 914 هجری.

دوم - وقایع سالهای 925 تا 936 هجری.

در نگارش و قایع سالها، شیوه متفاوت ضبط تاریخ  
وجود دارد. باین معنی که تاریخ وقایع سالهای  
(899 - 914 هجری) به صورت دقیق قید نشده، و حتی  
وقایع یکسال ضمن شرح و قایع سال دیگر به ملاحظه  
میرسد. در حالیکه وقایع سالهای (925 - 936  
هجری) به صورت مفصل و با قید تاریخ کامل و  
دقیق یعنی قید ساعت، روز، هفته، ماه و سال شرح  
گردیده و ازین تفاوت تاریخ نویسی میتوان گفت  
که واقعات سالهای پیش از (925 هجری) با تداعی  
خاطرات و به استمداد یادداشتهای حافظه مؤلف، و  
واقعات بعد از سال (925 هجری) هنگام وقوع هر  
حادثه به صورت روزمره یادداشت، و بعد تنظیم  
گردیده است.

آنچه درین میان مهمتر است، اینست که شرح وقایع  
سالهای (910، 915، 924، 927، 928، 930 و 930  
هجری) در بابرنامه نیامده و این گسسته‌گی و  
فاصله زمانی، محققان را به ابراز نظرهای

گوناگون واداشته است؛ ولی به گمان نزدیک به یقین، این خلی زمانی به صورت عمومی توسط بابر به وجود آمده و نمیتوان آن را ثمره نسخه برداریها و یا فراز و نشیبهای سالیهای بعدی دانست؛ زیرا عین همین فاصله و گسسته‌گی در ترجمه نخستین این اثر به زبان دری که توسط عبدالرحیم خان خانان در اواخر قرن دهم هجری (اواخر قرن شانزده میلادی) صورت گرفته، نیز دیده میشود.

با وجود همه اینها، بابرنامه اثریست ممتاز، که از بسیاری جهات مورد نظر علمای شرق و غرب بوده و همواره برای روشن شدن تاریخ اجتماعی و سیاسی سده نهم هجری ماوراءالنهر، خراسان و هندوستان و کسب معلومات در ساحه های مختلف علوم به این اثر رجوع شده است، چنانچه معلوماتی مفصل در مورد حیوانات و پرندگان دارد که طرف توجه عالم زولوجی است؛ در مورد زبانها و اقوام معلوماتی دارد که مورد علاقه زبانشناسان و مردم‌شناسان تواند بود؛ در باره شعرا و هنرمندان مطالبی دارد که مورد استفاده محققان ادبیات و هنر است؛ پیرامون حدود اربعه، اقلیم و پیداوار مناطق معلوماتی جمع آوری شده که برای جغرافیه نگاران مفید است؛ در مورد عادات، رسوم و روابط اجتماعی مردم مطالبی دارد که برای یک فولکلورشناس و دانشمند علم الاجتماع قابل دقت است و بالاخره حتی ضربالمثلهایی درین کتاب موجود است که برای روشن ساختن قدامت و پیشینه تاریخ آن آثار شفاهی با ارزش میباشد.

جمع بودن این همه معلومات و مطالب مفید، به علاوه فصاحت و سلاست زبان نگارشی اثر و به ویژه واقعی بودن آن توجه محققان و مستشرقین را به خود جلب کرد و ترجمه‌های زیادی از آن به زبانهای مهم دنیا منتشر شد. چنانچه بار اول در زمان پادشاهی اکبر به زبان دری ترجمه شد. در اکبرنامه آمده است: "و آن دستورالعمل دولت و اقبال را به موجب حکم جهان مطاع شهنشاهی به تاریخ سی و چهار الهی وقتی که ریایات عالیات از

گلگشت بهارستان کشمیره کابل مراجعت فرموده بود، میرزا عبدالرحیم خانخانان بن بیرام خان به فارسی ترجمه نمود، تا فیض خاص الیخاص آن به عموم تشنه لبان رشحات سعادت فایز شود و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد.<sup>57</sup>

همچنان ترجمه‌های انگلیسی آن با حواشی و تعلیقات فراوان منتشر شده که بر کمتر کتابی این همه تعلیقات مفید و مهم نوشته اند. در اوزبیکستان بر علاوه نشر متن اوزبیک بابرنامه، ترجمه کامل آن را به زبان روسی نشر کردند و میرزا نصرالدین حیدر کورگانی متخلص به فانی به زبان اردو این اثر را ترجمه کرد.<sup>58</sup>

در مورد ارزش این اثر و صداقت بیان آن علمای خاور و باختر، متقدم و متأخر متفق القول اند، چنانچه: س. م ادواردز نویسنده انگلیسی، بابرنامه را با اعترافات ژان ژاک روسو و سنت اگوستین و یادداشتهای گیبن و نیوتن همسویه دانسته و نوشته است: "مطالب بابرنامه از شروع کتاب تا آخر آن همه بر مبنای حقیقت و صداقت بنا نهاده شده و عاری از هر گونه تکلف میباشد."<sup>59</sup>

ویلیام ایرسکین مینویسد: "توزوک بابری از نظر نوعیت خود عجیب و متمایز است و در آن زنده‌گی، افکار و احساسات یک فرمانروای مغول به تفصیل و بدون تصنع و تکلف نوشته شده است. همه چیز آنچنان به وضاحت و منطبق با واقعیت درج گردیده که درخور تعجب میباشد."<sup>60</sup>

ابوالفضل علامی که خود مؤرخ و نویسنده صاحب نظر است، در مورد بابرنامه مینویسد: "واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع به عبارت فصیح و بلیغ نوشته اند که دستورالعملیست به جهت فرمانروایان عالم و قانونی است در آموختن اندیشه‌های درست و

57 - اکبرنامه، جلد اول، صفحه 146 و 147  
58 - بزم تیموریه، صفحه 15.  
59 - همان کتاب، صفحه 14.  
60 - همان کتاب، صفحه 13.

فکر های صحیح برای دانش آموزان و تجربت پذیران روزگار...<sup>61</sup>

در تاریخ فرشته میخوانیم: "وقایع ایام سلطنت خود را به زبان تورکی نوعی نوشته که فصحا قبول دارند..."<sup>62</sup>

نظر نهرو نیز خالی از دلچسپی نیست: "بابر خاطرات خود را نوشته است و این کتاب بسیار مطبوع ما را با زنده‌گی خصوصی و روحیات این مرد آشنا میسازد."<sup>63</sup>

این بود بازنویس فشرده نظریات علماء و مؤرخان شرق و غرب در مورد بابرنامه؛ ولی برای درک جذابیت و مفید بودن اثر بهتر است خودش را خواند و نتیجه گرفت. به مصداق ضرب المثل مشهور:

"مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار گوید" و یا:

"کاسه چینی که صدا میکند خود صفت خویش ادا میکند"

ب - رساله عروض:

رساله‌های عروض در شعر و ادبیات ترکی، تا زمان بابر پدیده نو نبوده، بلکه پیشینه درخشان داشته است. چنانچه "میزان الاوزان" امیر علی شیر نوایی - حامی و انکشاف دهنده ادبیات اوزبیک و "میزان الاشعار" سیفی بخاری در مسایل عروض نگاشته شده و نسبت به عروض بابر "عروض رساله سی" قدامت دارند؛ ولی آنچه رساله عروض بابر را ویژه‌گی و برتری میبخشد، شیوه نگارش و بعضی اضافات و ابداعات اوست.

امیر علی شیر نوایی "میزان الاوزان" خود را کمی فشرده‌تر و مختصرتر نوشته و فقط به معرفی بحرهای عروضی و مئمن یا مسدس بودن آن بسنده کرده، با ذکر چند مثال شعری، بحث خود را وضاحت بخشیده است و سیفی بخاری، برعکس شیوه نوایی به

61 - اکبر نامه، همان صفحات.  
62 - تاریخ فرشته، جلد اول، صفحه 211.  
63 - نگاهی به تاریخ جهان، جلد اول، صفحه 596

صورت مفصل و مشرح هر بحر عروضی را با اوزان مختلف آن معرفی کرده و در تعریف شعر، شاعر و دیگر موضوعاتی ازین قبیل نیز معلومات داده و نمونه‌های شعری زیاد برآن افزوده و هر کلمه را از نظر لغوی و اصطلاحی شرح داده است.

بابر در میان این دو تن، روش معتدلتر در نظرگرفته، یعنی رساله عروض خود را نه به تفصیل و تشریح بیش از معمول چون "میزان الاشعار" سیفی بخاری و نه به اختصار و ایجاز "میزان الاوزان" نوایی نوشته، بلکه کوشش کرده تا رساله او در برگیرنده مهم ترین موضوعات با تشریح و تفصیل لازم باشد. باین معنی که بابر در باره بحرهای عروضی معلومات اندک مختصرتر ارائه نموده و مثالهای شعری آن را که بیشتر غزلیات و مثنویات میباشد، تحلیل نموده و در باره صنایع لفظی و معنوی آن اشاره هایی کرده است.

رساله عروض بابر از دو رساله پیشین مکملتر است؛ زیرا "میزان الاوزان" و "میزان الاشعار" تعداد بحور عروضی را (نزده) بحر میدانند، در حالیکه بابر بحر عریض و بحر عمیق را در قطار بحر طویل، مدید و بسیط، در دایره مختلفه جای داده و باین ترتیب تعداد بحور عروضی را به (بیست و یک) بحر رسانده و مثالهای روشنی نیز ارائه کرده و این بحرها را بنابرآنکه هر بیت دارای هشت رکن میباشد، به نام <مثنیات سالم الارکان> خوانده است.

بدین ترتیب بابر تعداد بحور عروضی را (بیست و یک) بحر و اوزان مربوطه آن را (537) وزن برشمرده که (280) وزن آن را مستعمل و معمول و (189) وزن آن را از اوزان مختصر دانسته است. همچنان بابر بر اوزان عنعنی و جدید چند وزن دیگر علاوه کرده که اگر آن را اوزان اختراعی بابر بگوییم، به خطا نرفته ایم.

رساله عروض تنها در مورد اوزان صحبت نمیکند، بلکه عروض عنعنی و قاعده ها و پرنسیپهای آن را معرفی کرده و در مسایل صوت شناسی زبان اوزبیدی

و شعر اوزبیدگی به ارتباط عروض، ژانر ادبی که در نتیجه تأثیر متقابل اشعار فولکوری و ادبی به میان آمده، و بسا مسایل دیگر ادبی روشنی انداخته و میاندازد.

رساله عروض بابر نکات تازه‌تری در مورد اوزان فولکوری دارد؛ به طور مثال: در مورد تویوق (تویوغ) - که نوعی از انواع شعر اوزبیدی است و امیر علیشیر نوایی در «میزان الاوزان» خود در باره آن معلومات مختصری داده و فقط یک شکل آن را شناسانده است - بابر معلومات بیشتری میدهد، یعنی در عروض بابر اشکال مختلف و تازه‌تر تویوق معرفی شده و با ارائه مثالها وضاحت و روشنی بخشیده شده است، چنانچه:

«چند نوع دیگر تویوق به خاطر رسید که در هیچ جای دیگر دیده نشده:

یکی اینکه در هر چهار قافیه، تجنیس مراعات میشود، بدینگونه:

وصلیدین سوز دیرگا یوق یارا منگا  
 هجر ارا رحم ایلا گیل یارا منگا  
 اوقونگ ایتتی کوپ یامان یارا منگا  
 مرهم لطفونگ بیله یارا منگا

یک نوع دیگر اینکه قبل از تجنیس، در سه جا حاجب رعایت شده است، مثلاً:

نی بلا بییک تورور دولت تاغی  
 کوه غمنی نی بیلور دولت تاغی  
 همتی توت داغی دولت ایستاگیل  
 همتینگ بولسا بولور دولت تاغی

یک شکل دیگر اینست که از تجنیس به جای ردیف کار گرفته شده و قبل از تجنیس قافیه مراعات گردیده است:

مهرکیم، کوککا قیلور آهنگ تانگ  
 آلیدا بولسا ایماس بیرنگ تانگ  
 خالی و ایکی لبی دیک بولماغای  
 هندو ار کیلتورسه شکر تنگ تنگ

یکی دیگر اینکه مانند قطعه در مصرع اول بیت اول قافیه رعایت نشده، در قافیه ابیات تجنیس آورده میشود، مانند:

بیرما دیرلار اول و فاسیز غه کونگول  
 کیم انینگ نیشیغه آرتوق نیشی بار  
 مین طمع اوزماسمین اولسام لعلیدین  
 جان مینینگ جانیمدور، ایل نینگ نیشی بار  
 یک نوع دیگر اینکه تجنیس رعایت نشده، قافیہ در  
 سه مصرع مراعات میشود، مثلا:

ایگمه قاش و یخشی پرچم دور سنگا  
 راست قد و زلف پرخم دور سنگا  
 چون بو ینگلیغ دور سنگا خیل و حشم  
 خوبلوق ملکی مسلم دور سنگا  
 یکی دیگر اینکه: تجنیس رعایت نشده، با دو  
 قافیہ سروده میشود، مثال:

بو ولایت قه مقید بولماغیل  
 کیل خراسان جانبیغه عزم قیل  
 گر بارور بولسانگ، ایرورمین همرهینگ  
 ور تورورسین، مین بارورمین، جزم قیل<sup>64</sup>

بدینسان دیده میشود که بابر از امکانات وسیع  
 زبان کار گرفته و انواع و اشکال مختلف و تازه-  
 یی را بر انواع پیشین شعر اوزبیککی افزوده و  
 گنجینه شعر و ادب اوزبیککی را غنی‌تر و  
 ارزشناکتر ساخته است و تذکر این نکته لازم است  
 که بابر نه تنها دانشمند تاریخ ادبیات اوزبیککی  
 میباشد، بلکه میتواند او را به حیث گستردگی  
 و شناساننده ادبیات ملیت برادر یعنی تاجیکان  
 نیز شناخت؛ زیرا رساله عروض او نه تنها نمونه  
 های شعر استادان سخنور اوزبیک؛ چون: امیر  
 علیشیر نوایی، حیدر خوارزمی و دیگران را در بر  
 دارد، بلکه نمونه های شعر: رودکی، نظامی،  
 امیرخسرو بلخی، مولانا نورالدین عبدالرحمن  
 جامی، شیخ اوحدی مراغهی، شیخ فریدالدین عطار،  
 شاهی سبزواری، سلمان ساوجی، مولانا هاتفی و  
 دیگران را نیز در بر میگیرد و باین ترتیب  
 خواننده عروض اوزبیککی را با چهره های تابناک  
 استادان شعر و ادبیات دری نیز آشنا میسازد که  
 این، خدمتی است بزرگ برای نزدیک ساختن فرهنگها

64 - ظهیرالدین محمد بابر، عروض رساله سی، به اهتمام خاتم ستیلیوا، نشریات ناوکا، ماسکو: 1972، صفحه 282 تا 284.

و ایجاد دوستی و همفکری میان ملیتهای برادر اوزبیک زبان و دری زبان.

در باره رساله عروض بابر تا سال (1923 میلادی) فقط از لابلای نوشته های بابرنامه و منتخب التواریخ بدایونی نامی گرفته شده بود؛ ولی متن این رساله در دسترس محققان قرار نداشت، تا اینکه به سال مذکور محمد فواد کوپرولو نسخه خطی آن را در پاریس کشف کرد<sup>65</sup> که از معتبرترین نسخه های این رساله میباشد و در سال 940 هـ به خط حاجی محمد سمرقندی کتابت شده است.<sup>66</sup>

بابر این رساله خود را آنچنانکه در اخیر دیوان اشعارش اشاره نموده است، دو یا سه سال قبل از فتح کامل هند به اتمام رسانده بود، یعنی بین سالهای (932 - 934 هجری) مطابق (1525 - 1528 میلادی)<sup>67</sup>

#### ج - رساله مبین:

یکی دیگر از آثار ارزشمند بابر مثنوی مبین اوست که در مسایل فقه حنفی به رشته تحریر درآمده و تاریخ نگارش آن به استناد سخن خودش (928 هـ) میباشد. این رساله که بر مسایل فقه حنفی و موضوعات مربوط به یک رشته عملیات زندگی و لشکرکشیهای وی نوشته شده، ارزش هنری زیاد ندارد؛ ولی نشان میدهد که بابر به فقه حنفی علاقمند بود و به مذهب اعتقاد راسخ داشت و از همین جهت این رساله را به نظم آورد تا پسرانش همایون و کامران با این مسایل آشنایی حاصل کنند، چنانچه در مقدمه رساله آمده:

"به تاریخ 928 هـ. در مذهب امام ابوحنیفه به توفیق خداوند، فقهی نظم کردم به «مبین» موسوم و سبب نظم کتاب اینست:

بیلگاسین ای خجسته پی فرزند  
جگریم بیرله جانیمه پیوند

65 - دایره المعارف اسلام، جلد اول (مقاله مربوط بابر را پوهاند میرحسین شاه ازین دایره المعارف به زبان دری ترجمه کرده اند که ما از همان ترجمه استفاده کرده ایم)  
66 - در نگارش این بخش، علاوه بر تعداد کتب دست داشته، از شرح احوال و آثار بابر، به قلم پروفسور باتیرولی خواجه‌یوسف که به زبان اوزبیک در جلد سوم تاریخ ادبیات اوزبیک نوشته شده، به گونه ترجمه استفاده شده است.  
67 - بزم تیموریه، صفحه 16.

مسأله لارکه اول ضرور ایردی  
 بیلماسانگ دینینگا قصور ایردی  
 ییتتی کونگومگا کیم ییغیشتورسام  
 نظم ترتیبی ده سیغیشتورسام  
 تا آنی ضبط قیلغاسین آسان  
 اول مسایلنی بیلگاسین یکسان  
 تانگلایق کونده کیم حساب اولغای  
 منگا اجر و سنگا ثواب اولغای  
 اوشبو نیت که مین قیلیب تورمین  
 اول مسایل که مین بیلیب تورمین  
 جمعیده سعی و اهتمام قیلای  
 سینینگ آتینگغه مین تمام قیلای  
 بی بقا دنیا ایشی سهل دورور  
 دین ایشین قیلغای اول که اهل دورور  
 دین و دانش ده هر کون افزون بول  
 دولت و بخت ایلا همایون بول  
 کامران بول، جهانده دولت کور  
 یوز تومان آب روی و عزت کور"

(ترجمه: ای فرزند خجسته پی که با جان من پیوند داری! بدان، آن مسأله ها که دانستن آن ضرور بود و ندانستن آن در دین تو قصوری به حساب میآمد، همه را جمع کرده، به نام تو به نظم آوردم، تا آن را به آسانی ضبط کنی و خوب یاد بگیری و فردا که روز حسابی در میان است، بر من اجر و بر تو ثوابی حاصل آید...)

و باز هم طوری که از مقدمه اثر پیدا ست، بابر این اثر خود را در هنگام مسافرت منظوم کرده و از همین جهت در مسایل احکام سفر، قبل از مسایل دیگر روشنی انداخته است. مؤلف بزم تیموریه در بحث مربوط به بابر مینویسد:

"بابر در سنه 928 ه. به خاطر پسرش کامران به زبان تورکی یک مثنوی به نام «مبین» نوشت که حاوی دوهزار بیت بوده و در آن در مورد مسایل مذهبی، فقهی و اخلاقی بحث شده است.

این اثر به نام «فقه بابری» و «فقه مبین» شهرت دارد و شیخ زین برآن شرح مبسوطی نوشته است.<sup>68</sup> مبین را شرقشناس مشهور روس «بره زین» از روی یک نسخه خطی ناقص آ ماده نشر ساخته و به سال (1867 میلادی) در کتاب (منتخبیات تورکی) در شهر قزان چاپ نموده بود. یک نسخه خطی کامل، مهم و قدیمی این رساله که به سال (937 - 1530 میلادی) توسط موسی بن عیسی در مرغینان نسخه برداری شده، فعلا در کتابخانه شخصی پروفیسور فواد کوپرولو محفوظ است. قرار تأکید کوپرولو، این نسخه خطی، نشر بره زین را تکمیل میکند.<sup>69</sup> این رساله که در بحر خفیف سدس مقصور (فعلا تن مفاعلن فعلن) سروده شده و معیارهای عمده مالیات آن روزگار را نیز در بر میگیرد، از طرف شرقشناسان تا این اواخر به شکل (mobin) ثبت شده بود و ا. س. بیوریچ اگرچه خودش نام این اثر را به شکل (mobin) ضبط کرده؛ ولی نوشته که ابوالفضل و بدایونی مورخان هندی عنوان کتاب را به صورت (mobayyan) آورده اند.<sup>70</sup> این رساله را تذکره نویسندگان و مؤرخان پیشین با عبارات زیرین توصیف کرده اند:

"کتاب مثنوی که مبین نام دارد، تصنیفی است مشهور و نزد زبان‌دانان این لغت به مزیت تحسین مذکور.<sup>71</sup>"

"کتابی موسوم به مبین در فقه نظم کرده است، بسیار خوب واقع شده."<sup>72</sup>

و "مسایل فقهی که در رساله مبین به تورکی نظم کرده، نشانه بیست از تبحر."<sup>73</sup>

د - ترجمه منظوم رساله والدیه:  
بابر آنچنان که در صفحات پیشین دیدیم، به مذهب عقیده محکم و راسخ داشت که نظم رساله مبین در

68 - اسلام انسیکلو پیدیسی، جلد دوم، صفحه 186.  
69 - اسلام انسیکلو پیدیسی، جلد اول، صفحه 186.  
70 - دایرة المعارف اسلام، ترجمه از طبع لندن.  
71 - اکبرنامه، صفحه 146.  
72 - تذکره روضه السلاطین، صفحه 55.  
73 - تذکره مذکراحباب، نسخه خطی.

فقه حذفی مثال روشن این عقیدت است و بنابراین ارادتمندی او به طریقت نقشبندیه و به نظم آوردن رساله والدیه خواجه عبیدالله احرار - که از مرشدان و پیشروان این طریقت بود - نیز کاملاً یک امر طبیعی است. علاقه به مذهب و پیروی از طریقت نقشبندیه از پدران و اجداد بابر به او رسیده بود. چنانچه در تذکره مذكر احباب میخوانیم:

"نسبت ارادت به خاندان نقشبندیه داشت و جد عالی شأن و والد سلطنت نشانش در قید ارادت حضرت خواجه احرار قدس الله روحه بود و در تعظیم و تکریم اولاد و احفاد آن بزرگوار ساعه فساعه فزوده، دقیقه‌یی فرو نمیگذاشت و به حضرت مخدومی مولانا خواجه‌گی قدس سره پاره یی زر به رسم نیاز فرستاده بود."<sup>74</sup>

عقیده و ارادتمندی بابر به خواجه عبیدالله احرار و طریقت نقشبندیه به حدی بود که هنگام مصایب و آلام یا هنگام مریضی، شفای خود را بدینوسیله میجست. بابر در سال (935 هـ.) به مرض تب مبتلا شد و برای شفایابی خود به نظم رساله والدیه خواجه عبیدالله پرداخت. در بابرنامه میخوانیم:

"به روز جمعه بیست و سوم ماه حرارتی در بدن من ظاهر شد، آنچنان که نماز جمعه را در مسجد به تشویش گزاردم.

نماز پیشین احتیاطی را در کتابخانه آمده، بعد از یک زمانی به تشویش گزاردم. هم پس فرای آن روز یک شنبه تب کرده، اندک لرزیدم. شب سه شنبه بیست و هفتم صفر نظم کردن رساله والدیه حضرت خواجه عبید در خاطر گذشت. التجا به روح حضرت خواجه کرده، در دل خود گذراندم که اگر این منظوم مقبول آن حضرت میشود - چنانچه قصیده صاحب قصیده برده مقبول افتاده، از مرض افلج خلاص شد - منم ازین عارضه خلاص شده، دلیل قبول نظم من خواهد شد. به همین نیت در وزن رمل مسدس مخبون عروض و ضرب گاه ابتر، گاه مخبون محذوف - که سبحة مولانا عبدالرحمن جامی هم درین وزن است

– به نظم رساله شروع کردم. هم آن شب سیزده بیت گفته شد. به طریق الزام هر روز ده بیت کمتر گفته نمیشد. غالباً يك روز ترك شد.

سال گذشته و بد که هر محل که این چنین عارضه میشد، اقلأ يك ماه، چهل روز طول میکشید. به عنایت الهی از همت خواجه روز پنجمشنبه بیست و نهم ماه اندک فرو شد و دیگر ازین عارضه خلاص شدیم. روز شنبه هشتم ربیع الاول نظم سخنان رساله به اختتام رسید. هر روز پنجاه و دو بیت گفته شد.<sup>75</sup>

بنابراین بابر رساله والدیه خواجه عبیدالله احرار را – که پیر و مرشد تیموریان و از صوفیان بزرگ آسیای میانه بود – از نثر دری به شعر تورکی

برگرداند و ترجمه آن را در سال (935 هـ .) (1528 – 1529 م.) تمام کرد. این رساله آنچنانکه از نام آن پیداست – به درخواست پدر خواجه عبید نوشته شده بود که بابر آن را در (دو صد و چهل و سه) بیت در بحر رمل مسدس (فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) به شکل بسیار زیبا و ساده به نظم تورکی برگرداند.

هرچند این ترجمه به زبان بسیار زیبا و ساده نگاشته شده؛ اما از نظر بدیعی زیاد ارزش ندارد؛ ولی مبین آنست که بابر به مطالب صوفیانه علاقه داشته<sup>76</sup> و میخواست تصوف را در ساحت عمل و نظر پیاده کند، چرا که موضوع این رساله پاکیزه گردانیدن ظاهر و باطن انسان است. ابوالفضل علامی این رساله را "دردانه یی از بحر معرفت" دانسته، چنین مینویسد:

"رساله والدیه خواجه احرار را که دردانه ییست از بحر معرفت، در سلك نظم کشیده اند و به غایب مطبوع آمده."<sup>77</sup>

از ترجمه رساله والدیه تا حال دو نسخه به دست آمده که مستشرقان و باورشناسان کشورهای مختلف از روی همین دو نسخه آن را چهاربار چاپ و منتشر کرده اند.<sup>78</sup>

<sup>75</sup> ترجمه دری بابرنامه، ص 248.

<sup>76</sup> دایره المعارف اسلام، طبع لندن.

<sup>77</sup> آکبرنامه، جلد اول، صفحه 146.

<sup>78</sup> اسلام انسکلوپدیه سی، جلد دوم، ص 186.

ه - دیوان اشعار:

بابر شاعر شیرین کلام اوزبیک از دیوان کاملی برخوردار است که این دیوان بر تارک ادبیات اوزبیک چون الماسی در شت، تراش خورده و صیقل یافته می‌درخشد و سرشار از غنای ادبی، زیبایی و لطافت کلام، جذب و رقت احساس و تازه‌گی و بداعت معنی و اندیشه است. دیوان بابر شامل انواع و اشکال متداول شعر می‌باشد و او در انواع معمول شعر قریحه و استعداد خود را آزموده و از هر آزمونی پیروزمندانه بدر آمده است. حتی آزمون او در مورد زبان شعرش نیز با موفقیت همراه بوده، یعنی او همان قدر که به زبان مادری خود تورکی شرقی مسلط بوده و در شعر تورکی دقایق و رموز شعر و زیباییهای تصاویر را در نظر داشته است، به زبان دری نیز اشعاری دارد که از لطف و جذبۀ خاصی برخوردار بوده، با صنایع بدیعی و لفظی آراسته می‌باشد و حتی مصرعهایی به زبان اردو نیز سروده که زیبا و پرمفهوم است.

بابر بیشترین بخش زنده‌گی خود را با لشکرکشیها، جدلها و کشمکشها و داعیۀ ملک‌گیری دست و گریبان بوده و این دغدغۀ فکری و دشواری رسیدن به مقصود، به او کمتر مجال سرایش شعر و آفرینش هنری میداده است؛ ولی بابر بنابر استعداد فطری و ذوق سرشار ادبی با به دست آوردن کمترین فرصت، به سرایش شعر می‌پرداخته و حضر و سفر یا خلوت و جلوت در آفرینشگری هنری او تفاوتی نداشته است، چنانچه در با برنامه آمده که روزی در راه سفر به خیمۀ خود پناه برده و مینوشته که باد و باران به وزش و بارش آغاز کرده و کاغذهای او همه تر شده است. این پیگیری در سرودن شعر و نوشتن آثار بود که بابر توانست با وجود همه این مصروفیتهای آثار زیاد و دیوان کاملی از خود به یادگار بگذارد.

مصروفیتهایی که در بالانگاشته آمدم، به بابر اجازه و امکان ترتیب اشعارش را نداد و او

نتوانست مانند دیگر شاعران و به گونه‌ عنعنۀ دیوان سازی، اشعار خود را به ترتیب الفبایی تنظیم کند و از همین جهت دیوان اشعار او تا امروز فقط چند نسخه‌ معدود دارد و نشرهایی هم که تا حال از روی این نسخه‌ ها صورت گرفته، بدون ترتیب الفبایی می‌باشد و گویا بابر خودش نیز به نامرتب بودن دیوان خود معترف است، چنانچه می‌گوید:

دیوانیمه نی ربط و نی ترتیب دورور  
نی جدول و نی لوح و نی تذهیب دورور  
گر سنگا ییبار دیم، انی عیب ایلاما کیم  
دیوانینگ نی تیلارگا تقریب دورور

ترجمه:

دیوان مرا نه ربط و نی ترتیب است  
نی جدولی و نه لوح و نی تذهیب است  
سوی تو اگر فرستمش، عیب مدار  
چون خواهش دیوان ترا، تقریب است

با و صف این‌که بابر دیوان خود را بی ترتیب، بی جدول و بی لوح و بی تذهیب خوانده؛ اما از نظر کیفی و کمی، دیوان بسیار دل‌پذیر و ارز شمندی است که همه انواع معمول و مشهور شعر را در بر دارد. غزلیات، رباعیات قطعات، مثنویات، فردیات، تویوقها و حتی معماها نمونه های شعر او را احتوا میکنند و هر کدام از این اشکال شعر در دیوان او بر علاوه ویژه‌گیهای عنعنوی خود، ویژه‌گیها و تازه‌گیهای شکل و دورنمایه شعر بابر را نیز مینمایاند که در بحث مربوط به شناسایی شعر بابر، این ویژه‌گیها و ابداعات را برخواهیم شمرد.

در مورد دیوان اشعار بابر، تذکره نویسان مختلف، اظهار نظر کرده اند. از جمله ابوالفضل علامی مؤرخ و ادیب دوره اکبری مینویسد:  
"آنحضرت را در نظم و نثر پایه عالی بود، خصوصاً در نظم ترکی. و دیوان تورکی آنحضرت در نهایت

فصاحت و عذوبت واقع شده و مضامین تازه در آن مندرجست.<sup>79</sup>

"اگرچه فارسی را نیز روان و سلیس میگفته؛ اما به اشعار تورکی مایلتر بوده، و دیوان اشعارش در میان مردم سیار است."<sup>80</sup>

از دیوان اشعار بابر، پنج نسخه در کتابخانه های استانبول، پاریس و رامپور هند موجود است. آنچه آنکه تذکر رفت، بابر دیوان خود را ترتیب و تدوین نکرده و برآن نامی ننهاده بود؛ ولی بعضی از بابرشناسان مجموعه اشعارش را - که وی در

کابل سروده - به نام دیوان کابل و اشعار را که در هند سروده، به نام دیوان هند میشناسند، چنانچه پروفیسور باتیرولی خواهی‌یوسف مینویسد: "بر طبق معلومات دست داشته، بابر آثار غنایی خود را در دو دیوان جمع آورده بود: یکی در سال (925 هـ.) در کابل و دیگر در سال (945 هـ.) در هند، که اگر نخستین را دیوان کابل بخوانیم، دومین آن دیوان هند است که دانشمند بابرشناس اوزبیکستان خانم صباحت عظیم جانوا آن را "دیوان هند" نامیده و به صورت عکسی منتشر کرده است؛ ولی از دیوان کابل که به صورت جدا موجود باشد، تا حال اطلاعی در دست نیست."<sup>81</sup>

پوهاند عبدالجی حبیبی نیز به استناد بابرنامه تأکید کرده است که: "دیوان بابر در سنه 926 هـ. (1519 م.) در کابل ترتیب شده بود." و سخن بابر را چنین اقتباس نموده اند:

"برادر کلان حافظ میرکاتب از سمرقند آمده بود. در هیمن ایام به سمرقند رخصت داده، به پولاد سلطان دیوان خود را فرستادم" و همچنان در جایی دیگر به نسخه دیوان هند نیز اشاره نموده، نوشته است:

"چنین به نظر میآید که بابر بعد از ترتیب دیوان مذکور در هندوستان هم اشعاری گفته بود، چنانچه در سنه 935 هـ. (1528 م.) مجموعه اشعاری

79 - اکبرنامه، جلد اول، صفحه 146

80 - روضه السلاطین، صفحه 55

81 - تاریخ ادبیات اوزبیک، جلد سوم، بخش بابر.

را که بعد از آمدن هند گفته شده، با ترجمه آن به همایون و کامران فرستاد.<sup>82</sup> آنچه را که ما از نسخه های خطی و چاپهای مختلف دیوان بابر جمع آورده ایم، 122 غزل، 212 رباعی، 18 تویوق، 18 قطعه، 54 معما، 18 مثنوی، 86 فرد و مطلع، 10 تورتلیک یا مثنی، 18 شعر مصنوع، 1 ترجیع بند مصنوع 4 بندی، رساله والدیه، بخشهایی از بابرنامه، 4 نامه منثور و مقدمه بابر در باره اصطلاحات شعری به زبان اوزبیک و 2 غزل، 13 رباعی، 7 قطعه، 18 فرد، 1 نامه منثور به زبان دریست که از این همه چند تایی را برای شناخت شکل و درونمایه شعر بابر گزیده، از آن سود می‌جویم و بر آن استناد میکنیم.

و - خط بابری:

یکی دیگر از آثار بابر که تا حال بحث و گفتگوهای زیادی پیرامون آن جریان دارد و به ماهیت اصلی آن پی برده نشده، خط بابری است. در مورد چگونگی و علت ایجاد این خط فرضیه‌هایی از طرف بابرشناسان ارائه گردیده که هیچکدام نتوانسته به حیث یک دلیل قانع کننده مورد قبول همه‌گان واقع شود و بابر نیز که خودش مخترع این خط میباشد، در بابرنامه اشاره‌هایی در باره آن نموده؛ ولی دلیل اختراع، چگونگی شکل الفبا و یا مزایای آن را شرح نداده است.

بابر، بار نخست در کابل در باره خط بابری ضمن شرح قایع و حوادث سال (910 هـ . مطابق 1504 م.) مینویسد که در همین سال خط بابری را اختراع کرده؛ ولی معلومات بیشتری درین باره نمیدهد. دومین اشاره هنگام بیان رویدادهای سال 911 هـ . (1506 م.) میباشد. بابر در آن وقت بر طبق مکتوب رسمی فرمانروای تیموری خراسان، سلطان حسین

میرزا بایقرا کابل را ترك گفت تا در لشکرکشی مشترک علیه شیبانی خان سهم بگیرد. بابر هنگام عبور از رود مرغاب پسران سلطان حسین میرزا را ملاقات کرد و با قاضی اختیار و معاون او محمد میریوسف نیز درین ملاقات آشنایی حاصل نمود. آنان در باره خط بابری پرسشهایی کردند و از بابر خواستند تا الفبای آن را برای شان بیاموزد.

بابر نیز فی المجلس این کار را کرد و قاضی مذکور مفردات خط بابری را خواند و قوا عد آن خط را آموخت و خود نیز چیزی بدان خط نوشت.<sup>83</sup> اشاره سوم در باره خط بابری ضمن شرح رویدادهای سال 935 هـ. (1528 - 1529 م.) به نظر میرسد. او درین سال در جمله تحایف بسیار که به هندال میرزا فرستاد، مفردات خط بابری را با کلماتی چند از آن خط نیز ارسال نمود و برای همایون اشعاری را که بعد از ورود به هند سروده بود، با ترجمه آن با خط بابری نوشت و ارسال داشت.<sup>84</sup> تمام معلوماتی که بابر در باره خط اختراعی خود (خط بابری) داده، همینهاست و آن چنانکه دیدیم، هیچیک ازین اشاره ها روشنی لازم را در مورد شکل، ضرورت و هدف اختراع و تعداد حروف آن نمیاندازد. چون معلومات در مورد این خط بسیار اندک و گنگ است، لذا هرچه در این مورد گفته و نوشته شده، نیز بر فرضیه ها و حدسها استوار میباشد و حتی عده یی آن را نوعی از خط عربی و یا یکنوع دستخط تصور کرده بودند، چنانچه در ترجمه انگلیسی بابرنامه به وسیله انیتی بیوریچ، در ترجمه فرانسوی به وسیله پاوه دوکورتی و در ترجمه روسی آن به وسیله م. سالیی که در تاشکند منتشر شده، خط بابری به کلمه "دستخط" ترجمه شده است.<sup>85</sup>

83 - توزوک بابری، صفحه 113.

84 - ترجمه ذری بابرنامه، ص 115.

85 - معلوماتی تازه درباره خط بابری، نوشته ص. عظیم جانووا، ترجمه گهرسنگ از روی متن انگلیسی، ماسکو: 1963.

در منتخب التواریخ بدایونی نیز اشاره یی براین خط رفته که باز هم هیچ مسأله یی را روشن نمیکند. درین کتاب چنین نوشته شده:

"از جمله غرایب اختراعات آن شاه مغفرت پناهی خط بابری است که مصحفی بدان خط نوشته و به مکه معظمه فرستاده." 86 مؤلف همین کتاب در جایی دیگر اشاره میکند که ازین خط در عصر اکبری اثری باقی نمانده بود؛ ولی میر عبدالحی مشهدی آن را خوب میدانست. 87

فصل اخیر کتاب "عجایب الطبقات" تألیف محمد طاهر بن قاسم مطالبی در باره نه قاسم الفبای مختلف دارد که الفبای خط بابری نیز از آن جمله است. این مؤلف نیز در باره خصوصیات و مقاصد اختراع خط بابری چیزی ننوشته و فقط نوشته که: "خط بابری اینست" و در زیر این جمله (بیست و نه) حرف الفبای بابری را نشان داده است. به قول پوهاند عبدالحی حبیبی "مراد بابر از اختراع این خط تنها نوشتن متون زبان عربی و قرآن بوده؛ زیرا در جمله (بیست و نه) حرف آن حروف خاص فارسی (پ، چ، ژ، گ) دیده نمیشود." 88

و آنچه که از همه گفته ها و نوشته ها معلوم است، این است که خط بابری نوعی رمز یا یک نوع دستخط نبوده؛ زیرا بابر به اشاعه و رواج دادن این خط کوشش بسیار نموده و نمونه های خط خود را به فرزندان و به مامورین دولتهای دیگر و حتی به مکه معظمه نیز فرستاده است. یک نکته روشن دیگر اینست که خط بابری شباهت زیاد به خط عربی داشته و از همین جهت اکتساب و فراگیری آن آسان بوده، چنانچه قاضی اختیار آن را فی المجلس فرا گرفته و مطالبی با آن خط نوشته است. خانم بیوریچ به همین نکته اشاره نموده و در تعلیقات خویش بر ترجمه انگلیسی بابرنامه میگوید:

86 - منتخب التواریخ، جلد اول، صفحه 343.  
87 - همان کتاب، جلد سوم، صفحه 273.  
88 - ظهیرالدین محمد بابرشاه، صفحه 77.

"اكتساب فوری مفردات دستنویس توسط قاضی به ما اجازه می‌دهد تا تخمین کنیم که اندکی از الفبای عربی اختلاف داشته است."<sup>89</sup>

جواهر لعل نهرو اختراع خط بابری را نوعی تهور و یک اقدام مترقی خوانده و نوشته است:

"بابر مرد دلیر و حادثه جوی بود که برای معاصران خویش به جای الفبای عربی، الفبای تازه‌ی پیشکش کرد و این کار در شرایط قرون وسطی اقدام مترقی و بسیار شجاعانه بود."<sup>90</sup>

سخنی دیگر درین مورد این‌که، در کتابخانه آستان قدس شهر مشهد (ایران) مصحفی تحت شماره (50) وجود دارد که خط آن مهجور و مدت‌ها ناشناخته بود. این مصحف به سال 1119 هجری از سوی سلطان حسین صفوی به درگاه مذکور وقف شده بود.

دانشمند ایرانی احمد گلچین معانی به سال 1343 ش. ضمن بررسی و مطالعه نسخ مختلف مصحفهای کتابخانه مذکور، مصحف شماره (50) را نیز به دقت مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. او با نظر داشت زمان کتابت (نیمه اول سده هفدهم میلادی)، کاغذ کشمیری و تذهیب هندی آن، خط مصحف نامبرده را بدون شک و شبهه همان "خط بابری" اختراع ظهیرالدین محمد بابر شاه دانست. او تمام دلایل و نظریات خود را همراه با حروف خط مصحف در مقاله‌ی تحت عنوان "مصحف بابری" در فصلنامه "نامه آستان قدس" به نشر رسانید.<sup>91</sup> از همین تاریخ به بعد مصحف شماره (50) کتابخانه آستان قدس در مجامع علمی به نام "مصحف بابری" مشهور شد.

پوهاند حبیبی حروف "خط بابری" در "عجایب الطبقات" و حروف استخراج شده از مصحف بابری را همراه با حروف عربی در یک جدول مقایسه‌ی ترتیب داد. از مقایسه معلوم شد که هیچ یک از حروف هر

89 - معلوماتی تازه درباره خط بابری، ترجمه گهرسنج  
 90 - همان‌جایه حواله کتاب کشف هند، تالیف جواهر لعل نهرو، کلکته: 1948، ص 212. برای مزید معلومات درباره خط بابری مراجعه شود به کتاب ظهیرالدین محمد بابر؛ رساله معلوماتی تازه درباره خط بابری و رساله "بابری خط" تألیف محمد حلیم یارقین، تهران: 2005.  
 91 گلچین معانی، احمد. مصحف بابری، نامه آستان قدس "فصلنامه"، 1344 ش. شماره 20، ص 64-60.

دو الفبای منسوب به خط بابری با هم مشابه و هم‌سان نیستند. ازینرو، حبیبی انتساب خط "مصحف بابری" را به خط اختراعی بابر رد نمود.<sup>92</sup> بنا بر آخرین پژوهش‌ها در حال حاضر برای خط بابری دو الفبا از دو منبع مختلف در دست است: یکی مفرداتیست که کتاب "عجايب الطبقات" تألیف طاهر بن قاسم به دسترس ما گذاشته و دومی مفرداتیست که از "مصحف بابری" استخراج شده است. هر دو مفردات دارای 29 حرف بوده، در آنها 4 حرف (پ، چ، ژ، گ) ویژه فارسی و تورکی وجود ندارد.

به نظر ما این معما وقتی حل خواهد شد که متنی یا پارچه شعری به خط بابری از یکی از کتابخانه‌های جهان به دست آید. ما خواننده‌گانی را که طالب معلومات بیشتر و گسترده‌تر در مورد خط بابری و چگونه‌گی آن باشند، به مطالعه رساله پژوهشی "بابری خط" تألیف محمد حلیم یارقین فرا میخوانیم.<sup>93</sup>

### ز - آثار گمشده بابر:

علاوه بر آثاری که نام گرفتیم، بابر چند اثر دیگر نیز داشته که از آنها تا امروز فقط نامی و آنهم در میان کتب و تواریخ بر جا مانده؛ ولی خود آن آثار تا حال به دست نیامده و میتوانند آثار گمشده او به شمار آید، به طور مثال: بابر را صاحب کتابی در موسیقی و کتابی در فن جنگ میدانند. در این‌که بابر به هنر موسیقی علاقه و دسترس داشت، شکی نیست؛ زیرا خودش در چند جای بابرنامه از طرزها و آهنگهایی که ساخته بود، نام گرفته و بنابراین از چنین یک شخصیتی که با موسیقی سروکار داشته، با ریتمهای مختلف و گامهای گوناگون موسیقی آشنا بوده است، بعید نیست کتابی درین زمینه نگاشته باشد. در تا شکند در سیمینار بین المللی پنجم و بیستمین سالزاد

<sup>92</sup> ظهیرالدین محمد بابرشاه، ص 77. انتشارات الزهر، 1384 ش. - 2005 م.  
<sup>93</sup> یارقین، محمد حلیم. بابری خط (به زبان ازبکی)، انتشارات الزهر، 1384 ش. - 2005 م.

بابر یکی از شرقشناسان اوزبیکستان از موجودیت رساله موسیقی بابر در شهر کاشغر اویغورستان چین خبر داد و فوند بین المللی بابر تلاش زیاد نمود تا اثری از آن به دست آورد، ولی این تلاشها تا حال به نتیجه نرسیده است.

به همینگونه، بابر مردی جنگاور و وارد در امور حربی بود و بنابر همین ممارست و دانش حربی، توانست قلمرو وسیعی را تحت فرمان خویش در آورد و یک امپراطوری بزرگ پرثروت و شکوهمند از خود به فرزندان به میراث بگذارد. ازینرو میتوانیم موجودیت چنین کتابی را با حدس و گمان قبول کنیم؛ ولی اینکه سرنوشت این کتاب چگونه بوده و چه شده؟ تا حال معلوماتی در دست نیست.

یک کتاب دیگر را نیز به بابر نسبت میدهند و آن رساله "مفصل" عروض است. میدانیم که بابر رساله‌یی در عروض تورکی نوشته که به کوشش دکتور سیدبیک حسن در تاشکند به نام "عروض مختصر" چاپ شده است و نسخه‌های خطی و چاپی آن موجود است؛ ولی از عروض "مفصل" او هیچ اثری برجای نیست. چگونه شده که عروض مختصر باقی مانده و به ما رسیده و عروض "مفصل" از میان رفته است؟ این هم پرسشی است که هیچکس نتوانسته پاسخی قانع کننده به آن بدهد.

از کتابهای گم شده بابر، یکی هم مجموعه اشعار منتخب از میان چهار دیوان (غرایب الصغر، نوادرالشباب، بدایع الوسط و فوایدالکبر) نوایی میباشد. به استناد "بابرنامه" او از میان چهار دیوان یاد شده، غزلهایی را به اساس اوزان عروضی جمع کرده، دیوانی ساخته بود.<sup>94</sup> که از این دیوان هم اطلاعی در دست نیست.

به اساس متن نامه‌یی که از بابر برجای مانده و در نسخه خطی شماره 3743 دیوان بابر موجود در کتابخانه یونیورسیتی استانبول درج است و ما آن را درین کتاب به چاپ سپرده‌ایم، بابر رساله‌یی در هندوستان در مورد مصطلحات شعر نوشته و آن

94 - توزوک بابری، صفحه 159.

را برای نظر خواهی به فضلی خراسان فرستاده بوده است. از این رساله نیز تا حال نشانه‌یی به دست نیامده است.

علاوه بر آثاری که نام گرفتیم، بابر نوعی مقیاس یا پیمایش نیز در هند به وجود آورده بود که سالها به جای پیمایشهای پیشین استعمال میشد. مؤلف تاریخ فرشته مینویسد: "... و طناب پیمایش که در سفرها و شکارها از عقب زمین را پیموده میبردند، در هندوستان از مخترعات آن شهنشاه بینظیر است. صد طناب را یک طناب کرده است و هر طنابی چهل گز و هر گزی نه مشت مستوی الحلقه و گز سکندری که پیشتر در هند رواج داشت، متروک گشته و گز بابری تا اوایل عهد نورا لدین محمد جهانگیر پادشاه در جمیع قلمرو هندوستان رواج به هم رسانید."<sup>95</sup>

این بود معلوماتی فشرده و نگاهی شتابنده بر زیستنامه، شخصیت، کارنامه ها و آثار بابر که نبشته آمد. و حال پردازیم به شناخت شعر او که در حقیقت شناخت احساس واقعی و اندیشه ها و حالات درونی اوست و اگر بابر در دل ملتی بزرگ جای دارد و بر روان خلقی اثرمند است، بیشتر از برای شعرهای اوست و اگر ملت اوزبیک بابر را گرامی میدارد، در حقیقت شعر او را گرامی داشته است که شعر او پژواک روان و اندیشه های انسانی اوست و احساس تلطیف شده و پاکیزه بشری. بیایید شعر او را نیز بشناسیم:

## بخش سوم شناخت شعر بابر

هر شعری بیانگر اندیشه‌یست و هر اندیشه‌یی را زبانی باید و آنچنانکه هر روحی را کالبدی در کار است، روان شعر را نیز پیکره‌یی میباید موزون و متناسب. اگر اندیشه را در شعر پیکره‌یی بدانیم، شکل شعر و قالب شعر، تنپوش آن پیکره است و چه بسا که پیکره موزونی را تنپوشی ناموزون از جلوه اندازد و چه بسا که تنپوشی زیبا بر پیکری نامناسب، زشت و ناموزون به نظر آید. پس همواره تن و روان، شکل و محتوا و برونمایه و دورنمایه شعر لازم و ملزوم یکدیگر اند و شعر خوب را میباید که از شکل و محتوای خوب و متناسب بهره‌مند باشد تا شعر دوستان و شعرشناسان را در پسند آید و مقبول افتد. به همین دلیل شناخت شعر بابر را بر شناخت شکل و محتوای شعر او اساس میگذاریم.

الف - شعر بابر از نظر شکل:  
بابر زمانی که به شعر سرودن آغاز کرد و نخستین گامها را بر جاده دشوارگذار و پرپیچ و خم شعر گذاشت، بردست او مشعل فروغناکی از شعر متقدمان و استادان سخنوری بود که راه او را روشنی میبخشید و تجربه بدشینیان همسفر او بود که پیچ و خمهای جاده شعر را بر او می‌شناساند و دشوارگزارها را بر او آسان می‌ساخت. بابر پیش از این که به سرایش شعر پردازد، به خواندن شعر، به فراگیری شعر و به شناخت شعر پرداخته بود؛ تجربه‌های کامیاب و پیدشونده را از تجربه‌های ناکام و به قفا مانده تفکیک کرده و سره‌ها

را از ناسره بازشناخته و به محك آزمایش، آزموده بود. او با پیشگامان و پیشتازان شعر دری و اوزبیکي؛ چون: نوایی، جامی، فردوسی، نظامی، امیرخسرو بلخی و دیگران الفتی بهم رسانده و شگردهای هنرمندانۀ آنان را دریافته بود.

پس اگر شعر سرودن و شعر آفریدن برای او چیز تازه یی بود، به شعر پرداختن و شعر را بازشناختن، کار دیرین و هرروزین او به شمار میرفت و همین شناسایی و الفت دیرینه بود که روح شعر را بر پیکر بابر دمید و استعداد او را درین راه رهمونی کرد و به کار گرفت، تا جایی که او را به خلاقیت و آفرینش هنری و سازنده واداشت. نمیتوانیم ادعا کنیم که اگر بابر با شعر پیشینیان آشنا نمیگشت، انگیزۀ شعر سرودن در او زنده نمیشد؛ ولی میتوانیم بگوییم که اگر بابر با شعر پیشینیان و پیشگامان آشنا نمیگشت و از تجربه های آنان نمیاموخت، نمیتوانست شعر خوب، شعر شکوهنده و شعر زیبا بیافریند.

شعر بابر از نگاه روانی و سیالیت و از نظر انتخاب کلمات شسته و صیقل یافته، شعریست و یژۀ خود او که شاعران اوزبیک زبان پیش از او و شاعران همروز گارش کمتر به این شیوه شعر گفته اند. اشعار نوایی بزرگ، بسیار پخته و استادانه؛ ولی نسبت به شعر بابر مشکل و متکلف است. در شعر نوایی صنعتهای بدیعی به اوج خود رسیده و کلمات و تشبیهات و استعارات او فراتر از دانش خوانندۀ عادی است؛ ولی شعر بابر با وجودی که از نظر لطف بیان، زیبایی تصاویر و آهنگین بودن واژه‌ها برستیخ رفیع گوینده‌گی و اوج شعری خود قرار دارد، برای هر دو ستدار شعر قابل لمس و آشناست. خوانندۀ شعر بابر، خود را در محیط رنگین نگاره‌ها و واژه های شعر او بیگانه نمیانگارد و حتی احساسات تلطیف شده و نهایت انسانی شاعر را با احساسات خود همسان و یکرنگ مییابد، تا جایی که شعر او را پژواک احساسات و بخشی از نگاره های خیال خود مییابد.

بابر همواره در بین رنگ‌های زیبای طبیعت و شکوه بالنده دشتهای دست نخورده و بکر زیسته و اشتیاق او به سیر دیدن جلوه های هزاررنگ طبیعت، گامهای او را بیقرارانه و شتابنده به سوی گیاههای سبز شب‌نم خورده صحراها؛ به سوی زمزمه جادویی آبشاران؛ به سوی درختان شگوفه بار و آذین بسته و به سوی بیکرانگی آسمان در مزارع سبز ناپیداگران کاشانده و او در میان این همه زیبایی و رنگینی، با احساساتی که از طبیعت بی آرایش، پالایش یافته است، شعری هم‌رنگ رنگینی طبیعت و به شکوه روینده‌گی لاله های آتش گرفته در میان برکه سبز علفزارها ساخته است و باید که چنین میساخت.

شعر بابر زبان طبیعت است و طبیعت در شعر او با همه عظمت و جاودانگی اش جاریست. بابر در همه پدیده ها، در همه اشیا و حتی در وجود معشوق خود جلوه هایی از طبیعت را میبیند و آن را میپرستد. طبیعت گاهی در سیمای معشوق، زمانی در رنگ و مستی شراب و بعضاً در بیان احساس و اندیشه های او زنده میشود و او همه اشیا را و همه پدیده ها را نمادی از نمادها و جلوه یی از جلوه های طبیعت می‌شمارد. بابر همه چیز را، قد و بالا و حسن و جمال معشوق، جوانی، عشق، شراب و لذت مستی و حتی همه احساسات و عواطف خود را با زنده‌گی و طبیعت زنده پیوند میزند، چنانچه جوانی را با بهار، سیمای محبوب را با گل‌های گلشن عمر و قد او را در باغ حیات خود با سرو روان تشبیه میکند. به این شعر او توجه کنید:

بهار ایامی دور داغی ییگیت لیک نینگ اوانی دور  
 کیتورساقی شراب ناب کیم عشرت زمانی دور  
 گهی صحرا عذاری لاله شکلیدین ایرور گلگون  
 گهی صحن چمن گل چهره سیدین ارغوانی دور  
 ینه صحن چمن بولدی منقش رنگ گل لاردین  
 مگر کیم صنع نینگ نقاشیغه رنگ امتحانی دور  
 یوزونگ ای سرو، جانیم گلشنی نینگ تازه گلزاری  
 قدینگ ای گل، حیاتیتم باغی نینگ سرو روانی دور

نی پیردا بولسانگ ای گل، اندا دور چون جانی  
بابر نینگ  
غریبینگه ترحم ایلاگیل کیم اندا جانی دور.

ترجمه:

ایام بهار است و زمان جوانی  
ساقی، شراب ناب بیاورکه زمان عشرت فرا رسید  
گاهی عذار صحرا از شکل لاله، گلگون میگردد.  
گاهی صحن چمن از چهره گل به رنگ ارغوانی در  
میآید

صحن چمن بار دیگر از رنگ گلها منقش گشت  
گویا که نقاش صنع امتحان رنگ دارد  
ای سرو من: چهره ات در گلشن جانم به سان  
گلزاریست  
و قد تو در باغ حیات من به سرو روان همانده  
است.

ای گل، در هر جایی که باشی، روان بابر هم  
آنجاست  
بر غریبت ترحم کن که از او فقط جانی باقی  
مانده است.

در شعر بابر صنایع بدیعی فراوان موجود است<sup>96</sup> و  
هر صنعت شعری با چنان استادی و هنرمندانه به  
کار برده شده است که نه تنها شعر را متکلف  
نساخته، بل بر لطف و ملاحظت شعر افزوده است. به  
گونه مثال درین بیت کوتاه صنعتهای: تشبیه،  
تناسب و مراعات النظیر با تردستی شاعرانه به  
کار گرفته شده است:

خطی بنفشه، خدی لاله، زلفی ریحاندور  
بهار حسندا یوزی عجب گلستاندور

ترجمه:

خطش بنفشه، خدش لاله، زلف ریحان است  
رخش بهار حسن را عجب گلستان است

<sup>96</sup> - درین دیوان بابر با استفاده از نسخه خطی کتابخانه پوهنتون استانبول 29 پارچه شعرمصنوع او گنجانده شده است.

در بیت دیگر یک موضوع عادی و یک حقیقت ملموس را که بارها دیده ایم، با چنان جذابیت و پالایش بیان میکند که آن پدیده عادی، شگرف و بدیع مینماید. او با استفاده از صنعت شعری مدعا و مثل افسرده‌گی ناشی از جدایی معشوق را به افسرده‌گی غنچه جدا شده از شاخه مثال میزند و چنین تشبیه زیبایی را میسازد:

تا اوزودی کونگوم اول آی قدیدین، افسرده دور  
کیم اوزولگان غنچه گل نینگ شاخیدین، پژمرده  
دور

ترجمه:

تا دلم از قد آن مه شد جدا، افسرده است  
هر گلی کز شاخه اش گردد جدا، پژمرده است

به این بیت دیگر توجه کنید که چقدر پرلطف و گیراست. چهره معشوق را به روز و زلف او را به شب نسبت داده که این تشبیه را شاعران دیگر هم به کثرت استعمال کرده اند؛ اما بابر رمزی درین تشبیه به کار برده و زلف معشوق را بر سیمای او افشانده و روز را زیر چادر سیاه شب پنهان ساخته و باز نکته ظریفتر اینکه با جمله "جهان در چشم من سیاه شد" دو معنی را تفهیم کرده است: یکی اینکه روی معشوق زیر چتر زلف پنهان شد، یعنی روز به شب مبدل گشت و دیگر اینکه با پنهان شدن چهره معشوق و محروم ماندن از دیدار، روز روشن به چشم او تیره و سیاه شده، یعنی به جای خوشیها و وصلت‌ها، افسرده‌گیها و محرومیتها به او رو آورده است. درین بیت صنعت‌های تشبیه، تضاد و ایهام با هم مزج گردیده و استادانه پرداخته شده:

آچیلیب ایکی ساچی یوزیگا یایلمیش لار  
یاروق جهاننی کوزومگا قرا نغو قیلیمیش لار

ترجمه:

دو زلفش باز گشته، چهره او را چو میپوشد  
جهان روشن اندر پیش چشم تار میگردد

یک مثال دیگر:

زمانیکه خرگاه شب آهسته، آهسته برچیده میشود،  
از اثر تفاوت هوای سرد شب و گرمای ملایم سپیده  
دم، قطرات شبنم به وجود میآید و بر پرنیان نرم  
گلبرگها می‌نشینند. شاعر باریک بین و نکته سنج،  
این پدیده زیبا؛ ولی عادی طبیعت را با معشوق  
خود چه لطیف و دلپسند پیوند داده است! بابر  
میگوید: زلف محبوب من از چهره چون گلشن پس زده  
شد و قطره های عرق بر سیمای او نمودار گشت و  
این طبیعی است؛ زیرا وقتی شب به پایان میرسد،  
قطرات شبنم بر جبین گل مینشینند:

آچیلدی زلفی و خوی‌لار نمودار اولدی یوزیدا  
گل اوزرا چون بولور پیدا کیچه آچیلسه، شبنم لار

باز هم یک مثال دیگر:

در اوایل ماههای تابستان، طلوع مهتاب و غروب  
خورشید همزمانی مییابد. یعنی در پایان روز  
مهتاب به شکل هلال طلوع میکند و آفتاب به سان  
دایره‌یی زرین در پس کوهها فرو مینشیند که درین  
زمان هر دو مقابل و روبروی هم قرار میگیرند.  
بابر این پدیده جالب و این منظره خیال‌انگیز را  
به نظاره نشسته و بیتی دل‌انگیز پرداخته است.  
درین بیت علاوه بر تشبیه شاعرانه و زیبا،  
صنعت‌های مراعات النظیر، تناسب، و مدعا مثل نیز  
به کار گرفته شده است:

اول آی نینگ یوزی بیرله توش بولوب، دعوی حسن  
ایتتینگ  
یقین بولدی بوکون کیم ای قویاش، ییتتینگ  
زوالمینگه

ترجمه منثور:

با صورت آن ماه روبرو شدی و دعوی حسن کردی  
ای آفتاب، حال یقینم شد که به زوال خود رسیده  
ای.

تشبیه در شعر بابر به گونه‌یی دیگر نیز دیده  
میشود، باین معنی که بیشترین شاعران روی معشوق  
را به گل، زلف را به مشک ختن، قدر را به سرو،  
رنگ رخساره را به لاله تشبیه کرده اند؛ ولی  
بابر تشبیه برتری به کار برده است. او نمیگوید  
که عطر تن معشوقش چون عطر نسترن است یا موی او  
چون مشک ختن خوشبو، قدش به سان سرو خرام‌شگر  
است یا رخساره‌هایش چنان لاله‌ها به سرخی  
گراییده. او میگوید:

شاخ گل و نسترن از بوی او نشانی دارند؛ مشک  
ختن، عطرخود را از رشته های گیسوی او دزدیده؛  
گل از لطافت صورت او و سرو از خرامنده‌گی قامت  
او شرمنده اند و لاله ها رنگ خود را از سرخی  
رخساره های او رنگ میزنند. توجه کنید:

شاخ گل و نسترن، یاد بی‌رور، بوییدین  
عطر نی مشک ختن، کسب قیلور، موییدین  
گل یوزیدین منفعل، سرو قدیدین خجل  
رنگ آ‌لور متصل، لاله گل روییدین

ترجمه:

شاخ گل و نسترن یاد دهد از بوی او  
مشک ختن عطرخود، بگیرد از موی او  
گل ز رخس منفعل، سرو ز قدش خجل  
لاله برد متصل، رنگ ز گل روی او

صنعت‌های دیگر شعری نیز در شعر بابر به کثرت  
راه یافته اند و همه با شگردهای هنرمندانه، با  
واژه های مأنوس و ملموس بافت خورده و احساس و  
جذبۀ شعر او را تکمیل کرده اند، چنانچه صنعت  
لف و نشر، تجنیس، تقسیم، تشبیه و تناسب با  
واژه های هماهنگ و متناسب، این غزل او را لطف  
و گیرایی خاصی بخشیده اند. توجه کنید:

خطینگ بيله يوزونگ و كاكلونگ سينینگ ايجان  
بيري بنفشه، بيري ياسمن، بيري ريحان  
تکلم ايلاریده تيلي و تيشي و لبي  
بيري عقيق و بيري اينجو و بيري مرجان  
کونگولنی زار و مینی خوار و تن نی تار ایتکان  
بيري جفا و بيري غربت و بيري هجران  
تن و کونگول بيله کوز وصل و ناز و حسنی اوچون  
بيري خراب و بيري واله و بيري حيران  
تمام عمریدا بابرغه اوچ سوز آيتيب تور:  
بيري سوکونچ و بيري قاتيق و بيري يلغان

ترجمه:

خط تو، صورت تو، کاکل تو، ای جانان  
یکی بنفشه، یکی یاسمن، یکی ریحان  
به گاه حرف، زبان تو با لب و دندان  
یکی عقیق و یکی در و آن دگر مرجان  
نموده خوار، دلم زار و جسم من چون تار  
یکی جفا و یکی غربت و یکی هجران  
شده تن و دل و چشم ز وصل و ناز و حسن  
یکی خراب و یکی واله و یکی حیران  
تمام عمر شنیده است بابر این سه سخن:  
یکی دروغ و یکی زشت و آن دگر بهتان

و درین بیت علاوه بر صنعتهای دیگر شعری، صنعت  
تجاهل عارف نیز استادانه و هنرمندانه با واژه  
های موزون و رنگین تلفیق و آمیزش یافته است:

كوك وسمه دا اول آی قاشی گویا خیال دور  
یا آی باشیدا کوکته کورونگان هلال دور؟

ترجمه منثور:

با وسمه سیاه ابروی آن ماه چون خیالی به نظر  
میرسد و یا اینکه اوایل ماه است و هلال بر  
آسمان نمودارگشته است؟

بابر همچنان که در شعر خود واژه های مأنوس را به کار برده و صنایع لفظی و معنوی را با شگردی هوشیارانه و هنرمندانه نزدیک به ذهن و قابل درک ساخته است، در انتخاب اوزان شعرش نیز سختگیری لازم را به کار بسته و تلاش ورزیده تا رقصان ترین، روان ترین و سیال ترین وزن‌ها و آهنگها را برگزیند. او که در بحر ژرفناک عروض غوطه خورده و همه اوزان را به خوبی شناخته است، تشخیص در گزینش ریتمهای مناسب با ایده ها و گفتنیهای شعرش، بسیار دقیق است، چنانچه مفاهیم متفاوت و حالت‌های گوناگون را با وزن‌های متفاوت و گوناگون باهم آمیخته است. هر غزل او همچنان که یک موضوع تازه و یک حالت عاطفی دگرگونه را بیان میکند، وزن‌ها و ریتمهای آن نیز با آن حالت و آن موضوع هماهنگی نشان داده و دگرگونه مینماید. کمتر غزل اوست که موضوع یکسان و وزن یکسان داشته باشد. از همین جهت سیر باغستان شعر بابر سیری است، بر رنگینی رنگها و اهتزاز آهنگها؛ از همین جهت است که دلزده‌گی و بیتفاوتی در حریم شعر او راهی ندارد و پوینده شعر او از پوینده‌گی و رهروی باز نمیماند و خسته‌گی احساس نمیکند. رهرو باغستان شعر بابر در هر گامی تازه تر از تازه‌تری مییابد؛ آنجا رنگینی و شورآفرینی غزل‌های غنایی را مییابد؛ ترنم آهنگ‌های شادی بخشای و روح‌نواز مثنویهای عاشفانه را میشوند و بر سروش‌های بشارت دهنده قطعات او گوش فرا میدارد.

غزل‌های بابر از نظر تعداد ابیات گام‌های برابر دارد. بیشتر غزل‌های او پنج بیتی و شش بیتی هستند و فقط چند تایی بیشتر از شش بیت است که آنهم به خاطر وسعت موضوع و گفتنیهای شاعر میباشد.

بابر هیچ‌گاه بیشتر از آنچه که میخواسته، نگفته و کمتر از آنچه که میخواسته، نیز نگفته است، یعنی او هیچ‌گاه خود را مقید به یکدست بودن و برابر بودن تعداد ابیات نساخته است. اگر گفتنی‌های او در چهار بیت میگنجد، در چهار بیت

پسندیده کرده و اگر ده بیت و یا بیشتر و کمتر از آن را ایجاب می‌کرده، باز هم شمار ابیات را مطابق به گسترش و وسعت مضمون تعیین کرده است. غزل یگانه ژانر طرف توجه و گزینش بابر نیست. او (210) رباعی دلنشین دارد که هر کدام آنها در خدمت مفاهیم گوناگون و گفتنیهای لازم او قرار گرفته اند. او رباعی را در گستره وسیعی از بیان مفاهیم فلسفی گرفته تا بیان آرزوها و خواستنیهایش، از اظهار شکوه‌ها و گلایه‌ها تا قهر و آشتیهایش، از ذکر مجالس و شب زنده‌داریها تا تجسم بخشیدن واقعات زنده‌گانیش به کار گرفته و موضوع آن را از قید یکنواختی و همسانی بیرون کشیده، به جهانی از تصاویر و مفاهیم تبدیل نموده است.

یکی دیگر از ویژه‌گیهای رباعیات بابر، آوردن تخلص در رباعی است. او تخلص خود را نه در همه رباعیهایش؛ ولی در بیشترین آنها و نه تنها در مصرع آخر، بل در مصرعهای اول، دوم، سوم، نیز نظر به خواست و تمایل خود به کار برده که این شکل آوردن نام یا تخلص در رباعی چندان عام و معمول نیست. به همینگونه، رباعیهای او همچون غزلهایش از گویاترین تصاویر، زیباترین واژه‌ها، نابترین تشبیهات و خاطره برانگیزترین لحظه‌های عاطفی برخوردار است. به این رباعی توجه کنید که زیبایی بهار را در جلوه‌های رنگین دشتها و دره‌ها چه زیبا تصویر میکند:

خاطرنی بهار فصلیدا گشت آلدور  
کوز نورینی رنگ لاله و دشت آلدرو  
خوش اول که تلاردا یوروب سیر ایتسه  
بو فصلدا کیم لطیف و دلکش تالدور

ترجمه:

(در فصل بهار آرزوی سیر و گشت در دل زنده میشود و چشم را رنگ لاله و دشت خیره میسازد. خوش به حال کسی که درین فصل لطیف و دلکش به

دره ها و دشتها رفتہ، بہ سیر و سیاحت  
بپردازد.)

بابر کلمات چند معنایی را در شعر خود زیاد و  
استادانه بہ کار گرفته و با تکرار هنرمندانہ  
آنها، شعر را زیبایی و لطف بیشتر بخشیده است.  
به این رباعی توجہ کنید کہ بابر از صنعت تکرار  
چگونه سود جسته و کلمہ "یاش" را کہ بہ سه  
معنی "جوان"، "اشک" و "عمر" است، با شگردی  
هنری و ویژه خودش با چند تکرار زیبا بہ هر سه  
معنی بہ کار برده و رباعی لطیفی از آن آفریده  
است:

چون باردی خدای رحمتیغہ اول یاش  
نی فایده توکماک غم ہجرانیدہ یاش؟  
اول یاش غم ہجرانیدہ کوپ یاش توکتونگ  
بیر یاشینگ اوچون خدای بیرسون یوزیاش

ترجمہ:

چون آن جوان (یاش) بہ رحمت ایزدی پیوست  
از اشک (یاش) ریختن چہ سودی حاصل میشود؟  
در غم ہجران آن جوان اشکهای بسیار ریختی  
خدا بہ جای آن جوان، صد سال عمر (یاش) نصیب  
کند

در توجیہ بادہ پرستی و می نوشی، شاعران مختلف،  
دلایل مختلف آورده اند.  
عدہیی فراغتیابی از رنجهای زندہگی را؛ عدہیی  
کسب لذت از عمرگذران را و عدہیی دستیابی بہ  
حالت بیخودی و رسیدن بہ حقیقت معنی را بہانہ  
یی ساخته با این دستاویزهای گونه گونه، بہ می  
پناه برده و خود را برائت داده اند؛ اما  
دستاویز بابر دور از هر نیرنگ و مردم فریبی  
است. او در توجیہ شرابنوشیهای خویشتن برہانی  
شاعرپسند و عاشق پسند ارائه میدہد و میگوید:  
کوزونگ باری ایل کونگلینی مست ایتگوسیدور  
غمزہنگ باری مست لارنی پست ایتگوسیدور  
کوپ زاہد و پارسانی بابر ینگلیغ

لعلینگ هوسی باده پرست ایتگوسیدور

ترجمه:

(چشمانت همه را مست و غمزه ات همه مستان را پست میگرداند. هوس لعل تو زاهدان و پارسایان بیشماری را چون بابر باده پرست میسازد) آنچنانکه گفته آمدیم، بابر در انواع مختلف شعر استعداد خود را آزموده و برای بیان گفتنیهای خود شکلهای متناسب با موضوع را انتخاب کرده است. شعر او هم چنانکه از نظر معنی و مفهوم بسیار غنی و رنگین است، از نظر شکل و قالبهای شعری نیز غنماندی و تنوع لازم را دارد. بابر در حدود (یکصدوبیست) غزل، (دو صدوده) رباعی، (هشت) مثنوی عاشقانه، تعدادی تویوق، قطعه، فرد و معما سروده که هر کدام آنها ویژه‌گیهایی از نظر شکل و محتوا دارند. شمار رباعیهای او بیشتر از شمار اشکال دیگر شعر است؛ ولی میتوان مثنویها، فردها و تویوقهای او را هر چند که کمتر اند، از نظر رنگینی شکل و معنی و بیان استادانه و هنری اش در اوج یافت. او در تویوقهایش ابتکار و ابداع دارد و خلاقیت او در سرایش اشکال گونه گونه تویوق به پایه‌یی رسیده که نه تنها با به وجود آوردن اشکال تازه تر تویوق، برای خود راه تازه و ویژه‌یی باز کرده، بل برای دیگر شاعران تورکی زبان نیز ساختهای جدیدتر و امکانات وسیعتر به میان آورده تا قریحه خویش را بیازمایند و استعداد خویش را به کار گیرند و بتوانند روشهای نوین و اشکال بدیعتر به وجود آورده، ادبیات اوزبیکی را غنماندتر و شکوهمندتر سازند. او در تویوقهایش تجنیسهای چهارگانه، سه گانه، دوگانه، تجنیسهای ردیفی و قافیه‌یی را با استادی کامل به کار برده و حتی یک نوع آن را قطعه - تویوق نام نهاده که با انواع پیشین تویوق از نظر شکل متفاوت است.<sup>97</sup>

97 - برای کسب معلومات بیشتر درباره تویوقها، به بخش عروض همین نوشته مراجعه شود.

قطعات بابر نیز از نظر مضمون و شکل، زیبایی و رنگینی اشعار دیگر را حفظ کرده است، چنانچه برای موضوعات عشقی، عاطفی، رزمی، حماسی، پند و اندرز به کار گرفته شده است و مطابق به موضوع، واژه های متناسب و حتی ضرب المثلهای مشهور نیز آورده شده است. به طور نمونه به این قطعه توجه کنید:

با ترك ستیزه مكن، ای میر بیانه  
چالاکى و مردانه‌گى ترك عیانست  
گر زود نیایی و نصیحت نکنى گوش  
" آنجا که عیانست، چه حاجت به بیانست"

قطعه دیدگر، بیان احساس او ست در تلاش رسیدن به پیروزیها و مزه پیروزی را به خاطر هجران دوست تلخ و ناگوارا مزیدن. بابر این تلاش و پویشها را در رسیدن به زلال و صل و در اخیر در یافتن این حقیقت که آنچه به دست آمده، سرابی بیش نبوده است، چه زیبا بیان میکند. توجه کنید، کلمات: خشکسار هجران، مردی پوینده در تلاش رسیدن به زلال و صل و بالاخره دست یافتن به سرابی فریبنده، این قطعه را بسیار دلنشین و گویا میسازد:

هجران چولیدا جهد بیله پویه لار اوروب  
ایستاب زلال وصل، ییتیشتم سراب قه  
چون خواست مونداق ایردی که هجرینگنی چیککامین  
بیخواست رجعت ایلامیشام اندراب قه

ترجمه:

در خشکسار هجر بسی پویه ها زدم  
جستم زلال وصل و رسیدم به يك سراب  
تقدیر خواست هجر تو بر شانه ها کشم  
بی میل خویش میروم اکنون به اندراب

مثنویهای عاشقانه بابر از ریتمی ملایم و احساسی لطیف برخوردار است. این مثنویها همه به شکل نامه سروده شده و رساننده این نامه ها، پیک دیرینه آشنای شاعران (نسیم یا صبا) است. بابر

هر نامه را با التماس از صبا میآغازد و بعد از عرض سلام، نیاز و آرمانهای خویشتن را به دوست ابراز مینماید و نامه را به امید پاسخ نامه و یاد عای محبوب به پایان میبرد. این نامه‌ها هرچند در آغاز و پایان خود همسان اند؛ اما هر کدام لطفی جداگانه و مزه‌یی دیگر دارند. این مثنویها گدازنده‌گی و سوزناکی نامه‌های لیلی و مجنون و دل‌انگیزی‌گفت و شنود فرهاد و خسرو را در منظومه‌های (لیلی و مجنون) و (خسرو و شیرین) استاد خمسه سرایان - نظامی، به یاد میدهند. به چند بیتی از مثنوی او توجه کنید:

جسمینگا ضعف ایسه، جانیم صدقه  
 جانینگا یکی جهانیم صدقه  
 کوزونگا بو تن بیمار فدا  
 بیلینگا بو بدن زار فدا  
 سین سیزین جسم بیلجاننی نیتای؟  
 درد سیندین ایسه، درماننی نیتای؟  
 منگا سین سین بو جهاندین مقصود  
 نی جهان، جسم ایلا جاندین مقصود  
 قامتینگ ینگلیغ اوزون یاش تاپقیل  
 عمر، حسنونگ کیبی دلکش تاپقیل  
 قاصدینگ کیلدی، صفا کیلتوردی  
 خبر مهر و وفا کیلتوردی  
 نامه نی منگا روان ایلاب سین  
 جانی یوق جسمیمه، جان ایلاب سین  
 کوروبان نامه نی اوزدین باردیم  
 اوقوبان سوزینی سوزدین باردیم  
 کورگاج اوق، کوزومه سورتوب اویتموم  
 اوپگاج اوق، باشیمه قویوب قویتموم  
 بارچه مضمونی آنینگ خوب ایردی  
 باری لفظی داغی مرغوب ایردی  
 یار دا مهر و وفا بار ایرمیش  
 لله الحمد وفادار ایرمیش...

ترجمه:

اگر به تن تو ضعفی برسد، جانم صدقه اش باد، به جان تو هر دو جهانم صدقه باد، به چشمانت، تن بیدارم فدا و به کمر باریکت این بدن زارم فدا باد، بیدتو جسم و جان را چه کنم؟ درد اگر از تو باشد، درمان چرا خواهم؟ در این جهان فقط تو مقصود منی، جهان چه، که مقصود جسم و جان منی، عمرت به سان قامتت بلند باد و به سان حسنیت دلکش. قاصدت آمد و صفا آورد، خبر مهر و وفایت را به من رساند، نامه را که به سویم گسیل داشتی، جسم بیدجان مرا جان بخشیدی، نامه ات را دیدم و از خود رفتم، حرفهایت را خواندم و از تکلم بازماندم. به مجرد دیدن، به چشمان خود مالیدم و بوسیدمش، به مجرد بوسیدن، بر سر خویش گذاشتم و به تعظیمش برخاستم. همه مضمون آن خوب و هر لفظش مرغوب بود. دانستم که در یار من مهر و وفایی هست و با من وفاداری دارد.

ب - درونمایه و محتوای شعر بابر:  
 بابر مرد آزمون شده زمان است و زمان بس همواریها و ناهمواریها که بر او هموار کرده و نقش پای خویش را بر جاده شعر او استوار و ماندگار بر جا نهاده است. رخدادهای گونه گونه، روان حساس او را متاثر ساخته و شعر او - که زبان احساس اوست - ازین گونه گونه ها رنگ و مایه گرفته است. مایه های شعر او را اندیشه و عاطفه او، پیروزی و شکست او، آشتی و جنگ او، رندی و پارسایی او، توبه و توبه شکنی او، گله و آرزو مندی او، غمها و شادمانیهای او و بالاخره کلیت زنده گی با تمام تلخیها و شیرینیهایش میسازد. از همین نگاه شعر او را به مشکل میتوان بخش بندی کرد. با و صف آنهم تلاشی میکنیم، برای تصنیف مایه ها و محتوای شعر بابر، تا چه به دست آید و تا چه پایه مقبول افتد.

هرچند بابر در بیان واقعات و رخداد‌های زنده‌گی پرماجرای خود کتاب حجیم و ضخیم "بابرنامه" را نوشته؛ ولی این ماجراها در شعر او نیز بازتابی دارد هنری و شعری. چنانچه برخی از غزلها، رباعیها و قطعات او بهترین تابلوهای بازگوینده زنده‌گی و پدیده‌های اثرمند بر زنده‌گی او میباشند. به این رباعی توجه کنید که رخدادی از رخداد‌های حیات او را روشن میکند:

بابر متوجه اولسه لنگر<sup>98</sup>) ساریغه  
قیلماس نظری بهشت و کوثر ساریغه  
سیندین تیلگوم دور مدد، ای شاه غیاث  
هر وقت که عزم ایلام هر ساریغه

ترجمه:

اگر بابر به سوی لنگر متوجه شود، دیگر نظری به بهشت و کوثر نمیاندازد. هر وقت که عزم جایی کنم، از تو، ای شاه غیاث مدد میجویم.  
و یا این رباعی که بازگوینده لشکرکشی و درگیری او با مردم هند است و پیامد این درگیری را -  
که پیروزی است - نشان میدهد:  
اسلام اوچون آواره یازی بولدوم  
کفار و هنود حرب سازی بولدوم  
جزم ایلاب ایدیم اوزنی شهید بولماقفه  
المنه لله که غازی بولدوم

ترجمه:

در راه اسلام آواره دشت و صحرا شدم و با کفار و هنود نبرد آزمایی کردم. عزم خود را برای شهید شدن جزم کرده بودم، منت خدای را که غازی شدم.  
رباعی زیر از تب نوبتی او حکایت میکند که ذکر مفصل این بیماری در بابرنامه آمده است:

جسمیمدا ایسیتمه کوندا محکم بولادور  
کوزدین اوچادور اویقو چو آقشام بولادور

98 - لنگر نام جایبست در هندوستان که بابر آن را به تصرف خویش درآورده بود.

هر ایکالاسی غمیم بیله صبریمدیک  
بارغانسایى بو آرتادور، اول کم بولادور

ترجمه:

تب هر روز بیشتر از پیش در جسم جای میگیرد و  
هر شب خواب از چشمانم فرار میکند. این هر دو  
(تب و خواب) مانند غم و صبرم، یکی بیشتر و یکی  
کمتر شده میروند.

باز هم یک رباعی دیگر در بیان آواره‌گی او در  
کوتل‌ها و راه‌های صعب‌العبور هندوکش. بیان این  
سفر پرمخاطره و مشقت بار میان تله‌های عظیم برف  
و راه گم‌کردن‌ها، به بیراهه رفتن‌ها و ذکر سردی  
جانکاه زمستان، بخشی از واقعات بابرنامه را  
میسازد؛ ولی این حادثه در قالب یک رباعی،  
بسیار نیکو تصویر شده است:

قیش بولدی و بولدی بارچه تام و تاش قار  
جمعیتی بار کیشیگا باردور خوش قار  
بو قیش دا یمان یول و پریشان حالیم  
یارب، مینی یخشیلیغ ساریغه باشقار

ترجمه:

زمستان آمد و بام و در را برف پوشانید. برای  
کسانی که خاطرجمعی دارند، برف خوش آیند است؛  
اما من درین زمستان راهی پرمخاطره و حالتی  
پریشان دارم. یارب مرا به سوی خوبیها و  
آرامیها هدایت کن!

"بابرنامه" شرحی دارد بر تایب شدن بابر از  
شراب. وی میذگارد که او و سید صد تن از ندیمان و  
همدشینانش از شرابنوشی توبه کرده و همه شرابها  
را به زمین ریخته و آلات زرین و سیمین شرابخوری  
را شکسته و به مردم بخشیده اند. بیان این  
واقعه در «بابرنامه» مفصل است؛ ولی بازتاب آن  
در شعر، کوتاه و هنرمندانه:

تا ترك مناهى و شراب ایتمیش مین  
نفسیمغه خدای اوچون عذاب ایتمیش مین  
توبه ایشیکی هنوز آچوق ایردی  
بو توبه دا بیر نیمه شتاب ایتمیش مین

ترجمه:

تا ترك مناهى و شراب کرده ام، به خاطر رضای  
خداوند به نفس خود عذاب داده ام. دروازه های  
توبه هنوز باز بود، در توبه خود اندکی شتاب  
کرده ام.

بابر ز مانی به اندیشه ساختن حمامی افتاد و آن  
را با آرایش و پیرایش بیمانندی در میان ارگ  
خود برپا داشت. به این رباعی توجه کنید که چه  
رندانه هدف ساختن این بنا را روشن میسازد:

حمام که ارگ ایچینده پیدا قیلدیم  
ساغینما که سوددین تبرا قیلدیم  
سود اوشبو ایماسمو کیم بو تدبیر بیله  
پاکیزه بدن لارنى تماشا قیلدیم؟

ترجمه:

حمام را که در میان ارگ ساختم، گمان مدار که از  
آن سودی در نظر نداشته ام. آیا این سود نیست که  
با چنین تدبیری بدنهای پاکیزه را تماشا میکنم؟  
در میان اشعار تاریخی بابر شماری ژانر نامه‌یی  
وجود دارد، چنانچه رباعیها و قطعاتی در دیوان  
او موجود است که یا خود نامه بوده، و یا به  
پاسخ نامه دوستان نوشته شده است، به طور مثال:

خواجه کلان دوست بابر از اقامت در هندوستان  
دلگیر شده و آرزوی برگشتن به سوی کابل را  
داشت. بابر به جواب او این رباعی را سروده  
است:

اظهار لطافت و ظرافت قیلاسیز  
هر نکته دا یوز تومان کتابت قیلاسیز

گر هند ایشی تیسکاری ایرماس، نی اوچون  
ایسیغ ییردین ساووغ ظرافت قیلاسیز؟

ترجمه:

اظهار لطافت و ظرافت کردی  
در نکته یی صد گونه کتابت کردی  
وارونه نبود اگر کار هند، چرا  
از جای گرم، خنک ظرافت کردی؟

خواجه کلان که قانع نشده است، در مذمت از هند  
بیتی مینویسد، باین مضمون:

اگر به خیر و سلامت گذر ز سند کنم  
سیاه روی شوم گر هوای هند کنم

و بابر که افسرده گی و ملال دوست خود را میبیند،  
رباعی زیر را در مورد گرمای هند و سرمای غزنی  
سروده، به خواجه کلان میدهد و او را به حکومت  
غزنی مقرر میکند:

یوز شکر دی بابر که کریم غفار  
بیردی سنگا سند و هند و ملک بسیار  
ایسیق لیغیغه گر سنگا یوقتورطاقت  
ساووق یوزینی کورای دیسانگ، غزنی بار

ترجمه:

بابر، شکرکن که کریم غفار به تو ملک بسیار  
داده که اگر جای گرم میخواهی به هند و اگر جای  
سرد میخواهی، به غزنی بروی.  
مولانا کمال الدین بنایی، شاعر ظریف طبع و  
بدیعه سرای هرات به گونه کنایی و رمزی، رباعی  
ساخته در حضور بابر میخواند:

نی غله مرا کزو توانم نوشید  
نی مهمل غله تا توانم پوشید  
آن را که نه خوردنیست و نی پوشیدن  
در علم و هنر کجا تواند کوشید؟

بابر که آن زمان یکی دو بیتی میسروده و گام‌های نخستین را بر جاده بی انتهای شعر برمیداشته است، به جواب آن، یک رباعی تورکی میسازد، بدینگونه:

ایشلار باری کونگلونگداکی دیک بولغوسیدور  
انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور  
اول غله و مهمل که دیب ایردینگ، بیلدیم  
مهمل غه بوی و غله دین اوی تولغوسیدور

ترجمه:

کارها همه طبق دلخواهت خواهد شد و انعام و وظیفه نیز مطابق آرزویت. آن غله و مهمل (مهمل غله، مله است و مله، نوعی پارچه برای لباس و چین میباشند.) را که گفته بودی، دانستم. از "مله" تن تو و از غله خانه تو پر خواهد گشت. و یا این قطعه دیگر که در حکم یک نامه گلایه آمیز است، از سوی بابر عنوانی ملاعلی خان که او را در هند تنها گذاشته، به کابل آمده بود:

ای آلاز کیم بو هند کشوریدین  
باردینگیز انگلاب اوزگا رنج و الم  
کابل و خوش هوا سینی ساغینیب  
هند دین "کرم" باردینگیز اول دم  
کوردینگیر، تاپتینگیز ایکین انده  
عشرت و عیش بیرله ناز و نعم  
بیز داغی اولمادوک بحمدالله  
گرچه کوپ رنج ایدی و بیحد غم  
حظ نفس و مشقت بدنی  
سیزدین اوتتی و اوتتی بیزدین هم

ترجمه:

ای کسانی که پا ز کشور هند  
پس کشیدید، با قبول الم  
از پی کابل و هوای خوشش  
سوی <کرم> آמיד در آن دم

اندر آنجا برای خود دیدید  
کامرانی و عیش و ناز و نعم

شکرحق ما نمرده ایم اینجا  
گرچه دیدیم رنج و محنت و غم  
حظ نفس و مشقت بدنی  
بگذشت از شما و از ما هم

شعرهایی ازین دست در دیوان و «بابرنامه» او زیاد است که اگر همه را یادداشت کنیم، سخن به درازا میکشد. فقط اینقدر باید گفت که اشعار او بخشی از واقعات تاریخی زنده‌گی و کارنامه‌های نبردهای اوست و شعر او نه تنها حس زیبایی‌شناسی خواننده را ارضاء میکند، بلکه او را با یک سلسله رخدادهای زنده‌گی او نیز آشنا میسازد.

## 2- اشعار وصف الحال:

شماری از شعرهای بابر شرح حال خویشتن است، یعنی از سوز و گدازهای او، از اندوه و پریشانیهای او، از غربت و بیچاره‌گیهای او، از عشق و آرزوهای او، و یا پیروزی و شیرین‌کامیهای او آگهی میدهد. هر شعر او شراره‌ی دست بر خرمن احساس خواننده و خون گرمیست بر رگهای پرتپش انسان، جاری. بیایید، شرح غمها و شادیهای او را با هم بخوانیم و شعر درون او را هم‌نوا و هم‌آواز شویم:

یاد ایتماس ای‌میش کیشینی غربت ته کیشی  
شاد ایتماس ای‌میش کونگولنی محنت ته کیشی  
کونگولوم بو غریب لیقدا شاد اولمادی، آه  
غربت ته سیونماس ایرمیش البته کیشی

ترجمه:

یادی نکند کسی به غربت کس را  
شادان نکند به وقت محنت کس را  
من شاد نگشتم اندرین غربت، آه  
خوشنود نسازد غم غربت کس را

و یا این بیت:

آه و واویلا سرودوم، درد و غم همصحبتم  
باده اشکیم قانی کیم کوردی مونینگ دیک بزم  
خاص؟

ترجمه:

آه و واویلا سرودم، درد و غم همصحبتم  
باده اشک من، چه کس دیده چنین یک بزم خاص؟

بابر سالها از دیار آبایی و دوستان و یاران به دور مانده و این غربت و تنهایی خاطر او را بسی افسرد که این افسرده‌گی در شعر او بازتابی روشن دارد و آرزوی دیدار یار به سان روحی سرگردان در میان ابیات غزله‌ها و شعرهایش ره می‌پوید:

غربت ته اول آی هجری مینی پیر قیلیب تور  
هجران بيله غربت منگا تاثیر قیلیب تور  
مقدور بارینچه قیلورام سعی وصالینگ  
تا تینگری نی بیلمان که نی تقدیر قیلیب تور

ترجمه:

در دیار غربت، هجران آن ماه مرا پیر نموده و غربت و هجران بر من تاثیر کرده است. تا جایی که مقدر است، در وصال تو کوشش خواهم کرد. ببینم که خداوند در تقدیرم چه نوشته است؟  
میدانیم که بابر به سن 12 سالگی پادشاه شد و سالها از نزدیکترین کسانی بیگانه‌گیاها دید و جورها کشید و ناچار دیار آبایی و سرزمین پدری را ترک گفته، به سوی دیاران دیگر آواره شد. این بیوفایی یار و دیار و این دشمنی دوستان و یاران، مضمون بسیاری از شعرهای او را می‌سازد. توجه کنید:

کیشی نینگ جانیغه دشمن، بلا دور باشیغه، بو ایل  
اگر باشین طفیل ایلاب وگر جانین نثار ایتسه  
دیار و یاردین بابر جفا و جور کوپ کوردی  
خوش اولکیم یاردین قطع ایلابان ترک دیار ایتسه

ترجمه:

این قوم بر سر و جان انسان بلا و دشمن است، هر چند که سر را طفیل و جان را نثار سازی. بابر از دیار و یار جور و جفای بسیار دید، خوش به حال کسی که از یار جدا گشته و دیار خود را ترک گوید.

و درین بیت بیزاری و بی اعتمادی او نسبت به اهل جهان انعکاس یافته است:  
کیم کوروبتور ای کونگول، اهل جهان دین یخشیلیغ  
کیم که آن دین یخشی یوق، کوز توتمه اندین یخشیلیغ

گر زمانی نفی قیلسام، عیب قیلمه ای رفیق  
کورمادیم هرگز نیتایین بو زماندین یخشیلیغ

ترجمه:

چه کسی خوبی از اهل جهان دیده است؟ حتی از آن کسی که خوبتر از او وجود ندارد، چشماشت خوبی نداشته باش. اگر زمان را نفی کنم، ای رفیق عیبم مدار. چه کنم؟ هرگز از زمان خوبی ندیده ام.

شعر بابر تنها شرح غربتها و پریشانیهای او نیست، بلکه شرح عشرتها و آرزوهای او نیز است؛ زیرا بابر پس از رنج کشیدن و آواره گیها به پیروزیها و کامرانیها دست یافت و این لحظه ها را در شعر خود تجسم بخشید. به این دو بیت توجه کنید:

شکر لله عیش یوزلاندی و محنت قالمادی  
ییتتی ایام وصال و شام قرقت قالمادی

یوزلانیب امن و فراغت، غصه و غم بولدی رفع  
عیش و عشرت کیلدی و رنج و مشقت قالمادی

ترجمه:

شکر لله عیش رو آورد و محنتها نماند  
در رسید ایام وصل و شام فرقتها نماند

رو نمود امن و فراغت، غصه و غم گشت رفع  
عیش و عشرت آمد و رنج و مشقتها نماند

و یا این غزل شورانگیز که صحنه یی از مجلس عیش  
و عشرت او را تصویر و تجسم بخشیده است:  
توناکون بیرله بوتون مجلسی اسرو خوش ایدی  
مجلس اهلی باری دلخواه و باری دلکش ایدی  
باری نینک سوزی ایدی خوب و لطیف و رنگین  
نی پریشان و نی بی معنی و نی چرماش ایدی  
یخشی می یوق ایدی و نشئه می یخشی ایدی  
ناخوش ایل یوق ایدی و اسرو هوای خوش ایدی  
باری احباب ایدی حاضر، باری اسباب ایدی جمع  
ساز و خواننده بیلله نقل و می بیخش ایدی  
گاه پرخنده ایدی ایل لبی سرخوشلوق تین  
مستلیغ دین ینه گاه ایل کوزی تولا یاش ایدی  
بارچه تعظیم قیلیب، بیر بیرینی مستانه  
گاه باش ته ایاق ایردی، گه ایاق ته باش ایدی  
تون یاریمیغه چه بو نوع ایدی و اندین سونگ  
مجلس اهلی نینگ ایشی هر ساریغه تارقاش ایدی  
مین ایلک دین باریب ایردیم، توتوب ایلکیمنی  
بیراو  
مینی اویغاتی، کوز آچتیم، ایسه اول مهوش ایدی  
تارتیب ایلکینی، قوچوب بوینونی، آغزینی اوپوب  
تا نگرچه اوینا ماق ایش ایردی، نی خوش اویدناش  
ایدی  
بابر ار هرزه دیدی، مجلس ایلی عیب ایتمانگ  
کرم ایلانگ، آنی معذور توتونگ، سرخوش ایدی

ترجمه لفظ به لفظ:

دیروز مجلس خوشی بود  
اهل مجلس همه دلخواه و دلکش بودند  
صحبت‌های شان خوب، لطیف و رنگین بود  
پریشان، بی معنی و بی ارتباط نبود  
اگرچه می گوارا نبود؛ اما نشئه می گوارا بود  
اهل مجلس ناخوشایند نبود و هوا بسیار خوش آیند  
بود

دوستان همه حاضر بودند و اسباب سرور همه جمع بود  
 ساز و خواننده و نقل و می بیخش مهیا بود  
 گاهی لبان اهل مجلس از سرخوشی به خنده باز  
 میشد  
 گاهی چشم آنان از مستی پر اشک میگشت  
 همه به یکدیگر مستانه تعظیم میکردند  
 گاهی پای بر سر و زمانی سری به پای نهاده  
 میشد  
 تا نیمه شب و وضع بدینگونه بود و بعد از آن  
 اهل مجلس هر سو پراکنده شدند  
 من از خود رفته بودم و کسی دستم را گرفته بود  
 بیدارم کرد، چشم باز کردم، آن مهوش بود  
 دستش را گرفتم، به گردنش آویختم و لبانش را  
 بوسیدم  
 تا صبح بدینگونه مشغول بودم و چه مشغولیت  
 خوشایندی بود  
 ای اهل مجلس! اگر بابر هرزه گویی کرد، عیبش  
 مکنید  
 کرم نموده، معذورش دارید که سرخوش بود

و یا این غزل برانگیزنده و نوید دهنده که  
 رباعیات عمرخیام را به یاد میآورد؛ زندگی را  
 باچشم زیبانگر و نیکونگر مینگرد و در خوانند  
 آرزوی خوش زیستن را بیدار میکند:

ساقی ایرویر عشرت چاغي، افسرده بولما دی بيله  
 اوت تيك چاغير كيلتور داغي صبحت توتاشتور می  
 بيله  
 كيلتور شراب ناب نی؛ آماده قیل اسباب نی  
 خوش توت شب مهتاب نی، چون باردور اول آی بيله  
 دوران غمین برباد قیل، عشرت اوین آباد قیل  
 جان و گونگولنی شاد قیل، آواز چنگ و نی بيله  
 مجلس دا باردور سر به سر، می نشئه سیدین شور و  
 شر

بارینی مست و بیخیر قیل جام پی در پی بيله  
 همدرد یاری قانی کیم، بیر غمگساری قانی کیم

ابر بهاری قانی کیم، بابر کیبی ییغلی بیله

ترجمه لفظ به لفظ:

ساقی، زمان عشرت فرارسید. از گذشته افسرده  
خاطر میباش.

شراب آتشین پیش آور و صحبت را با می گرم کن.

شراب ناب بیاور و اسباب را آماده ساز

شب مهتاب را خوش بگذران، چون آن مه نیز همراه  
توست

غمهای دوران را برباد کن، خانه عشرت را آباد  
کن

با آواز جنگ و نی، جان و دلت را شاد بدار

در مجلس از نشئه می شور و شر برپاست

همه را با جامهای پی در پی مست و بیخبر کن

یک یار همدرد و یک غمکسار کجاست؟

ابر بهاری کجاست تا همراه بابر یکجا بگرید؟

### 3- اشعار عشقی:

عشق در ادبیات مشرق‌زمین مضمون مهم و اساسی  
برای گفتن بوده است. اگر نه چنین میبود،  
فردوسی آن اندیشه و رز بزرگمرد بخشی از کتاب  
با عظمت و جاودانه حماسی خویش "شاهنامه" را به  
عشق و دلدادگی بیژن و منیژه اختصاص نمیداد؛  
نظامی استاد داستانسرایان منظومه های چند هزار  
بیتی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین را نمیآفرید  
و از همه بالاتر اگر عشق سرکش و طوفانی شمس  
خرمن هستی مولانا جلال الدین بلخی را به آتش  
نمیکشید، کلیات شمس به وجود نیامد و مثنوی  
معنوی - این قرآن دری و این گنجینه اندیشه و  
عرفان - سروده نمیشد.

همچانکه عشق در ادبیات دری رنگهای گونه گونه  
دارد - از لذتهای جسمی گرفته تا بیخودیهای

صوفیانه - مضمون مهم و رنگین ادبیات اوزبیکی

را نیز تشکیل میدهد و بخصوص عشق در شعر بابر

از همه رنگینی، بی آلاشی و شکوهنده‌گی برخوردار

است. عشق در شعرهای او هر لحظه رنگی دیگر و چهره یی دیگر میگیرد. گاهی همچون فرخی:

“آشتی کردم با دوست پس از جنگ دراز  
هم بدان شرط که دیگر نکند با من ناز”

میاندیشد و میگوید:  
کسی که دو ستم میدارد، دو ستش میدارم و آنی که  
مرا فراموش میکند، فراموشش میکنم:

اوزنی کونگول عیش ایله توتماق کیراک  
بیزنی اونوتقانی، اونوتماق کیراک

و شاید این سخن از غرور پادشاهی او رنگ گرفته باشد که اینگونه موارد در شعر او اندک اند؛ ولی بیشترین ابیات او و زیباترین آنها به عشقی بیریا و پرشکوه، به عشقی که از خود گذشتن و در معشوق محو گشتن است، تعلق دارد. بابر میداند که پادشاه است؛ ولی بر دیگران. و در پیشگاه معشوق نه پادشاه، بل عاشقی شوریده و رسوا و بنده و گدایی است. او به این نیازمندی خویش میبالد و میگوید:

اگر گدایی دست نیاز دراز کند، عادت او ست؛ ولی  
اگر پادشاهی پیداشانی نیاز بر آستان عشق میساید،  
از فرهیخته‌گی و شوریده‌گی عشق اوست:

جهانده کوپ گدا گرچه لوند اطوارلیق باردور  
ولیکن بابرا هرگز سینینگدیک شه لوند ایرماس

در اوایل جوانی، عشق بابر با رسوایی و جنون  
همراه است و هر شیدایی و شوریده‌گی را ناشی از  
احساسات سرکش جوانی و جنون و عشق میداند:  
نی قیلسام ایلامه ای یار عیب کیم میندا  
جنون و عشق و ییگیت لیک باری قاتلمیش لار

ترجمه:

ای یاران! هر کاری که کنم، بر من خرده مگیرید؛  
زیرا کارهایم ناشی از جنون و عشق و جوانی است.  
ولی بعدتر به رسواییهای خویشتن پی میبرد و  
میگوید:

قیلمادی فرهاد و مجنون اوزنی رسوا مین کیبی  
کیم بو نوع ایش، ایش ایماستور هیچ عاقل  
قیلغودیک

ترجمه:

فرهاد و مجنون خود را همچو من رسوا نکردند،  
چرا که این کار، کار هیچ آدم عاقلی نیست.  
هرقدر عشق در وجود بابر بیشتر ریشه میدواند،  
به همان اندازه در عشق غرق شده میرود تا  
جاییکه هر بلایی را به جان میخرد و آه نمیکشد  
تا نهال نازک قامت یار از آه او نلرزد:

عشاق آهی ییلیدین آسیب تاپماسون  
قدینگ که حسن باغیدا، نازک نهال دور

ترجمه:

قد تو که در باغ حسن نازک نهالیدست، از آه عشاق  
هرگز آسیب نیبند.  
و این غزل شورانگیز نیاز و التجای عاشقیست از  
برای آسایش معشوق. بابر در سر تا پای این غزل  
آرزومند خوبیها و آرامیها برای دلدار خویش  
بوده، به جای تمام آنچه برای معشوق آرزو کرده  
است، فقط یک چیز برای خویشتن خواسته و از  
معشوق توقع برده تا با هر خس و خاری همذشینی  
نکند. این غزل را میتوان از بهترین نیازهای  
عاشقانه خواند:

عشق ایلی نینگ آهی دین اول سروقد خم بولماسون  
غم ییلیدین اول معنبر زلف درهم بولماسون  
کوپ جفا و جور کوردوک ای قویاش هجرینگ کونی  
باشیمیزدین سایه سرو قدینگ کم بولماسون  
دهر دون دین تیکماسون آزار نازک جسمینگا  
دهر اهلیدین مبارک کونگلونگا غم بولماسون

عالم اهلی بیرله عالم دین منگا سین سین غرض  
 ذات پاکینگ بولماسه، عالمدآ آدم بولماسون  
 گر هواداریم ایرورسین ای صبا عرض ایلا کیم  
 اول یوزی گل سرو، هر خس بیرله همدم بولماسون  
 گر چه عاشق لازمی عالمدآ رسوالیق دورور  
 عشق ارا بابر کیبی رسوای عالم بولماسون  
 ترجمه:

ز آه عاشق، قامت آن سرو هرگز خم مباد  
 از نسیم غم، معنبر زلف او درهم مباد  
 بس جفا و جور دیدم روز هجرت، مهر من  
 از سر من، سایه سرو قد تو، کم مباد  
 می‌بینند در جهان آزار جسم نازکت  
 از همه عالم مبارک خاطر را غم مباد  
 ز آدم و عالم همه، تنها تویی مطلوب من  
 ذات پاکت گر نباشد، عالم و آدم مباد  
 گر هوادار منی، باد صبا، عرض بگو:  
 آن گل زیبای من با خار و خس همدم مباد  
 گرچه رسوایی برای عشق ورزان لازمیست  
 او چو بابر هیچگاه رسوای این عالم مباد  
 بخشایش و فدا کاری از صفات همه عشاق واقعیدست و  
 بابر بیش از همه ازین اوصاف برخوردار. او  
 میگوید: اگر معشوق من هزار گونه بلا بر سرم  
 بیاورد، از او رو برنمیگردانم و اگر چنین کنم،  
 هزار بلا بر من باد!

کیلتورسه یوز بلانی اوشال بیوفا منگا  
 کیلسون اگر یوزومنی ایوورسام بلا منگا

ترجمه:

گر صد بلا بیاورد آن بیوفا به من  
 آید، چو رو کشم من از او، صد بلا به من.  
 بابر عشق را پیوند دو روح و تن را حجابی در  
 راه وصلت آنان میداند و از همین جهت تلاش  
 میورزد تا این پرده را از خود دور سازد و وصلت  
 یار را دریابد:

تن حجابین رفع قیل گر یار وصلین ایستاسانگ  
ای کونگول بیل کیم ارادا حایل اوشبو پرده دور

ترجمه:

گر وصال یار خواهی، پرده تن دور کن  
ای دل، اندر بین ما حایل همین یک پرده است.  
جان دادن در راه معشوق آرزوی همه دلداده‌گان  
راستین است و رسیدن به کوی یار، آرمان همه  
مشتاقان. در صورتیکه دلداده‌یی به زیارت روی  
دوست سرافراز نگرده، چه وصیتی بعد از مرگ  
میتواند جز این داشته باشد که بابر دارد؟  
باشیدین ایورولور ارمانی بیرله اولدوم، ای  
بابر  
مینینگ نعشیمنی باری اول پری کوییدین ایلاندور

ترجمه:

شدم خاک از برای اینکه بر گرد سرش گردم  
عزیزان، نعش من بر گرد کوی یار گردانید.  
و این بیت نیز بسیار دل انگیز است. بابر آرزو  
دارد که بعد از مرگ، نعش او را به طواف کوی  
یار برنند و بعد از آن دفنش کنند و بر سنگ  
مزارش آرزوهای قلب او را بنویسند تا آنچه در  
درون قبر است، در بیرون نیز نقش ابدی یابد:

دوستلار کونگولومداکین قبریم تاشیغه یازغاسیز  
تا که بیردیک بولغای اول آی عشقیدا ایچ و  
تاشیم

و باز ازین سخن خود پشیمان شده، آرزو میکند در  
عشق به وادی گمنامی برسد - به آنجاییکه جزعشق  
نه نامی از او برجا ماند و نه نشانی. و برای  
بی نام و نشان شدن، راهی جز این نیست که پیکرش  
را بسوزند و خاکستر او را به دست باد دهند تا  
هر ذره آن را به دوردستها ببرد و بپاشد:

ایستارام ای عشق، میندین قالماغای نام و نشان

## توفراق ایت جسمیمنی داغی ییگای بیرگیل توفراغیم

ترجمه:

در ره عشق آرزو دارم نشان من مباد  
خاک کن جسم من و خاکم بده بر دست باد

چهرهٔ بابر عاشق را با همه شیدایی و شوریده-  
گیهایش در عشق شناختیم و دانستیم که او در راه  
عشق از همه چیزش، از نام و نشانش، از جان و  
زنده‌گیس و حتی از غرور سرکش سروری اش گذشته و  
در کمال بیندیزی به پیدشگاه محراب عشق سر سجود  
خم کرده و پیشانی نیاز بر آستان عشق ساییده  
است؛ ولی شناختن معشوق بابر به آسانی ممکن  
نیست. او چگونه دلبريست که توانسته غرور  
پادشاهی بلندآوازه چون بابر را مهار کند؛ در  
هر رگ جان او چنان خون گرمی بجوشد؛ در هر بیت  
شعر او نقشی از خویشتن برجای بگذارد؟

بیایید از میان اشعار بابر، تصویر معشوق او را  
بیرون کشیم و با او آشنا شویم. برای اینکه  
تصویر کاملتر باشد، باید جزئیات چهره و اندام  
او، خصلتها و عادات او، فضایل و محاسن او را  
ترسیم کرد و به حساب گفتهٔ شاعر شیرین کلام  
حافظ:

”شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد  
بندهٔ طلعت آن باش، که آنی دارد“

” آن ” معشوق بابر را باید جستجو کرد و شناخت.  
چهره و سیمای دلدار بابر، زیبا و دلپسند است،  
صورتش لطیف و پرطراوت، چشمانش ژرف و سیاه،  
گونه هایش گلرنگ، ابروانش کمند ناز، قامتش  
بلند و باریک، گیسوانش شبگون و پرشکن است.  
به این تصاویر شعری توجه کنید:

کونگولگا بولدی عجایب بلا قرا ساچینگ  
شکسته کونگومه ایرمیش قرا بلا ساچینگ

ساجینگ شکستیدا باردور، شکسته کونگول لار  
کونگول لار آچیلور، آچیلسه اول قرا ساجینگ

ترجمه:

گیسوی سیاه تو بر خاطر شکسته ام عجب بلایی شده .  
در هر شکست سرزلف تو دل‌های شکسته بند است.  
گیسوانت را باز کن تا دل‌های شکسته باز  
(خوشنود) شود .

گل جمالین یاپقان اول گل نینگ یکی ریحانیدور  
غنچه سرین آچقان اول یکی لب خندانی دور  
اول مسلسل یکی زلفی گل یوزی نینگ دوریدا  
گل اوزه اغنار، مگر اول یکی نینگ دورانی دور؟

ترجمه:

آنکه روی گل غنوده، آن دوتا ریحان اوست  
آنکه سرّ غنچه بکشاده، لب خندان اوست  
آن مسلسل گیسویش بر گرد روی چون گلش  
آنچنان خفته، که گویی نوبت و دوران اوست

یوزونگ بیله لب لارینگ ایرور گل - مل دیک  
بلکیم یوزونک الیدا ایرور گل، قل دیک  
بابر کیبی عشق‌دین دم اورمایدور ایدیم  
ای گل مینی عشقینگ ایلادی بلبل دیک

ترجمه:

رخسار و لب تو باشد همچون گل و مل  
گردیده چو بنده پیش سیمای تو گل  
از عشق سخن نمیزدم چون بابر  
ای گل! چه کنم؟ عشق تو کردم بلبل

پیکر دلدار بابر خوش تراش و جامه زیب است:

گرسیم برگ گلنی قیلسه لباس اوزیگا  
بولغایمو ای گل اندام کونگلاک بیله تنینگ دیک؟

ترجمه:

گر سیم سازد از گل تنپوش بر تن خود  
خواهد شد ای گل اندام، چون جامه و تن تو؟

آنچه در بالا مثال آوردیم، ذکر مختصری از زیباییهای چهره و اندام دلدار بابر بود؛ ولی اخلاق و اطوار او بیشتر عاشق کش و فتنه انگیز است. او برای جلب محبت دوست چه عشوہ ها که به کار نمیدند و چه فتنه ها که برپا نمیکند! به این دوبیت توجه کنید:

سوزلاب اول لعل شکرخانی شکرریز ایتاسین  
آچیب اول زلف سمن سانی دلاویز ایتاسین  
گه قاشینگ سکریتیب و گاه کوزینگ اویناتیبان  
نی بلافتنه مینینگ جانیمه انگیز ایتاسین

ترجمه:

سخن آری به لب و لعل، شکرریز کنی  
سمن زلف گشایی و دلاویز کنی  
گه اشارت کنی با ابرو و گاهی با چشم  
چه بلاها به من ای فتنه برانگیز کنی

معشوق بابر بسیار خوش صحبت، خوش منظر و نیکوخصال است. همیشه حرفهای شیرین برای گفتن دارد و با خلق خوشش همه را مفتون خود میسازد. بابر این صفات او را بسیار ستوده و در چند جا ابیاتی در ستایش این اوصاف سروده است:

مینینگ تیلاکیم بو دورکه تا زنده بولای  
هر قاندا ایسانگ، بنده داغی انده بولای  
نی خلق ایدی یانه کونگوم آلدینگ سوز ایله  
شیرین سوز و یخشی خلقونگا بنده بولای

ترجمه:

آرزو دارم تا زنده ام، در آنجا باشم که تو هستی. این چه خلق نیکو بود که دوباره با سخنی دلم را به بند کشیدی؟ به سخن شیرین و خلق خوش بنده گردم.

این رباعی دیگر نیز درستایش خوش طبعی و سخندانی اوست:

حسنونگنی سینینگ کیم که تعقل قیلغای  
سیندین باشقه نیچوک تحمل قیلغای؟  
بو طبع و بو اختلاط کیم سیندا دورور  
نی مین که باری عالم ایلین قل قیلغای

ترجمه:

هرکس که زیبایی ترا دیده باشد، چگونه تواند جز تو کسی دیگر را تحمل کند؟ این طبع خوش و این سخندانی که در توست، نه تنها مرا، بلکه تمام اهل عالم را بنده میسازد.

و یا این رباعی دیگر:

کوردونگ داغی کوزونگگا گرفتار ایتتینگ  
سوردونگ داغی سوزونگگا گرفتار ایتتینگ  
بو طبع و کلامینگ بیله اوز باشینگ اوچون  
باشدین مینی اوزونگگا گرفتار ایتتینگ

ترجمه:

نگاهی کردی و مرا اسیر چشمانت ساختی؛ سخنی گفتنی و مرا شیفته کلامت نمودی. با این طبع و این سخنوری خود، دوباره مرا گرفتار کردی و به بند کشیدی.

بابر که خود به شعر عشق میورزد، به شاعران و آنانیکه شعر می‌شناسند و شعر دوست میدارند، نیز علاقه میگیرد. به نظر او یار دلخواه کسیست که شعر را دوست بدارد و ذوق شعری داشته باشد:

یار اول دور کیم شعرغه میلی بولسه

نیتکای کیشی شعر غیر خیلی بولسه  
 اغیارنینگ آزارینی هر حال بیله  
 چیککایمین اگر یار طفیلی بولسه

ترجمه:

یار آنست که به شعر میلی داشته باشد. آنکه شعر را دوست نمیدارد، هر چند بسیار باشد، به چه کار میآید؟ آزار اغیار را در هر حال خواهم کشید، اگر اغیار طفیلی یار باشند. و معشوق بابر چنین است:

طبع شعری دارد؛ از هوش و ادراک عالی برخوردار است؛ با موسیقی آشناست؛ آوازی خوش و اصولی دلنشین دارد و به عبارتی دیگر آراسته به همه هنرها و خوبیها و پیراسته از همه بدیهاست. بابر چنین تصویری از او به دست میدهد:

ادراکینگ و طبع و هوشونگا بنده بولای  
 آواز و اصول و جوشونگا بنده بولای  
 تقسیم قیلوردا نقشلارغه ابیات  
 تعریب بیله او قوشونگا بنده بولای

ترجمه:

بنده ادراک و طبع و هوش تو شوم و بنده آواز و اصول و جوش تو. هنگامی که ابیات را در نقش ها تقسیم میکنی، تعریب و خواندن ترا بنده کردم. دلدار بابر بیشتر از همه اینها، موقع شناس و نکته دان است. او خوب میداند چگونه هنگام وصال و زمان هجران تمام فکر و اندیشه بابر را به خود معطوف بدارد. او اگر زمان و صلت با گفتار شیرین، آواز لطیف و روحنواز و هنرهای بیشمار دلبرانۀ خود هوش از سر و روان از تن بابر میرباید، در زمان فرقت با نامه های محبت آمیز خرسندش ساخته، با فرستادن پیراهن خود - که عطر پیکرش را همراه دارد - سینه بابر را از عشق و عطوفت لبریز میسازد.

این رباعی گویای این نقش دلبرانه است:

خطینگ بيله كونگلاکینگ که ارسال ایتتینگ  
قیغو بيله محنتیم نی پامال ایتتیتینگ  
اول خط بيله خاطریمنی خرسند ایلاب  
بو کونگلاک ایله کونگولنی خوشحال ایتتینگ

ترجمه:

خط و پیراهن خود را که ارسال کردی، محنتها و غم‌های مرا از میان بردی. با خط خود خاطریم را خرسند و با پیراهن خود قلب مرا خوشحال نمودی. و این است سیمای معشوق شعرهای بابر، و رؤیای اوست که چنان تارهای نرم و لطیف ابریشم بر دیبای شعر بابر نقش بسته است و از رنگ نازها و نیازهای او ایوان کاخ شعر بابر رنگ گرفته و از صدای نفسهای او تارهای شعر بابر به صدا آمده است. تصویر او در تمام اوراق دفتر بابر نقش است. تک تک گامهای سبک و آرام او بر جاده شعر بابر هنوز شنیده میشود و نفس آرام او بر پیکر دیوان بابر چون رودباری از نور بر آسمان گسترده و بی پنها جاریست.

4 - اشعار اجتماعی و اخلاقی:

بابر در زنده‌گی خویش فراز و فرودهای بیشماری دید؛ درد غربت از دیار و یار را با تمام گرانی و گدازنده‌گی اش احساس کرد؛ تلخی آواره‌گی و شیرینی سروری را چشید؛ با اقشار و طبقات مختلف مردم نشست و برخاست و با دردهای آنان آشنا گشت؛ از دوستان یکرنگ خیانتها دید؛ از زن و فرزند، مادر و خانواده جدا شد و سالها در حسرت دیدار عزیزانش سوخت. این همه، روان حساس او را متأثر ساخت و بر سطرهای شعرش نقش گردید. او که همه دردها و لذتها را خود چشیده بود، میدانست آواره‌گی چیست؛ گرسنه‌گی و پابرنه‌گی چه شکنجه‌هایی است؛ هجر دوستان چقدر تلخ و ناگوار و خیانت و بیوفایی دوستان چه اندازه رنج‌دهنده میباشد. همه اینها در شعر او بیان هنری یافته

و به روشنی منعکس گردیده اند؛ زیرا آنچه از دل  
برخیزد، بر دلها نشیند.

بابر که عمری را در لشکرکشیها و مسافرتها سپری  
کرده و از دوستان خود جدا مانده است، صحبت  
دوستان و جمع آمدن آنان را سعادت بزرگ دانسته  
و توصیه میکند که این جمع آمدنها و صحبتها را  
غنیمت شمارند و از آن به خوبی استفاده نمایند:

احباب ییغماقنی فراغت توتونگیز  
جمعیتینگیز بارینی دولت توتونگیز  
چون گردش چرخ بو دورور، تینگری اوچون  
بیر بیرنی نیچه کونی غنیمت توتونگیز

ترجمه:

یاران، جمع خویش را فراغت دانید  
جمعیت خویش را سعادت دانید  
چون گردش چرخ این بود، بهر خدا  
یکدیگر خویش را غنیمت دانید

و این رباعی دیگر مکمل رباعی بالاست. او از  
دوستان یکرنگ آرزو میبرد تا پاس دوستیها را  
نگهدارند؛ خانواده و پیوندان را فراموش نکنند  
و با دشمنان دوست، دست دوستی ندهند:

زنهارکه دوستلوقنی اونوتمغاسین  
توققانلیغ دین کونگولنی ساووتمغاسین  
یاتلار بیله دشمن طرفین گر توتسانگ  
توققانلیغ و دوستلوغ طمع توتمغاسین

ترجمه:

زنهار که دوستیها را فراموش نکنی، از والدین و  
نزدیکان دل خود را سرد مداری. اگر گاهی  
طرفداری دشمن را نمایی، دیگر دوستیها و  
خویشاوندیها را طمع نداشته باش.

آشنایی و سازش با دشمنان و جفا کردن بر  
و فاداران، همیشه طرف انزجار و نفرت بابر قرار  
گرفته است، چنانچه مینویسد:

یاتلارنی کیراک که آشنا کم قیلسانگ  
هرکیم که وفا قیلسه، جفا کم قیلسانگ  
نومید بولور بارچه وفادارلارینگ  
گر شه نظرینگ بیرله وفا کم قیلسانگ

ترجمه:

رواست که با دشمنان آشنایی کم کنی؛ با هرکس که  
وفا میکند، جفا کم سازی؛ اگر با نظر شاهانه ات  
وفا کم کنی، تمام وفادارانت نومید میشوند.  
بابر که زمانی درد پابرنه‌گی و آواره‌گی را حس  
کرده و زمانی هم تاج شاهی بر سر نهاده، بر  
سریر دولت تکیه زده است، میداند که گردش چرخ  
هر روزی پیدشامدی تازه فرا راه انسان میگذارد و  
بس فراز و فرودها، دولت و نکبتها، شادکامی و  
تلخکامیها را در خط سرنوشت انسان مینویسد،  
بنابراین بایسته است که هنگام دولت، روزهای  
محنت به فراموشی سپرده نشود و یا از غرور  
فرازها و اوجها، دوستان و نزدیکان از خاطره ها  
دورنگردد:

دولت قه یتیب محنت ایلین اونوتمه  
بو بیش کون اوچون اوزونگنی آسرو توتمه  
بارغان نی کیل ایمدی، یاد قیلمای ایدوست  
باریش - کیلشینگنی لطف ایتیب، اوکسوتمه

ترجمه:

زمانی که به دولت رسیدی، زمان محنتها را  
فرا موش مکن، به خاطر این دولت پنج روزه، خود  
را برتر م شمار. اگر کسی به دیدنت میاید، تو هم  
به دیدنش برو. ایدوست، از روی لطف رفت و آمد  
خویش را قطع مکن.  
در باره عمرگذران و استفاده از آن برای انجام  
کارهای سودمند رباعی پندآمیزی دارد:

نی یار وفا قیلغوسی آخر نه حریف  
نی صیف و شتا قالغوسی باقی نه خریف  
یوز حیف که ضایع اوتادور عمر عزیز  
افسوس که باطل بارادور عمر شریف

ترجمه:

نی یار وفا میکند آخر نه حریف  
نی صیف و شتا باقیست آخر نه خریف  
صد حیف که ضایع شود این عمر عزیز  
افسوس که باطل گذرد عمر شریف

بابر عقیده دارد که روح بالطافت و پاکیزه‌گی  
خلق میشود؛ ولی تن و خواهشات نفسانیست که آن  
را با آلوده‌گیها می‌آلاید. ازین رو آرزو میبرد  
تا روح پاکش به کثافات نفس آلوده نگردد:

روحوم یراتیب ایدینگ لطافت بیرله  
قیلدینگ انگا تن نی همره آفت بیرله  
روحومنی چو تن اوییگا کیلتوردونگ پاک  
موندین باری ایلتمه کثافت بیرله

ترجمه:

روحم را با لطافت آفریدی و تن را چو آفتی با  
او همراه کردی. روحم را در خانه تن با پاک  
داخل نمودی، ازین بعد با کثافت همراهش مکن.  
راضی نگهداشتن و خوشنود ساختن مردم و داشتن  
حسن سلوک و رفتاری نیکو، پندیست که نه تنها در  
زمان بابر از ارزشی بسیار برخوردار بوده، بلکه  
امروز نیز بهایی بلند دارد و فردا نیز چنین  
خواهد بود. رباعی زیر این بیت مشهور را:

دلا، معاش چنان کن که گر بلغزد پای  
فرشته ات به دو دست دعا نگهدارد

صراحت بیشتر داده است:

ناصح سوزی سنگا نیچه مردود اولغای  
یخشی و یمان قاتینگدا نابود اولغای  
باری ایمدی معاش بیر نوع ایت کیم  
حق را ضی و عالم ایلی خشنود اولغای

ترجمه:

تا چند سخن پیش تو مردود شود؟  
نیکی و بدی نزد تو نابود شود؟  
زین بعد معاش آنچنان کن که ز تو  
حق را ضی و جمله خلق، خوشنود شود

و این رباعی دیگر در نگهداشت حرمت پدر سروده  
شده:

آلوده یوز تومان معاصی بولماق  
یوز رنج و تومان عذاب خاصی بولماق  
کوپ یخشی ایکن اهل خردنینگ قاشیدا  
کیم آغریتیبان آتانی عاصی بولماق

ترجمه:

آلوده صد گونه معاصی بودن  
با رنج و عذاب یار خاصی بودن  
بسیار نکوست نزد اندیشه و ران  
ز آزار پدرگشتن و عاصی بودن

بابر در زنده‌گی از نزدیکترین دوستانش بدیها  
دید و اعتماد خود را نسبت به بهترینها از دست  
داده، گفت:

کیم کوروبتور ای کونگول اهل جهاندین یخشیلیغ؟  
کیم که آندین یخشی یوق، کوز توتمه آندین  
یخشیلیغ

ترجمه:

ای دل، از اهل جهان چه کسی خوبی دیده است؟ از  
آن کسی که بهتر از او نباشد، نیز چشمداشت خوبی  
نداشته باش.

و نی با و صف آنهم نیک کی کردن با مردم را شعار  
خود ساخت و به دیگران نیز توصیه کرد تا همواره  
خوبی کنند و از خود نام نیک بر جای گذارند:  
باری ایلگا یخشیلیغ قیلغیل که موندین یخشی یوق  
کیم دیگیلار دهر ارا قالدی فلاندین یخشیلیغ

ترجمه:

به همه مردم نیک کن که بهتر ازین چیزی نیست و  
بعد از تو خواهند گفت که از فلان کس نیک کی در  
جهان باقی ماند.  
و این رباعی دیگر از نظر اجتماعی و اخلاقی ارزش  
فوق العاده دارد و تا جهان باقیست و روابط  
انسانی پا بر جای، این رباعی ماندگار خواهد بود  
و هر روز بیشتر از روز پیشین ارزش بیشتر کسب  
خواهد کرد:

هرکیم که وفا قیلسه، وفا تاپقوسیدور  
هرکیم که جفا قیلسه، جفا تاپقوسیدور  
یخشی کیشی کورماگای یمانلیق هرگز  
هرکیم که یمان بولسه، جزا تاپقوسیدور

ترجمه:

پاکیزه نگهداشتن زبان و بازداشتن آن از دروغ،  
فحش و سخنان نابجا، یکی دیگر از تعهدات بابر  
است. او زمانی خودش شعری هزل گونه و دور از  
ادب گفت و از آن پشیمان شده، توبه کرد. این  
شعر او هم پند و اندرز است به خودش و هم به  
دیگران:

نی قیلاین سینینگ بیله، ای تیل  
جهتینگدین مینینگ ایچیم قاندور  
نیچه یخشی دیسانگ بو هزل ایله شعر  
بیررسی فحش و بیرری یلغاندور  
گر دیسانگ قویمایین بو جرم بیله  
جلوینگی بو عرصه دین یاندور

ترجمه:

با تو چه کنم ای زبان، که از جهت تو دلم خون است. هر چند شعر هزل را نیکو بسرایی، باز هم یکی آن فحش است و دیگرش دروغ. اگر خواهی که با این جرم باقی زمانی، جلو زبانت را ازین عرصه بکش.

بابر داشتن یک ایده روشن و یک هدف معین را لازمه زنده‌گی دانسته و توصیه کرده تا انسان هر لحظه به یک فکر و هر زمان به یک اندیشه دیگر نبوده، از پریشانی حواس و بیخیالی پرهیز نماید:

اعضا و جوارحینگی حاضر قیلغیل  
جان بیرله کونگول حاضر و ناظر قیلغیل  
هر لحظه بیر اندیشه و بیر فکرنی قوی  
اندیشه و فکرینگنی بارین بیر قیلغیل

ترجمه:

اعضا و جوارحت را حاضر کن، جان و دلت را حاضر و ناظر گردان. هر لحظه به یک اندیشه و یک فکر مباش، اندیشه و فکر خود را یکی ساز. در بحث‌های پیشین نگاه‌شتیم که بابر به علم و هنر ارجی بزرگ مینهاد؛ برای گسترش علم و فرهنگ میکوشید و علما، ادبا و هنرمندان را تشویق و از ایشان پشتیبانی میکرد. محبت و علاقه او به علم، در رباعی زیر به نیکویی تجسم یافته و ازینکه کسی به علم علاقه نمیگیرد و طالب علمی وجود ندارد، شکوه و انتقاد کرده است:

کیم بار انگا علم، طالب کیراک  
اورگانگالی علم، طالب علم کیراک  
مین طالب علم و طالب علمی یوق  
مین بarmین علم طالبی، علم کیراک

و این رباعی دیگر روزنه های امید به زنده‌گی و امید به پیروزی را به روی نومیدان می‌گشاید و همه را به خوشبینی نسبت به زنده‌گی دعوت میکند:

دشمن نی که بو دهر زبردست قیلور  
نخوت میی دین بیر نیچه کون مست قیلور  
غم ییما که ییتکورسه باشینی کوککا  
آخر ینه ییر کیبی آنی پست قیلور

ترجمه:

اگر این دهر، دشمن را زبردست و از می نخوت چند روزی سرمست میکند، غم مخور، چرا که اگر سرش را به آسمان هم برساند، آخر او را مانند خاک، پست مینماید.

از مثال هایی که در مورد شکل و محتوای شعر بابر ارا ئه داشتیم، روشن است که بابر در شعر تورکی استادیست مسلم و شعر او بر رودبار خروشنده و پویای ادبیات اوزبیکي پلیست استوار و تزلزل ناپذیر که تا رودخانه های امروز و فردای ادبیات اوزبیکي برین رودبار دیرین سال جاری خواهد بود، پل بلند شعر بابر نیز بر فراز آن استوار خواهد ماند و تا نام شعر پایا و ماندگار ماند، شعر شکوهنده بابر نیز بر روان و دل های شعردوستان فرمان خواهد راند. چنانچه خودش نیز بر جاودانه گی و ارجناکی شعرش باورمند است و میگوید:

اشعارینگ کیم شعر آتی تا بولغای  
طبع اهلی انگا واله و شیدا بولغای  
هر لفظی در و بحر معانی اندا  
کیم کوردی دُری که اندا دریا بولغای؟

ترجمه:

بر شعر تو تا که شعر پایا باشد  
هر اهل دلی واله و شیدا باشد

هر لفظ دُر و بحر معانی در اوست  
که دیده دُری که بحر و دریا باشد؟

و یا در این بیت که مانند اکثر شاعران و به  
گونه حافظ:

”عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ  
بیا که نوبت تبریز و وقت بغداد است“

به محبوبیت اشعار خود اشاره کرده، مینویسد:

عراق و فارس گر ییتسه سنینگ بو شعرینگ، ای  
بابر  
آنی حفظ ایتگوسی حافظ، مسلم توتقوسی سلمان

ترجمه:

رسد سوی عراق و فارس این شعرت اگر بابر  
کند حفظش ز دل حافظ، مسلم داندش سلمان

## بخش چهارم نسخه‌های خطی و چاپی دیوان بابر

دیوان اشعار بابر که با ارزش ترین ثمر از درخت بارور زنده‌گی ادبی اوست و در میان هر برگ آن گلبرگ‌های لطیف نشیده های دل انگیز اوزبیک‌گی جای گرفته، در چراغستان ادبیات و شعر اوزبیک‌گی چنان قندیلی از بلورهای هزار رنگ و هزار رخ میدرخشد.

دیوان شعرهای بابر هر چند دوستداران و شیفته-گان بیشماری دارد، مگر افسوس که نسخه های آن کمیاب میباشد و آن تعداد از نسخه های خطی و چاپی هم که در گوشه های مختلف جهان موجود است، اکثر نامکمل بوده، از مجموع آنها میتوان دیوان کاملی ساخت. ما برای شناسایی علاقه‌مندان اشعار اوزبیک‌گی، نسخه های دیوان اشعار بابر را قرار زیرین معرفی میکنیم:

الف - نسخه های خطی دیوان بابر:  
از دیوان اشعار بابر پنج نسخه خطی به یادگار مانده که سه تای آن در استانبول در کتابخانه یونیورسیتی استانبول، موزیم تویقاپو سرایی و کتابخانه معلم جودت، و دو تای آن در شهرهای پاریس (فرانسه) و رامپور (هندوستان) نگهداری میشود. مشخصات و ویژه‌گیهای نسخه های یاد شده چنین است:

1- نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول:

این نسخه که در بخش نسخه های خطی تورکی با شماره 3743 کتابخانه دانشگاه استانبول نگهداری میشود، با خط نستعلیق کتابت شده و برخی صفحات بین کتاب بدخط میباشد که حدود دو تا سه ورق است. این نسخه دارای (یکصد و چار) ورق بوده، جدول ندارد، ابعاد آن (20 در 13/5) سانتیمتر و هر صفحه دارای (نه) تا (سیزده) سطر و هر سطر (8/5) هشت اعشاریه پنج سانتیمتر است. تاریخ کتابت این نسخه معلوم نیست؛ ولی از روی نسخه مورخ (935 هجری) استنساخ گردیده و مشتمل است بر:

مثنوی رساله والدیه، غزلیات، رباعیات، مثنویها، معمیات، مطالع غزلها و فردها. اشعار دری بابرشاه در صفحات اخیر کتاب و نوشته مربوط به اوزان عروض در دو صفحه اخیر آن نگاشته شده است. این دیوان با رساله والدیه شروع میشود که از صفحه یک تا یازده آن را در بر میگیرد.

دیگر مطالب آن قرار زیرین آمده است:

ورق سیزده ب تا چهل و دو ب غزلیات.  
 ورق چهل و دو ب تا پنجاه و دو ب مثنویها.  
 ورق پنجاه و دو ب تا هفتاد و شش آ رباعیات  
 ورق هفتاد و شش آ تا هشتاد ب معمیات.  
 ورق هشتاد ب تا هشتاد و سه آ مقطعات.  
 ورق هشتاد و سه آ تا هشتاد و چار ت تویوقها.  
 ورق هشتاد و چار ب تا هشتاد و هشت آ مطلعها.  
 ورق هشتاد و هشت آ تا نود ب اشعار مصنوع.  
 ورق نود و یک آ تا نود و هشت ب مثنوی، رباعی و ترجیعات.

ورق نود و هشت ب تا نود و نه ب نامه های منثور  
 ورق نود و نه ب تا یکصد و دو ب اشعار دری  
 شامل: غزل، قطعه و رباعی.

ورق یکصد و دو ب تا یکصد و چار ب بخش اوزان عروض.

قرار معلومات فواد کوپرولو در اسلام انسکلوپیدیسی، ماده بابر، صفحه یکصد و هشتاد و چار ستون ب این دیوان یکصد و هجده غزل، هشت

مثنوی، یکصد و چار رباعی، پنجاه و دو معما، هجده قطعه، پانزده تویوق، هفتاد و پنج فرد، بیست و نه مثنی، سه غزل دری، هجده رباعی دری، یک قطعه دری و ترجمه رساله والدیه میباشد. چون از اخیر نسخه افتاده‌گی دارد، شاید اشعار دیگر دری نیز داشته باشد. علاوه برآن، بعضی مکاتیب منثور، مقدمه‌یی را جع به اصطلاحات شعری هم درین دیوان است که بدون شك میتوان آن را از مکمل ترین و غنی ترین نسخه های دیوان اشعار بابر خواند.

طوری‌که گفته آمدیم، این نسخه دارای معمیات زیاد، چندین شعر مصنوع، نامه های منثور و از همه مهمتر دارای ترجیعات میباشد که تاحال در هیچ یک از نسخه های چاپی دیوان دیده نشده، بنابراین از اهمیت و ارزش فراوان برخوردار است. من درسال 2004 م. تکمله چاپ کابل (سال 1362) دیوان بابر را با افزایش این بخشهای اشعار بابر در تاشکینت چاپ کردم که طرف استفاده مشتاقان شعر این شاعر بزرگ کلاسیک اوزبیک قرار دارد و در چاپ کنونی نیز، دیوان بابر را با افزایش بخشهای یاد شده ترتیب کرده ایم، اما محاسبه دانشمند شهیر تورک فواد کوپرولوزاده با محاسبه اینجا نبیکسان نیست، به گونه مثال غزل دری بابر 3 تا نی، بلکه 2 تا، رباعیهای دری او 18 تا نی، بلکه 13 تا و در سایر موارد نیز به همین گونه تفاوتها موجود میباشد که خواننده عزیز با مراجعه به پیشگفتار چاپ دوم دیوان، مجموع همه اشعار بابر را به دست خواهد آورد.

2- نسخه خطی کتابخانه موزیم توپقاپو سرایی — استانبول:

این نسخه که با شماره (روان کوشکو741 مکرر) کتابخانه موزیم توپقاپو سرایی مشخص گردیده، دارای (پنجاه و هشت) ورق به ابعاد (22/5 در 14) سانتیمتر بوده و هر صفحه دارای (شانزده) سطر

به طول (8/5) هشت اعشاریه پنج سانتیمتر میباشد.

این نسخه در کاغذ زرافشان با جداول و تذهیب توسط کاتبی به نام حب علی کتابت شده و قراری که معلوم است، تاریخ کتابت آن قرن دهم هجری (سده شانزدهم میلادی) میباشد.

این دیوان مشتمل بر غزلیات، مثنویات، رباعیات، مفردات، تویوقها، مطالع و معمیات میباشد.

از این نسخه خطی در هیچیک از چاپهای دیوان اشعار بابر استفاده نشده بود که من برای بار اول آن را در چاپ سال 1362 (1983م.) مورد استفاده قرار دادم. دو معمای آن را در صفحه 184 چاپ کرده، در تصحیح و مقابله دیوان از آن سود جستیم. بعدتر در سال 1372 همه معماهای بابر را در کتاب "بابر منگولیگی" چاپ نموده، حدود 30 معمای آن را حل کردم.

3- نسخه خطی معلم جودت - استانبول:

این نسخه دارای هفتاد و چار ورق (یکصد و چهل و هفت صفحه) بوده، ابعاد آن (17 در 12) سانتیمتر میباشد. هر صفحه (یازده) سطر (8/5) سانتیمتری دارد. این نسخه با خط نستعلیق بعد از سنه یک هزار هجری قمری کتابت شده، دارای لوحه، جدول و تذهیب بوده، لوحه مذهب ورق یک ب آن با لاجورد کار شده است.

این دیوان که در زیر شماره (ک 332) قسم معلم جودت) در استانبول نگهداری میشود، دارای غزلیات، مثنویات، رباعیات، تویوقها، معمیات، مطلعها و اشعار دری میباشد. ازین نسخه هم جز در چاپ قبلی من، در چاپهای دیگر استفاده نشده بود.

4- نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس:

این نسخه که با شماره (suppl. 1230) کتابخانه ملی پاریس مشخص گردیده، دارای (چهل و نه) ورق با ابعاد (21 در 14) سانتیمتر میباشد و به سال

(1515 میلادی) مطابق (سده نهم هجری قمری) در خراسان توسط باقی محمد کتابت شده است. نوع خط آن نستعلیق بوده و بخشهای مختلفی؛ چون: غزلها، رباعیها و فردها را در بر میگیرد. ازین نسخه الکساندر سمویلوویچ مستشرق و دانشمند روس بار اول استفاده نمود که بعد از روی چاپ سمویلوویچ با الفبای کریلی در تاشکند چاپ شد و ما از همین نشر در مقابله دیوان استفاده کرده ایم.

5- نسخه خطی کتابخانه رامپور هند:

این نسخه خطی که در موزیم ملی هندوستان نگهداری میشود، به سال (935 هجری) کتابت شده و شاید قدیمترین نسخه دیوان بابر باشد. این دیوان دارای (نزده) ورق (سی و هشت) صفحه بوده، همه صفحات دارای جدول و صفحات اول، دوم و صفحات شروع هر بخش مختلف دارای تذهیب و میدناتوری میباشد. تعداد سطرهای هر صفحه مختلف بوده و بیشترین آن (سیزده) سطر است.

بخش اول این دیوان با رساله والدیه شروع میشود و به تعقیب آن یک مثنوی عاشقانه، یک غزل و یک قطعه اوزبیک، سه قطعه دری، یک رباعی دری، شش رباعی اوزبیک، یک رباعی دری، چهارده رباعی اوزبیک، یک فرد دری، یک فرد اردو، پنج فرد اوزبیک، یک مثنوی اخلاقی، یک رباعی اوزبیک، یک رباعی دری، یک رباعی اوزبیک، بخش منثوری از عروض و در آخر یک رباعی اوزبیک که به گمان اغلب به خط بابر میباشد و تاریخ کتابت آن دوشنبه پانزده ربیع الاخر سنه 935 هجری است.

این دیوان را به سال (1910 میلادی) دنیسن راس شرقشناس انگلیسی هم به صورت عکسی و هم به صورت حروفی چاپ کرده بود که به سال (1966 میلادی) صباحت عظیم جانووا شرقشناس اوزبیکستان آن را به صورت حروفی نیز چاپ کرد تا همه ذوقمندان بتوانند به آسانی از آن استفاده نمایند.

ب - نسخه های خطی دیوان بابر: دیوان بابر در هندوستان، اوزبیکستان، ترکیه، افغانستان و سایر جاها بار- بار به چاپ رسیده است که در زیر چند چاپ مهم آن به شکل فشرده شناسایی میشود:

1- مجموعه اشعار بابر، چاپ بنگال: این مجموعه که حاوی اشعار سروده شده در سرزمین هند است، هم به صورت عکسی و هم به صورت حروفی توسط دنیسن راس به سال (1910 میلادی) در مجله انجمن آسیایی بنگال، از روی نسخه خطی کتابخانه رامپور هند چاپ شده که امروز حکم نسخه نیاب خطی را دارد. در سرلوحه آن به زبان انگلیسی چنین نوشته شده است:

**A collection of poems by the Emperor Babur (Jornal and procees dings of the Asiatic society of Bengal, vol VI, extra Number. Calcutta, 1910, Edited by: Denison Ross.**

2- اشعار بابرشاه، منتشره استانبول: شعرهای بابر به سال (1331 هجری قمری) مطابق (1912 و 1913 میلادی) در شماره های يك، دو، سه و پنج مجله تبدعات ملی (ملی تتبع لرمجموعه سی) توسط فواد کوپولو به شکل حروفی در استانبول به چاپ رسید. شماره اول این مجموعه، ترجمه رساله والديه بابر، شماره دوم مجله، بخشی از غزلیات (ص 235 - 265)، شماره سوم، بخش باقیمانده غزلهها و مثنویها، (ص 464 - 480) و شماره پنجم، اشعار تورکی بابر و شعرهای دری او را دربر میگیرد.

3 - مجموعه اشعار بابر پادشاه، چاپ پتربورک: این مجموعه را الکساندر سمویلویچ شرقشناس معروف روس با استفاده از نسخه خطی پاریس، مجموعه نشر کرده دنیسن راس و فواد کوپولو به صورت حروفی با الفبای عربی چاپ کرد. در آغاز مجموعه (34) صفحه مقدمه به زبان روسی در باره

بابر و اشعار او نگاشته و بعضی لغات اوزبیکی شعرهای بابر را در حواشی کتاب به زبان دری ترجمه نموده است. متن دارای (266) صفحه بوده و (سه) صفحه کلیشه نسخه خطی نیز در آغاز کتاب چاپ گردیده است. بر سرورق آن چنین نوشته شده:

**A. Самойлович, Собрание стихотворений императора Бабур, Петербург, 1917.**

4 – منتخب آثار بابر:  
این کتاب را عزیز قیوموف و صباحت عظیم جانووا دانشمندان اوزبیکستان شوروی به سال (1958 میلادی) در تاشکند نشر کرده بودند.

5 – آثار ظهیرالدین محمد بابر:  
در سه جلد از طرف اکادمی علوم اوزبیکستان شوروی به سال (1965 میلادی) چاپ شده است. جلد اول دارای (دو صد و سی و سه) صفحه میباشد که در بخش نخست آن صباحت عظیم جانووا و عزیز قیوموف مقدمه (18) صفحه‌یی به زبان اوزبیکی نوشته و بر زنده‌گی و آثار بابر روشنی انداخته و مثال‌هایی از شعرهای او آورده اند. بخش دوم از صفحه (بیست و پنج) تا (یکصد و چهل) حاوی (114) غزل اوزبیکی بابر بوده، بخش سوم از صفحه (143 – 175) حاوی (201) رباعی اوزبیکی، بخش چهارم از صفحه (175 – 176) حاوی (8) تویوق و یک رباعی (درین نشر یک رباعی را اشتباهاً تویوق تصور کرده و در بخش مربوط تویوق چاپ کرده اند)، بخش پنجم از صفحه (179 – 182) حاوی (11) قطعه و یک رباعی (درین بخش باز هم یک رباعی را قطعه دانسته و همچنان یک قطعه چهاربیتی را دو قطعه دو دو بیتی دانسته و به صورت جدا جدا چاپ نموده اند)، بخش ششم از صفحه (185 – 188) حاوی (26) فرد، بخش هفتم از صفحه (191 – 214) دارای (8) مثنوی است. (درین بخش هم دو مثنوی هموزن که از نظر معنی

متفاوت اند، اشتباهاً یکی تصور شده و یکجا چاپ گردیده است)، بخش هشتم از صفحه (217 - 233) حاوی قسمتی از رسالهٔ مبین بابر (قسمت مربوط به زکات) میباشد.

دوجلد دیگر (جلد دوم و جلد سوم) بابرنامهٔ تورکی را دربر میگیرد و از روی چاپ (1960 میلادی) تجدید چاپ شده است. متن تورکی بابرنامه نسبت به توزوک بآبری (ترجمهٔ عبدالرحیم خانخانان چاپ ملک الکتاب) مکملتر است. نکتهٔ یی که درینجا قابل یادآوریست، اینست که درین نشر برای بار نخست ترتیب الفبایی اشعار دیوان بابر رعایت گردیده و هر سه جلد با رسم الخط کریلی یا سریلیک (الفبای مروج آنوقت اوزبیکستان که حالا به لاتین تبدیل شده است) به صورت حروفی چاپ شده است.

#### 6- دیوان هند بابر:

این دیوان را صباحت عظیم جانووا از روی میکروفیلم نسخهٔ موزیم ملی هند (دهلی) به صورت عکسی چاپ کرده است. متن اثر (19) ورق بوده، مقدمه و تحقیقات مربوط آن که توسط عزیز قیوموف و صباحت عظیم جانووا نوشته شده است، (80) صفحه را دربر میگیرد. این دیوان هم از طرف اکادمی علوم اوزبیکستان شوروی به سال (1966 میلادی) چاپ گردیده است؛ اما قسمتهایی از متن دیوان بسیار ناخواناست و چاپ دقیقتر و روشنتر را ایجاب مینماید.

#### 7- معنی شناسی غزلیات بابر:

این کتاب که به سال (1982 میلادی) از طرف بنگاه نشراتی "ادبیات خاور" در ماسکو چاپ شده، از دو بخش عمده متشکل است:

بخش نخست معنی شناسی غزلهای بابر که مقدمه و متن تحقیقات و بیبلیوگرافی (208) صفحه یی را دربر میگیرد، به زبان روسی نوشته شده است. در بخش دوم از صفحه 209 - 327 (119) غزل بابر با

رسم الخط عربی تایپ شده و به صورت آفست به چاپ رسیده است. ترتیب غزل الفبایی نبوده، بلکه از نظر قدامت تاریخ سرایش غزلها میباشد. خانم ستیبلووا تورکولوژیست دانشمند شوروی در چاپ و نگارش این کتاب زحمت زیاد کشیده و جا دارد بخش نخست آن (معنی شناسی غزلهای بابر) به زبان دری و یا اوزبیک ترجمه شود تا مورد استفاده بیشتر قرار گیرد.

8- دیوان ظهیرالدین محمد بابر (چاپ کابل - 1362):  
این کتاب که از طرف مرکز علمی زبانها و ادبیات اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان در جریان سال 1360 و 1361 ترتیب و تدوین گردیده و به سال 1362 به مناسبت پنجمین سالزاد بابر به چاپ رسیده است، از سه بخش متشکل است: بخش نخست مقدمه کتاب به زبان دری است که دارای یک صد و شش صفحه میباشد. بخش دوم دیوان بابر دارای (283) صفحه است که در آن (119) غزل، یک غزل مصنوع، (210) رباعی، (16) تویوق، (12) قطعه، (9) مثنوی، (2) معما، بخشهایی از رساله مبین و رساله والدیه، (30) فرد، یک غزل دری، (3) رباعی دری، (3) قطعه دری، (5) فرد دری، یک فرد اردو و قسمتهایی از بابرنامه به زبان اوزبیک با تصحیح و مقابله چاپ شده است. بخش سوم که دارای 40 صفحه است، حاوی لغتنامه، فهارس و بلیوگرافی میباشد که در بخش لغتنامه آن لغات مشکل اوزبیک با دو سه معنی معادل دری آن داده شده که برای اوزبیک زبانان و دری زبانان هر دو، طرف استفاده تواند بود. متن کتاب (دو صد و هشتاد و دو) صفحه، مقدمه و لغتنامه حدود دو صد صفحه میباشد.

اشعار بابر درین کتاب به صورت الفبایی ترتیب گردیده و ضمناً در ترتیب الفبایی نیز نسخه معتبرتر نخست آورده شده است. به این معنی که در ردیف الف ابتدا غزل الف نسخه استانبول، بعد غزل الف نسخه هند، توپقاپوسرای، و به همین

ترتیب ادا مه یافته است. هر غزل دو شماره دارد: شماره زیرین، ترتیب الفبایی چاپ کابل و شماره بالای هر غزل ترتیب غزل‌های چاپ مسکو را نشان می‌دهد. اگر کسی بخواهد غزلی از غزل‌های بابر را پیدا کند، میتواند از روی الفبا فوراً آن را بیابد و در صورتیکه خواسته باشد ترتیب زمانی سرایش غزلها را بداند، با مراجعه به شماره بالای غزلها میتواند آن را دریا بد. همچنان برای آسانی کار خواننده‌گان محترم در اخیر مقدمه کتاب، فهرست ترتیب غزل‌های چاپ کابل، مسکو و استانبول نیز چاپ شده است که با مراجعه به آن هر غزل را میتوان در هر یکی ازین چاپها به آسانی یافت.

در نوشتن و ترتیب غزلیات و مثنویهای اشعار بابر، نسخه دانشگاه استانبول اساس قرار داده شده است و سایر اشکال شعری از نسخه های خطی و چاپی دیگر که مشخصات آن قبلاً معرفی گردید، تکمیل گردیده و اختلافات و یا اشتباهات عمده در پاورقی هر غزل نشان داده شده است.

#### 9- بابر دیوانی:

با استفاده از متن انتقادی دیوان بابر، چاپ 1362 کابل - که در همین بخش زیر شماره هشتم به تفصیل معرفی شد - دکتور عبدالرشید عبدالغفوروف یک تن از شرقشناسان اوزبیکستان دیوان بابر را یکبار دیگر با قطع کوچکی و کاغذ نامرغوب اخباری به سال 1994 م. در تاشکند به چاپ رسانید که جای تأسف بسیار است، زیرا وی نه تنها نتوانست چاپ بهتری نسبت به چاپ قبلی تا شکینت توسط خانم صباحت عظیم جانووا، ارائه دهد، بلکه با وصف تذکر خودش در مقدمه کتاب، از چاپ کابل نیز استفاده نکرده و همان غلط فاحش چاپ قبلی تا شکینت را به اضافه غلط تازه تری که از سوی خودش یا مصحح چاپ رخ داده است، به چاپ رسانید. او حتی اشتباهاتی را که در مورد فورم شعرها

رخ داده و تویوق به جای قطعه، یا رباعی به جای تویوق و غیره قرار گرفته بود، تصحیح نکرده است. چنین به نظر میرسد که موصوف یک نسخه چاپ قدلی را به تاییدت داده تا عیناً تایپ نماید و بعد بی آنکه خودش آن را بخواند، به چاپخانه سپرده باشد. چون این چاپ هیچ سخن تازه‌ی ندارد، از ذکر بیشتر در باره آن صرف نظر میکنم.

#### 10- بابر، دیوان:

این کتاب که توسط حسن خواه فرزند محمد خواه در کاغذ مرغوبتر و با قطع جیبی چاپ شده است، نیز چیزی در خور توجه ندارد و مانند کتاب قدلی به کوشش پروفیسور عبدالرشید عبدالغفوروف پر از اغلاط و اشتباهات متنی و چاپی میباشد و جالب اینکه در مقدمه کوتاه این کتاب نیز تذکر رفته است که بر اساس چاپ کابل دیوان بابر تنظیم گردیده است.

#### 11- بابر دیوانی:

دکتور بلال یوجیل یکی از دانشمندان جمهوری ترکیه در سال 1995 میلادی چاپ تازه‌ی دیوان بابر را با استفاده از نسخه یونیورسیتی استانبول ارائه داده است که جای هر نوع تحسین را دارد. در این دیوان مقدمه بسیار مفصل در مورد زبان، مسایل دستوری و اوزان شعر بابر داده شده است. بلال یوجیل پس از مقدمه، متن کامل نسخه خطی یونیورسیتی استانبول را با حروف لاتین ترکی داده و در بالای هر غزل وزن آن را بدون ذکر نام بحر و وزن آن ارائه نموده است. در پایان اشعار، اصل نسخه نیز به طور عکسی اضافه گردیده و با لغتنامه و فهرستهای مختصم غنی شده است. این کتاب در شهر انقره از سوی مرکز کلتوری آتا ترک منتشر گردیده است. طوری که معلوم میشود، این دانشمند ترکی از چاپ کابل دیوان بابر توسط اینجانب آگاهی نداشته

است، زیرا درین مورد تذکری ندادده و از آن استفاده نکرده است.

## 12- تکمله دیوان بابر:

آنچنانکه گفته آمد، در چاپ قبلی سال 1362 دیوان بابر به اهتمام اینجانب، از بخش آخر نسخه خطی دیوان بابر موجود در کتابخانه یونیورسیتی استانبول استفاده شده نتوانسته بود. پس از مدتها به یاری فوند بین المللی بابر فوتوکاپی این نسخه را به دست آوردم و در سال 2004 در تاشکند آن شعرهای بابر را که از چاپ قبلی بازمانده بود، به چاپ رساندم تا تکمله یی باشد بر چاپ قبلی.

در این مجموعه کوچک شعرهای بابر هم با خط سریلیک و هم با خط دری در یک مجلد چاپ شده است تا هم برای اوزبیکان اوزبیکستان و هم برای اوزبیکان افغانستان قابل استفاده باشد. در چاپ این کتاب از آن تکمله استفاده شده و مکملترین دیوان بابر ارائه گردیده است.

علامات اختصاری نسخه بدلها چنین است:

1- دیوان ظهیرالدین محمد، خطی، کتابخانه پوهنتون استانبول که نسخه اصیل و کم غلط است، در حواشی متن، آن را با علامت " اصل" یا "یونیورسته" یاد کرده ایم.

2- نسخه خطی کتابخانه موزیم توپقاپو سرایی استانبول که آن نیز نسخه اصیل میباشد، با علامت اختصاری " توپ" نشان داده شده است.

3- نسخه خطی کتابخانه معلم جودت در استانبول، که نسخه نسبتاً ضعیف میباشد

4- عکس نسخه خطی کتابخانه رامپور هند. از این نسخه ما به وسیله چاپ عکسی پروفیسور صباحت عظیم جانووا استفاده کرده، آن را با علامت "دیوان هند" نشان داده ایم.

5- اشعار بابر، چاپ پروفیسور فواد کوپرولو. در مواردی به اصل مرجع کوپرولو که عبارت از دیوان

خطی بابر، نسخه کتابخانه پوهنتون استانبول میباشد، رجوع کرده ایم و در بعضی موارد به چاپ فواد کوپرولو. این چاپ در حواشی ما به صورتهای "ك" یا "كوپرولو" علامت گذاری شده است.

6- (118) غزل چاپ آفسیت خانم ستیبلیوا (مسکو) که بعضی اشتباهات فواد کوپرولو و سمویلوویچ در آن تکرار شده است، ما آن را در حواشی متن حاضر با علامت "م" به معنی اختصاری طبع مسکو نشان داده ایم.

7- متن حاضر در مواردی با نسخه چاپی سمویلوویچ نیز مقابله شده و با علامت (س) نشانی گردیده است.

8- دیوان بابر، چاپ تاشکند با الفبای سرلیک که یکعده اشتباهات سمویلوویچ در آن منعکس شده و علاوه بر آن یک تعداد اشتباهات دیگر هم از طرف تهیه

کننده‌گان به آن افزود گردیده است، در تصحیح متن، با علامت <ت> به معنی طبع تاشکند علامت گذاری شده است.

چرا دیوان بابر یکبار دیگر چاپ میشود؟

در صفحات گذشته یادکردی داشتیم از چاپهای گوناگون دیوان اشعار بابر که با ویژه‌گیهای آن از نظرخواننده محترم گذشت و شاید چنین پرسشی در ذهن ایجاد شود که با وجود آن همه چاپهای متعدد دیوان بابر، چاپ حاضر چه ضرورتی داشت؟

چند دلیل زیرین میتواند پاسخهای مناسبی به این پرسش باشد:

1- دیوان اشعار بابر در اوزبیکستان با الفبای کریلی یا سرلیک (الفبای مروج آنوقت اوزبیکستان) و در ترکیه با الفبای لاتین ترکی چاپ گردیده و اگر باز هم چاپ شود، با الفباهای لاتین اوزبیک و ترکی چاپ خواهد شد که اوزبیکان افغانستان با این الفباها آشنایی ندارند و آنعده هم که به دشواری آن را خوانده میتوانند، بسیار اندک اند.

2- یکی دو چاپ پیشین که با الفبای عربی یا به صورت عکسی و یا حرفی در ترکیه، هندوستان و اتحاد شوروی سابق منتشر گردیده است، اکنون بسیار کمیاب است و در تمام افغانستان امکان دارد فقط دو یا سه نسخه آن موجود باشد.

3- از چاپ قبلی دیوان بابر (کابل: 1362 هجری خورشیدی) در ست بدست و پنج سال می‌گذرد و امروز دوستداران شعرهای بابر با همه تشنه‌گی و آرزومندی، نمیتوانند نسخه یی از آن را از بازار به دست آرند.

4- هر یکی از چاپهای گذشته کمبودیهای دارد و چاپ 1362 کابل نیز با آنکه نسبت به چاپهای دیگر کاملتر است و بر علاوه همه مواد و مطالب چاپهای پیشین، بعضی مواد دیگر را نیز احتوا مینماید، باز هم مکمل نیست و باید با افزایش شعرهای "تکمله" چاپ کامل دیوان بابر فراهم میگردد.

5- در برخی از چاپهای دیوان اشعار بابر اشتباهات و نارساییهایی دیده میشود که از نظر معنی شعر بابر را تغییر میدهد؛ منطق و تسلسل هنری شعر را برهم میزند و بعضاً وزن شعر و حتی هماهنگی قافیه‌ها را میشکند. از همه مهمتر اینکه این اشتباهات بعد از چاپ 1362 کابل نیز در چاپهای بعدتر اوزبیکستان تصحیح نگردید و تکرار اشتباهات و اغلاط تا کنون همچنان ادامه دارد، لذا لازم دانسته شد تا یکبار دیگر دیوان کامل و انتقادی بابر به چاپ برسد تا پژوهشگران نسخه کامل و صحیح و بدون اشتباه را در دست داشته باشند، چرا که آثار شاعران و نویسندگان کلاسیک، سرمایه معنوی ملتها هستند و باید با امانتداری تمام به دست نسلهای امروز و فردا سپرده شوند.

معاون سرمحقق  
دوکتور شفیقه یارقین  
کابل: 1387 هجری خورشیدی

ترتیب غزل‌های بابر در چاپ‌های مختلف دیوان

چاپ لنینگراد	چاپ استانبول	چاپ
1	9	8
2	18	16
3	50	48
4	66	63
5	40	36
6	86	50
7	100	96
8	73	70
9	102	98
10	6	5
11	15	13
12	17	15
13	19	17
14	23	20
15	26	39
16	29	25
17	30	27
18	33	30
19	34	31
20	42	38
21	46	44
22	48	45
23	50	80
24	60	57
25	62	58
26	67	64
27	79	76
28	82	79
29	91	84

115	119	30
21	22	31
35	28	32
46	48	33
52	88	34
91	95	35
18	21	36
26	20	37
2	3	38
13	14	39
*	57	40
72	75	41
4	5	42
*	36	43
54	60	44
69	72	45
99	103	46
34	39	47
66	69	48
1	1	49
9	10	50
23	27	51
*	43	52
82	53	53
51	87	54
102	106	55
*	2	56
11	12	57
19	22	58
29	32	59
32	35	60
81	52	61
86	56	62
65	68	63
73	76	64
74	77	65

78	81	66
77	80	67
88	89	68
40	90	69
87	92	70
90	94	71
92	96	72
93	97	73
105	109	74
107	111	75
108	112	76
110	114	77
111	115	78
112	116	79
114	118	80
33	37	81
43	45	82
62	64	83
3	4	84
6	7	85
10	11	86
12	13	87
22	25	88
24	28	89
28	31	90
42	44	91
83	54	92
71	74	93
75	78	94
89	93	95
94	98	96
97	101	97
104	108	98
109	113	99
7	8	100
37	41	101

47	49	102
85	55	103
53	58	104
56	59	105
	60	63106
	61	65107
	67	70108
	68	71109
	55	83110
	59	84111
	49	85112
	95	99113
	100	104114
	101	105116
	103	107117
	106	110118
	113	117119
	115	*120
	*	16121

# ظهیرالدین محمد بابر دیوانی

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

# غزل لار

(9)

ني كوراي طوبى ني، قد خوش خرامينگ باريدا؟  
ني قىلاي سنبلى، خط مشك فامينگ باريدا؟

كيم خضر سويين آغيز لانغاي، لبينگ نينگ قاشيدا؟  
كيم مسيح الفاظيدىن دېگاي، كلامينگ باريدا؟

عاشقينيگنى دولت وصلينگ بيله قيل محترم  
حسن اهلى ايچرا مونچه احترامينگ باريدا

بيزدين آيرو دايم اهل بيرله ايچارسي ن بادهنى  
بيزنى هم گاهي ساغين، شرب مدامينگ باريدا

اي كؤنگول، گر غير سؤزى زهر قاتل دور، ني غم؟  
لب لاريدىن شربت يحي العظامينگ باريدا

ترك ناموس ايلابان، بدنام بولغىل عشق ارا  
كيم سي ني عاشق دېگاي، ناموس و نامينگ باريدا؟

بابر، اول گل كوييدا بلبل كى بي تاپتینگ مقام  
ببر نوايي راست قيل، مونداق مقامينگ باريدا

(18)

کېلتورسه یوز بلانی اوشال<sup>1</sup> بی وفا منگا  
کېلسون، اگر یوزومنی اپورسام، بلا منگا

نی تگایمین<sup>2</sup> اول رفیق بیله کیم، قیلور بسی  
مهر و وفا رقیبغه، جور و جفا منگا؟

بی گانه بولسه عقل مین تیلبه دین، نی تانگ  
چون بولدی اول پری صفتیم آشنا منگا

آه و یاشیمدین آرتادورور<sup>3</sup> ضعف، ای طبیب  
بیلدیم، یاراشماس امدی بو آب و هوا منگا

دردیم کوروب معالجه ده ضایع اپتمه عمر  
کیم جاندا درد عشق دورور بی دوا<sup>4</sup> منگا

تا یار کیمنی ایستار و کونگلیگا<sup>5</sup> کیم یاقار  
تشویش بی جهت تورور<sup>6</sup> آخر سنگا منگا

بابر، بولوب تورور ایکی کوزوم یولیدا تورت  
کېلسه نی بولدی قاشیمه بیر بیر، منگا منگا

1 س، ت، م: اوشول.  
2 م، ت: بینگایمین(?)  
3 ت: آرتادور.  
4 ک: نی دوا.  
5 ت، م: کونگلینه.  
6 س، توپ، ت، م: دورور.

(50)

چون فلک قويماس مېنى <sup>1</sup> بېر لحظه وصل اياميدا  
تانگ يۇق اي بي مهر، اگر اولسام فراقينگ شاميدا

اي كۈنگول يوزين كۈروب، زلف پريشانين ساغين  
شام هجراندين توهم ايله، وصل اياميدا

زلفيدا كيم مسكن اپتتينگ، كۈر زرخدان چاهيني  
واقف اولغيل كيم اپرورسېن ازدهانينگ كاميدا

غنچه دېك آغزينگ غمي كۈنگلومدا گر يۇق، پس نې دور،  
چاك كۈنگلوم هيأتى گل غنچه سى انداميدا؟

يارنينگ پيغامى پي تگاج تاپتى جان فرسوده تن <sup>2</sup>  
عيسى اعجازى مگر مضمير دورور پيغاميدا؟

بابر، اول گل زلفى آستيندا <sup>3</sup> اپماستور <sup>4</sup> خال لار  
جان قوشين صيد ايلار اوچون دانه لار دور داميدا

<sup>1</sup> ت، م: چون مېنى قويماس فلک.  
<sup>2</sup> ت، م: يار نينگ پيغامى دين تاپتى تن فرسوده جان.  
<sup>3</sup> ت: آستيدا.  
<sup>4</sup> ت، م: اپماسدور.

(66)

یاغلیغینگ<sup>1</sup> کیم جان بیله مین خسته دورمین زار انگا  
خسته جانلار رشتہ سیدین دور مگر هر<sup>2</sup> تار انگا؟

ابورولور باشینگه و گاهی یوزونگا یوز قویار  
بو جهتین<sup>3</sup> آت اپمیش گلپیچ و گه گلزار انگا

بیر چمندور صحنی کیم بؤلغای بنفشہ سر به سر  
تہیگراسی گلزار دور کیم بؤلماغای بیر خار انگا

یاغلیغینگ تاکیم یوز و کوزونگا تہیگمیش باردورور  
یوز مہنینگدپک زار و یوزمینگ مین کدی بی بی مار انگا

ای کونگول، یوز پاره قیلسه یار تیغی، غم یی مہ  
لطف اہتیب گر باغلار اولسه یاغلیغینی یار انگا

کونگولوم ایستار یاغلیغینگنی، بلکہ آندین بیر نسیم  
یی تسہ بابر غہ، ابرور جان بیرلہ منتدار انگا

1 ت: یاغلیغینگ.  
2 م، ک: بیر.  
3 ت، م: دین.

(40)

اول پرى نىنگ تيغى دىن قۇرقوتما مىنى، اي رقيب  
عشقيدا باشيمغه مىنىنگ هر ني كىلسه، يا نصيب!

اپورولوب باشينگغه اي آي، قيلميشام ترك وطن  
رحم قيلغيل منگا كيم سرگشته دورمىن، هم غريب

تېلبه بولماغليغ دىن اوزگا، چاره يى يۇقتور منگا  
اول پريرو ناگهان ار چيقسه اويدىن ياسانيب

جاندا بىر كيتگان اوقين چى كماك، منگا رنجى دورور  
قويغيل، اول اوقنى چى كاي دېب رنج چى كمه، اي طبيب

بابرا، هرگز قولاق شعرينگغه اول گل سالمادى  
گلگا ني پرواى،<sup>1</sup> يوز فرياد قيلسه عندليب؟

<sup>1</sup> س، ت، م: ني پروا كه.

(86)

ایشیکینگا<sup>1</sup> باش اورارمېن، تېلبه لار ینگلیغ یوروب  
ای پری، یول بېر وصالینگغه، که کی تمای باش اوروب

سرو قدینگ باریدا اوز قدینی چون قیلدی وصف  
اوتقه یاقتی باغبان سرو سهی سین سیندوروب

اؤلتوروب ابردی، قوپوب کی تماگا چون عزم ایلادی  
یانه تیرگوزدی مېنی الحمدلله اؤلتوروب

تا صبا زلفینی اول گل نینگ پریشان ایلادی  
جان بیله عقل و کؤنگولنی یی لگا بېردیم ساوروب

تاپشوروب ابردیم کؤنگولنی یارغه، چون باردی<sup>2</sup> یار  
همره ایتتیم خسته کؤنگولمنی خداغه تاپشوروب

بؤینومه زنجیر غم، یا بؤغزومه تیغ ستم  
هرنی کی لسه عشق یولیدا، توروب مېن تی لموروب

مېن بیلور مېن کوزی قاتل، لعلی جانبخش ابرکانین  
چونکه بابر، هجریدا کؤب ییغلادیم آغزیم قوروب

<sup>1</sup> س، ت، م: ایشیکینگدا.  
<sup>2</sup> س، ت، م: بؤلدی (۴).

(100)

غافل اولمه اي ساقى، گل چاغين غنيمت توت  
وقت عيش ابرور باقى، آل چاغير كي تور، بات توت

بو نصيحتيم انگلا، ني بيلور كيشى يانگلا  
ني بولور اپكين تانگلا، سېن بو كون غنيمت توت

غافل اولما دولتته، اوزنى سالما محنتته  
تېنگرى<sup>1</sup> بېرور البته، دولت ايستا، همت توت

خوشتورور وصال يار، اندا بولماسه دييار  
بولسه وصل بي اغيار<sup>2</sup> دولت و سعادت توت

غم چيريكي بي حددور، چارهسى بودور باير  
بادهنى كومك<sup>3</sup> كي لتور، جامنى حمايت توت

<sup>1</sup> م: تكري (?).  
<sup>2</sup> ت: م: بولسه وصل اعتبار (?).  
<sup>3</sup> ت: قويوق (?)، م: كويك (?).

(73)

ای یوزی نسرین<sup>1</sup> قامتیشمشاد  
نی چه قیلورسین، جانیمه بیداد؟

سین کی بی پرکار، شی وهسی بسیار  
بیلمادی ای یار، هیج کیشی یاد

جوردا نادر، ظلمدا ماهر  
عشوهدا قادر، غمزهدا استاد

یار غمی دین، هجر المی دین  
صبر کمی دین، ناله و فریاد

بابر بی دل، ای بت قاتل  
جورونگا مایل، ظلمونگا معتاد

---

<sup>1</sup> م: نرین.

(102)

شاه، سلطان اویس بن محمود  
ماه، سلطان اویس بن محمود

قد و آغزینگدین آیرو تارتارمین  
آه، سلطان اویس بن محمود

مینی یاد ایلا، بزم عشقینگدا  
گاه، سلطان اویس بن محمود

خوشتورور همرهیم اگر سین سین  
راه، سلطان اویس بن محمود

پادشه دور اگر چه بابر، لیک  
شاه، سلطان اویس بن محمود

(6)

بلای عشق که هر دم منگا<sup>1</sup> جفایی دور  
بو عشقدین کي چه آلمان، عجب بلایی دور

خطی لبیغه توتاش بولسه ای کونگول، نی عجب  
که خضر چشمه حیوانغه رهنمایی دور

یارار بو خسته کونگول دردیغه اوقین یاراسی  
مگر که هر یاراسی یارنینگ، دوایی دور؟

بهار فصلی دور و می هواسی باشیما  
ایاق توت منگا ساقی که، خوش هوایی دور

اول آی رقیبغه بؤلدی رفیق و بابرنینگ  
رفیق و همدمی هجریده<sup>2</sup> آه و وایی دور

---

<sup>1</sup> اصل: سنگا (؟).  
<sup>2</sup> م: هجریندا.

يانگی آی یار یوزی بیرله کوروب اپل، شاد و خرم لار<sup>1</sup>  
منگا یوز و قاشینگدین آيرو، بیرام آييدا غم لار

می نینگ بو تار مو ینگلیغ تئیمغه، تابلار سالدی  
اول آی نینگ یوزیدا سنبل کی بی زلفیداغی<sup>2</sup> خم لار

هواغه دود آهین توتراتور<sup>3</sup> عشق اهلی غیرت تین<sup>4</sup>  
صبا تحریکیدین<sup>5</sup> هرگه پریشان بولسه پرچم لار

آچیلدی زلفی و خویلار نمودار اولدی یوزیدا<sup>6</sup>  
گل اوزرا چون بولور پیدا کی چه آچیلسه شبنم لار

مین و کنج غم<sup>7</sup> و آه و فغان و اشک خون آلود  
نی خوشتور گوشه خالی، می صافی و همدم لار

کونگونلی عشق بوزدی، نی آسیغ پند و نصیحت تین<sup>8</sup>؟  
می نینگ مجروح کونگومگا<sup>9</sup> یاراشماس اوشبو مرهم لار

یوزی نوروزی، وصلی عیدینی<sup>10</sup> بابر، غنیمت توت  
که موندین یخشی بولماس، بولسه یوز نوروز و بیرم لار

1 اصل، م: شاد بیرم لار (؟).

2 ت: داکی.

3 ت: بوترا تور.

4 ت، م: دین.

5 م: تحریک دین.

6 ت، م: یوزیندا.

7 س، ت، م: مین و غم کنجی و.

8 ت، م: دین.

9 ت: کونگومغه.

10 ت: وصل عیدین، م: عیدنی.

(17)

آچیلیب ایکی ساچی یوزیگا یاییلمیش<sup>1</sup> لار  
یاروق جهاننی کوزومگا قرانغو قیلیمیش لار

چاغیر باغیر قانی دور، بارچه عشق اهلیمغه  
زهی آلاز که بو می دین دمی آییلمیش لار

نی قیلسام ایلامه ای یار عیب کیم، می ندا  
جنون و عشق و بیگیتلیک باری قاتیلیمیش لار

صلاح قه<sup>2</sup> خرد اهلی می نی یاووق دهر لار  
کوزونگ که اوشبو چی چانلار بیراق یانگیلمیش لار<sup>3</sup>

نی سود عشقتی ابلدین یاشورماق، ای بابر  
جو حالتینگنی باری عالم اهلی بیلمیش لار

<sup>1</sup> ت: یاییلمیش.

<sup>2</sup> م: عه

<sup>3</sup> بو بیت تاشکند نشریده یوق.

(19)

خطی بنفشه، خدی لاله، زلفی ریحان دور  
بهار حسن دا یوزی، عجب گلستان دور

ایکی<sup>1</sup> مینگی آی و داغی یوزی،<sup>2</sup> سوزی، گل و مل  
قدی روان و تنی جان و ابرنی مرجان دور

قاشیدا چین و<sup>3</sup> کوزیدا کین و انگبین لبیدا  
سوزیدا زهر، ولدیکن تیلیدا درمان دور

قاشینگغه کؤپ بارا آلمان، نی تایی ارالیق دا  
یاشیم تیشینگ دُریدین آبرو، بحر و عمان دور

اؤتومنی تیز اپتاسین هر طرفغه سیکرتیب آت  
سمند ناز عنانینی بیر بیر یاندور

نی نوع وصف قیلائی صورتینگ لطافتینی؟  
که حسنونگا سنینینگ ای روح، عقل<sup>4</sup> حیران دور

جفا و جور اگر قیلسه بابرا نی تاییین<sup>5</sup>؟  
نی اختیار منگا؟، هر نی قیلسه، سلطان دور

1 ت: اینگی.

2 ت: یوزو.

3 وزنگه فرمکنده، واو اورنیگه ویرگول یا کامه بولیشی کیرهک.

4 ت: روح و عقل.

5 ت: نیئاسین.

(23)

ضعفدین گویا مینینگ بو زار جسمیم نال دور  
کیم آنینگ شرحین دپماکته، خامه تیلی لال دور

ضعفایق جسمیم بیله بو ناتوان کؤنگلوم آرا  
درد یار ابرکانگا، اوشبو اپگمه قدیم دال دور

مین دمامد قان یوتارمین هجر ایاغیدین، نیتای  
اوزگالارنینگ جام وصلی گرچه مالامال دور

زلفیغه وابسته مین، وصلیغه یوقتور<sup>1</sup> دسترس  
ای خوش اول آزاده کیم، بی قید و فارغبال دور

اول پری دین مین نی چوک جان ابلتامین<sup>2</sup> کیم، بابرا  
وصلی مشکل، هجری مهلک، غمزهسی قتال دور

<sup>1</sup> ت، م: یوقدور.  
<sup>2</sup> ت: ابلتایی (؟)، م: ابلتاییین.

(26)

كۆك وسمه دا اول آي قاشي گؤيا خيال دور  
يا آي باشيدا كۆكته كۆرونگان هلال دور؟

ني نوع اوخشاسون يوزيگا آفتاب كيم  
آنينگ زوالى باردور و بو، بي زوال دور

آغزى و ايگى زلف و قدى بولماسه منگا  
ريحان و سرو و غنچه كؤراردين ملال دور

عشاق آهي بي ليدين آسيب تاپماسون<sup>1</sup>  
قدينگ كه حسن باغيدا نازك نهال دور

كؤنگلومگا درد كي لگالي، خم بولدى قامتيم  
قديم مگر كه درد ياتيداغي<sup>2</sup> دال دور؟

گرچه وفا و مهرنى بيلماس مي نينگ آييم  
ليكن جفا و جوردا، صاحب كمال دور

هر نيچه بي عنایت ايسه يار، بابرا  
سېن قويمه خدمتينگنى و آنى اويالدور<sup>3</sup>

<sup>1</sup> تۆپ، س، ت، م: تيگماسون.

<sup>2</sup> ت، م: ياقيداغي.

<sup>3</sup> ت، م: او بالدور (?).

(29)

کۆنگلومنی چو اول پری آلیب تور  
دپوانه بؤلور غه نی قالیب تور؟

پی دل اپکانیمنی اېمدی بیلگای  
چون بیر کیشی کۆنگلینی آلیب تور

کۆنگلومنی آلیب تغافلین کؤر  
بیلماسگا اوزینی<sup>1</sup> نی سالیب تور

زلفونگ چیریکی نی بیغ که جمعی  
بو فتنه دین آسرو قوز غالب تور

بابر، نی چه کون کۆنگولنی خوش توت  
بو عالم ایشی چو منقلب تور

---

<sup>1</sup> ت: اوزین.

(30)

وصلين اول آي منگا محال قيلور  
هجريدين مي ني خسته حال قيلور

بيلمايين حالتيمني اول<sup>1</sup> بي مهر  
اوزگالاردېك مي ني خيال قيلور

آل يوزي، كوز ياشيمني قان قيلدي  
كورگاچ اوق، دېب اېديم كه آل قيلور

سرفراز اېتسه دهر، شاد اولما  
كاخرالامر، پايمال قيلور

مي ن كيم و زهد و توبه كيم؟ زاهد  
ني چه اندیشه محال قيلور؟

توبه ايشين بويورمه بابر غه  
كيم بو ايشني اوشال اوسال قيلور

---

<sup>1</sup> م: اي.

(33)

مېندین اوزگا خسته لارغہ لعیدین درمان بی‌رور  
مېن بی‌رور مېن جان و اول عمر، اوزگالارگا جان بی‌رور

عاشقی مېن، اول قیلور اغیارغہ محبوب‌لوق  
دردمندی مېن، ولی اول،<sup>1</sup> اوزگاگا درمان بی‌رور

اوقیدا پیکان اہماس، بیر قطرہ حیوان سویی دور  
بی‌تگاچ اوق جانسیز تنیمغہ، جان اوشال پیکان بی‌رور

قان یاشیمنی ہجریدا، شعریمنی وصفیدا<sup>2</sup> کورونگ  
کیم بو ینگلیغ دُر و گوهر قایسی بحر و کان بی‌رور؟

بؤلغالی قدیغہ مایل، وصلیدین محروم مېن  
بابرا، اول حسن نخلی بر مگر حرمان بی‌رور؟

<sup>1</sup> ت: اوز (؟)  
<sup>2</sup> ت، م: وصفیندا.

(34)

قرا زلفونگ فراقیدا پریشان رۆزگاریم بار  
یوزونگ نینگ<sup>1</sup> اشتیاقیدا، نی صبر و نی قراریم بار

لبینگ باغریمنی قان قیلدی، کۆزومدین قان روان قیلدی  
نیگا حالیم یمان قیلدی؟ مین آندین بیر سؤراریم بار

جهاندين منگا غم بؤلسه، اولوسدين گر الم بؤلسه  
نی غم یوز مونچه هم بؤلسه؟ سی نینگدېگ غمگساریم بار

اگر مصلح مین، ار مفسد، وگر عاشق مین، ار عابد  
نی ایشینگ بار سنینگ زاهد؟ مینینگ که اختیاریم بار

فغانیم آشتی بلبلدین، غمی یوق ذره بو قلدین  
بسی<sup>2</sup> بابر اوشال گلدین کونگولدا خارخاریم بار

<sup>1</sup> م: نونگ.  
<sup>2</sup> ت: وسی.

(12)

گل جمالین یاپقان، اول گل نینگ ایکی ریحانی دور  
غنچه سرین آچقان، اول ایکی لب خندانی دور

اول مسلسل ایکی زلفی، گل یوزی نینگ دوریدا<sup>1</sup>  
گل اوزه آغانار، مگر اول ایکی نینگ دورانی دور؟

اوقی زخمینی کوروب هریان تنیمدا، ابل دپگای:  
کیم بو کوه دردنینگ اول لاله نعمانی دور

سپل اپماستور<sup>2</sup> یی یوزین توتقان، کوزوم نینگ یاشی دور  
رعد اپماستور<sup>3</sup> کؤکا چیرماشقان، کؤنگول افغانی دور

لاجرم بؤلغای پریشان و هوایی مین کی بی  
ذره ینگلیغ کیم که بیر خورشید سرگردانی دور

اول پری عشقیدا بابر، کؤنگلوم انداق تی لبه دور  
کیم ساچی زنجیر دور، چاه ذقن زندانی دور

<sup>1</sup> س، ت، م: اوستیدا.  
<sup>2</sup> م: ایماس دور.  
<sup>3</sup> ت، م: دور.

(46)

مېنينگ كۈنگلوم كه گل نينگ غنچه سىدىك تەبەتە قاندور  
اگر يوزمىنگ بهار اولسه، آچىلماغى نى امكان دور؟

اگر اول قاشى ياسىز باغ گشتىن آرزو قىلسام  
كۈزومگا اوق دورور سرو و كۈنگولگا غنچه پىكان دور

بهار و باغ سىرىن نى قىلاى كىم دلستانىم<sup>1</sup> نينگ  
يوزى گل، زلفى سنبل، قامتى سرو خرامان دور

وصالى لذتىدىن روح<sup>2</sup> تاپماغلىغ<sup>3</sup> ابرور دشوار  
فراقى شدتيدا<sup>4</sup> يۇقسە جان پىرماكلىك آسان دور

باشىدىن ابرورلور ارمانى بىرلە اولدوم، اي بابىر  
مېنينگ نەشىمنى بارى اول پرى كۈيىدىن ايلاندور

1 م: داستانىم (؟)  
2 ت: ذوق  
3 م: تاپماغلىق  
4 ت، م: شدتيدا.

(47)

اگرچه سڀن سڀڙين صبر ايلاماڪ اڀ يار، مشڪل دور  
سڀ نينگ بيرله چيقيشماغليق<sup>1</sup> داغى، بسيار مشڪل دور

مزاجينگ نازڪ و سڀن تند و<sup>2</sup> مڀن بير بي ادب تي لبه  
سنگا حاليمنى قيلماق اڀ پرى اظهار، مشڪل دور

ني آسيغ ناله و فرياد خواب آلود بختيمدين؟  
بو اونلار بيرله چون قيلماق آنى پي دار، مشڪل دور

منگا آسان دورور بولسه اگر يوزمينگ تومان دشمن  
ولي بولماق جهاندا اڀ ڪونگول بي يار، مشڪل دور

وصالين ڪيم تيلارسڀن نازينى خوش تارتغيل<sup>3</sup>، اڀ بابر  
ڪه عالم باغيدا تاپماق گل بي خار، مشڪل دور

<sup>1</sup> م: چيقيشماغليق.  
<sup>2</sup> ت، م، ده و او يوق.  
<sup>3</sup> ت، م: تارتغيل.

(51)

ايچكوجە جام اجل، كۈنگلومدا اول ساقى دورور  
تولغوجە پيمانەم، اول ساقى بيلە باقى دورور

باش كۈتارمان<sup>1</sup> بادەدىن، چون بار<sup>2</sup> آياغى اورتادا  
قويماي ايلكىمدين اياق، چون جلوگر ساقى دورور

اپگمە قديم عيب قيلمه، قاشى يالار عشقيدا  
يانگى آيدېك خم بۇلور گر خود فلک طاقى دورور

اول هلالينگ بېرلە خورشيدينگ صفاتين يازغالى  
مختصر دور فى المثل گر چرخ اوراقى دورور

عشق ايلامى دين كۈنگولنى توتماغينگ نى سود كيم<sup>3</sup>  
درد نفعى دور نى چوك كيم زهر ترياقى دورور<sup>4</sup>

تركلار خطى نصيبينگ بۇلماسه بابر، نى تانگ؟  
بابرى خطى ايماستور<sup>5</sup>، خط سيغناقى دورور

<sup>1</sup> م: كۈتارمىن.

<sup>2</sup> م: بار.

<sup>3</sup> م: سودېكم.

<sup>4</sup> م: بو بيت "ت" ده يۇق.

<sup>5</sup> ت، م: ايماسدور.

اول کہ یوز لیلی وش آنینگ عشقیدین مجنون دورور،  
خوبلار سلطاتی «میرزا قاسم ارغون» دورور

تیر بارانیدین اول چابک نینگ ای کؤنگول، نی باک؟  
گرچه بی حد تی ز دور، یوز شکر کیم اؤتکون دورور

زهد صحراسیغہ توشتوم عشق یؤلیدین آزیب  
بابر گمره نی اہمدی کیم بو یؤلغہ کؤندورور؟<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> بو توگہ تیلیمگن غزل تکملہ دن آلبندی.

(61)

ياردین آزار کؤنگلوم ایچره بیحد باردور  
ای خوش اول کؤنگول، آنگا نی یار و نی آزاردور

یوقتورور گر یار<sup>1</sup>، یوقتور طاقت و صبر و شکیب  
یار اگر باردور، جفا و جور و محنت یاردور

نیچه کؤرساتسام و فا و مهر، ایتار جور و جفا  
نیچه کیم مین زارمین، میندین اول آی بیزاردور

کۆزی هجریدا، یوزی یادیدا، سۆزی شوقیدا  
خاطریم افگار و جسمیم زار و کۆز خونباردور

سیندا بابر یوق گنه<sup>2</sup>، یارنینگ عتابی کم اېماس  
جرمسیز دایم عتاب ایلار، عجب دلداردور!

<sup>1</sup> (ت) ده «یار» یوق  
<sup>2</sup> (ت): گینه (؟)

(62)

یوزیدا اول لب خندان کورونور  
سوتگا کۆپ باقسه، بلی، قان کورونور

خط مشکین مو دورور گل یوزیدا،  
یا سمن اوستیدا ریحان کورونور؟

کورماگای خاطرینی جمع اوزگا  
کیمگا اول زلف پریشان کورونور

عشقتی ابل، نی خیال ایلاب تور؟<sup>1</sup>  
اسرو مشکل دورور، آسان کورونور

سرو بویلوک صنمینگ، ای بابر  
راست آیتای، سۆزی یلغان کورونور

---

<sup>1</sup> م: دور

(67)

بهار ایامی دور، داغی ییگیت لیک نینگ اوانی دور  
دی تور ساقی شراب ناب کیم عشرت زمانی دور

گهی صحرا عذاری لاله شکلیدین ابرور گلگون  
گهی صحن چمن گل چهره سیدین ارغوانی دور

ینه<sup>1</sup> صحن چمن بۆلدی منقش رنگ<sup>2</sup> گل لاردین  
مگر کیم صنع نینگ نقاشیغه رنگ امتحانی دور؟

یوزونگ ای سرو، جانیم گلشنی نینگ تازه گلزاری  
قدینگ ای گل، حیاتیم باغی نینگ سرو روانی دور

نی ییردا بۆلسانگ ای گل، اندادور چون جانی بابرنینگ  
غریبینگ غه ترحم ایلاگیل کیم اندا جانی دور

<sup>1</sup> ت: بنا (؟)  
<sup>2</sup> م: رنگه.

(79)

تا اوزولدی کۈنگلوم اول آی قدیدین، افسرده دور  
کیم اوزولگان<sup>1</sup> غنچه گل نینگ شاخیدین پڑمرده دور

کۈکسوم ایچره ته به ته قاننی باغیر قیلمانگ خیال  
کیم آنینگ عشقین یولیده بیرته ایتکان<sup>2</sup> گرده دور

حسن کۈرماس کۈزلاریم، کۈنگلوم داغی عشق ایستاماس  
گۈییا کیم کۈزلاریم دور کۈر و کۈنگلوم مرده دور

تن حجابین رفع قیل، گر یار وصلین ایستاسانگ  
ای کۈنگۈل، بیل کیم ارادا حایل اوشبو پرده دور

بارمو اپرکین عشق اپلیندا، بلکه عالم اهلیدا  
مونچه چاغلیق حسرت و اندوه کیم بابرده دور؟

<sup>1</sup> اوزولگای(؟)  
<sup>2</sup> اصل: کیم اول آی نینگ عشقی یو لیده ته ایتکان.

(82)

ساچی و قاشی و کوزیدین<sup>1</sup> باشقه هوادور  
نی باشته<sup>2</sup> هوا، هر بیرسی باشقه بلادور

قاش<sup>3</sup> یاسی بیله اول قرا کوز غمزه اوقینی  
عشاقیدین اوزگا ساریغه<sup>4</sup> آتسه خطادور

گر چین دپسانگیز، کوزی آنینگ آهوی چین دور  
خطینی خطا قیلماسانگیز، مشک ختادور

اپورولسام آنینگ باشیغه، تاپشورسام آنگا جان  
جانیمدا هوس اولدور و باشته<sup>5</sup> بو هوادور

عشق ایچره یاشورغان یوراکیم<sup>6</sup> قانینی وه کیم  
بو سیل سرشکیم باری عالمغه ییادور<sup>7</sup>

بابر دپسه آیینی نی تانگ، جور و جفالیق؟  
کیم حسن اپلی آیینی، بلی، جور و جفادور

<sup>1</sup> ت، س، م: ساچی و کوزی و قاشیدین.

<sup>2</sup> س، ت، م: باش دا.

<sup>3</sup> ت: قاشی.

<sup>4</sup> س، ت، م: ساریگا.

<sup>5</sup> س، ت، ن: باش دا.

<sup>6</sup> اصلده و «م» ده: یوروکم(؟)

<sup>7</sup> بو بیت «ت» ده یوق.

(91)

چو داد بی‌ردی منگا شاه، یوز امید<sup>1</sup> وفادور  
نی سود رشك حسودا، که داد، دادِ خدادور

نی تانگ قاتیندا اگر بولسه لعل و دُر تاش و توفراق  
که معدن کرم و جود و بحر لطف و سخادور

اگر چه دهر المیدین توکولدی سېل سرشکیم  
ولېک شه کرمیدین امیدیم اسرو تولادور

یزید اېلگا نی مقدار غازیلار قاتیندا کیم  
اول اېلدور اسرو یوراکسین، بو خېل اسرو بهادور

عداوت آدی، محبت نشانی قالغوچه بابر  
عدو خېل یزید و محب آل عبادور

---

<sup>1</sup> ت، م: بو امید.

(119)

غربتته اول آي هجری مینى پیر قیلیب تور  
هجران بيله غربت منگا تاتیر قیلیب تور

مقدور بارینچه<sup>1</sup> قیلورام سعی وصالینگ  
تا تی نگری نی بیلمان که نی تقدیر قیلیب تور

تقدیر دور اول یان و بویان سالغوچی، یوقسه  
کیمگا هوس سنبل و تطییر قیلیب تور؟

بو هند ییری حاصلیدین کؤپ کؤنگول آلدیم  
نی سود که بؤ ییر مینى دلگیر قیلیب تور

سیندین بو قدر قالدی بیراق، اولمادی بابر  
معدور توت ای یار، که تقصیر قیلیب تور

---

<sup>1</sup> ت، م: بارینچه

(24)

سې ندىك<sup>1</sup> منگا بېر يار جفاكار تاپيلماس  
مې ندىك<sup>2</sup> سنگا بېر زار و فادار تاپيلماس

بو شكل و شمايل بيله خود حور و پرى سېن  
كيم جنس بشر ايچرا بو مقدار تاپيلماس

اغيار كوز آليده و اول يار عيان يوق  
غم خارى كونگول ايچره و غمخوار تاپيلماس

اي گل، مېنى زار اېتمه كه حسونگ چمنيدا  
كوزنى يوموب آچقونچه بو گلزار تاپيلماس

بابر سېنى چون يار دېدى، يارليغ اېتگيل  
عالمدا كيشيگا يوق اېسه يار تاپيلماس

<sup>1</sup> اصل: مې ندىن.  
<sup>2</sup> اصل: سې ندىن.

(38)

قۇى اي عاقل نصيحت سۇزلارين كيم دليپسند اپرماس  
مي نينگ دپوانه كۇنگلومگا نصيحت سودمند اپرماس

ني چه دپوانه كۇنگلومني قيلورسي ن نفى، اي عاقل  
اگر چه تي ليه دور، باري سي نينگ ديك خودپسند اپرماس

قيلورسي ن تلخ عيشيم كاميني بي هوده سۇزلاردين  
سراسر سۇزلارينگ زهري دور اي ناصح، كه پند اپرماس

بۇلوب مي ن بير پري نينگ عنبرين ساچيغه وابسته  
مي ن تي ليه گا اپمدى حاجت زنجير و بند اپرماس

جهاندا كۇپ گدا گر چه لوند اطوار ليق باردور  
ولدي كن بابرا، هرگز سي نينگ ديك شه، لوند اپرماس

(48)

اول آئیننگ اتفافی، نفاقیه<sup>1</sup> آرزیماس  
ایام وصلی، شام فراقیه آرزیماس

بو دهر ایچره بستر راحت تیلارنی قوی  
اول فرش چون بو کهنه رواقیه آرزیماس

عیشی که اوتتی، اوزگا آئی ذکر ایلاما  
هر نیمهیی که ایتتی<sup>2</sup> سؤراقیه آرزیماس

قیلماق امید و بیم ایله خدمت شه آلیده  
دربانی نینگ سوکونچ و تیاقیه<sup>3</sup> آرزیماس

بابر، وصالنی نی تیلارسی، چو هجر بار  
بیر لحظه عیش، محنت باقیغه آرزیماس

<sup>1</sup> س، ت، م: اول یار نینگ وفاقی نفاقیه.  
<sup>2</sup> م: یتتی.  
<sup>3</sup> م: وناقای غا.

(88)

آلدى كۆنگلومنى، ساغىندىم كىم منگا دلدار اېمىش  
بىلمادىم بو نوع مېندىن اول پرى بېزار اېمىش

عاشق اۇلغاج، كۆردوم اول شمشاد قددىن يوز بلا  
الله الله، عشق ارا مونداق بلالار بار اېمىش

التفات اېتماس ليگىن بازى خيال ايلار اېدىم  
اېمدى بىلدىم كىم آنگا مېندىن بو ينگلىغ عار اېمىش

اول پرى عشقىدا يۇق اۇلماكدين اوزگا چاره يى  
چون اوزى قاتل، سۆزى مهلك، كۆزى خونخوار اېمىش

حسن اهلى اي كۆنگول، عالم ارا عشق اهلى نىنگ  
كۆنگلىنى ساخالار اېمىش، هر كىمگاكىم دلدار اېمىش

اول وفاسىز ياردىن چى كماك، نى يعنى مونچه غم؟  
حسن اهلى چونكه بابردنيادا بسيار اېمىش

(95)

نې چه دوران غصهسى بولغاي مې نینگ جانیمغه خاص  
كاشكى اولسام داغى بو غصهدين بولسام خلاص!

آه و واويلا سرودوم درد و غم هم صحبتيم  
باده اشكيم قانى، كيم كوردى مونينگ دېك<sup>1</sup> بزم خاص؟

گر شكستيم بولسه سست<sup>2</sup> اغياردين طعن اېتمانگيز  
كيم شكستى غه سبب الماس نینگ باردور رصاص

عاشق اولغاج بې خود و دېوانه بولدوم، بيلماديم  
كيم پرى رخساره لار عشقيغه بو اېرميش خواص

خوبلارنى كوز كوروب، قان قىلدى بابر باغرىنى  
اېمدى كوزدين قان توكارمېن كيم بودور انگا قصاص

<sup>1</sup> م: مونينگ دېن.  
<sup>2</sup> س، ت، م: پست

(21)

كىم كۆرۈبتور<sup>1</sup> اي كۈنگۈل، اهل جهاندين يخشىلىغ؟  
كىم كه آندىن يخشى يۇق، كۆز تۆتمە آندىن يخشىلىغ

گر زماننى<sup>2</sup> نفي قىلسام، عيب قىلمە اي رفیق  
كۆرمايدىم هرگز نى تاين بو زماندين يخشىلىغ

دلربالاردىن يمانلىغ كىلدى محزون كۈنگۈلمە  
كىلمادى جانىمغە ھىچ آرام جاندين يخشىلىغ

اي كۈنگۈل، چون يخشىدىن كۆردۈنگ يمانلىغ<sup>3</sup> آسرو كۆب  
ايمدى كۆز توتماق نى يعنى، هر يماندين يخشىلىغ؟

بارى ابلگا يخشىلىغ قىلغىل كه موندىن يخشى يۇق  
كىم دېگايلاز دهر ارا قالدى فلاندين يخشىلىغ

يخشىلىغ اهل جهاندين<sup>4</sup> ايستامە بابر كىبى  
كىم كۆرۈبتور<sup>5</sup> اي كۈنگۈل، اهل جهاندين يخشىلىغ؟

<sup>1</sup> ت، م: كىم كۆرۈپ دور.  
<sup>2</sup> ت، م: بو زماننى.  
<sup>3</sup> ت، م: يمانلىق  
<sup>4</sup> ت، م: جهانده.  
<sup>5</sup> ن، م: كۆرۈپ دور.

(20)

سۆرمه حالیمنی که بۆلدوم بورناغیدین زارراق  
جسم، جاندین زار و جانیم، جسمدین افگارراق

بنده تقریر ایلائی آلمان بند بندیم دردینی  
یوز تی مور بند اولسه، آندین بو ابرور دشوارراق

مست و بی خودلوق بیله عمر و نگی اۆتکار دینگ دریغ  
ای کۆنگول، موندین باری بۆل بیر نیمه هشیارراق

غفلت اویقوسیدین اویغان، گر تیلار بۆلسانگ مراد  
کیم پی تار مقصدغه هر کیم بۆلسه اول پی دارراق

اۆلگالی پی تتیم، می نینگ جانیم غمین پی<sup>1</sup> ای رفیق  
دهر ارا چون یوق کیشی سی ندین منگا غمخوار<sup>2</sup> راق

کی لماس اؤخشار زحمتینگ اصلاحغه بابر، مگر  
هر دوا کیم قیلدی لار، بۆلدونگ تقی<sup>3</sup> پی مارراق

<sup>1</sup> ت، م: جانیم غمیدین.  
<sup>2</sup> م: غمخور.  
<sup>3</sup> س، ت، م: داغی.

(3)

يار يوزومنى كۆروب، درد و غمىم بىلسە كىراك  
يوز كۆروب، درد و غمىم چاره سىنى قىلسە كىراك

اي صبا، جان و كۆنگولنى اوزى نىنگ چون قىلدى  
كۆنگلى بىرلە دېگاسىن جانى اوچون كىلسە كىراك

وصلىنى نى قىلايىن، غىردىن آيرىلمادى ھىچ  
يار وصلى منگا<sup>1</sup> اغياردىن آيرىلسە كىراك

وصلى نىنگ قدرىنى چون بىلمادى بو تىلبە كۆنگول  
ھجرى نىنگ تىغى آنىنگ يوراگىنى تىلسە كىراك

شكر، بابرنى بىلورمىن دېگان اپرمىش اول آى  
لاجرم بنده لارىن شاه لارى بىلسە كىراك

---

<sup>1</sup> ت: منگا و

(14)

بیر پری مین تی لبه نی حسنیغه مایل قیلغودبک  
کوزوم ایچرا ییر توتوب کونگلودما منزل قیلغودبک

کونگلودم و کوزوم یوزیگا واله و حیران بؤلوب<sup>1</sup>  
جانیمه یوزمینگ غم و محنتنی حاصل قیلغودبک

ناتوان جانیمغه<sup>2</sup> عشقی قایغونی کیلتورگودبک  
عیش و عشرتنی کونگولدین قایغو زایل<sup>3</sup> قیلغودبک

قیلمادی فرهاد و مجنون اؤزنی رسوا مین کی بی  
کیم بو نوع ایش، ایش ایماستور<sup>4</sup> هیچ عاقل قیلغودبک

اول پری عشقیدا بابر جان پیرییب، ای اهل عشق  
عشق اطوارینی عشق اهلیمغه مشکل قیلغودبک

<sup>1</sup> س، ت، م: کونگلودمیزگا جور بیحد قیلدی اول نامهربان.  
<sup>2</sup> س، ت، م: ناتوان کونگلودمگا.  
<sup>3</sup> ت، م: قایغورور ابل(؟)  
<sup>4</sup> ت، م: ایماس دور.

(57)

چىقسە قوياش فلەككا، سەن آتقە چىققانىڭدەك  
بۇلغايىمۇ اول سەننىڭدەك، اول بېرى تۈسنىڭدەك؟

كۆكسۈمنى چۈن كە ياردىنىڭ، كىرگىل كۈنگۈلگە، كىم بار  
اول يارە اېشىكىنىڭدەك، كۆز آندە روزىنىڭدەك

گر سىم برگ گلنى قىلسە لباس اۋزىغا  
بۇلغايىمۇ اى گلندام، كۈنگلاك بىلە تىنىڭدەك؟

اول يار حضرتىندە بسيار يىخشى دور غىر  
مەن ھم يمان اېمان، لىك، يىخشى اېمان آنىڭدەك

دەوى عشق اېتىب غىر، بابرنى عىب قىلمە  
كىم مەن اېدىم سەننىڭدەك، سەن بۇلغاسەن مەننىڭدەك

(75)

اۈزنى كۈنگۈل عيش ايله توتماق كىراك  
بىزنى اونوتقانىنى اونوتماق كىراك

عيش و طرب گلبنى غا سوو پىريب  
غصه نهالينى قوروتماق كىراك<sup>1</sup>

تيره دورور زهد دميدىن كۈنگۈل  
عشق اۋتى بىرله ياروتماق كىراك

هر نيمهگا غم<sup>2</sup> يىما، غم كۈپ تورور  
عيش بيله اۈزنى اۋوتماق كىراك

قۈيمه مشقت ارا بابر كۈنگۈل  
اۈزنى فراغت بيله توتماق كىراك

<sup>1</sup> بو بيت «ك» ده يۇق.  
<sup>2</sup> اصل: بىماغىم(؟)

ميك صافك اولسا ايكي منك  
شوخكي ناب و كجكي جمنك

ميك پر نشاطك مستك  
شوخك بي حيايك بزتك(؟)

شوخكي بولسا اسرو خوش سخنك  
سخنك ايلاسا آچيب دهنك

خوبك اولسا بو ينگليغ اول چمنك  
كيم گللك بولسا اندا نسترنك<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> تكمله دن آليندى

(5)

كۈنگولغا بۇلدى عجايب بلا، قراساچينگ  
شكسته كۈنگلومه ابرميش قرا بلا، ساچينگ

باشيمغه چيقتى توتون رشكدين قرا ساچدين  
اياققه توشگالى اي سرو ناز، تا ساچينگ<sup>1</sup>

ميسر اولدى جنون ملكى، اي جنون اهلى  
نثار اشكنى ايمدى بو كون منگا ساچينگ

ساچينگ شكستيدا باردور شكسته كۈنگول لار  
كۈنگول لار اچيلور، اچيلسه اول قراساچينگ

اچيلدى كۈنگلى چو اچتینگ ساچينگنى بابرينینگ  
ني عيب اگر دپسه دلبند و دلکشا ساچينگ؟

<sup>1</sup> بو بيت «ت» و «م» ده يۇق.

(36)

اۆلتورور گرچه مېنى گفتارينگ  
تيرگوزور اول لب شکربارينگ

كويدورور حسرتيدا مېنى، نى تاي  
آتشين گل دېك ايكي رخسارينگ

اي كۈنگول، يخشى ايكي دنيادين  
بیر نظر قيلسه سنگا دلدارينگ

خوار كورما غميين اول آينينگ كيم  
بو دورور فرقتيدا غمخوارينگ

قيلدى تا گل يوزيدا ظاهر خط  
بابرا، بۆلدى خط بيزارينگ

خرد و صبر<sup>1</sup> كي لیب البته  
عشقيدين اېمدى مېنى قوتقارينگ

---

<sup>1</sup> م: خرد صبر.

(60)

آلیدا گویین کۈرونڭ، ایلگیدا چوگانین کۈرونڭ  
یوزیدا زلفی بیلە گۈی زرخدانین کۈرونڭ

سیکراتیب یی لدورگانیدە توسنیغە کۈز سالینگ  
یایقالیب یۈل یوروسە سرو خرامانین کۈرونڭ

اول پری میدان ارا جولاندە یوزمینڭ نازایله  
آرقاسیندە یوز می نینگدېک زار و حیرانین کۈرونڭ

عشقیدا جاننی ملامت اۋقیغە قیلمانڭ هدف  
قاشی نینگ یاسینی کۈزلانڭ، تیر مژگانین کۈرونڭ

دېر کە بابر التفات ایلاى سنگا یی تکان زمان  
منگا یی تگاج قاشیدا یوز چین و یلغانین کۈرونڭ

(72)

قايسی بیر آزارین آیتای جانیمه اغیارنینگ؟  
قايسی بیر آغریقتانین کؤنگلومنی دی، دلدارنینگ؟

قايسی بیر بی رهلیغینی طالع گمراه نینگ؟  
قايسی بیر کجرولیغینی چرخ کجرفتارنینگ؟

قايسی حسرت بیرله ارمانین وفاسیز وصل نینگ؟  
قايسی محنت بیرله رنجین فرقت خونخوارنینگ؟

غربت ایچره ای کؤنگول، ابلدین وفا ایستارنی قوی  
چون وفاسین کؤرمادینگ هرگز دیار و یارنینگ

بابر، اول گل جور ایتار، اغیاردین نی یخشیلیغ<sup>1</sup>؟  
گل نینگ آزاری بو بؤلسه، وه نی بؤلغای خارنینگ؟

<sup>1</sup> ت، س، م: یخشیلیق.

(103)

کیم که بؤلغای سېن کي بی عالمدادلداری آنینگ  
هر قایان عزم ایلاسا، بؤلغای خدا یاری آنینگ

کوییدین مېن عزم<sup>1</sup> اېتارمېن، قالغودېکتور خاطریم  
خاطریمنی ساخلاسا، تېنگری<sup>2</sup> نگهداری آنینگ

کي لديم اېرسا، کي لمادی هرگز آنینگ کونگلیگا رحم  
باردیم، اما بارمادی کونگلودین آزاری آنینگ

اول قویاش تین<sup>3</sup> نی آسیغ چي کماک جفا و جور کیم  
میلی یوقتور ذرهیی مهر و وفا ساری آنینگ

بارغای اېردیم باش<sup>4</sup> ایلا کویيگا، نیلای بابرا  
هر قاچان بارسام اېشیکيگا، کي لور عاری آنینگ

<sup>1</sup> ت: عرض (؟)

<sup>2</sup> م: تکرری (؟)

<sup>3</sup> س، ت: دین

<sup>4</sup> ت، م: یاش (!؟)

(39)

تېلبە كۈنگلۈم كىم سېنىڭ چىڭىڭدا دور، ياد ايلانگىل  
بىر نوازش بىرلە كۈنگلۈمنى مېنىڭ، شاد ايلانگىل

عشرت ايچرە<sup>1</sup> ھەر قچان كىم چىڭ آلسانگ ايلكىنغا  
فرقتىڭدا قالغان اپگرى قامتىم ياد ايلانگىل

ساز ايلاب بىر نشاطانگىز چىڭ، اي دلربا  
بىنوا كۈنگلۈمنى غم چىڭىدىن آزاد ايلانگىل

مجلس ايچرە چىڭ بىرلە تارتىب آواز، اي پرى<sup>2</sup>  
صبر و ھوشىم جزو و اوراقىنى برباد ايلانگىل

چىڭدا بىر كۆك چالور يارىڭ چو يۇقتور بابرا  
يىرگا باش چالماق بىلە اوزونگنى معتاد ايلانگىل

<sup>1</sup> س، ت، م: عشر تىڭدا  
<sup>2</sup> بو بيت «ت» دە يۇق.

(69)

نی فکری کیم سی نینگ فکرینگ اہماس، اول فکر اہرور باطل  
نی عمری کیم اوتار سی ن سیز<sup>1</sup> اہرور اول عمر بی حاصل

تعالی اللہ نی کوز و قاش دورور کیم ہر قاچان کورسام  
گہی کونگ لوم بولور بی خود، گہی عقلیم بولور زایل<sup>2</sup>

جفا و جور طوریدین اہرور سی ن آسرو کوپ واقف  
وفا و مہر رسمیدین بولور سی ن آسرو کوپ غافل

قویاش ینگلیغ یوزونگا، مین دورور مین والہ و حیران  
یانگی آیدیک<sup>3</sup> قاشینگغہ، مین دورور مین عاشق و مایل

کی چوردونگ آی و بیلنی مست و بی خودلوق بیلہ بابر  
نی چہ غفلت بیلہ عمر اوتکارور سی ن نی چہ کون آیل<sup>4</sup>

<sup>1</sup> ت: سین تیز (؟)  
<sup>2</sup> بو بیت اصل دە بوق.  
<sup>3</sup> س، ت، م: آی تیک  
<sup>4</sup> ت: آی، بیل (!؟)

(1)

جانىمدىن اوزگا يار وفادار تاپمادىم  
كۈنگلومدىن اوزگا محرم اسرار تاپمادىم

جانىمدېك اوزگا جاننى دل افگار<sup>1</sup> كورمادىم  
كۈنگلوم كېبى كۈنگولنى گرفتار تاپمادىم

اوسروك كۈزىگا تا كه كۈنگول بۇلدى مبتلا  
هرگز بو تېلبه نى ينه هشييار تاپمادىم

ناچار فرقتى بيله خۇى اېتميشام، نى تاي  
چون وصلېغه اوزومنى سزاوار تاپمادىم

بارى باراي اېشېكىگا بونوبت اې كۈنگول  
نې چه كه بارىب اېشېكىگا بار تاپمادىم

بابر اوزونگنى اوزگاتا كور يارسىز، كه مېن  
ايستاب<sup>2</sup> جهاننى، مونچه قىلىب، يار تاپمادىم

<sup>1</sup> م: اوزگا جان افگار.  
<sup>2</sup> م: ايتاب.

(10)

سې نینگ عشقینگدا ای نامهربان، بی خانمان بۆلدوم  
دېمان بی خانمان<sup>1</sup>، آواره ایکی جهان بۆلدوم

لبینگ گر بېرماسه بۆسی، نې چوک<sup>2</sup> جان اپلتاآلغایمېن  
بو یۇلدا کیم عدم صحراسیغه اېمدی روان بۆلدوم

سؤروب اول آی لبیدین آغزی نینگ رمزینی انگلادیم  
بیر آغیز سۆز بیلله کۆرونک که مونچه خرده دان بۆلدوم

نې چه کیم قاشی یالار عشقیدا تۈزلۈکنی کورساتتیم  
ولی آخر ملامت اۇقلاریغه اۇق، نشان بۆلدوم

کولار اېردیم بورون<sup>3</sup> فرهاد مسکین داستانیغه  
بو شیرین دور که آنینگ بیرلا اۇق، همداستان بۆلدوم

وصالینگ دولتیغه بی تماسام بابر کی بی، نی تانگ  
که هجرینگ محنتیدا اسروزار و ناتوان بۆلدوم

<sup>1</sup> م: بی خان و مان.  
<sup>2</sup> همه نسخه لرده: نیچون(؟)، م ده: نیچوک.  
<sup>3</sup> م: برون (؟)

(27)

خزان يفرأغى ينگليغ گل يوزونگ هجريدا سارغارديم  
كؤروب رحم ايلآكيل اي لاله رخ، بو چهره زرديم

سېن اي گل قويمادينگ سرکش ليگينگنى سرودېك هرگز  
اياغينگه توشوب برگ خزانديك مونچه يالبارديم

لطافت گلشنى دا گل كېبى سېن سبز و خرم قال  
مېن ار چه دهر باغيدين خزان يفرأغى دېك بارديم

خزان دېك قان ياشيم ساريغ يوزومدين<sup>1</sup> اېل تنفردا  
به هر<sup>2</sup> رنگى بحمدالله اولوس دين اوزنى قوتقارديم

ني طالع دور منگا كيم اختر بختيم تاپيلمادى<sup>3</sup>  
فلك اوراقينى هر نېچه كيم دفتر دېك<sup>4</sup> آختارديم

اولوس نينگ طعن و تعريفى منگا بابر برابر دور  
بو عالمدا اوزومنى چون يمان يخشى دين اؤتقارديم

<sup>1</sup> م: يوز بدين  
<sup>2</sup> ت: بهار (؟)  
<sup>3</sup> ت: تاپيلمادى.  
<sup>4</sup> ت: دفتر دين

(43)

غیر تاشی زخمیدین دردیمنی اظهار ایتما دیم  
ایجتاکی پنهان غمیم تاش تین<sup>1</sup> نمودار ایتما دیم

قاندین ابلگا یایدی طفل اشک سریمنی می نینگ  
چونکه مین اول یاشنی هرگز صاحب اسرار ایتما دیم

یوزی خورشیدی، تیشی دُریدین ایرو، جسمدا  
قالمادی بیر ذره پیر کیم تیش دین افگار ایتما دیم

کی لمادی کؤنگلومگا عشقی نینگ سرور و دولتی  
تا اوزومنی<sup>2</sup> محنت و غم غه سزاوار ایتما دیم

طالعیمدین نی آسیغ بابر، فغان و ناله کیم<sup>3</sup>  
اویقولوق بختیمنی بو اون بیرله بی دار ایتما دیم

<sup>1</sup> تۆپ، س، ت، م: تاش دین.  
<sup>2</sup> تۆپ، س، ت، م: تا کؤنگول نی.  
<sup>3</sup> م: گه.

(53)

اياغين اۋپسام، يي تيشكاي عرش ساقى<sup>1</sup> غه باشيم  
دست بېرگاي دولتيم، گر توتسه ايلكيم مهوشيم

قويماغومدور اپتاكينگ، كي تسام ايليكدين هر ني چه  
بارماغومدور آستانينگدين اگر بارسه باشيم

اۋنتى اېل بۇلماقدين اول ياش، مېن قاريغوم عشقيدا  
اۋلگانيم يخشى بو نوع ار اۋتسه اېليكدين ياشيم

دۇستلاركۈنگلومداكين قېريم تاشيغە ياز غاسيز  
تا كه بېردېك بۇلغاي اول آي عشقيدا ايچ و تاشيم<sup>2</sup>

يار ايتى قيچقىر مه گر بابر دېسه حالين سىنگا  
نيلايين بو غربت ايچرا سېندين اۋزگا يۇق كيشيم

<sup>1</sup> ت: طاقى.  
<sup>2</sup> س، ت، م: ايچيم تاشيم.

(87)

نی خوش بؤلغای که بیر کون اویقولوق بختیمنی اویغاتسام<sup>1</sup>  
دی چه لار تار مؤیی دېک بی لیگا چیرماشیب یاتسام

گهی گل دېک یوزینی اول شکر سؤزلوک نینگ<sup>2</sup> اېسلاسام  
گهی شکر دی بی اول یوزی گل نینگ لعلیدین تاتسام

قانی شیرین بیله لیلی که سی ندین ناز اورگاتسه؟  
قانی فرهاد و مجنون کیم آلا رغه عشق اورگاتسام؟

یاروق کوندوز قرانغو دی چه دا انجم دی بی بؤلغای  
چیکیب گر آه دودینی، کؤنگول اوتینی توتراتسام<sup>3</sup>

کوزوم روشن لیغیدا بؤلغای ای بابر، بسی کملیغ<sup>4</sup>  
اگر قاشی بیله یوزین هلال و کؤکگا اوخشاتسام

<sup>1</sup> م: اویقاتسام.  
<sup>2</sup> ت: م: شکر سؤزلوک نی.  
<sup>3</sup> ت: بو تر اتسام (؟)  
<sup>4</sup> تۆپ: کملیک، س، م، ت: کملیق.

(106)

هجر ارا عشرت اياغين بارمو نوش ايلار چاغيم؟  
سېن سيزين يوروب اياق ايچكونچه سينسون آياغيم

عشق بېمارى مېن و سېن حسنونگا مغرور و مست  
مېن نېچوك<sup>1</sup> بارماي اوزومدين كيم دمي يوقتور ساغيم

داغلار قويدوم درملار كېبى كوكسوم<sup>2</sup> نى ياريب  
نى آسيغ كيم يارغه توشماس قبول اول يارماغيم

دست بېرماس وصل و كېلماس يار و رحم اېتماس، نى سود  
بارماغيم بۇغزومغه اېلتيب، بارماغيم<sup>3</sup>، يالبارماغيم

اېستارام اي عشق، مېندين قالماغاي نام و نشان  
توفراق اېت جسمينى داغى، يىلگا بېرگيل توفراغيم

كوزلاريمدين بارغالى ياشيم، تنيم بۇلدى نزار  
بيلماديم اول ياش اېكاندور بابرا مېنينگ ياغيم<sup>4</sup>

<sup>1</sup> م، ك: نىچون.

<sup>2</sup> م: كوكسوم

<sup>3</sup> م: يارماغيم

<sup>4</sup> م: بابرا مينگ ياغيم. بو غزل «ت» ده بۇق.

(2)

غربت و هجرانغه قالدیم آه، اول جان ایلگیدین  
جانغه ییتیم امدی غربت بیرله هجران ایلگیدین

کؤرساتور گه تیغ و گه اوق، حالتیمنی بیلمایین  
نی بلالار کؤرادورمېن یار نادان ایلگیدین

اېل فغانیمدین به جان و مېن بو جاندین، ای اجل  
قیل خلاص اېلنی و مېنی جان و افغان ایلگیدین

بابر، اول آی هجریده ایشینگ بسی دشوار اېدی  
شکر کیم قوتقاردی اولوم، سېنی آسان ایلگیدین

(12)

ينه كۆز اوييدا ماوا قىليب سېن  
كۈنگول كاشانه سيدا جا قىليب سېن

ينه سوداي زلفونگدين نكارا  
مېنى آشفته و شيدا قىليب سېن

غمينگ يوق، جان اگر بېرسام غمينگدا  
اوزونگنى مونچه بې پروا قىليب سېن

قاشينگدين مېنى اوقدېك تاشلار اوچون  
يانگى آيدېك قاشينگنى يا قىليب سېن

كۆزومدين ياشونوب، اي بحر الطاف  
كۆزومنينگ ياشىنى دريا قىليب سېن

ساغينماس جنت الماوانى باير  
آنينگ كۈنگليدا تا ماوا قىليب سېن

(22)

نی وفا عمرومدہ اول جان و جہانددین کورگامین  
کیم و فا جاندین کوروبتور<sup>1</sup> کیم، مین آندین کورگامین

کوز یولیدین<sup>2</sup> اول پری حسنین نظر ایلار ایدیم  
قان یاشیم اول یولنی توتتی، اہمدی قاندین<sup>3</sup> کورگامین؟

یارب، اول کون شوم طالعدین منگا بولغایموکیم  
جانیمہ آرام، اول آرام جاندین کورگامین؟

کوز کورار، لیکن سالور مین بلاغہ بو کونگول  
بو بلانی نیچہ چشم خون فشانددین کورگامین؟

برطرف قیلغیل و فا ایستارنی اہلددین بابرا  
اول غلط دور کیم وفا اهل جہانددین کورگامین

<sup>1</sup> س، ت، م: کوروب دور.  
<sup>2</sup> ت: کوز بولیدہ.  
<sup>3</sup> اصل: قایدین.

(32)

تكلف هر نېچه صورتده<sup>1</sup> بولسا آندین آرتوق سېن  
سېنى جان دېرلار، اما بي تكلف جاندين آرتوق سېن

پرى نینگ حسن ايچره گرچه آتى بي نهايت تور<sup>2</sup>  
مېن دېوانه قاشيمدا<sup>3</sup> وديكن آندین آرتوق سېن

پرى بو حسن بېرله كؤرسه يوزونگنى بولور تي لبه  
سېنى تعريف اېتار، ليكن صفت قيلغاندين آرتوق سېن

قدم رنجيده قيل، كؤنگلوم اوچون اي يارنينگ اوقى  
مېنينگ بو ناتوان كؤنگلومگا چون درماندين آرتوق سېن

اقامت چونكه قيلدينگ بابرا، اول حور كوييدا  
مقامينگ روضهدين اولى، اوزونگ رضواندين آرتوق سېن

<sup>1</sup> م: صورت ته.  
<sup>2</sup> س، ت، م: دور.  
<sup>3</sup> ت، م: قاشيمدا.

(35)

بو ینگلیغ بیلسام اپردی هجرنینگ مهلك قرا شامین  
بیرورمو اپردیم اولگونچه ایلکدین وصل ایامین؟

جهاندا عیش و عشرتدین کؤنگول آرام تاپقایمو  
کیشی تاکورماگونچه یانیده مهوش دلارامین

کؤنگولدا حسرتی اول آیینگ آغزی نینگ چو بی حد دور  
کؤنگول گویا که موندین دور توتوبتور غنچه اندامین

مسیح انفاسی ینگلیغ جان بیرورم فرسوده جسمیمغه  
صبا کی لتورسه ناگه هجر ارا اول یار پیغامین

موافق یارلار بیرله بو دمنی خوش کی چور بابر  
نی اوچون کیم کی لور دمغه بؤلا آلماس کیشی ضامن

(52)

سۆزلاب، اول لعل شکرخانی شکرریز ایتاسین  
آچیب اول زلف سمن سانی دلاویز ایتاسین

گه قاشینگ سکریتیب و گاه کوزونگ اویناتیبان<sup>1</sup>  
نی بلا فتنه می نینگ جانیمه<sup>2</sup> انگیز ایتاسین

سوو کی بی تیغینگ چی کیب<sup>3</sup> تند سمندینگنی مینیب  
ییلدوروب هر ساریغه می نینگ اوتوم تیز ایتاسین

کوزلارینگ هجریدا<sup>4</sup> بی مارمین و باقمایسین<sup>5</sup>  
می نی آغریق قه مگر یاققالی<sup>6</sup> پرهیز ایتاسین؟

هجر شامی المی دین<sup>7</sup> قوتولا آلمایسین<sup>8</sup>  
بابرا، هر نی چه کیم اوزنی سحرخیز ایتاسین

<sup>1</sup> ت، م: گاهی کوزونگنی اویناتیب.

<sup>2</sup> ت، م: نی بلالار کیم می نینگ جانیمغه

<sup>3</sup> توب: سو کی بی تیغ چی کیب.

<sup>4</sup> م: هجریندا

<sup>5</sup> ت، م: مین بی مار و باقمایسین منگا.

<sup>6</sup> ت، م: باققالی.

<sup>7</sup> ت، م: محنتی دین.

<sup>8</sup> ت، م: آلمای چوسین «؟»

(56)

خورشید یوزونگ بیرله بوکون ای مه تابان  
دعوا گر ایتار بؤلغوسی کون سؤنگرا پشیمان

سین گل کی بی تا غمزهداسین حسنونگا مغرور  
بلبل کی بی مین غمزدهمین حسنونگا حیران

گل یوزونگ ابرور لاله، ولی لاله خودرؤی  
تار آغزینگ ابرور غنچه، ولی غنچه خندان

گاهی قولاغینگ تؤلغادی، گه یوزونگا کی لدی  
زلفونگنی بیغیشتور که بسی بؤلدی پریشان

چون بؤلدی ساچی تاریغه جان رشتهسی پیوند  
بابر، کؤنگول اوزماک ساچیدین ابدی نی امکان

(68)

قد و خطینگ بيله كوز و يوزونگ<sup>1</sup> اي سرو سيمين تن  
بيري سرو و بيري ريحان، بيري نرگس، بيري گلشن

حديث و لعل و رفتار و جمالينگدين ابرور هر دم  
تيليم گويا، سوزوم رنگين، كونگول خرم، كوزوم روشن

مېن مدهوش مسكين نيلاي اول شوخ بلا بيله  
مېن آسرو بي‌دل و بي‌خود، اول آسرو پردل و پرفن

فلک جور و جفاسيدين، اول آي درد و بلاسيدين  
چي‌كارمېن ناله و افغان، قيلورمېن گريه و شيون

بلای عشق و يلغوزلوق، داغي هجران و غربت ته<sup>2</sup>  
آتيم مجنون، كيشيم محنت، ايشيم زاري، ييريم گلخن

اوقونگ بيله خيالينگ، دردينگ و مهرينگ‌غه بابردېك  
تتيم منزل، كوزوم مسكن، كوكوس<sup>3</sup> ماوا، كونگول مخزن

<sup>1</sup> س، ت: قد و خطینگ بيله يوزونگ  
<sup>2</sup> ت، م، س: غربتدا  
<sup>3</sup> ت: كوكوس.

(76)

عشق اپلی نینگ آھیدین اول سروقد خم بؤلماسون  
غم یی لیدین اول معنبر<sup>1</sup> زلف درهم بؤلماسون

کۆپ جفا و جور کوردوک<sup>2</sup> ای قویاش هجرینگ کونی  
باشیمیزدین سایه سرو قدینگ کم بؤلماسون

دھر دون دین تی گماسون آزار نازک جسمینگا  
دھر اھلیدین مبارک کۆنگلونگا غم بؤلماسون

عالم اھلی بیرلہ عالم دین منگا سین سین غرض  
ذات پاکینگ بؤلماسہ، عالمدا آدم بؤلماسون

گر هواداریم ابرورسین ای صبا، عرض ایلا کیم:  
اول یوزی گل سرو، هر خس بیرلہ ہمدم بؤلماسون

گرچه عاشق لازمی عالمدا رسوالیق دورور  
عشق ارا بابر کی بی رسوای عالم بؤلماسون

<sup>1</sup>م: مغبر  
<sup>2</sup>تویپ، س، م، ت: کوردوم.

(77)

توشومدا چون قویاش دېک عارضینگی کوردوم اوترو دین  
تیلارمېن تا قیامت آجمغای مېن کوزنی اویقودین

سې نینگ وصلینگدین آیرو توشگالی بارغانسای آر تار  
تحسر آرقادین، محنت یانیمدین، هجر اوترو دین

کؤنگول دین قطع امید ایلادیم اول وقت کیم بیلدیم  
کې سیلدی رشتة جان دین، آسیلدی تار گیسودین

تیا آلمان ییغینی کؤرگاج اول یاشنی، ولی اول هم  
کؤزوم یاشینی کؤرگاج، اسرای آلماس اوزنی کولگودین

کؤزوم یاشی که یی مرولدی<sup>1</sup> شکیب و صبر اویی آندین  
زیانلار سنگا ای بابر، بو ینگلیغ بیلما دیم سوودین

<sup>1</sup> م: یومرولدی.

(81)

قویاشیم هر ساریغه عزم قیلسه ذرهیی قالمان  
نی اوچون کیم اگر آیریلسام آندین، کون کوراآلمان

آنینگدپک بؤلیمیشام حیران، قویاش ینگلیغ یوزونگا کیم  
قویاشدپک نیزه لار تی کسه کوزومگا، کوز الالمان

اگر چه یار عشقی ناتوان کونگلو مگا<sup>1</sup> اوت سالدی  
ولی مین ناتوان اول یار عشقیدا کونگول سالمان

عبادت وقتی بؤلسه هر نی چه محراب اوترومدا  
قاشین نقشین تصور قیلماغونچه یی رگا<sup>2</sup> باش چالمان<sup>3</sup>

عراق و فارس گر یی تسه سنینگ بو شعرینگ، ای بابر  
آنی حفظ اپتگوسی حافظ، مسلم توتقوسی سلمان

<sup>1</sup> ت: کونگلو م غه.  
<sup>2</sup> م: بییرگا (۴)  
<sup>3</sup> ک: سالمان (۴)

(80)

مې نېنگ كۈنگلومنى ھردم آغرىتىب پرواى<sup>1</sup> قىلمايسىن  
سېن اې بې درد، نىلاى كيم كۈنگول دردىنى بىلمايسىن

نې بىلگايسىن مې نېنگ درد و غمىم ھرساعت و ھردم  
كە حسن اوسروكلوگىدىن آى و يىل، اې آى بىلمايسىن

وفا مكتوبى بىرلە غمزە اۋقىن ھىچ يازمايسىن  
جفا رسىمى و جور آيىنىنى ھرگز يانگىلمايسىن

قاتىلما، عشق اېلى حالين چو بىلمايسىن منگا، اې شىخ  
نې بىلگايسىن كە ھرگز بو جماعت قە<sup>2</sup> قاتىلمايسىن

بۆلۈبتور عشقىنگ ايچرە گرچە خس دېك جسمى بابرنىنگ  
ولى نە فايده كيم خسچە چاغلىغ كۈزگا ايلمايسىن

<sup>1</sup> ت: پرواى  
<sup>2</sup> س، ت، م: جماعت غە.

(89)

جمالینگ وصفینی ای آی، نېچه اېلدين اېشیتگایمېن  
نې کون بۇلغای وصالینگغه مېن دلخسته یېتگایمېن

ترحم یوزیدین یوزونگنی کۇرماکا بویورغایسېن  
خوش اولکیم عارضینگنی کۇرگامېن، سۇزونگ اېشیتگایمېن

ایتینگ دورمېن، ساچینگ زنجیرینی بۇینومغه محکم قیل  
که وادی فراقینگ ایچره قورقارمېن، که بیتگایمېن<sup>1</sup>

ترحم قیلماسانگ، یا باقمای استغنا بیلله اۇتسانگ  
تضرع قیلغامېن، یا ییغلاغایمېن، اۇزگا نېتگایمېن؟

میسر بۇلماسه باشیمنی قۇیماغلیغ<sup>2</sup> ایاغیغه  
باشیمنی آلیب ای بابر، ایاق یېتگانچه کیتگایمېن

<sup>1</sup> م: بیتگایمېن  
<sup>2</sup> م: قۇیماقلىق

(90)

يو كې چە كلبەم غە كې لدی اول قویاشیم یاشورون  
قرن لارده كې لمادی هرگز مونینگ دېك<sup>1</sup> كې چقورون

آغزی دېك تار فرصت وصلی، ولی هجری تونی<sup>2</sup>  
اول معنبر ساچی ینگلیغ هم قرانغو، هم اوزون

تا خیال عارضینگ توشتی<sup>3</sup> كۈنگولگا، ای قویاش  
بۆلدی كۈنگلوم بیر یانار اوت و سونگاكالاریم اوتون

بۆلدی كۈنگلومده گره حسرت، آنینگ تار آغزیدین  
بار مگر جسمیم مینینگ تار و كۈنگول آنده توگون

آلغالی جانیمنی<sup>4</sup> هجرانغه حواله قیلدی یار  
قویمه هجرانغه اجل جانیمنی آل، تی نگری اوچون

سرودېك<sup>5</sup> قدی فراقیدا فغانیم دور بلند  
گل كې بی رخساری هجریدا یاشیم دور لاله گون

عشق ایلا دېوانه لیغدا بۆلمیشام صاحب کمال  
عشق اهلی اېمدی بابرنی دېگای سیز ذوفنون

1 م: مونینگدین

2 ت، س، م: وهم هجری بۆلی.

3 م: توشدی.

4 ت: جانیمنی.

5 م: سرودین(؟)

(92)

شاخ گل و نسترن یاد پیور بوییدین  
عطرنی مشک ختن کسب قیلور موییدین

گل یوزیدین منفعل، سرو قدیدین خجل  
رنگ آلور متصل، لاله گل روییدین

جانغہ قیلور یوز ستم، کونگومہ یوز آنچه ہم  
کوز آقیزور<sup>1</sup> جوی غم، شوخ بلاجوییدین

روضہ غہ گر پی تگامین آنسیز آنی نہ تگامین  
ممکن اہماس کی تگامین، اول قرا کوز کوییدین<sup>2</sup>

گرچہ قیلور یوز کرم، وصلی اہتار محترم  
لیک بسی فور فارام بابر آنینگ خوییدین<sup>3</sup>

<sup>1</sup> م: آقیزور  
<sup>2</sup> بوییت (ک) و (م) دہ یوق.  
<sup>3</sup> بو غزل (ت) دہ یوق.

(94)

قايانغه بارسانگ، ايتينگ<sup>1</sup>مېن، اوزومنى يي تگورايين  
يي تيشماسام، سىنگا باقىب، دعا قىليب هورايين<sup>2</sup>

يوزوم بۇساغانگا سورسام، ني يخشى عيش دورور  
عنایت ایت، ایشیکینگدا<sup>3</sup> بو عیشنى سورايين

فراقينگ ايچره ييغيدين ني چوک<sup>4</sup> ييغاي اوزنى؟  
ياشيم باش اوردى جهانغه ني نوع ياشورايين؟

ني چه تغافل ايتيب، منگا باقمايين<sup>5</sup> يورور اول؟  
ني چه تضرع ايتيب، مېن انگا باقىب تورايين؟

قوياش قه<sup>6</sup> ذره نظر سالماغاي سيوونماكدین  
قوتولسه غم تونيدین كورسه ياته، باير آيين

1 م: اتيك (؟)  
2 س، ت، م: تورايين.  
3 م: ايشيكيگدا  
4 م: ني چون.  
5 م: باقمادين.  
6 س، ت، م: غه.

(96)

نې چه حسن اهلیدین محزون کونگول، آزار تاپقاییسین؟  
نې چه گلچره لاردین باغرینگ ایچرا خار تاپقاییسین؟

نې چه عشق و فراق و رحمسيز اغیار ایلگیدین  
اؤزونگنی خوار و جاننی زار و کوز خونبار تاپقاییسین؟

نې چه مقدور بارینچه<sup>1</sup> آنینگ رایپچه بار غاییسین؟  
نې چه بار غانسایی<sup>2</sup> اؤزونگنی بی مقدار تاپقاییسین؟

تیمغه نې چه کیم نظاره قیلسانگ، داغ کورگاییسین  
کونگولدا هر نې چه کیم ایستاسانگ، آزار تاپقاییسین

بو مهوش لارغه کونگولونگ بی رماگیل کیم<sup>3</sup> اسرای آلماس لار  
کونگولنی اسراغیل، بؤلغای که بیر دلدار تاپقاییسین

<sup>1</sup> م: بار نیچه (؟)  
<sup>2</sup> م؛ ت: نې چه بار غانچاسین (؟)  
<sup>3</sup> م: کم

(97)

خطینگ بيله يوزونگ و كاكلونگ سنينگ، اي جان  
بيري بنفشه، بيري ياسمن، بيري ريحان

تکلم ايلار يده تيلي و تيشي و لبي  
بيري عقيق و بيري اينجو و بيري مرجان

كؤنگولني زار و ميني خوار و تنني تار ايتگان  
بيري جفا و بيري غربت و بيري هجران

تن و كؤنگول بيله كؤز وصل و ناز و حسني اوچون  
بيري خراب و بيري واله و بيري حيران

تمام عمريدا بابرهغه اوچ سؤز آيتيب تور<sup>1</sup>  
بيري سوكونج و بيري قاتيق و بيري يلغان

---

<sup>1</sup> ت: دور.

(109)

دی چه لعینگ دپک می نینگ باغریم تولا قان قیلغاسین؟  
خاطریمنی دی چه زلفونگ دپک<sup>1</sup> پریشان قیلغاسین؟

دی چه یی تکورگایسین اہل باشینی کؤککا مہر ایلا؟  
دی چه مینی جوردین ییر بیرلہ یکسان قیلغاسین؟

کؤنگلومہ دشنام و طعنینگ اولچہ مقدور، اہتگاسین  
جانیمہ بیداد و ظلمونگ اولچہ امکان، قیلغاسین

منگا بارماق مشکل و کی لماک سنگا آسان دورور  
اوشبو مشکلنی منگا یارب، سین آسان قیلغاسین

دپماگای احسنت لفظین بابر اول یارینگ سی نینگ  
دی چه کیم حسان کی بی اوزنی سخندان قیلغاسین

<sup>1</sup> م: زلفو ندین(؟)

(111)

كېلدى اول وقت كه باشىمنى آليب كېتگايىمېن  
عالم ايچرا اياغيم يېتگانيچه يېتگايىمېن

ايستارام اوزنى عزيز اېلگا كورونماس ليكتين  
نېچه اوزومنى اولوس كوزيدا خوار اېتگايىمېن؟

خلق يوز جور ايللا ايش لار بويورور، كاش اېل نينگ  
نې يوزين كورگامېن و نې سوزين اېشيتگايىمېن

هرسارى بارسه بو دېوانه كۈنگول، عيب اېتما  
ايللا دېوانه اېماس كيم آنى بېركېتگايىمېن

دېمه باير كه<sup>1</sup> نې تارسين باش آليب كېتماكنى؟  
تېنگرى<sup>2</sup> نينگ خواستى مونداق اېسه، مېن نېتگايىمېن؟

<sup>1</sup> ت: بايرگه  
<sup>2</sup> م: تېنگرى(؟)

(112)

بو غمدامیڻ که ایشیم فکریڻی نی نوع اہتایین؟  
نی یی ردا ساکن اولای؟ نی قیلای؟ قایان کی تاییڻ؟

نی دیردین ایشیکیم آچیلور، نی مسجدتین  
نی چه ایشیکدین ایشیککا گدا کی بی بیتاییڻ؟

جهان اہلی بیله گفت و شنود قیلماس میڻ  
نی چه سوزومنی دبین؟ نی چه قاتیق ایشیتاییڻ؟

زمانه اہلیغه قاتیلدیم و قاتا قالدیم  
اوزومنی کوچ بیله بو دنگ اہلگا نی قاتاییڻ؟

دپمه نی بؤلدی ایشینگ، فکر قیلغیل، ای بابر  
نی بؤلسه اول بؤلور اہرکین، ایشیمنی فکر اہتاییڻ

(114)

غير غه ني چه وفا قيلغايسي؟  
جانيمه ني چه جفا قيلغايسي؟

بي خطا ابلگا آتيب<sup>1</sup> غمزه اوقين  
بيزگا يي تگاندا خطا قيلغايسي

كورماگايسي الم و درد يوزين  
درديمه اي كه دوا قيلغايسي

تيلارام، سرو روانينگ روشن  
تيلاكيم كاش روا قيلغايسي

بابر، اول عمر سي ني سؤككان اوچون  
عمر بارينجه<sup>2</sup> دعا قيلغايسي

---

<sup>1</sup> م: ايتيب  
<sup>2</sup> س، ت، م: باريچه

(115)

سیندین نفسی<sup>1</sup> مراد تاپمان  
عشقینگدا کونگولنی شاد تاپمان

عشق اهلایغه التفات کورمان  
حسن اهلیدا اعتقاد تاپمان

قیلسام سنگا هر نیچه تظلم  
فریاد و فغان که داد تاپمان

فریاد که دبرگا عشق رازین  
بیر کیشینی اعتماد تاپمان

قاشینگ غمی شرحینی یازارغه  
کوز قاره سیدپیک<sup>2</sup> مداد تاپمان

مین بنده جز انقیاد بیلمان  
سین شاه دا جز عناد تاپمان

---

<sup>1</sup> نفس  
<sup>2</sup> ت، م: قاره سیدین

(116)

خوش اول كه يانا مبارك يوزونگنى كورگايمن  
يوزوم بيله قدمينگ گرديني سوپورگايمن

دېمه كه جور كي لور<sup>1</sup> سنگا يار كورماكتين<sup>2</sup>  
مېنى نى قورقوتاسېن؟ هرني كي لسه كورگايمن

گهي جفا و گهي جور ايتيب يوز اورولاسېن<sup>3</sup>  
مېن اول ايمان كه بولار بيرلا يوز اويورگايمن

نېچه فراق خمارى ارا عذاب چي كاي؟  
قاچان وصال ميدين دمي اوسورگايمن؟<sup>4</sup>

فراق اوتيدا آونسام چاغير بيله نى عجب  
مگر بوسوو بيله اول شعله نى اوچورگايمن

دېميش مېنى كه ايتيم حيركلينده<sup>5</sup> كورگوم دور  
نېچه بو وعده بيله بابرا يوگورگايمن؟<sup>6</sup>

<sup>1</sup> ت: قيلور.  
<sup>2</sup> م، ت: كورماس تين  
<sup>3</sup> ت: ايوراسين  
<sup>4</sup> ت: ايسورگاي مين، م: اولورگايمن(?)  
<sup>5</sup> اصل ده (حيركلينده)(?) شكليده يازيلگن.  
<sup>6</sup> بو بيت (ت) و (م) شكليده يوق

(118)

کھل کہ سہن سیز تا بہ کی مقتول ہجران بولغامین؟  
چارہ یی قیل کیم سہن نینگ آلینگدا قربان<sup>1</sup> بولغامین

ای خوش اول کیم تور غاسہن دی لیب<sup>2</sup> کوزوم اوتروسیدا  
مہن تیکیب ایکی کوزوم یوزونگا حیران بولغامین

نیچہ سہن سیز درد و غم بولغای مہن نینگ کونگلو مدا جمع؟  
نیچہ زلفونگ اشتیاقیدین پریشان بولغامین؟

کویونگ ایچرہ گر سقر بولسہ مقر، جنتچہ بار  
جنت اولسہ گر مکان<sup>3</sup> سہن سیز، نی امکان بولغامین؟

<sup>1</sup> س،ت،م: چارہ قیل کیم آلینگدان خوار و قربان  
<sup>2</sup> ک،م: کیلوب  
<sup>3</sup> م،ت: کیر مکان (!؟)

(37)

به يك ناگه كۆزومگا اوچراب اوترو  
مېنى دېوانه قىلدىنگ، اي پىريرؤ

جهاندا هر كيشيگا بار مرادي  
مېنينگ پۇقتور مراديم سىندين آيرو

مگر اويقودا يوزونگ كۆرگاي اېرديم  
ولى هجرينگدا كۆزدين اوچتى اويقو

ايكى ساچينگ بيله يوزونگ قوياشين  
كى چه لار ياد اېتارمىن تانگه ديگرو

ترحم ايلا كيم بى چاره بابىر  
سىنينگ عشقينگدا بۇلدى زار اسرو

(45)

چرخ نینگ مین کورماگان جور و جفاسی قالدیمو؟  
خسته کونگوم چی کماگان درد و بلاسی قالدیمو؟

مینی خوار ایتتی و قیلدی مدعینی<sup>1</sup> پرورش  
دهر دون پرورنینگ<sup>2</sup> اوزگا مدعاسی قالدیمو؟

عاشق اولغاج کوردوم اولومنی اوزومگا، ای رفیق  
اوزگا کونگوم نینگ بو عالمده هراسی قالدیمو؟

ای کونگول، گر بابر اول عالمنی ایستار، قیلما عیب  
تی نگری اوچون دی، بو عالم نینگ صفاسی قالدیمو؟

---

<sup>1</sup> ت،م: مدعیغه  
<sup>2</sup> ت،م: دون پرورنی.

(64)

تا<sup>1</sup> آغالی كۈنگلومنى اول يوز بيله اول گيسو  
كوندوز منگا ني آرام، كي چه منگا ني اويغو

هر يانغه كه عزم ايتسام، يانيمدا بارور محنت  
هر سارى كه يوز لانسام، اوترومغه كي لور قايغو

يوز جور و ستم كۈرگان، مينگ محنت و غم كۈرگان  
آسايش كم كۈرگان، مي ندېك ينه بير بارمو؟

اول يوزى قوياش هجرى، بو صعب بلا دردى  
كۈنگلومگا اوروبتور<sup>2</sup> اوت، حاليمنى قىليب<sup>3</sup> تور سوو

هر ني چه كه مهلك دور، دردينگنى دېمه اېلگا  
كيم بيغلاماغينگ باپر، بو اېلگا دورور كولگو

<sup>1</sup> ت ده (تا) يۇق.

<sup>2</sup> س، ت، م: اوروب دور.

<sup>3</sup> س، ت، م: قىليب دور.

(4)

ساچی نینگ سوداسی توشتی باشیمه باشتین ینہ  
تیرہ بۆلدی رۆزگاریم اول قرا قاشتین ینہ

میں خود اول طفل پریش غه کۆنگول بېردیم، ولی  
خان و مانیم ناگهان بوزولماغای باشتین ینہ

یوز یمانلیغ کۆروب آندین تیلبه بۆلدونگ، ای کۆنگول  
یخشیلیغنی کۆز توتارسین اول پریش دین<sup>1</sup> ینہ

تاش اورار اطفال مینی، اویدا فارغ اول پری  
تیلبه لاردبک قیچقیرورمیں هرزمان تاشتین ینہ

آیاغیم پی تکانچه بابر دیک کی تار ابردیم، نی تایی  
ساچی نینگ سوداسی توشتی باشیمه باشتین<sup>2</sup> ینہ

<sup>1</sup> ردیف گه قره گنده، بو هم "تین" بۆلیشی کی ریمک.  
<sup>2</sup> سن، ت و م ده همه قافیہ لر "دین" بیلن کیلگن.

(7)

كۆزودا متصل اول اپكمه قاش كيراك بولسه  
قاشيمدا كۆز ياروغى اول قوياش كيراك بولسه

سجود وقتيدا محراب بولماسون هرگز  
كه باش قويدا اوشال اپكمه قاش كيراك بولسه

حبيب عشقيدا باشدين كيچ اي كؤنگول، يوق ايسه  
بو يولغه قويمه اياق، سنگا باش كيراك بولسه

قويوب اياغيغه<sup>1</sup> باش، سؤرسه نعليدين هر كيم  
باشيغه توفراق و آغزيغه تاش كيراك بولسه

سېنينگ بيله بارى ابل ناخوش اولسه، اي بابر  
ني بولغوسى سېنگا اول يار خوش كيراك بولسه

---

<sup>1</sup> ت: اياغيغه.

(11)

کیم کۆرار خورشیدنی، اول ماه سیما بؤلماسه؟  
کیم سؤرار شکرنی، اول لعل شکرخا بؤلماسه؟

گل تیکان دور کۆزلاریمگا اول یوزی گلدین بیراق  
سرو اوق تور<sup>1</sup> باغریمه، اول سروبالا بؤلماسه

جنت المأوانی ای زاهد، نیتای مین زار کیم  
ایستارام کوییدین اوزگا منگا ماوا بؤلماسه

تیماغیل دېوانه کۆنگلومنی که رسوا بؤلما دېب  
عاشق اولغایمو ابدی اول تیلبه رسوا بؤلماسه<sup>2</sup>؟

گر باشینگنی کی سسه لار عشقیدا ای بابر، سنینگ  
یاردین کۆنگلونگ کیراک کیم اوزگا، قطعاً بؤلماسه

<sup>1</sup> ت،س،م: دور  
<sup>2</sup> بو بیت (ت) ده یوق.

(13)

جانیمه اؤت سالدی اول رخساره زیبا ینه  
کؤنگلومه اول زلف بؤلدی مایه سودا ینه

کؤرساتیب رخسار و زلفین اول پری پیکر منگا  
جان و کؤنگلومنی قیلیب تور<sup>1</sup> واله و شیدا ینه

یار کؤییداکی<sup>2</sup> تام، سین سین منگا پشت و پناه  
سایه لطفونگنی سال، چون سنگا کی لیدیم یاینه<sup>3</sup>

شادلیغنی<sup>4</sup> و فراغتنی قویوب، عاشق بؤلوب  
محنت و غمنی قیلیب مین اوزومه پیدا ینه

یارغه قلمین دېگاج، بابرنی رسوا ایلادی  
تی نگرى مې ندېک بنده سینى قیلماسون رسوا ینه<sup>5</sup>

1 م: دور  
2 س، م: کوییداکی.  
3 توب: تا ینه.  
4 م: شادلیق نی.  
5 بو غزل (ت) ده بۇق.

(25)

اؤلوم اویقوسیغه باریب، جهاندین بؤلدوم آسوده  
می نی ایستاسانگیز ای دؤستلار، کؤرگایسیز اویقوده

نی کیم تقدیر بؤلسه اول بؤلور، تحقیق بیلگایسیز  
اپرور جنگ و جدل، رنج و ریاضت بارچه بی هوده

اوزونگنی شاد توتغیل<sup>1</sup> غم بی مه دنیا اوچون زنهار  
که بیردم غم بی ماککا آرزیماس دنیای فرسوده

زمانه اهلی ایچره ای کؤنگول، آیا تاپیلغایمو،  
سی نینگ دپک دردپیما و می نینگ دپک دردپیموده؟

اولوسدین تیمادیم عمرودما هرگز لحظه بی بابر  
مگر اولسام بو عالم اهلیدین بؤلغایمی ن آسوده

---

<sup>1</sup> ت، م: توتقیل

(28)

خطینگ ارا عذارینگ سیزه ایچیندا لاله  
اول چشم پرخمارینگ لاله داغی غزاله

بارچه پری لار ای جان، گردینگده زار و حیران  
گؤیا ابرور نمایان آی تی گراسیدا<sup>1</sup> هاله

مهر و وفانی ای یار<sup>2</sup> کؤپ کؤردی سی ندین اغیار<sup>3</sup>  
جور و جفانی بسیار قیلدینگ منگا حواله

هجرینگدا ای پریرو، کوزومدین اوچتی اویقو  
هر کی چه تانگغه دیگرو ایشیم دور آه و ناله

یوز صفحه سی ندا خطلار، یاشدین که هر طرف بار  
عشقینگدا بابر ایلار بو نوع یوز رساله

<sup>1</sup> س، ت، م: تیگراسیندا  
<sup>2</sup> ت، م: اغیار  
<sup>3</sup> ت، م: ای یار

(31)

هجر اۆلتوردی مینى انگلاسام اپردى مونچه  
دۆستلار، ياردین ایریلماس اپدیم اۆلگونچه

زاهدا، دوزخ اۆتیدین<sup>1</sup> مینى نى قۇرقاتاسین؟  
هجر اۆتى قاشیدا کۆرماس مین انى اوچقونچه

اول قویاش مهربینی بیر ذره منگا کۆرگوزماس  
کوکب اشک تۆکوب بۆلسام اگر گردونچه

حسن دا آرتوق اگر بۆلسا یوزی لیلی دین  
مین داغی<sup>2</sup> بارمىن آنینگ عشقیدا یوز مجنونچه

رندلار<sup>3</sup> آلیدا حیوان سووینی کۆپ اوکاسین  
ای خضر، بارمو<sup>4</sup> اپکین اول سوو، مى گلگونچه؟

بابرا، شعرینگا گر سالساق اول شاهینگ  
بۆلغوسیدور سۆزونگا قدر، دُر مکنونچه

<sup>1</sup> م: اوتیندین.  
<sup>2</sup> س،ت،م: تقي  
<sup>3</sup> ت،م: زنده لار(?)  
<sup>4</sup> ت: بارمی

(44)

قاشى و قدى و آغزىن اول ماه  
كۆرساتماسا منگا، نىلايىن، آه

توتتوم ساچىنى، يوزىن كۆراى دېب  
تون اوزون و مېن غريب گمراه

قدى بيله ايكى زلف و آغزى  
جانىمغه بلا بولوبتور الله

خواه ايستا كۆنگولنى، خواه قاوله  
چون سېن سېن بو كۆنگولگا دلخواه

اېل بيلماسه حالتىم، بيلور يار  
حالىمدين ابرور خدای آگاه

كابل سارى گر عزىمت اېتسانگ  
قربان قىلاى اوزنى سنگا، اي شاه<sup>1</sup>

بابر، ينه اوتلوق آه چې كتىنگ  
كوي دورماسون اېلنى آه، ناگاه<sup>2</sup>

<sup>1</sup> بوبىت كوپرولونشريده يوق، (م) دن آلىندى  
<sup>2</sup> بو غزل (ت) ده يوق.

(54)

خطینگ پروانہ کی لتورگاج، تیریلدی اوشبو دیوانہ  
آنی تیرگوزماک اوچون گوییا کی لتوردی پروانہ

قویاشدېك<sup>1</sup> یوزونگ و ئردېك تیشینگ نینگ هجریده ای جان<sup>2</sup>  
كۆزوم نینگ یاشیدور یوز قطره و هر قطره ئردانہ

قدینگ كۆرساتمادینگ بیر تار ساچینگدین ساری پنہان<sup>3</sup>  
عنایت توغری گر یوقتور، نی بؤلدی بؤلسہ تؤلغانہ؟

انینگ اوسروك كۆزیدین باردی چون دینیم اوی<sup>4</sup> برباد  
مین و ای دوستلار موندین ناری می بیرلہ میخانہ

جما لینگ شمعی هجرانیدا بابر<sup>5</sup> اؤرتانیب باردی  
قاچان باشینگدین ابورولگای<sup>6</sup> کی لیب پروانہدېك یانہ؟

1 م: نېك.  
2 تۆپ، س، ت، م: ای آی  
3 تۆپ، س، ت، م: بیتار پنہان  
4 س، ت، م: ابوی.  
5 س، ت، م: هجر یندا چو بابر  
6 تۆپ: اویرولگای.

(74)

بۆلمادىم عمرومدا بىردم خاطر خرم بىلە  
گر ايليك تين<sup>1</sup> كى لسه، بىر دمنى كى چورمانگ غم بىلە

نى چە بۇلغاي يار هجرانى و دوران محنتى؟  
نقد عمروم آه كيم اوتتى<sup>2</sup> غم و ماتم بىلە

ظاهر اولغاي هر نفس بىر تون، ساچىنگ نىنگ هجرىدا  
اوتلوق آهيم دود يىنگلىغ چىقسە پىچ و خم بىلە

اي كۇنگول، تا كيم كۇروب مېن اول پرى دىن التفات  
اختلاط اېتماك منگا ياقماس بنى آدم بىلە

قطع اېتىب بابر بارىدىن چون سنگا كى لتوردى يوز  
باك اېماس يكروى بۇلسە، جملة عالم بىلە

<sup>1</sup> س، ت، توپ: دىن  
<sup>2</sup> ت: اوتتى.

(78)

نې چه رسوا بولغامېن عشق ایچره شیدالیغ بیله؟  
هیچ کیشی کورمایدورور عاشق بو رسوالیغ بیله

هر نې چه کیم توتتوم اوزنی پارسالیغ طوریدا  
بولدوم آخر شهره آفاق شیدالیغ بیله

مېن که هجرانینگدا قان یوتماق بیله معتادمېن  
منگا یوقتور هیچ نسبت عیش و<sup>1</sup> صهبالیغ بیله

شیخ شعریم منع ایتار، ییتمای بلاغت<sup>2</sup> لطفی غه  
نیلاگای یارب کیشی بو پیر نابالغ بیله؟

بابر بی دل نی عشقی نې لبار اتسه، نی عجب  
چونکه هرگز راست کی لماس عشق دانالیغ بیله

<sup>1</sup> ت ده «و» یوق.  
<sup>2</sup> م: بلاغات (؟)

(93)

قاچان بۇلغاي مشرف بۇلغامېن جانا جمالينگغه؟  
قوتولغايمةن فراقینگدين، يې تيشكايمةن وصالينگغه

كۈز آچغيل<sup>1</sup> باققالى كيم بۇلميشام يې مار<sup>2</sup> اول كۈزدىن  
لب آچقىل سۇرغالى كيم تشنه بۇلميش مېن زلالينگغه

اول آينىنگ يوزى بىرله توش بۇلوب دعوى حسن اېتتىنگ<sup>3</sup>  
يقين بۇلدى بو كون كيم اي قوياش، يې تتىنگ زوالينگغه

كبوتر اېلتاسىن خطىمنى، بۇلغاي گر قبول اېتسانگ  
كۇنگولنى باغلاسام اول نامه ينگليغ پر و بالينگغه

بې لىنگدين كيم خيالى دور بىراق دور مېن، مېنى ياد اېت  
اميدىم بار كه بابردىن يې تيشكايمةن خيالىنگغه

<sup>1</sup> سن، ت: آچقىل  
<sup>2</sup> س، ت، م: بې چاره  
<sup>3</sup> ت: ايسانگ، م: ايتسه ك.

(98)

ساقی ابرور عشرت چاغی، افسرده بؤلما دی بیله  
اوتتیک چاغیر کیلتور داغی، صحبت توتاشور<sup>1</sup> می بیله

کیلتور شراب نابنی، آماده قیل اسبابنی  
خوش توت<sup>2</sup> شب مهتابنی، چون باردور اول آی بیله

دوران غمین برباد قیل، عشرت اویین آباد قیل  
جان و کؤنگولنی شاد قیل، آواز چنگ و نی بیله

مجلس دا باردور سربسر، می نشئه سیدین شور و شر<sup>3</sup>  
بارینی مست و بیخبر قیل جام پی در پی بیله

همدرد یاری قانی کیم، بیر<sup>4</sup> غمگساری قانی کیم  
ابر بهاری قانی کیم بابر کی بی بیغلای بیله؟

1 ت: توناشتور (!؟) م: توناتور.

2 م: طوت.

3 ت: شور و شرع (!؟)

4 م: بر.

(101)

اول كه بيل لار، آي لار اوتكارگاي غم و ماتم بيله  
شاد و خرم بولماغاي نوروز ايللا، بيرام بيله

اول كه دوران نينگ اياغيدين دمام قان يوتار  
نشنه تاپماس گر اچار هر دور جام جم بيله

دپمه اي همدم ديار و يار سوزين كيم مي نينگ  
الفتيم يوق عالم اهلي بيرله، بل عالم بيله

سي ندين آيرو نيلاگاي مين عيد ايله نوروزني  
آي و بيل خوشتور سي نينگ بيرله اگر بولسام بيله

تارتيب افغان، آه اوروب، هجراندا بابر بيغلاسانگ  
نوحه توزگاي بزم غم اهلي بوزير و بم بيله

(108)

غربت<sup>1</sup>قه<sup>1</sup> سالدی چرخ مینی یوز جفا بیله  
یاد ایله مین غریبنی گاهی دعا بیله

پیحد وفا و مهر سنگا کورساتیب ابدیم  
سین هم ساغینغاسین مینی مهر و وفا بیله

چون قیلدی مینی اول بت چین زار و مبتلا  
ایشیم مینینگ<sup>2</sup> قالیب تورور امدی خدا بیله

کورمان فرحنی<sup>3</sup> بیردم اگر اندین آیرومین  
بیلمان الحنی بarmین آنینگ بیرله تا بیله

اول سروغه کرم قیلیبان ییتکور، ای صبا  
بابر نیازینی ییر اویوب، خوب ادابیله

1 م: غه  
2 م: یشم مینیک  
3 م: فرحنی

(113)

خوش اول كيم ياردين قطع ايلابان ترك ديار ايتسه  
جهان كي زماك بيله بي قيدليغنى اختيار ايتسه

آنينگدېك<sup>1</sup> بولسه كيم اصلا تفاوت بولماسه پيدا  
اگر بو دهر دون خوار ايلاسا، گر اعتبار ايتسه

جفادور جانغه بولماغليغ مقيد عالم اهليغه  
خوش اول آزاده كيم اېل نينگ اراسيدين کنار ايتسه

كيشى نينگ جانينغه دشمن، بلادور باشيغه بو اېل  
اگر باشين طفيل ايلاب وگر جانين نثار ايتسه

ديار و ياردين بابر جفا و جور كؤپ كوردى  
خوش اولكيم ياردين قطع ايلابان، ترك ديار ايتسه

---

<sup>1</sup> م: آنينگ دين.

(8)

اول که منگا یار دلنواز کۆروندی  
جورنی کۆرساتتی کۆب و آز کۆروندی

بۆلدى باشیم پست، پای بۆسیدا آخر  
گرچه بورون آسرو سرافراز<sup>1</sup> کۆروندی

سی نینگ اوچون اول که باش<sup>2</sup> اؤینامادی هیچ  
سنگا عجایب که عشقباز کۆروندی

عشق باریدا صلاح و توبه و تقوی  
بارچه سی تحقیق بیل، مجاز کۆروندی

دشمن جان اولدی، نی قیلاى سنگا بابر  
اول که منگا یار دلنواز کۆروندی

---

<sup>1</sup> م: سرفراز  
<sup>2</sup> م: بانسین.

(41)

ني چمن دا سرو بار اول قامت رعنا كې بي  
ني گلستان ايچرا گل بار اول رخ زيبا كې بي

ني جفا طوريدا بار دنيا ده اول بي مهردېك  
ني وفا بابيدا بار عالمدا مېن شيدا كې بي

دانه خالي مسيح آسا لبي نينگ اوستيدا  
ناتوان جانيمغه بولدى مایه سودا كې بي

ايلاسام كوييدا مأوا، نيلايين جنتنى كيم  
بار منگا اول حور كويى جنت المأوا كې بي

بزم ارا اي دؤستلار، ني مې كه قان ايچماك دورور  
ساقىي گر بولماسه اول شوخ بزم ارا كې بي

مينسه ابرش اول قوياش، كويمای ني تاي كيم بابرا  
مېنى كويدورماككا يي لدور مركب، اوت دور راكبي<sup>1</sup>

<sup>1</sup> بوييت «ت» ده يوق.

(49)

قدی شاخ گل دېک نگاریم قانی؟  
لبی غنچه دېک گلعداریم قانی؟

نی تانگ یوز نگار اولسه قان یاش بیلہ  
کہ اول یوزی گل، یاش نگاریم قانی؟

قرا کی چه لاردا کوزوم یاروتور  
اوشال شمع شبہای تاریم قانی؟

قرا کی چه لار کی لور اپردی برون<sup>1</sup>  
بو تون کی لمادی آہ، یاریم قانی؟

دېمانگ ترک عشقینی قیل اختیار  
بو ایشدا مینینگ اختیاریم قانی؟

فراقینگدا<sup>2</sup> کونگلومنی قان ایلاسانگ  
سنگا بؤلغای اول بی قراریم قانی؟

<sup>1</sup> م: برون  
<sup>2</sup> توپ، س، ت، م: فراقی ده.

(55)

شام ھجرانين منگا اول بي وفا كورساتماڭاي  
ھجر شامى اسرو مھلك تور<sup>1</sup> خدا كورساتماڭاي

وعدە ايلاب وصل كورساتماڭاي نېچە جانيمغە ھجر؟  
نېچە كۈنگلومگا جفا قيلغاي، وفا كورساتماڭاي؟

اول قرا كۆز ھجريدا تون دېك قراردى كوندوزوم  
يارب، انداق كوننى اول كۆزى قرا، كورساتماڭاي

آچماڭاي كۆزىنى تا سۆكماكا آغزىن آچماڭاي  
يوزىنى كورساتماڭاي تا يوز جفا كورساتماڭاي

عشق اىستار بولسە مجنون، ايلماڭاي پيرو ليغيم  
يولنى نې بىلماڭاي كىشى تا رھنما كورساتماڭاي؟

اوچقودېك<sup>2</sup> دور جان قوشى ھجراندا بابر آھيدىن  
كېل پرى، تعجيل ايلما جانيم هوا كورساتماڭاي

<sup>1</sup> س، ت، م: دور  
<sup>2</sup> س، ت، م: تېك.

(58)

یوز کؤرساتیب اولتورورسین ای آی  
یوق سین کی بی خودنما و خودرای

قدینگ الف و قاشینگ ابرور یا  
دپسام نی عجب اگرسینی آی

هم لاله یوزونگ قاشیدا پی رنگ  
هم سرو قدینگ باریدا بی پای

اوقونگ یوراکیمدا جا قیلیب تور<sup>1</sup>  
تاریب ینه اوقنی قیلمه بی جای

سیندین منگا یوز هزار حسرت  
سیندین منگا<sup>2</sup> بارمو هیچ پروای؟

اول یار اگر یاشورسه یوز آه  
اغیار غه گر کورونسه یوز وای

کولماس منگا صبح وصل بابر  
هر نی چه که شام هجر<sup>3</sup> بیغلای

<sup>1</sup> ت، توپ، س، م؛ دور  
<sup>2</sup> اصل، م؛ میندین سنگا (؟)  
<sup>3</sup> توپ، س، ت، م؛ هر نی چه که هجر شامی

( 59 )

غنچه دېك كۈنگلوم مې نېنگ گلزار مېلى قېلماغاي  
غم بېله بو تكان كۈنگول، گلگشت اېلا آچېلماغاي

رنگه رنگه گل لارېنگى باغبان عرض اېتما كېم  
ته به ته قانلىغ<sup>1</sup> كۈنگول گل آرزوسېن قېلماغاي

يۇقتور اول كېم گل يوزونگدين آيرو باقسام گل سارى  
غنچه ينگلىغ كۈنگلومه يوز خار غم<sup>2</sup> سانچېلماغاي

عارض و قدينگى تعريف اېتسالار يوز يېل، هنوز  
اي يوزى گل سرو قد، يوزدين بېرى اېتېلماغاي

سېندېن آيرېلدىم اېسه بۇلدى نصېبېم خار غم  
سېندېن اي گل، اېمدى بابر بېر زمان آيرېلماغاي

1 م: قانلىق.  
2 ت: هم.

(63)

گھبی ساغین، نی بۆلدى زارلارنى؟  
اونوتماغیل بورونقى<sup>1</sup> یارلارنى

سېنى كۆرماي يېراقدين زار بۆلدىم<sup>2</sup>  
بېرار ياد اېت يېراقدين زارلارنى

يوزونگدين آيرومېن خوار، اي عزيزيم  
كيشى گلدين آييرماس خارلارنى

كۆزونگ بېمارىمېن، مېندىن يوموب كۆز  
ينه آغرىتماغیل بېمارلارنى

سنگا بېر يۇل يىتار فكريدادورمېن  
اونوتما بېر يۇلى افكارلارنى

سنگا كۆنگلومنى آلدورديم جهاندا  
كۆروبمېن گرچه كۆپ دلدارلارنى

سېھى قدلارغه بابر، عاشق اؤلسانگ  
بورونراق كۆزلاگايىسېن دارلارنى

<sup>1</sup> ت، م: بورونقى  
<sup>2</sup> م: بۆلدىم.

(65)

يا قاشينگ ينگليغ اپگيلگان جسم زاريمنى مودي؟  
يا ساجينگدېك تيره بولغان روزگاريمنى مودي؟

كوندوز اولسا تونگاچه ايتايمو بي پايان غميم؟  
كي چه بولسه تانگهچه<sup>1</sup> بو حال زاريمنى مودي؟

هجر قاتل بيرله كؤنگلوم حالتين مو شرح ايتاي؟  
درد مهلك ايچره جان بي قراريمنى مودي؟

تيلبه و مدهوش و بي خود دېمه كيم قيلدى سيني؟  
لعلى ميگون، سوزى مل، كوزى خماريمنى مودي؟

بابر، اول آي نينگ قوياش دېك عارضى هجرانيدا  
تانگه ديگرو هر كي چه يولدوز ساناريمنى مودي؟

<sup>1</sup> س، ت، م: تانگه ديگرو

(70)

زهد کیتتی اېسه کرم قیلدی  
عشق کیلدی و محترم قیلدی

اول الف بویلوک آیینگ عشقی  
مینی عالم ارا علم قیلدی

کۆزی و زلف و آغزی فرقتیدا  
فلک آخر مینی عدم قیلدی

کۆنگلوم اورتاندى هر دم آھیمدین  
مگر اول ییل بو اوتنی دم قیلدی؟

قاشی یالار جفاسیدین بو چرخ  
میینگ آتیمغه اوق رقم قیلدی

چنگ غمدین قوتولمادی بابر  
نیچه کیم ناله زیرویم قیلدی

(71)

كۆرماڭاي اېردىم جمال عالم آرا كاشكى  
بۇلماڭاي اېردىم بارى عالمغه رسوا كاشكى

عشق باغى نىنگ نهالى غم، برى حرمان اېمىش  
قىلماڭاي اېردىم بوڭلشننى تماشا كاشكى

قىلماڭاي اېردى كۆنگول عشقن هوس، بل تىلگا هم  
دى چماڭاي اېردى آنىنگدېك لفظ اصلا كاشكى

قاشى يالار كۆييدا عمر شريف اېتكونچه صرف  
قىلماڭاي اېردىم مسجد و محراب ارا جا كاشكى

اختيار اېت اوزگا ايش بابر كه حاصل بۇلماڭاي  
عشق و وصل و عيش ايلا عشرتتېن<sup>1</sup> الا كاشكى

---

<sup>1</sup> ت، م: دىن

(83)

یاز بۆلدی و بۆلدی ینه جنت کئی بی یازی  
خوش اول کیشی کیم عیش ایله اوتگای قیش و یازی

دوتاره اونی عیش و فراغتنی بی رور یاد  
مطرب قه<sup>1</sup> قولاق توت که نی دپر نغمه دا سازی

چون قبله م ابرور یار، قیلای قاشیدا سجده  
ناصرح سوزینی نیلای، اېماس سوزی نمازی

بوتی لبه و مدهوش دل و جانغه نی خوشتور<sup>2</sup>  
گه قهر و عتابی بیله گه عشوه و نازی

توت مغنتم اول یارنی بابر که جهاندا  
محمود کیم اپردی، نی کیشی اپردی ایازی؟

<sup>1</sup> م: غا.  
<sup>2</sup> ت، م: دور.

(84)

دېمانگ اۋقىنى تىمىغە بلاى جان كىلدى  
حياتسىز بدنيمغە اۋقى روان كىلدى

حيات سووينى قۋى كىم لىبىدىن آلدېم كام  
بار اي خضر كه منگا عمر جاودان كىلدى

سپهر گۋيىنى كۈك اېورولور كى لىب هركون  
ني يىر<sup>1</sup> دورور بو كه رفعتت<sup>2</sup> آسمان كىلدى

خوش اول كه بىر كىشى كۈزوم يۈلدا اېركاندا  
سىوينچى دېب، يوگوروب يىتسه كىم فلان كىلدى

فراق ارا اولاريمدا يىتشتى<sup>3</sup> اول جانان  
خداغه شكر قىلاى كىم اولار زمان كىلدى

عدم يۈلغىغه كۈنگول كىردى عشق داغى بيله  
بو يۈلدين اۋتمادى هر كىم كه بى نشان كىلدى

فراغت اىستار اېسانگ، بۇل جريدە اي بابىر  
كه جان و تنغه غم و غصه خان و مان كىلدى

1 ت، م: بىر(?)  
2 س، ت، م، دىن.  
3 م: بىتشتى.

(85)

باش دا گر یوقتور جلالت گوهریدین افسری  
یانیمہ بس دور مذلت تو فراغیدین بستری

کیرگالی کؤکسوم ارا کؤنگلوم، ایشیم کویماک دورور  
میں نی چوک کویماہی کہ کؤکسوم ایچرہ باردور اخگری؟

صبر و هوش و عقل و دینیمنی آلیب تور<sup>1</sup> نیلایین  
سرو قدی، گلرخی، ریحان خطی، نسریں بری

کیرپیکى دېك<sup>2</sup> خنجریں اېل کؤکسی گا کورگان زمان  
کؤزومه هر کیرپیکین یارب که قیلغیل خنجری

اېرشینی یی لدورب یی تکاج، ییقیلدیم دؤستلار  
آه کیم عمرور<sup>3</sup> درختینی ییقیتی صرصری

گنج حسنیدا کؤرونک زلفی بیلہ گلگونہ سین  
گؤییا اؤت سالدی هر یان گنج اوزره اژدری

هجر شامیدین می نینگ قان یوتماغیمنی یاد اېتینگ  
چی کسانگیز اول نازنین بیرلہ صبوخی ساغری

هر نی چوک تور<sup>4</sup> عمرنی بابر خوش اؤتکارماک کی راک  
کیم بو بیس کون عمر غمگین بؤلغالی قیلماس گری

1 س، ت، م: دور.  
2 ت، م: کیرپیکى دین.  
3 م: عمرور (۴)  
4 ت، م: دور

(99)

بحمدالله كه اول گل دا وفادين بار اېميش بويي  
جفا تركين قيلول اېرميش ينه ترك جفا جويي

قدم رنجه قيليپ باشيمغه كي لگايمو دېبان<sup>1</sup> اول آي  
توتوب مېن پاي دېواري، قيليپ مسكن سر كويي

ساچينگ بې لينگچه و بې لينگ داغي ساچينگ<sup>2</sup> كي بې باريك<sup>3</sup>  
لطفات ايچره يوق فرقي بو ايكي نينگ سر مويي

ميسر بولسه، بيلگيل كيم باري عالمدين ارتوق دور  
كبابي و مې نابي و مهتابي و مهر و يي

اېشيتتيم التفات آيلا، دېميش سېن كيم دورور بابر  
فقيري، نامرادي، بې سرو پايي، دعا گويي

<sup>1</sup> م:ك: دېب  
<sup>2</sup> ت، م: ساچي  
<sup>3</sup> ت، م: باريك (!؟)

(104)

توناکون بیرله بوتون<sup>1</sup> مجلسی اسرو خوش ابدی  
مجلس اهلی باری دلخواه و باری دلکش ابدی

باری نینگ سوزی ابدی خوب و لطیف و رنگین  
نی پریشان و نی بی معنی و نی چرماش ابدی

یخشی می یوق ابدی و نشئه می یخشی ابدی  
ناخوش ابل یوق ابدی و اسرو هوای خوش ابدی

باری احباب ابدی حاضر، باری اسباب ابدی جمع  
ساز و خواننده بیله نقل و می بی غش ابدی

گاه پرخنده ابدی ابل بسی سرخوشلوق تین  
مستلیغدین ینه گاه ابل کوزی تولا یاش ابدی

بارچه تعظیم قیلیب، بیر بیرینی مستانه  
گاه باش ته ایاق ابردی، گاه<sup>2</sup> ایاق ته باش ابدی

تون یاریمیغه چه<sup>3</sup> بونوع ابدی و آندین سونگ  
مجلس اهلی نینگ ایشی هرساریغه تارقاش ابدی

<sup>1</sup> ت، م: تونکون بیرله بوتون.

<sup>2</sup> ت: گاه

<sup>3</sup> ت: یاریم لیغی چه (؟)، م: یاره لیغی چه (؟)

مېن ايليك تين<sup>1</sup> باريب اپرديم، توتوب ايلگيمنى بيراو  
مېنى اويغانتى<sup>2</sup>، كوز اچتيم ايسه اول مهوش ابدى

تارتىب ايلگينى، قوچوب بؤينينى<sup>3</sup>، آغزىنى اوپوب  
تانگه چه اويناماق ايش اپردى، نى خوش اويناش ابدى

بابر ار هرزه دېدى، مجلس اېلى عيب اېتمانگ  
كرم ايلانگ، انى معذور توتونگ<sup>4</sup>، سرخوش ابدى.

---

1 ت، م: دین.  
2 ت، م: اويغاندى  
3 م: بؤينونى  
4 م: طونونگ.

(105)

یاز فصلی، یاز وصلی، دؤستلارنینگ صحبتی  
شعر بحثی، عشق دردی، باده نینگ کیفیتی

یاز فصلیدا چاغیر ایچماک نینگ اوزگا حالی بار  
کیمگا بو نشئه میسر بولسا، باردور دولتی

عشق دردینی چی کیب هرکیم که تاپسه وصل یاز  
اول زمان بؤلغای اونوت یوز ییلغی هجران شدتی

دؤستلارنینگ صحبتیدا نی خوش اؤلغای بحث شعر  
تا بیلینگای هر کیشی نینگ طبعی<sup>1</sup> بیرله حالتی

گر بو اوچ ایشنی موافق تاپسانگ، اول اوچ وقت ایله  
موندین آرتوق بؤلماغای بابر، جهان نینگ عشرتی

<sup>1</sup> م: طبع.

(107)

اول عهد ايله پيمان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى؟  
اول لطف ايله احسان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى؟

كيتتيم مي حيران ايشيكنگدين<sup>1</sup>، دېمادينگ هيچ  
اول تېلبه<sup>2</sup> حيران قانى؟ اي يار، ني بۇلدى؟

يوز كۇرساتيبان اېل ايچيدا لطف ايتار اېردينگ  
اول لطف نمايان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى<sup>3</sup>؟

سېنينگ سارى بارې كۇنگول ايستاب، تاپاآلمان  
سېنينگ سارى بارغان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى<sup>4</sup>؟

جانيمغه دوا سوزينگ<sup>5</sup> اېدى، سوزلامادينگ، آه  
جان درديغه درمان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى؟

مونداق مو اېدى عهد كه بابرنى اونوتتونگ؟  
اول عهد ايلا پيمان قانى؟ اي يار، ني بۇلدى؟

1 م: ايشيكنك دين.

2 م: تلبه.

3 م: بوييت «م» و «ت» ده يۇق.

4 م: بوييت «م» و «ت» ده يۇق.

5 م: سوزونگ

(110)

شکر لله عیش یوزلاندى و محنت قالمادی  
ییتتی ایام وصال و<sup>1</sup> شام فرقت قالمادی

یوزلانیب امن و فراغت، غصه و غم بۆلدى رفع<sup>2</sup>  
عیش و عشرت کىلدى و رنج و مشقت قالمادی

محنت هجران که آندین چاک، چاک اپردی کؤنگول  
بۆلدى راحتقه مبدل، اول جراحت قالمادی

مرتفع بؤلغاندا هجران، کىل توقف قیلما کیم  
انتظارینگنی چى کارگا اوزگا طاقت قالمادی

وصلینگا ییتکوردی دوران عاقبت بابرنی، شکر  
ایمدی دوراندین منگا اصلا شکایت قالمادی

<sup>1</sup> م: وصاله  
<sup>2</sup> م: دفع

(117)

ينە بېر كۆز غمىدىن خستە كۇرارمېن اۋزنى  
ينە بېر زلفاغە وابستە كۇرارمېن اۋزنى

لبى نىنگ حسرتىدە زار تاپارمېن جاننى  
كۆزى نىنگ فرقتىدا خستە كۇرارمېن اۋزنى

كۆزىدىن اول قاشى يا گرچە مېنى سالىدى بىراق  
لېك اول آى قاشىدا<sup>1</sup> پيوستە كۇرارمېن اۋزنى

زلفى زنجىرىغە تا بۇلدى كۇنگول وابستە  
شكر، بابىر كېبى وارستە كۇرارمېن اۋزنى

---

<sup>1</sup> ت، م: قاتىدا

حبیب بۇلسە اېدى، يا رقيب اۇلسە اېدى  
رقيب اۇلسە اېدى، يا حبیب بۇلسە اېدى

كۈنگولگا محنت و غم، هر نى بۇلسە، بۇلسە اېدى  
كە يارغە قاتىلىب، غىردىن قوتۇلسە اېدى

فراق شەرىدا بۇلغونچە، كاش كۈيونگدا  
تنىم سونگاگ بۇلوبان، سونگاگىم اوكولسە اېدى

چمندا سرونى اۆلتور غوزوب تورور يوروشى  
قيامتى قۇپاريب تور، آت اوزره اۆلتوروشى

مېن شكسته نى قىستاب كۈنگولنى غنچه قىلور  
قاشىنى چىتماغى بىرلە، تار اغزىنى بوروشى

سۈروب غمىمنى، تعجب قىلىپ، لىين تيشلار،  
نى خوشتورور منگا اپرنىنى تيشلابان سۈروشى

تورار رقيب چرايىن تۇرش قىلىپ دايم  
تېلى چوچوك صنمىم، يخشى دور مو بو توروشى؟

كۇرار رقيبىنى دايم، خيال اپتار مېنى غير  
نى ايلگاي آنگا باپر، كه غير دور كۇروشى<sup>1</sup>

<sup>1</sup> بو غزل تكملة دن آلىندى.

## مصنوع شعر

(16)

تیشینگ دُر، لبینگ مرجان، خدینگ گل، خطینگ ریحان  
یوزونگ خور، ساچینگ عنبر، سؤزونگ مل، مینگینگ مینان

مینان مینگینگ، سؤزونگ مل، عنبر ساچینگ، یوزونگ خور  
ریحان خطینگ، خدینگ گل، مرجان لبینگ، تیشینگ دُر

تفاخر کوزوم کؤنگلوم، قیلورلار مگر باردور  
کؤزونگا کؤنگول واله، یوزونگا کوزوم حیران

حیران کوزوم یوزونگا، واله کؤنگول کؤزونگا  
باردور مگر قیلورلار، کؤنگلوم، کوزوم تفاخر

تفکر نی چه قیلسام، تاپیلماس سینیگ مثلینگ  
پری دپک سینی کوردوم، اپماس سینی مگر انسان؟

انسان مگر اپماس سینی، کوردوم سینی پری دپک  
مثلینگ سینیگ تاپیلماس، قیلسام نی چه تفکر

بلا دور منگا هجرینگ، دوا دور منگا وصلینگ  
عتابینگ منگا آفت، حدیثینگ منگا درمان

درمان منگا حدیثینگ، آفت منگا عتابینگ  
وصلینگ منگا دوا دور، هجرینگ منگا بلا دور

بابر چو<sup>1</sup> سنگا قل دور، نظر قيل انگا زنها  
تاپيلماس ينه بير قل، آينگ دپک سنگا اي جان

اي جان سنگا آينگ دپک، بير قل ينه تاپيلماس  
زنهار انگا نظر قيل، قل دور سنگا چو بابر<sup>2</sup>

---

1 م: چو بابر  
2 بو شعر «ت» ده يوق.

# رباعى لار

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

جانا بیتیکینگ که بۆلدى مرقوم منگا  
محنت بيله غمنى قیلدى معدوم منگا  
كۆرگاج آنی گرچه شاد بی حد بۆلدوم  
مضمونى ولی بۆلمادی معلوم منگا  
\* \* \*

نی عشرت و عیش اوچون می ناب منگا  
نی طاعت اوچون گۆشه محراب منگا  
نی فسق قیلورغه باردور اسباب منگا  
نی زاهد اولورغه طاقت و تاب منگا  
\* \* \*

تا بۆلغالی دلدار اوشال آی منگا  
حالیم نی بیلیب قیلمادی پروای منگا  
مېن اسرو خراب و یار کۆپ مستغنی  
ای وای منگا، وای منگا، وای منگا  
\* \* \*

خوش اول که کوزوم توشسه سینینگ کوزونگا  
بی واسطه حالیمنی دېسام اوزونگا  
پیرمای سوزومه جواب، اچیغلانه سین  
قیلدینگ مېنی محتاج چوچوک سوزونگا

اسرو کۆپ اپمیش جرأت و همت سیزگا  
رؤزی قیلغای خدای نصرت سیزگا  
مردانه لیغینگیزی باری ابل بیلدی  
رحمت سیزگا، هزار رحمت سیزگا  
\* \* \*

تا قیلدی مینی فراق ارا یاد حبیب  
مهجور کؤنگولنی ایلادی شاد حبیب  
گر وصل میسر اولماسا، نیتای ای بابر  
فریاد حبیب و آه و فریاد حبیب!  
\* \* \*

ای قامتی سرو و لب لاری آب حیات  
بو دور تیلکیم که یی تکامین وصلینگا بات  
هجرینگدا منگا نی صبر قالدی، نی ثبات  
یا کدل بو ساریغه، یا مینی اوزونگا قات  
\* \* \*

بو قاضی فاسق که ییباردیم سنگا بات  
سین داغی اوزاتقیل بات و هم بدرقه قات  
گر خاطرینگ ایستاسا، ییبارگیل سوغات:  
معجون و شراب و آب نارنج و نبات

کېلدی رمضان و مېن تقی باده پرست  
عید اولدی و ذکر می قیلور مېن پیوست  
نی روزه و نی نماز، بییلار، آی لار  
تون، کون می و معجون بیله دېوانه و مست  
\* \* \*

بۆلدوم مېن آشفته حیران مردود  
قیلغیل مددی که بۆلدی امکان نابود  
دنیا بیله عقبادا رجوعوم سنگادور  
ای ایکی جهان نینگ شهی، سلطان محمود  
\* \* \*

مطرب که اونینی هر کیشی گوش قیلور  
جان بیرله کۆنگولنی زار و مدهوش قیلور  
مقصود نی دور که اپلنی یاد ایتکاندا  
اول دایره دا بیزنی فراموش قیلور؟  
\* \* \*

دشمن نی که بو دهر زبردست قیلور  
نخوت می دین بیر نی چه کون مست قیلور  
غم پی ما که پی تکورسه باشینی کؤکا  
آخر ینه یی ر کبی بی آنی پست قیلور

كۆزونگ باری اپل كۆنگلینی<sup>1</sup> مست اپتكوسیدور  
غمزهنگ باری مستلارنى پست اپتكوسیدور  
كۆپ زاهد و پارسائی بابر ینگلیغ  
لعلینگ هوسی بادهپرست اپتكوسیدور  
\* \* \*

ایشلار باری كۆنگولداكى دېك بؤلغوسیدور  
انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور  
اول غله و مهمل كه دېب اپردینگ، بیلدیم  
مهمل غه بوی و غله دین اوی تولغوسیدور  
\* \* \*

هرکیم كه وفا قیلسه، وفا تاپقوسیدور  
هرکیم كه جفا قیلسه، جفا تاپقوسیدور  
یخشی کیشی كورماگای یمانلیق<sup>2</sup> هرگز  
هرکیم كه یمان بولسه، جزا تاپقوسیدور  
\* \* \*

بو تېلبه كۆنكول كه عشق انینگ سودی دور  
احباب نینگ اختلاطی مقصودی دور  
هجران چي کيب احبابنی هرکیم كه كورار  
خوش دولتی و طالع مسعودی دور

<sup>1</sup> س، ت: باری ساغلارنى  
<sup>2</sup> سن، ت: یمانلیغ

هجران قفسی‌دا جان قوشی رم<sup>1</sup> قیلادور  
غریت بو عزیز عمرنی کم قیلادور  
نی نوع بیتای فراق و غریت شرحین  
کیم کۆز یاشی نامه نینگ یوزین<sup>2</sup> نم قیلادور  
\* \* \*

جسمی‌دا ایسیتمه کوندا محکم بۆلادور  
کۆزدین اوچادور اویقو چو آقشام بۆلادور  
هر ایکالاسی غمیم بیله صبریم‌دپک  
بارغان سایی<sup>3</sup> بو آرتادور، اول کم بۆلادور  
\* \* \*

یارب، مین‌دا نی یخشی طالع باردور  
کیم بخت مطیع و یار تابع باردور  
معدور توت ار وصلینگا<sup>4</sup> کی چراک<sup>5</sup> یی‌تسام  
نی چاره قیلای؟ آزغینه مانع باردور  
\* \* \*

خاطرنی بهار فصلیدا گشت آلودور  
کۆز نورینی رنگ لاله و دشت آلودور  
خوش اول که تلالاردا یوروب سیر اپتسه  
بو فصلدا کیم لطیف و دلکش تالادور

1 ت: دم (!؟).  
2 توپ: یوزی.  
3 ت: ساری.  
4 س، ت: وصلینگه.  
5 کی چراک.

اي كيم قوياش اول يوزونگ، هلال اول قاش تور  
پولاد دورور<sup>1</sup> كۈنگلونگ و باغرينگ تاش دور  
ناممغه اگر يخشى جوايىنگ يوقتور  
سۈكماك بيله ياد ايلاسانگ هم خوشتور  
\* \* \*

هجري ارا آرام و قراريم يوقتور  
وصليغه يي تارگا<sup>2</sup> اختياريم يوقتور  
كيمگا آچايىن راز، كه يوق محرم راز  
غم كيمگا دېين، كه غمگساريم يوقتور  
\* \* \*

اولكيم انگا علم<sup>3</sup> ايچره غالب يوقتور  
دېرلار كه<sup>4</sup> پېرى كي لورغه راغب يوقتور  
دېديم كه بو سۈز راست اېماستور<sup>5</sup>، نېگاكيم  
طالب نې تيلار اندا كه طالب يوقتور؟  
\* \* \*

توز آه، ظهيرالدين محمد بابر  
يوز آه، ظهيرالدين محمد بابر  
سررشته عيشدين كۈنگولنى زنهار  
اوز، آه ظهيرالدين محمد بابر

1 ت: دور.  
2 ت: بيلارغا.  
3 ت: عالم.  
4 ت: دېديم كه (?).  
5 س، ت: دور.

قایغونگنی چي کا، چي کا قاریب تور<sup>1</sup> بابر  
رحم ایله که اوزیدین باریب تور بابر  
نارنج ییباردی سنگا کیم بیلگایسین  
یعنی که بو نوع سار غاریب تور بابر  
\* \* \*

بابر، نی چه بو دهر مینی زار ایلار؟  
صبریمنی کم و غمیمنی بسیار ایلار؟  
تا دهر دورور، بو دور انینگ رسمی کیم  
آیریب کیشینی عزیزیدین، خوار ایلار  
\* \* \*

قیش بۆلدى و بۆلدى بارچه تام و تاش قار  
جمعیتی بار کیشیگا باردور خوش قار  
بو قیش دا یمان یؤل و پریشان حالیم  
یارب، مینی یخشیلیغ<sup>2</sup> ساری باشقار  
\* \* \*

ارباب حسد سوزیگا بوتتونگ،<sup>3</sup> اوخشار  
بیگانه لیغ<sup>4</sup> اطوارینی توتتونگ، اوخشار  
بیر داغی ساغینمادینگ بو فرصت ته<sup>5</sup> مینی  
مینی خسته نی ای یار اونوتتونگ، اوخشار

1 س، ت: دور. برچه مصرع لرده  
2 س، ت: لوق.  
3 س: بوتتونگ.  
4 س: بوتتونگ.  
5 س: لوق.  
س: فرصت ده.

وصلينگا<sup>1</sup> كۈنگول قياس سيز طالب تور  
هجرينگ ارا اختيار سيز قاليب تور  
مشتاق ليغيم شرحيني دى آلماس مېن<sup>2</sup>  
ديدارينگا اشتياق كۈپ غالب تور  
\* \* \*

اي باد صبا، ايله خراسانغه گذر  
مې ندين دېگيل اول يار پريشانغه خبر:  
نېچه سفر اۈز كۈنگلونگ اوچون قيلغايسىن؟  
اېمدى بيزينگ اوچون ايلا بويانغه سفر  
\* \* \*

كۈپدين بيري كيم، يار و دياريم يۇقتور  
ببر لحظه و ببر نفس قراريم يۇقتور  
كېلديم بو سارى اۈز اختياريم بېرله  
لېكن باروريمدا اختياريم يۇقتور  
\* \* \*

قېش گرچه زمان منقل و آتش تور  
لېكن بو شتا هندته كۈپ دلکش تور  
هنگام نشاط و باده بې غش تور  
مى بولماسه، معجون داغى بولسه خوش تور<sup>3</sup>

1 س، ت: وصلينگغه  
2 ت: ديبه آلماس مېن.  
3 بورباغى «ت» ده يۇق.

احباب که بزمیدا گلستان خس<sup>1</sup> تور<sup>2</sup>  
یوق لیک الار بزمیدا بیزگا دستور  
گر سیزدا<sup>3</sup> حضور بیرله جمعیت بار  
یوز شکر<sup>4</sup> بو جمع بی حضور اپرماس<sup>5</sup> تور  
\* \* \*

یوز شکر دی، بابر که کریم غفار  
پیردی سنگا سند و هند و ملک بسیار  
ایسیق لیغیغه گر سنگا یوقتور طاقت  
ساووق یوزینی کورای دپسانگ، غزنی بار  
\* \* \*

کؤنگلومدا اوت و ایکی کوزومدا سو دور  
مین خسته غه رحم قیل که حالیم بو دور  
غم کوندوزی و فراق شامی ینگلیغ  
تون، کون منگا نی قرار و نی اویقو دور  
\* \* \*

بو یاغلیغ کیم باغ جهان<sup>6</sup> چاغلیق دور  
جان رشتهسی هر رشتهسیغه باغلیق دور  
تن تاری یوزوم آلتونی دپک تور، سین سیز  
کؤر، اول ایکی دین نمونه، بو یاغلیق دور

1 بابرنامه: حسن تور.  
2 ت: س: دور.  
3 ت: سردا بابرنامه: اول دا.  
4 ت: بی شکر (؟)  
5 بابرنامه: ایمان.  
6 باغ جهان آرا که اشاره قیلینگن.

جسمیما ایسیتمه تابیدین آتش دور  
جانیمغه بلا و غصه بی برکش<sup>1</sup> دور  
کۆپ درد ایله غمدین منگا ناخوشلوق ابدی  
سین سؤرغالی ای حبیب، کؤنگلوم خوش دور  
\* \* \*

دبوانیمه نی ربط و نه ترتیب دور(ور)  
نی جدول و نی لوح و نی تذهیب دور(ور)  
گر<sup>2</sup> سنگا ییباردیم آنی، عیب ایلاماکیم:  
دبوانینگنی تیلارگا تقریب<sup>3</sup> دور(ور)  
\* \* \*

دیلماس کؤزومه قویاش دی بی گر اینگ دور  
یاقماس منگا گر آی مینگی ینگلیغ مینگ دور  
گل بیرله گل ایچره فرق اپتالماس مین،  
گلخن بیله گلشن منگا ابدی تی نگ دور<sup>4</sup>  
\* \* \*

ای قورغان اہلی، قالدیمو درمانلارینگیز؟  
چیقما، نی دورور<sup>5</sup> بو جهل قیلغانلارینگیز؟  
جاندپک کیشیلار آچلیغیدین چون چیقادور  
سیز چیقماسانگیز، چیقسه دی راک جانلارینگیز

1 ت: بی بارکش (؟)  
2 ت: گجه  
3 ت: تقدیر (؟)  
4 تکمله دن آئیدی.  
5 ت: میدورور.

احباب، بیغیلماقنی فراغت توتونگیز  
جمعیتینگیز بارینی دولت توتونگیز  
چون گردش چرخ بو دورور، تی نگری اوچون  
بیر، بیرنی نیچه کونی غنیمت توتونگیز  
\* \* \*

هجرینگ غمیدین عاقبت اولگوم، قراکوز  
یوز غصه و اندوه ایلا بارگوم<sup>1</sup>، قراکوز  
وصلینگ بیله قیلما دینگ علاجین بابر  
مشکل که فراقینگدا تی ریلگوم قراکوز  
\* \* \*

اظهار لطافت و ظرافت قیلاسیز  
هر نکته دا یوز تومان کتابت قیلاسیز  
گر هند ایشی تی سکاری ابرماس، نی اوچون  
ایسیغ ییردین ساووغ ظرافت قیلاسیز  
\* \* \*

آزار ایله نیچه گفتگو قیلغایسیز؟  
آزرده بؤلورنی جستجو قیلغایسیز  
مونچه که کونگول لارگا پی تیشتی آزار  
می بیرله مگر که شستشو قیلغایسیز

<sup>1</sup> قافییه گه قره گنده، "بؤلگوم" بؤلگن بولسه کی ردهک.

حمام که تا مسکن جانانه اېمیش  
اندا پری لار حسنیغه دېوانه اېمیش  
اول خود پری دور، بارچه ملازم لاری هم  
القصة (که) حمام، پریخانه اېمیش  
\* \* \*

حسن اهلینغه زار و مبتلا کوز اېرمیش  
جانیم بیله کونگومگا بلا کوز اېرمیش  
فهم ایلادیم اېمدی بابرا، عشق ایچره  
کوزومنی قرارتقان، قراکوز اېرمیش  
\* \* \*

هر حظ که خلیق اندین ایریلماس اېمیش  
اول حظ مزه سی و قدرینی بیلماس اېمیش  
معجون و بسیط و بوزه و لوت یکی<sup>1</sup>  
بیر جرعه چاغیر دُردی ایشین قیلماس اېمیش  
\* \* \*

بو خسته کونگول اېرور وصالینگ بیله خوش  
جانیم هم اېرور سی نینگ جمالینگ بیله خوش  
هجران غمی گرچه اسرو ناخوشتور، لیک  
فکرینگ بیله شادمین، خیالینگ بیله خوش

<sup>1</sup> ت: پوست یکی (؟)

چون باردی خدای رحمتیغه اول یاش  
نی فایده توکمک غم هجرانیده یاش؟  
اول یاش غم هجرانیده کوپ یاش توکتونگ  
بیر یاشینگ اوچون خدای بی رسون یوز یاش  
\* \* \*

ای کیم باری شعر اهلیغه سین خان ینگلیغ  
شعرینگ باری شعرلارگا سلطان ینگلیغ  
مضمونی انینگ خطی سوادى ایچرا  
ظلمت اراسیدا آب حیوان ینگلیغ  
\* \* \*

نی یار وفا قیلغوسی آخر، نی حریف  
نی صیف و شتا قالغوسی باقى، نی خریف  
یوز حیف، که ضایع اوتادور عمر عزیز  
افسوس، که باطل بارادور عمر شریف  
\* \* \*

الفت توتای ار بار اېسه تألیف شریف  
انصاف بی رای گر اولسه تصنیف شریف  
معروف دورور اېل ایچره تعریف شریف  
بولغای شرفیم کی تورسه تشریف شریف

اندین بیری کیم قصدیم اوچون توردی فراق  
یوز درد و الم نی منگا یی تکوردی فراق  
می نی ایشیکینگدین، نی تایین سوردی فراق  
قیل چاره، یوق ابرسه می نی اولتوردی فراق  
\* \* \*

می ترکینی قیلغالی ابرورمین غم لیق  
بار تیره کونگولگا هر زمان درهم لیق  
غم بیرله فسرده لیق هلاک ایتتی می نی  
می بیرله ابمیش شادلیغ و خرم لیق  
\* \* \*

آلوده یوز تومان معاصی بولماق  
یوز رنج و تومان عذاب خاصی بولماق:  
کۆپ یخشی اپکین اهل خردنینگ قاشیدا  
کیم آخیریتیبان آتانی عاصی بولماق  
\* \* \*

کیم بار<sup>1</sup> انگا علم طالب علم کی راک  
اورگانگالی علم، طالب علم کی راک  
می ن طالب علم و طالب علمی یوق  
می ن بارمین علم طالبی، علم کی راک

<sup>1</sup> ت: بار.

یوزونگ بیله لب لارینگ ابرور گل، مل<sup>1</sup> دپک  
بلکیم<sup>2</sup> یوزونگ آلیدا ابرور گل، قل دپک  
بابر کی بی عشق دین دم اورمایدور ابدیم  
ای گل، مینی عشقینگ ایلادی بلبل دپک  
\* \* \*

بابرنی بورون محرم اسرار ابتتینگ  
وصلینگغه بی ریب یول، اوزونگا یار ابتتینگ  
آخر باردینگ داغی آنی زار ابتتینگ  
هجران المی بیرله گرفتار ابتتینگ  
\* \* \*

لطف ابتتینگ<sup>3</sup> و کونگول<sup>4</sup> بیله جان اورگاتتینگ<sup>5</sup>  
وصلینگ بیله ای جان و جهان، اورگاتتینگ  
بو قاتلا یمان راق اولسه حالیم سین سیز  
عیب ایلماگایسین، که یمان<sup>6</sup> اورگاتتینگ  
\* \* \*

خطینگ بیله کونگلاکینگ که ارسال ابتتینگ  
قیغو بیله محنتیمنی پامال ابتتینگ  
اول خط بیله خاطریمنی خرسند ایلاب  
بو کونگلاک ایله کونگولنی خوشحال ابتتینگ

1 ت: گل و مل.  
2 ت: س: یلکه.  
3 ت: ایتسانگ.  
4 ت: کونگول.  
5 ت: اورگاتسانگ. (برچه مصرعہ)  
6 ت: و یمان.

كۆز شمعینی یاروتقالی مهوش کیلدینگ  
صبر اوینی کؤیدورگالی آتش کیلدینگ  
قیلدینگ مینی کیلگانیگ بیله منتدار  
رحمت سنگا، یخشی قیلدینگ و خوش کیلدینگ!  
\* \* \*

سین سیز نی چه غم بیرله ملالی کؤرالینگ؟  
هجرینگ نی چه بؤلغوسی؟ وصالی کؤرالینگ  
هجرینگدا نی چه خیال ایله اوتکارالینگ؟  
لطف ایله و کیلگیل که جمالی کؤرالینگ  
\* \* \*

ای کیم یاسابان یوزونگنی خورشید ایتتینگ  
فرقت المینی جانگه جاوید ایتتینگ  
مین سینی دېدیم، سین اوزگانی قیلدینگ یاد  
نومید اولغیل، چون مینی نومید ایتتینگ  
\* \* \*

یاتلارنی کیراک که آشنا کم قیلسانگ  
هرکیم که وفا قیلسه، جفا کم قیلسانگ  
نومید بؤلور بارچه وفادارلارینگ  
گر شه نظرینگ بیرله وفا کم قیلسانگ

هجران ارا یاد ایتیب می نی شاد ایتتینگ  
مهجور کونگونلی غمدین آزاد ایتتینگ  
نی لطف ایدی، ای<sup>1</sup> حور پریزاد، ایتتینگ  
گویا که بوزوق کعبه نی آباد ایتتینگ<sup>2</sup>  
\* \* \*

هر ییردا که گل بؤلسه، تیکان بؤلسه، نی تانگ  
هرقاندا که می، دُریدن بؤلسه، نی تانگ  
شعریم دا اگر هزل، اگر جد، کی چورونگ  
یخشی باریدا اگر یمان بؤلسه، نی تانگ  
\* \* \*

هجران غمیدین نی چه شکایت قیلالینگ؟  
کیل کیل<sup>3</sup> که وصالدین حکایت قیلالینگ  
تی نگری حقی بیزنی دهب، اگر سین کی لسانگ  
کونگونگداکی دپک لطف و عنایت قیلالینگ<sup>4</sup>  
\* \* \*

کیل کیل<sup>5</sup> که دمی اولتوروبان می ایچالینگ  
دنیا غم و رنجی دین زمانی کی چالینگ  
چون عیش و نشاط لشکری صف توزدی  
ای محنت و غصه خیلی، سیزلار بیچالینگ<sup>6</sup>

1 س، ت: اول.  
2 آباد ایتتینگ.  
3 ت: کی لگیل.  
4 «ت» ده همه ردیفقر: قیلالین.  
5 ت: کی لگیل.  
6 ت: سجالینگ (9؟، اصل: هیچالینگ (؟)

كۆردونگ، داغى كۆزونگ گا گرفتار اېتتىنگ<sup>1</sup>  
 سۆردونگ داغى سۆزونگ گا گرفتار اېتتىنگ  
 بو طبع و كلامىنگ بيله اوز باشىنگ اوچون  
 باشدين مېنى اوزونگ گا گرفتار اېتتىنگ  
 \* \* \*

اي يار، حزين كۆنگولنى شاد<sup>2</sup> ايلامادىنگ  
 مھرىنگنى كم ايلادىنگ، زياد ايلامادىنگ  
 يا مېندا گنه باردور، اونوتتونگ يا سېن  
 آيا نې جهت تورور كه ياد ايلامادىنگ؟  
 \* \* \*

دايم ساغىنيب كۆنگولنى آل، خوش قالغىل  
 رحمت نظرىنى منگا سال، خوش قالغىل  
 ناخوش اېدى بو كه مېن يمان باردىم، لېك<sup>3</sup>  
 سېن لاله عذار يخشى قال، خوش قالغىل  
 \* \* \*

يا قهر و غضب بيله مېنى توفراق قىل  
 يا بحر عنابتىنگدا مستغرق<sup>4</sup> قىل  
 يارب سنگا دور يوزوم، قرا گر<sup>5</sup> آق قىل  
 هرئوع سىنىنگ رضانگ اېرور، انداق قىل

1 ت: ايتدىنگ.  
 2 كابل نئشريده "ياد"، اما ايكي مصرعه عىن قافيه كىلمهگنى اوچون، بىرىنچى مصرعه قافيه "شاد" بولگن بولسه كىرهك.  
 3 تۇپ: ناخوش بو اېدى كه مېن نهان عزم اېتتىم.  
 4 ت: مستغرق.  
 5 ت: خواه.

ناز اویقوسیدین بیرار زمان آیلغیل  
گل دېک کولوب ای غنچه دهن، آچیلغیل  
کۆنگلومنی ایلیک لادینگ چالیب چنگ، ای یار  
چنگینگدا دورور کۆنگول، نوازش قیلغیل  
\* \* \*

ای ییل، باریب احباب قه نامیمنی دېگیل  
هرکیم مینى بیلسه، بو پیامیمنی<sup>1</sup> دېگیل  
میندین دېماگیل گر<sup>2</sup> اونوتولغان بولسام  
هرکیم که مینى سؤرسه، سلامیمنی دېگیل  
\* \* \*

نقاش، مینینگ حالیمه تدبیر اېتگیل  
بیر یاغلیغ ارا کشیده تحریر اېتگیل  
اول صفحه دا مین خیال قیلغان یانگیغ<sup>3</sup>  
اول یارغه مشکلیمنی تقریر اېتگیل  
\* \* \*

تا قیلغالی ذکر طبع نامینی کۆنگول  
ورد ایلادی طبع اهلی کلامینی کۆنگول  
تا هجر غم و محنتی تسکین تاپقاي  
ایستای دورور احباب پیامینی کۆنگول

1 ت: بو کلامیم نی.

2 تۆپ: که

3 س: تشکیغ، تۆپ: یاغلیغ (?)

غو غاده می ارتکاب قیلماق مشکل  
جانغه کوچ ایله عذاب قیلماق مشکل  
بؤلماق داغی مست، خواب قیلماق مشکل  
احباب دین اجتناب قیلماق مشکل  
\* \* \*

ای یار، سی نینگ وصلینگا یی تماک مشکل  
فرخنده حدیثینگ نی ایشیتماک مشکل  
عشقینگی داغی بر طرف ایتماک مشکل  
باشنی آلیبان بیر ساری<sup>1</sup> کی تماک مشکل  
\* \* \*

تا وادی هجرینگدا قیلیب مین منزل  
صورت بیله گرچه آیرومین مین پی دل  
والله که ای یار، سنینگ یادینگدین  
بیر لحظه و بیر زمان اېماس مین غافل  
\* \* \*

جانیغه یی تیشتی توز و تاغ بیرله کونگول  
در دینی توگاتماس ایسیتماغ بیرله کونگول  
غربت دا ایاق بیرله بدن یی تماس دېک  
یوز شکر که تینچ دور قولاغ بیرله کونگول

<sup>1</sup> ت: هر ساری.

یکسان کرمینگ قاشیدا<sup>1</sup> مدبر و<sup>2</sup> مقبل  
آسان سې نینگ آلینگدا جمیع مشکل  
یا لطف و عنایت آنچه قیل کیم کوتارای  
یا قهر و غضبنی طاقتیم باریچه قیل  
\* \* \*

یوز حمد انگا کیم، حمدین انینگ اهل مقال  
یوز ییل دپسالار، توگاتماگی امر محال  
وصفیدا خرد عاجز ابرور، ناطقه لال  
نی نوع صفت قیلای آنی، جل جلال  
\* \* \*

اعضا و جوارحینگنی حاضر قیلغیل  
جان بیرله کونگول حاضر و ناظر قیلغیل  
هر لحظه بیر اندیشه و بیر فکرنی قوی  
اندیشه و فکرینگنی بارین بیر قیلغیل  
\* \* \*

کوزونگدین ابرور، نظاره قیل، خسته لیغیم  
قاشینگدین ابرور غم بیله پیوسته لیغیم  
باشیمنی آلیب کی تگای ابدیم یوز قاتله  
بولماسه ابدی ساچینگغه دل بسته لیغیم

<sup>1</sup> بت قاتیندا  
<sup>2</sup> وزنگه قره گنده، "و" اېمس، بلکه "،" کامه بولیشی ممکن.

سېنىڭ بىلە مېن كە آشنالىغ قىلدىم  
عشقىڭنى حزين جانغە بلالىغ قىلدىم  
كۆرماي، بىلماي، مېنى وفاسىز دېب سېن  
مېن سىنگا نى نوع بې وفالىغ قىلدىم؟

\* \* \*

كۆنگلوم تىلاكى وصال اېمىشتوك، بىلدىم  
اول وصل داغى محال اېمىشتوك، بىلدىم  
هر قاندا كە بۇلسە، مهربان دور، دېر اېدىم  
اول داغى غلط خيال اېمىشتوك، بىلدىم

\* \* \*

زلفىغە كۆنگول قۇيوب، پرىشان بۇلدىم  
كۆز آلدوروبان يوزىگا<sup>1</sup>، حيران بۇلدىم  
چىن دې سىنگا بابرا كە<sup>2</sup> عاشق ليغدا<sup>3</sup>  
هر نى كە قىلىب اېدىم، پشيمان بۇلدىم

\* \* \*

حسنونگ صفتىنى اېشىتىب زار اولدىم  
كۆرماي سېنى عشقىڭغە گرفتار اولدىم  
سۇرغىل، كە لىنىڭ فراقى بې حال اېتتى  
كۆرگىل، كە كۆزونگ هجرىدا بې مار اولدىم

1 س: بېر يوزگا.  
2 ت: بابرا كە.  
3 ت: لىق دار.

هجراندا<sup>1</sup> صبا پی تی فلک کا آهیم  
گر اول ساری بارسانگ، بو دورور دلخواهیم  
کیم عرض دعا نیاز ایله قیلغایسین  
گر سؤرسه مین خسته نی گلرخ ماهیم  
\* \* \*

بیبلار تیلاب ایشنی قابو ساقلاب توردوم<sup>2</sup>  
یوز جهد بیله ایشنی مونگا پی تکوردوم  
مردانه بؤل ابدی یخشیدور ایش کی لیشی  
تی نگرینگا سینی، اپنی سنگا تاپشوردوم  
\* \* \*

گر روح دم ایتسه اپردی آهنگ نغم<sup>3</sup>  
مجلس ته<sup>4</sup> نی حزن قالور اپردی<sup>5</sup> نی غم  
تا بارغالی روحدم، بیزینگ<sup>6</sup> مجلسدین  
مجلس اپلیگا نه روح قالدی و نی دم  
\* \* \*

اوت سالدی کؤنگولگا رنج و بی تاب لیغیم  
سوو قیلدی بو خسته جاننی بی آبلیغیم  
بو ایکالاسی اگرچه بار مهلک و صعب  
لیک اولتورادور تانگه چه بی خواب لیغیم

1 اصل: هجرینگدا.  
2 ت: قابو ساخالاب توردیم.  
3 تویب: آهنگ نی غم.  
4 ت: ده.  
5 ت: اپردی و.  
6 ت: بیزینگ (!?)

ای گل، نی اوچون قاشینگدا مین خوار اولدوم؟  
یوز محنت و اندوه بیله یار اولدوم؟  
وصلینگ بیله بسیار سی ووندوم<sup>1</sup> اول  
هجرینگ بیله عاقبت گرفتار اولدوم  
\* \* \*

یوز نامه اشتیاق تحریر ایتتیم  
یوز نوع بیله وصلینگا تدبیر ایتتیم  
معذور توت ای قویاش، که طالع یوقیدین  
وصلینگغه یی تار محلدا تقصیر ایتتیم  
\* \* \*

یار یاغلیغیدین کؤنگولنی خرسند ایتتیم  
روحوم قوشینی تاری بیله بند ایتتیم  
کؤنگلومنی نی نوع اوزای اوشال یاغلیغیدین؟  
جان رشته سینی تاریغه پیوند ایتتیم  
\* \* \*

بی مهر دپسه ایل سی نی، مین بوتماس ایدیم  
هرگز بو صفتنی سنگا یاووتماس ایدیم  
ناحق آغریب مینی اونوتتونگ آخر  
والله که سی ندین بو طمع توتماس ایدیم

<sup>1</sup> ت: سی ویندیم.

اسلام اوچون آواره یازی بۆلدوم  
کفار و هندود حرب سازی بۆلدوم  
جزم ایلاب ابدیم اۆزنی شهید بۆلماقغه  
المنة لله که غازی بۆلدوم<sup>1</sup>  
\* \* \*

هر کوندا یوزونگنی کؤرماک ابرور هوسیم  
هر کیچه ساچینگ خیالیدور همنفسیم  
عیسی دمیدین روح بیورور جسمیمغه  
سینینگ ساریدین پیام کیلتورسه نسیم  
\* \* \*

قاتینگدا اگر گناه گاهی قیلدیم  
یوز قاتلا ندامت بیله آهی قیلدیم  
قیلدیم یمان و اسرو تباهی قیلدیم  
لطفونگ بیله سین کیچور، گناهی قیلدیم  
\* \* \*

احباب اونوتماسه کی راک عهد قدیم  
یی تکورسه کی راک خبر گهی پیک نسیم  
بابر چو امید ایله قیلور عرض نیاز  
شاید که قبول ایلاگای طبع سلیم

<sup>1</sup> هندوستان نسخه سی و بابرنامه دن آئیندی.

بو عالم ارا عجب الم لار کوردوم  
عالم ابلیدین طرفه ستم لار کوردوم  
هرکیم بو وقایع نی اوقور، بیلگای کیم  
نی رنج و نی محنت و نی غم لار کوردوم  
\* \* \*

حمام که ارگ ایچینده پیدا قیلدیم  
ساغینما که سوددین تبراً قیلدیم  
سود اوشبو اہماسمو کیم بو تدبیر بیلہ،  
پاکیزہ بدن لارنی تماشا قیلدیم؟  
\* \* \*

یوز شکر قیلای کہ یانا عاشق بؤلدوم  
عالمغه بؤلوب فسانہ، عاشق بؤلدوم  
یخشی سؤزونگ و وصف جمالینگ اہشیتیب  
کؤرما ی سینی، غایبانه عاشق بؤلدوم  
\* \* \*

حمام کہ قیلدیم کؤرونگیز کیم، ایام  
اوخشاتتی انینگ باری ایشی منگا تمام  
کؤز یاشی و کؤنگول اؤتی بیرلہ، می ندین  
گلچہرہ لار ایستابان یوروی دور حمام

اول یوزی قویاش که باردور آی دین افزون  
حسن ایچره اول آی آلیدا خورشید زبون  
تا بیرکون اول آی دین نوازش تاپقای  
کۆک دایره بۆلدی و جلاجل آی و کون  
\* \* \*

بو چهره زردیم دین اویالسانگ<sup>1</sup>، نی تکایمی<sup>2</sup>  
رحمت نظرینی منگا سالسانگ، نی تکایمی  
بیر عشوه بیله کۆنگول پی ریب بابرغه  
بیر بۆسه بیله کۆنگلینی آلسانگ، نی تکایمی  
\* \* \*

عشقینگ یولیدا فراق ایله نی تکایمی  
بیر یول کؤرسات که وصلینگا پی تکایمی  
وصلینگ منگا گر میسر اولماس بۆلسه<sup>3</sup>  
باشیمنی آلیب بو غصه دین<sup>4</sup> کی تکایمی<sup>5</sup>  
\* \* \*

وصفینگنی<sup>6</sup> نی چه اولوس دین ایشیتکایمی؟  
نی نوع قیلیب وصلینگا پی تکایمی؟  
گر وصل میسر اولماسه نی تکایمی؟  
باشیمنی آلیب قایساریغه کی تکایمی؟

1 اصل: اویالسام (?)  
2 اصل ده برجه مصرع لرده «مین» یوق و وزنگه قره گنده "مین" سیز توغری دیر.  
3 ت: میسر اولماسه نی تکای می.  
4 س: باشیمنی آلیب بیز ساریقه  
5 توب: ایتکایمی.  
6 توب: وصلینگنی.

اول خط که مېن اندا سې نی<sup>1</sup> یاد اېتکایمېن  
کؤز آقیدا کاشکی سواد اېتکایمېن  
کیرپیک<sup>2</sup> لار دین انگا قلم راست قیلیب  
کؤز قاره سیدین انگا مداد اېتکایمېن  
\* \* \*

بیر گوشه باغ اولسه و سېن بؤلسانگ و مېن  
می قویساق ایکی میز قدح ایچره بیر حین  
اندین سؤنگره ایاق ایلیک کا آلیبان  
سېن توتسانگ و مېن ایچسام<sup>3</sup>، مېن توتسام و سېن  
\* \* \*

بی قید مېن و خراب سیم ابرماس مېن  
هم مال بیغیش تورور لنیم ابرماس مېن  
کابلدا اقامت اېتتی بابر، دپرسیز  
انداق دېمانگیز لار، که مقیم ابرماس مېن  
\* \* \*

مهرینگ نی دورور بورون، چو بار<sup>4</sup> جور کی یین؟  
بی فایده عشقینگ غمینی نی چه یی یین؟  
حالیمنی نی چه دپسام، دپماس سېن مېنی یار  
سېن دپماسانگ ای یار مېنی، مېن نی دپین؟

1 ت: که اندا سې نی مین.  
2 ت: کیرپیک.  
3 ت: ایچسام و.  
4 ت: بورون مو یا (?)

هجرینگدا نی قان قالدی که یوتمایدورمیں  
کؤز یاشینی بیر لحظه<sup>1</sup> قوروتمایدورمیں  
دیدارینگ نینگ حقینی، ای یوزی قویاش  
تینگری حقی، بیر ذره اونوتمایدورمیں  
\* \* \*

سین گل سین و میں حقیر بلبل دورمیں  
سین شعله سین<sup>2</sup>، اول شعله غه میں کل<sup>3</sup> دورمیں  
نسبت یؤقتور دهب اجتناب ایلاماکیم  
شه میں ابلگا، ولی سنگا قل دورمیں  
\* \* \*

خطیمنی کوروب سؤزومنی چون بیلگایسین  
دی لماکته بیزگا ییل کی بی ییلگایسین  
اخلاصینگنی بیلیب، بیباردیم قاصد  
رحمت سنگا، زنهار که بات دی لگایسین  
\* \* \*

اول باردی که عشرت آرزو قیلغایسین  
عشرت تیلاماکلیکته غلو قیلغایسین  
چون عیش و فراغ ممکن ابرماس، زنهار  
بابر، غم و محنت بیله خو قیلغایسین

1 ت: هر لحظه.  
2 ت: سین و.  
3 ت: قول.

احباب غه<sup>1</sup> هر خط كه سواد اېتكايسيږن  
بيزنى داغى اول بيتيكداد ياد اېتكايسيږن  
مقصود كه قاصدى اگر كي لسه پويان  
ببر نامه بيله كۈنگولنى شاد اېتكايسيږن  
\* \* \*

هجراندا ساغينيپ مېنى شاد اېتكايسيږن  
مېن خستهنى مخلص اعتقاد اېتكايسيږن  
بو خطنى آئينگ اوچون بيتيديم<sup>2</sup> موندا  
كۈرگاج بو خطيمنى مېنى ياد اېتكايسيږن  
\* \* \*

نېچه منگا جور متصل قيلغايسيږن؟  
مهرينگ يوق و نېچه منفعل قيلغايسيږن  
جورونگنى<sup>3</sup> كۈروب، مهرنى<sup>4</sup> كۈرماي كي تتيم  
گر كۈرسام و كۈرماسام، بحل قيلغايسيږن  
\* \* \*

زخمينگنى<sup>5</sup> كۈنگول تيلار، انگا قيلغايسيږن  
زخمينگنى كۈنگولگا بي خطا قيلغايسيږن  
تيل ايكي الف كۈكسومه<sup>6</sup> نعل اورتادا كيم  
كۈنگلوم تيلارين حقين ادا قيلغايسيږن

1 اصل: قه.  
2 ت: بيتيديم.  
3 ت: جورينگنى.  
4 ت: مهرينگنى.  
5 ت: رجمينگنى.  
6 ت: كۈنگلومه.

خوش اول که کی لیب یانیمدا اولتور غایسین  
یا بیر نفس آیمدا کی لیب تور غایسین<sup>1</sup>  
آغزینگه اوپار<sup>2</sup> سوزین بیٹی<sup>3</sup> آلماس مین<sup>4</sup>  
بارغان کیشیدین آغیز سوزین سؤر غایسین  
\* \* \*

دولت بیله شاد و شادمان بؤلغایسین  
شوکت بیله مشهور جهان بؤلغایسین  
کؤنگلونگداکی دیک دهر ارا کام سوروب  
بو دهر بارینچه<sup>5</sup> کامران بؤلغایسین  
\* \* \*

ای کیم عالم شه لاری<sup>6</sup> شاهی سین سین  
بی واسطه منظور الهی سین سین  
سین بارسین، کیمگا اپلتای، ای شاه پناه  
چون بارچه جهان اپلی پناهی سین سین  
\* \* \*

زهار که دوستلوقنی اونوتماغاسین  
توققانلیغ دین کونگولنی ساووتماغاسین  
یاتلار بیله دشمن طرفین گر توتساتگ  
توققانلیغ و دوستلوغ طمع توتماغاسین

1: ت: آغزیمغه قویوب لیبنگنی سؤردور غایسین.  
2: ت: اوپار (؟)  
3: ت: بی (؟)  
4: ت: سین  
5: ت: بارینچه  
6: ت: شاه لاری.

ای کیم یاره لیغ جسمیما مرهم سەن سەن  
مجروح کۆنگولگا<sup>1</sup> نیشتر<sup>2</sup> هم سەن سەن  
گه شاد و گهی غمین<sup>3</sup> اېسام، عیب اېتمه  
کیم باعث شادمانلیغ و غم، سەن سەن  
\* \* \*

جانیمدا مەنینگ حیات جانیم سەن سەن  
جسمیما مەنینگ روح و روانیم<sup>4</sup> سەن سەن  
بابرنی سەن نینگدېک اوزگا یوق یار عزیزى<sup>5</sup>  
القصة که عمر جاودانیم سەن سەن  
\* \* \*

ای کیم منگا مژده بېردینگ اول جانان دین  
قیل دینگ مەنی آزاد، غم هجران دین  
بو مژده نی نوع صفت قیلغایمېن؟  
گۆیا که خبر بېردینگ اولوککا جان دین  
\* \* \*

دوران مەنی اوتکار دی سر و سامان دین  
آییردی مەنی بیر یولی<sup>6</sup> خان و مان دین  
گه باشیمه تاج، گه بلای طعنه  
نی لار که باشیمغه کەلمادی دوران دین

1 ت: کۆنگول غه.  
2 س، ت: نیشتریم.  
3 ت، توب: غمگین.  
4 ت: روح روانیم.  
5 برچه نسخه لرده: عزیز.  
6 ت: آییردی بیر یولی مەنی.

سۆز سؤرغالی لعل نکتهدانینگ تاپمان  
یوز سورتگالی اول آستانینگ تاپمان  
بی نام و نشانلیغ ایستاسام، نی تانگ کیم  
نامینگنی ایشیتیم و نشانینگ تاپمان  
\* \* \*

احباب بیغینیدین نی چه<sup>1</sup> قالغایمین؟  
اوزومنی نی تیب اول اراغه سالغایمین؟  
بارسام داغی، اندا میهمان کثرتیدن  
معلوم اېماس که ییر تاپا آغایمین  
\* \* \*

اېل صحبتینی که آرزو قیلیمیش مین  
نی خوشلوغ ایله بو گفت و گو قیلیمیش مین  
عشرت بیله عیشنی، نی ایش قیلغایمین،  
مین کیم غم و محنت بیله خو قیلیمیش مین؟  
\* \* \*

تا ترک مناهی و شراب اېتمیش مین  
نفسیمغه خدای اوچون عذاب اېتمیش مین  
توبه ایشیگی هنوز آچوق<sup>2</sup> اپردی  
بو توبه‌دا بیر نیمه<sup>3</sup> شتاب اېتمیش مین

1 ت: نی چه مین.  
2 ت: آچوق.  
3 ت: بیر نیمه بی.

می ترکینی قیلغالی پریشان دور می  
بیلمان قیلور ایشیمنی و حیران دور می  
اېل بارچه پشیمان بؤلور و<sup>1</sup> توبه قیلور  
می توبه قیلیب می و پشیمان دور می  
\* \* \*

عشقینگ می نی قیلدی اسرو شیدا، نی تایین؟  
عالم اېلیگا ایلادی رسوا، نی تایین؟  
جانیمنی فدا قیلیب سنگا، اندین سونگ  
دېر می که سی نی جان اېتای، اما نی تایین؟  
\* \* \*

وصلینگنی تیلاب، نی چه صبادین بیلایین؟  
دی لگیل که قویوندېک باشینگگه اېورولایین  
گر دی لماسانگ، ایستاسانگ می نی خدمتینگگا  
باشیمنی قدم قیلیب، قدم غه دی لایین  
\* \* \*

عشق ایشینی باشتین ینه بنیاد اېتایین  
عشقینگ غمی بیرله خاطریم شاد اېتایین  
دېب سېن که: "اونوتمه می نی هجران ارا"، وای  
سې نی اونوتوب، نی کیشینی یاد اېتایین؟

<sup>1</sup> «ت» ده «و» یوق.

یارینگ سی نینگ آلهی «تبارک» بؤلسون  
دشمن لارینگ<sup>1</sup> طمع پلارک بؤلسون  
ملکونگدا فراغت بیله خانلیک لار قیل  
ملکونگ بیله خانلیغینگ مبارک بؤلسون  
\* \* \*

بی صبرمین و بی سر و ساماندورمین  
بیر غمزده دورمین و پریشاندورمین  
نی دین نینگ ایشین قیلدیم و نی دنیانینگ  
یارب نیتای، اوز ایشیمگا حیراندورمین  
\* \* \*

اول شوخ که بیلدوردی وفادار لیغین  
ترک ایلادی گویا (که) ستمگار لیغین  
لطف ایلادی، یارلیققه فرمان بوردی  
اعدا بیله یاردور، نیتای یار لیغین؟  
\* \* \*

سی نینگ بیله سوز مقرر انداق قیلایین  
عالمدا سی نی معتبر انداق قیلایین  
تی نگری حق، بو خدمت اگر سین قیلسانگ  
هرنوع که کؤنگلونگ تیلار، انداق قیلایین

<sup>1</sup> ت: لارینه.

نسيان قلمين<sup>1</sup> نىچە منگا سورگايىسىن؟  
وقت اولدى كە ھجر نامەسىن بورگايىسىن<sup>2</sup>  
بو دور تىلاگىم، خطىمنى چون كۆرگايىسىن  
البتە اوزونگنى منگا يىتكورگايىسىن  
\* \* \*

يارب، نىگا تند بۇلدى شاھىم، بىلمان  
كۆز ياشىدىن اوزگا عذرخواھىم بىلمان  
بىر ھم نظر اېتماس، اعتقادىمنى بىلور  
ھرلحظە عتاب اېتار، گناھىم بىلمان  
\* \* \*

كىچراك كىلاسىن، بو خستەدىن تۇيدونگ مو؟  
دل صفحە سىدىن حرف وفا يويدونگ<sup>3</sup> مو؟  
ناموس و اويات كىراك، اوى آت سەھل دورور  
يوز قۇى اوچون اول اېشىككا يوز قۇيدونگ مو؟  
\* \* \*

غم خانەسى سارى<sup>4</sup> گذر اي جان، قىلمە  
عشرت اويىنى<sup>5</sup> كلبە احزان قىلمە  
زلفونگ كىبى كۇنگلومنى پرىشان ايلاب  
لعلينگ كىبى باغرىمنى تۇلە قان قىلمە

1 ت: قىلمان (؟)  
2 ت: تۇرگايىسىن (؟)  
3 تۇپ: يويدونگ  
4 س، ت: مىخانە سارى، تۇپ: خمخانە سارى.  
5 س: ايويىنى.

هر<sup>1</sup> زلفتین<sup>2</sup> ای کؤنگول، پریشان بؤلمه  
هر<sup>3</sup> یوزگا هم اسرو زار و حیران بؤلمه  
میں سنگا دېمان که ترک عشق اېت، دېکن  
انداق قیل کیم سؤنگرا پشیمان بؤلمه  
\* \* \*

مونچه مېنی زار، ای یوزی خورشید، اېتمه  
فرقت المینی منگا جاوید اېتمه  
تېنگریدین اگر سنینگ امیدینگ باردور  
تېنگری اوچون ای آی، مېنی نومید اېتمه  
\* \* \*

دولتقه یی تییب، محنت اېلین اونوتمه  
بو پېش کون اوچون اوزونگنی اسرو توتمه  
بارغاننی کیل اېمدی یاد قیلماي، ای دوست  
باریش، کدیشینگنی لطف اېتییب اوکسوتمه  
\* \* \*

هجران ارا یاد اېتییب، مېنی<sup>4</sup> شاد ایله  
مهجور کؤنگولنی غمدین آزاد ایله  
بو خطنی انینگ اوچون بیتیدیم موندا  
کؤرگان سایى خطیمنی مېنی یاد ایله

1 ت: بییر.  
2 س، ت: دین.  
3 ت: بییر.  
4 «ت» ده «مېنی» یوق.

كۆز روشن اېدى، سېنېنگ جمالېنگ بېرله  
 كۆنگول خوش اېدى، سېنېنگ وصالېنگ بېرله  
 بس تېره و ناخوش اېتتى هجرېنگ بېزنى  
 اېمدى قېلالېنگ خۇى، خيالېنگ بېرله  
 \* \* \*

روحوم ير اتيب اېدېنگ لطافت بېرله  
 قېلدېنگ انگا تنى همره<sup>1</sup> آفت بېرله  
 روحومنى چو تن اوييگا<sup>2</sup> كېلتوردونگ پاك  
 موندېن بارى ايلتمه كئافت بېرله  
 \* \* \*

سېن اندا فراغ و عېش و عشرت بېرله  
 مېن موندا خراب<sup>3</sup> رنج و محنت بېرله  
 اسرارمېن اوزوم بېرله سېنى نقش قېلىب  
 خرسند بۇلورمېن اوشبو صورت بېرله  
 \* \* \*

نېتكاي كېشى بو فلک نفاقى بېرله  
 اېتكاي بو فلک آت<sup>4</sup> و سراقى بېرله  
 گه تېرگوزادور وصال ايامېدېن  
 گه اولتورادور شام فراقى بېرله

1 س، ت: همراه  
 2 س، ت: اېوى گا.  
 3 ت: فراقى و.  
 4 ت: اب (!؟)

رفتاری و قدیغه روانیم صدقه  
بیر باقیشیغه ایکی جهانیم صدقه  
آغزی و بیلیگا بود و نابودوم صرف  
کوزی و لبیغه جسم و جانیم صدقه  
\* \* \*

بابر متوجه اولسه لنگر ساریغه  
قیلماس نظری<sup>1</sup> بهشت و کوثر ساریغه  
سی ندین تیلاکوم دور مدد، ای شاه غیاث  
هر وقت که عزم ایلاسام هر ساریغه  
\* \* \*

عزم ایله صبا، ییت گل<sup>2</sup> خندانیمغه  
نی گل، که قویاشدپک مه تابانیمغه  
یی تگیل داغی اشتیاق ایله بابر دین  
زنهار، دبیگیل سلام توققانیمغه  
\* \* \*

کی لدیم سنگا یوز امید بیرله<sup>3</sup>، ای ماه  
لیکن باردیم<sup>4</sup> یوزونگنی کورمای، یوز آه  
همصحبت و همره نی ذی تایی بو یولدا  
دردینگ منگا همصحبت و عشقینگ همراه

1 ت: نظر.  
2 ت: صبا اول گل.  
3 ت: بیله.  
4 ت: یازدیم.

نی خویش می نی خوشلار و نی بی گانه  
نی غیر رضا می ندین و نی جانانه  
هرنی چه که یخشیلیق ته قیلسام افسون  
خلق ایچرا یمانلیغ بیله می ن افسانه  
\* \* \*

بو دهر ارا گر احتمالی بولسه  
می ن<sup>1</sup> دپک سنگا<sup>2</sup> یار لایالی بولسه  
اول یار بسی نازک و یوق می ندا ادب  
می ندین نی عجب اگر ملالی بولسه  
\* \* \*

یار اول دور کیم شعر غه میلی بولسه  
نی تکای کیشی شعر، غیر خیلی بولسه  
اغیار نینگ آزارینی هر حال بیله  
چی ککایمی ن اگر یار<sup>3</sup> طفیلی بولسه  
\* \* \*

دنیا باریسی منگا مسخر بولسه  
عقبی دا داغی خدای یاور بولسه  
بودور تیلاکیم ایکی جهاندا حق دین  
هرنی تیلاسام، باری میسر بولسه

1 ت: سیرین  
2 توب: منگا  
3 ت: باری (?)

بابر بیلہ میر اتفاقی بولسہ  
یوقتور غم، اگر جهان نفاقی بولسہ  
بودور تیلاکیم کہ شاه درگاہیدا<sup>1</sup>  
میں بندہ اوچون ہمیشہ باقی بولسہ  
\* \* \*

کونگونگا<sup>2</sup> نیچہ کہ سیر مطلوب اولسہ  
احبابنی سؤرماق داغی مرغوب بولسہ<sup>3</sup>  
گر ہجر نینگ امتدادی موندین آرتار  
قالماس منگا صبر، صبر ایوب بولسہ  
\* \* \*

خوش اول کہ بہار فصلی بو دنیادہ  
بولغای طرب اسبابی باری آمادہ  
گر بولماسا اسباب، اپتالینگ دنگانہ  
میںدین کزک و طعام، سیںدین بادہ  
\* \* \*

احباب قہ<sup>4</sup> قیلسانگ گذر ای ییل ناگاہ  
اول جمعنی بو سؤزومدین اپتگیل آگاہ  
سیز کورگاندپک اپسان، سلامت تور بیز  
سیز داغی اپسان بولغاسیز<sup>5</sup> انشاءاللہ

1 توب: درگاہیندا.  
2 ت: کونگونگا.  
3 «ش» ده بو مصراع تورتینچی و تورتینچی مصراع ایکینچی بولیب کیلگن.  
4 س، ت: غہ.  
5 س، ت: بولغای سیز.

جان واله اپرور لعل شکر بارینگغه  
کؤنگلوم هم اپرور خراب رخسارینگغه  
گفتارینگ اپرور باشدین ایاق بارچهسی خوب  
مېن بنده بؤلای باشتین ایاق بارینگغه  
\* \* \*

ای آی، یوزونگ آلیدا قویاش شرمنده  
شیرین سؤز و یخشی خلقونگا مېن بنده  
هجرانده نیچه نامه بیله سؤزلاشالینگ  
یا سین بی ری کیل، یا بارایی مېن انده  
\* \* \*

نیچه بو فلک سالغوسی غربتقه مېنی  
هر لحظه توکانگوسیز مشقتقه مېنی  
نی چاره قیلای، نی تایی، که تی نگری گویا  
محنتنی منگا یراتتی<sup>1</sup>، محنتقه مېنی  
\* \* \*

بی درد حبیب بیلمادی دردیمنی  
تو فراچه کورمادی رخ زردیمنی  
مې ندین نیچه کؤنگلیدا غباری بؤلغای  
کی تتیم<sup>2</sup> مونه اېمدی تاپماغای گردیمنی

<sup>1</sup> ت: یار ایتتی.  
<sup>2</sup> ت: کی تتیم.

كۈنگلى تىلاگان مرادغه<sup>1</sup> يى تسه كىشى  
يا بارچه مرادلارنى<sup>2</sup> ترك اپتسه كىشى  
بو ايكى<sup>3</sup> ميسر اولماسه عالما  
باشىنى آيب بىر ساريغه دى تسه كىشى  
\* \* \*

ياد اپتماس اپمىش كىشىنى غربت ته<sup>4</sup> كىشى  
شاد اپتمس اپمىش كۈنگولنى محنت ته<sup>5</sup> كىشى  
كۈنگلوم بو غريبلىق<sup>6</sup> دا شاد اولمادى، آه  
غربت ته<sup>7</sup> سى وونماس اپرمىش البته كىشى  
\* \* \*

آواره ليغ<sup>8</sup> اسرو خان و ماندين يخشى  
بىر گوشه منگا ايكى جهاندين يخشى  
آواره<sup>9</sup> بۇلورنى يخشى اپرماس دېماگىل  
بۇلسام اكر آواره، ني آندىن يخشى؟  
\* \* \*

هر سۆزنى كه دېرمىن سنگا<sup>10</sup> لاف اولماغوسى  
بى معنى و هرزه و كزاف اولماغوسى  
اول ايشته اكر مخالفت ايلارسىن<sup>11</sup>  
تىنگرى حقى، بو سۆزدا خلاف اولماغوسى

1 س، توپ، ت: مرادىغه.

2 ت: لارىن.

3 اصل و "توپ" دن تشقرى بشقه نسخه لر ده "ايكى ايش".

4 س، ت: ده.

5 س، ت: ده.

6 توپ: ليغ.

7 س، ت: ده.

8 س، ت: ليغ.

9 ت: آواره ليغ (?).

10 توپ: دېرمىن منگا.

11 توپ: ايستارسىن.

ای یار جفا رسمی چیقارماق نی ابدی؟  
 یا مهر گیاهیینی<sup>1</sup> قونغارماق<sup>2</sup> نی ابدی؟  
 بیر مهر، ینه لطف، ینه جور نی دور؟  
 بیر باردینگ و کیلدینگ، ینه بارماق نی ابدی؟  
 \* \* \*

گر مهر بیله بو چرخ اپورولسه<sup>3</sup> ابدی  
 جانلاردین انینگ جوفی<sup>4</sup> کی راک تۆلسه ابدی  
 بابر کی بی جانغه مهر باغلار ابردیم  
 گر اوشبو جهاندا مهر، جان بۆلسه ابدی  
 \* \* \*

حالیمغه کی راک حبیب اپورولسه<sup>5</sup> ابدی  
 عشرت قدحی حبیب دین تۆلسه ابدی  
 خوش وقت تورور یاز<sup>6</sup> ولی ناخوش می<sup>7</sup>  
 خوشوقت بۆلور ابدیم<sup>8</sup> چاغیر بۆلسه ابدی  
 \* \* \*

جان عهدی باری نگار یی تماسمو ابدی؟  
 اول عهد بیله قرار یی تماسمو ابدی؟  
 ابدی داغی وصل انتظارین پی راسین  
 مونچه محل انتظار یی تماسمو ابدی؟

1 تۆپ: گیاهیینی.  
 2 س، ت: قویارماق، اصل: قوتقارماق.  
 3 تۆپ: اویروولسه.  
 4 تۆپ: خوفی.  
 5 تۆپ: اویروولسه.  
 6 ت: یار.  
 7 ت: می<sup>7</sup> ناخوش.  
 8 ت: ابردیم.

غربت توغی یاپقان رخ زردیمنی مودی؟  
یا هجر چیقارغان آه سردیمنی مودی؟  
حالینگ نی دورور، بیلور موسین دردیمنی؟  
حالینگنی سؤرایمو، یوقسه دردیمنی مودی؟  
\* \* \*

عشوهنگ بیلله غمزهنگنی و نازینگنی مودی؟  
جورونگ<sup>1</sup> بیلله سؤزونگ و گدازینگنی مودی؟  
سؤزونگ، قیلغینگ، نوازشینگ مو آیتای؟  
آواز و اصولونگنی و سازینگنی مودی؟  
\* \* \*

کؤزوم اوی<sup>2</sup> یوزیدین مصور بؤلدى  
بو وجه بیلله کؤنگول منور بؤلدى  
یوز شکر که بابر کی بی عاشق لیق دا<sup>3</sup>  
هرنی که تیلاب ابدیم<sup>4</sup>، میسر بؤلدى  
\* \* \*

خطینگنی کوروب، کؤنگولگا حیرت بؤلدى  
شعرینگ ایشیتیب، جانغه مسرت بؤلدى  
بو نی چه محل<sup>5</sup> تغافل ابتتینگ دپماگیل  
طالع یوق ابدی که مونچه غفلت بؤلدى

1 ت: جورینگ.  
2 س: تا: اوی.  
3 ت: لیق دا.  
4 اصل: ابدی.  
5 ت: محال (?)

ای پیک، باریب ثنا بیله قوللوق دی  
 ییر<sup>1</sup> اوپ، داغی قو<sup>2</sup>پ، ادا بیله قوللوق دی  
 گر یار مین خسته نی سؤرسه، زنه ار  
 میندین یوکونوب دعا بیله قوللوق دی  
 \* \* \*

نامه نگ که تیریکلیگیم نشانی ابردی  
 هر سطری حیات جاودانی ابردی  
 هر لفظیدا آشکار یوز حرف وفا  
 هر حرفدا<sup>3</sup> یوز مهر نهانی ابردی  
 \* \* \*

هجرینگدا بوتون کؤنگولدا قایغو ابردی  
 وصلینگغه یی تیشمادیم، جهت بو ابردی:  
 آهیم توتونی بیرله کوزوم نینگ یاشیدین  
 یول بالچیق ابدی، کی چه قرانغو ابردی  
 \* \* \*

هجرینگدا اگر چه جانغه بی داد ابردی  
 سین سیز منگا یوز فغان و فریاد ابردی  
 فکرینگدین ابردی ولی ک خرسندلیغیم  
 ذکرینگ بیله بو خسته کؤنگول شاد ابردی

1 تۆپ، اصل: بیر.  
 2 ت: خوب (؟)  
 3 س، ت: هر حرفی دا.

خاطر غه خطور اہنتی بو سؤز، یانگلا اخی  
آیتای سنگا، سین قولاق سالیب، انگلا اخی  
عمروننگنی<sup>1</sup> بوکون خوش کی چور احباب ایله کیم  
تاپیلماغوسیدور اوشبو کون، تانگلا اخی  
\* \* \*

اہشیتسه کیشی بو شؤر و شیون، نی دہگای؟  
دایم بو طریق ایچکونی کورگان، نی دہگای؟  
دشمن سوزیگا کیرمه، اہشیت دؤست سوزین  
اہشیتماسه سوزنی دؤست، دشمن نی دہگای؟  
\* \* \*

عشقینگدا کونگول خراب دور، مین نی قیلای؟  
ہجرینگدا کوزوم پرآب دور، مین نی قیلای؟  
جسمیم ارا پیچ و تاب دور، مین نی قیلای؟  
جانیمدا کوپ اضطراب دور، مین نی قیلای؟  
\* \* \*

شاهیم، سنگا معلوم اہماستور، نی قیلای؟  
آہیم، سنگا معلوم اہماستور، نی قیلای؟  
مین یوز و قاشینگ دہرمین و سین بدر و ہلال  
ماہیم، سنگا معلوم اہماستور<sup>2</sup>، نی قیلای؟

<sup>1</sup> ت: عمریننگنی.  
<sup>2</sup> س، ت: اہماس دور.

باشيمنى طفيل اول سرآمدقه قىلاى  
جانىمنى فدا اوشال سهى قدقه قىلاى  
بو خسته كؤنگول بيله خميده قدنى  
كؤزى بيله زلفى غه اينىنگ صدقه قىلاى  
\* \* \*

يىتسام سنگا قوللو غومنى چوق عرض قىلاى  
سېن يىتسانگ و مېن دېسام كه يوق عرض قىلاى  
كؤپتور سؤزوم و محرم اېماس هيچ كيشى  
رخصت اېسه تابو غونگدا اوق، عرض قىلاى  
\* \* \*

هجران ارا نيچه نامه تحرير قىلاى؟  
خامه تىلى بىرله حال تقرير قىلاى  
خوش اولكيم سؤزوم سنگا دېسام واسطه سيز  
سېن اندا و مېن موندا، ني تدبير قىلاى؟  
\* \* \*

مېنينگ تىلاگيم بو دور كه تا زنده<sup>1</sup> بولاى  
هرقاندا اېسانگ، بنده<sup>2</sup> داغى انده بولاى  
ني خلق ابدى يانه كؤنگلوم الدينگ سؤز ايله  
شيرين سؤز و يخشى خلقونگا بنده بولاى

<sup>1</sup> ت: نوازنده (؟)  
<sup>2</sup> ت: مېن.

حسنونگنی سې نینگ کیم که تعقل قیلغای  
سې ندین باشقه، نی چوک تحمل قیلغای؟  
بو طبع و بو اختلاط کیم سې ندا دورور  
نی مېن که باری عالم اپلین قُل قیلغای  
\* \* \*

اشعارینگ کیم شعر آتی تا بؤلغای  
طبع اهلی انگا واله و شیدا بؤلغای  
هرلفظی دُر و بحر معانی اندا  
کیم کوردی دُر کی اندا دریا بؤلغای؟  
\* \* \*

اریاب حسد که دنیادین دور اولغای  
ایستار، سې واریدین کیشی مهجور اولغای  
دایم کورابین یوزونگ علی رغم حسود  
هرکیم کورا آلماسه کوزی کور اولغای  
\* \* \*

ناصر سوزی سنگا نی چه<sup>1</sup> مردود اولغای؟  
یخشی و یمان قاشینگدا نابود اولغای؟  
باری اپمدی معاش، بیر نوع اپت کیم  
حق راضی و عالم اپلی<sup>2</sup> خوشنود اولغای

<sup>1</sup> س، ت: نی چه سنگا  
<sup>2</sup> س، ت: تی تگری اپلی، توپ: عالم اهلی.

یوز جهد ایله پی تمای<sup>1</sup> سنگا ای آی، نی تایی؟  
هجرینگ المیدا نی چه بیغلائی، نی تایی؟  
یوق سنگا وفا و رحم و پروای، نی تایی؟  
ای وای نی تایی؟ وای نی تایی؟ وای نی تایی؟  
\* \* \*

مین نی چه جفا و جورونگا<sup>2</sup> صبر ابتایی؟  
بیر ذره وفا و مهر یوق سیندا، نی تایی؟  
چون باشیم ای اغینگه قویارغه یراماس  
باشیمنی آلیب، ایاق<sup>3</sup> پی تکانچه کی تایی  
\* \* \*

احباب، فراقینگیز بیله اهل نی تکای؟  
سیزلارگا کیشی، نی چاره ایلاب پی تگای؟  
جمعیتینگیزنی جمع توتقایی، تی نگری  
بابرنی داغی بو جمعدا جمع ابتگای  
\* \* \*

قاصد که بیباردینگ، ایلادی شاد مینی  
دایم بو یوسونلوق ایلاگیل یاد مینی  
آزادینگا قل بولای که خطینگ کی توروب  
هجرینگ غمیدین ایلادی آزاد مینی

1 اصل، ت، س: پی تمان.  
2 س، ت: جورینگا.  
3 اصل: ایاع.

هرکیم دپسا بورنا یا اگر یانگلا مینى  
اوزونگا مصاحب و محب انگلا مینى  
بوکون مینى یاد ایتیب، اونوتما تانگلا  
زنهار که کوز توت اوشبو کون (و) تانگلا مینى  
\* \* \*

شعرینگ ایشیتور فکرینی بابر قیلدی  
نی فکر خوش و یخشی تصور قیلدی  
کوزنی یاروق ایلادی سوادى بیرله  
مضمونى بیله قولاقنى<sup>1</sup> پرر قیلدی  
\* \* \*

قدیمنى فراق محنتى یا قیلدی  
کونگوم غم و اندوه اوتیغه یاقیلدی  
حالیمنى صباغه آیتیب اپردیم، ای گل!  
بیلمان سنگا شرح قیلمادى یا قیلدی<sup>2</sup>?  
\* \* \*

هجران غمیدین ضعیف جانیم سولدی  
غربت المى بیرله ایچیم قان بولدی<sup>3</sup>  
یوز شکر که مونچه ییلغى غم بیرله الم  
راحت بیله عشرتقه مبدل اولدی

1 ت: قولاقین.  
2 اوشبور ریاعى ده تجنیس بارلیگی اوچون «ت» ده تویوقلر بیلن بیرگه کیلگن.  
3 ت: تولدی.

طالع يۇقى جانىمغە بلالغ بۇلدى  
هر ايشنى كه ايلادىم، خطالىغ بۇلدى  
اۆز يېرنى قۇيىب، هند سارى يوزلاندىم  
يارب، نى تايىن؟ نى يوز قرالىغ بۇلدى؟  
\* \* \*

حسنونگ كه سى نىنگ شهره آفاق اولدى  
جان بىرله كۇنگول وصلينگا مشتاق اولدى  
هجرىنگ ارا انتظار حددين آشتى  
كېل، يا مېنى ايستا، طاقتىم طاق اولدى  
\* \* \*

ادراكىنگ و طبع و هوشونگا بنده بۇلدى  
آواز و اصول و جۇشونگا بنده بۇلدى  
تقسيم قىلوردا نقش لارغە ابىيات  
تعريب بىله اۇقوشونگا بنده بۇلدى  
\* \* \*

بو چهره زردىم دىن اويالسانگ، نى تكاى؟  
رحمت نظرىنى منگا سالسانگ، نى تكاى؟  
بىر عشوه بىله كۇنگول پىرىب بابرغە  
بىر بۇسه بىله كۇنگولنى آسانگ نى تكاى؟

گر صدق بیلہ بیر او که<sup>1</sup> عاشق بؤلغای  
معشوق وصالی انکا لایق بؤلغای  
پیر آلیدا تاپقوسی مرادین بی شک<sup>2</sup>  
هرکیم که اگر مرید صادق بؤلغای  
\* \* \*

عشقینگ نی تایی، اختیار سیز قیلدی می نی  
صبریمنی آلیب، قرار سیز قیلدی می نی  
عالم اہلی ایچرا عارسیز قیلدی می نی  
زهد اہلیغہ اعتبار سیز قیلدی می نی  
\* \* \*

هر وقت که کورگاسین می نینگ سوزومنی  
سوزومنی اوقوب ساغیغاسین<sup>3</sup> اوزومنی  
وصلینگ بیلہ کونگلومنی خدای ایلاب شاد  
...<sup>4</sup> یاروتتی یوزونگ بیلہ کوزومنی  
\* \* \*

بابر که دپماس هر کیشیگا هر سوزینی  
ایلچینگگا دپدی ولی سراسر سوزینی  
سلطانعلی ار سوزوم سنگا دپسا، نی تانگ،  
آری، لق و دق دپگای قلندر سوزینی<sup>5</sup>

1 ت: بیر اوزگہ (۱۹)

2 ت: بی نینگ (۱۹)

3 ت: آنکلاغایسین

4 ایچی - اوچ سوز یازمه نسخه ده محو بولگن.

5 تکمله دن الیندی.

# مثنوی لار

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

صبا، اول گل حریممغه<sup>1</sup> گذر قیل  
می نینگ حالیمدین<sup>2</sup> اول گلگا خبر قیل

سلامیم یی تکور، اول آرام جانغه<sup>3</sup>  
ینه مونداق دپگیل اول دلستانغه:

یوزونگنی کورساتیب، کونگلو منی آلدینگ  
الیب کونگلو منی، کوزدین می نی سالدینگ

دپگیل: دلدارلیغ<sup>4</sup> مونداق بؤلورمو؟  
طریق یارلیغ<sup>5</sup> مونداق بؤلورمو؟

سینی مونداق تصور قیلماس اپردیم  
بو ینگلیغ رحم سیز هم بیلماس اپردیم

سینی دپب، بارچه عالمدین کی چیب می ن  
رفیق و یار و همدمدین کی چیب می ن

زمانی قیلما دیم سینی ندین فراغت  
ولی باردور سنگا می ندین فراغت

1 ت: حریممغه.  
2 ت: حالیمدین.  
3 ت: جانغه.  
4 ت: یی.  
5 ت: یی.

مېنى اول اوزونگا همدم اېتتىنگ  
يانا بيلمان نېگا نامحرم اېتتىنگ<sup>1</sup>

سوزونگ<sup>2</sup> كيم خضر سويى دین نشاندور<sup>3</sup>  
ولى اول سو كېبى مېندین نهاندور

نې يعنى مونچه بيزدين سوز ياشورماق؟  
جفا آيىنى نې حددين آشورماق؟

بيراونىنگ كيم بيراودين كۈنگلى قالور  
كيشى يوز سوز بيله<sup>4</sup> كۈنگلىنى<sup>5</sup> آلور

عجب كيم مېندین اي دلدار، تويدونگ  
مېنىنگ كۈنگلومنى بير سوز بيرله قويدونگ

اوزاتمه مونچه هم بابر سوزونگنى  
بو سوزلار بيرله خوار اېتمه اوزونگنى

اگرچه كۈپ سوزونگ بار، مختصر قيل  
اول آي غه سوزنىنگ<sup>6</sup> اصلیدین خبر قيل

1: بو بيت «ت» ده يوق.  
2: ت: سوزونگ.  
3: ت: كه شانددور(?)  
4: ت: بيرله  
5: ت: كۈنگلىنى  
6: ت: سوزونگ.

گر اول سۆز کیم یاشوردونگ، آیتماس سەین  
بو ینگلیغ عادتینگ دین قایتماس سەین

سەینینگ<sup>1</sup> سەی و ماس لیگینگنی جزم اپتارمەین  
باش آلیب، اۆزگا بیر ساری کە تارمەین

اگر باتراق بیبارماس سەین جوابیم  
بو خط دین آرتوق اولور پیچ و تاپیم

\* \* \*

ای پیک صبا، قاتیمغه کە لگیل  
اپشیت<sup>2</sup> بو سۆزومنی، داغی بیلگیل

یەلدیک یە تیب اول قویاش قاشیغه  
قویون کە بی اپورولوب باشیغه

یوز حسرت و اشتیاق بیرله  
یوزمینگ الم و فراق بیرله

مەندین تابوغیده بیلە عرض اپت  
بو<sup>3</sup> خدمتنی اۆزونگا فرض اپت:

<sup>1</sup> ت: سەینی.  
<sup>2</sup> ت: اپشیتیب.  
<sup>3</sup> ت: (سەین) بو.

کای پادشه<sup>1</sup> ولایت حسن  
شأنینگدا کای لیب تور<sup>2</sup> آیت حسن

سین حسن سریری پادشاهی  
مین عشق<sup>3</sup> فقیری، دادخواهی

هجر و غمینگ ایتتی ظلم و بی‌داد  
ای جان و جهان، فغان و فریاد

آیریلغالی، ای نگار سیندین  
آیریلدی هس و قرار میندین

کوزومدا اگرچه یوق جمالینگ  
کونگلودادورور ولی خیالینگ

فکریم بو دورور که سنگا یی تسام  
ذکریم بو دورور، سوزونگ ایشیتسام

بارمادی کونگولدین اول ساچ و یوز  
یاد ایتتیم آلارنی کایچه، کوندوز

1 ت: پادشاه.  
2 س، ت: دور.  
3 ت: عشق و

چون یوق قاشینگا<sup>1</sup> پی تارگا<sup>2</sup> حدیم  
قاشینگ غمیدین اپگیلدی قدیم

زلفونگ گرهیغه بسته دورمین  
کوزونگ هوسیده خسته دورمین

تا آق یوزونگ بیراق توشتی  
ایکی کوزوم ایچرا آق توشتی

آغزینگ غمیدین<sup>3</sup> که تنگدل مین  
اولمای یورورام، نی سنگدل مین!

لطف ایت، که خراب بولدی حالیم  
رحم ایلا، که قالمادی مجالیم

خوش اول که یوزونگنی<sup>4</sup> یانه کورسام  
حیران باقیبان یوزونگا تورسام

اوپسام ایاغینگ، قویوب یوزومنی  
سورتوب<sup>5</sup> آنگا هر زمان کوزومنی<sup>6</sup>

1: قاشینگغه.  
2: کوی تارگا.  
3: غمیده.  
4: یوزونگنی.  
5: سورتوب.  
6: کوزومنی.

بۆینونگغه<sup>1</sup> قۇلوم<sup>2</sup> حمایل اپتسام  
سروینگنی اۆزومگا<sup>3</sup> مایل اپتسام

گه اېلگیمه غبینگنی آلسام  
گه آغزیمه اول لبینگنی آلسام

كۆزومنی<sup>4</sup> كۆتارماسام كۆزونگدین<sup>5</sup>  
یوزومنی<sup>6</sup> كۆتارماسام<sup>7</sup> یوزونگدین<sup>8</sup>

گه آغزیمغه<sup>9</sup> تیلینگنی آلسام  
گه آغزینگغه<sup>10</sup> تیلیمنی سالسام

حاصل که اگر قاشینگغه یی تسام  
کۆنگلوم<sup>11</sup> تیلاگانچه عشرت اپتسام

یوزونگ ینه کۆرسام اپردی، ای جان  
اؤلسام داغی قالماس اپردی ارمان

1 ت: بۆینینگ غه.  
2 ت: قۇلوم  
3 ت: اۆزومگا  
4 ت: كۆزومنی  
5 ت: كۆزونگدین.  
6 ت: یوزومنی  
7 ت: كۆتارماسام  
8 ت: یوزونگدین.  
9 ت: آغزیمغه  
10 ت: آغزینگغه  
11 ت: خاطر.

یوز مونچه خیال لار قیلورمین  
یادینگ بیله حال لار قیلورمین

مین اوشبو خیال لار بیله شاد  
سین مینی قیلورسین اوزگاچه یاد

مهجور کونگولنی شاد قیلمای  
یخشی سوز بیرله یاد قیلمای

یالغان سوز ایلا عتاب ایتارسین  
یوز قهر بیلا خطاب ایتارسین

گر یالغانی بولسه ظاهر، ای دوست  
شرمنده بولورسین<sup>1</sup> آخر، ای دوست

ای یار، سین ایلاما تصور  
کیم کونگولنی<sup>2</sup> اوزگا قیلدی بابر

یوز حورصفت قاشیمغه کی لسه  
یوز تیغ جفا باشیمغه کی لسه

---

<sup>1</sup>ت: بولارسین.  
<sup>2</sup>ت: کونگولنی.

کۆنگلومدا هنوز اوشال وفادور  
باشیمدا داغی اوشال هوادور

فکریم اوشال و خیال اوشال دور  
دردیم اول و زار حال اوشال دور

گر مونده تردد ایتسه آییم  
بو سوزده گواه ابرور خداییم

حال اول ابدی کیم حکایت ایتتیم<sup>1</sup>  
گه<sup>2</sup> شکر و گهی شکایت ایتتیم<sup>3</sup>

هرنی که کۆنگولدا اپردی، دبدیم  
ایمدی سېندین بو دور امیدیم:

هر ایشته<sup>4</sup> شتاب قیلماغایسین  
بو طور عتاب قیلماغایسین

قالغان کۆنگلومنی آغاسین بات  
آلغان نظرینگنی سالغاسین بات

<sup>1</sup> ت: ایتدیم.  
<sup>2</sup> ت: گاه.  
<sup>3</sup> ت: ایتدیم.  
<sup>4</sup> ت: ایشته.

گر یخشی و گر یمان قیلورسین  
دېدیم سنگا، اېمدی سین بیلورسین

تا دهر دورور، سلامت اولغیل  
خوشلوق بیله تا قیامت اولغیل

خوشوقت لیغینگ مدام بولسون  
دولت سنگا مستدام بولسون

\* \* \*

خاطریمنی تیلار اېسانگ، کدل قوپ<sup>1</sup>  
بو سوزومنی اېشیتگیل ای ییل، قوپ<sup>2</sup>

اول پری نینگ حریمیغه گذر ایت  
مېن دېوانه حالیدین خبر ایت

دېگیل اول آنگا سلامیمنی  
ینه عرض ایلا بو پیامیمنی:

کیم سنگا نامه لار روان قیلدیم  
حالتیمنی بارین بیان قیلدیم

<sup>1</sup>ت: قویقیل.  
<sup>2</sup>ت: قویقیل.

سېنى دېدیم امید ایلا، ای یار  
کیم آلیب کونگلووم اولغاسېن دلدار

یوق که<sup>1</sup> کونگلوومگا جور قیلغایسېن  
یار لیغنی بو طور قیلغایسېن

کم<sup>2</sup> ایماس اپردی یار عالمدا  
هر طرف یار بار عالمدا

باریدن سېنى اختیار ایتتیم  
جاننى عشقینگدا بیقرار ایتتیم

گرچه کؤپ فرقتینگدا قان یوتتوم<sup>3</sup>  
لېک دایم وصال<sup>4</sup> کؤز توتتوم

بیلمادیم کیم فراق کؤرگایمېن  
محنت<sup>5</sup> اشتیاق کؤرگایمېن

نامه لار یازدیم اضطراب بیله  
سرفراز ایتمادینگ جواب بیله

1 ت: کیم  
2 ت: کیم  
3 ت: کیم (!?)  
4 ت: یوتتوم  
5 ت: وصال  
ت: محنت و.

مونچه چاغلیغ<sup>1</sup> نیاز ظاهر ایتیب  
مونچه سؤز و گداز ظاهر ایتیب

بؤلمادی ای نگار، نازینگ کم<sup>2</sup>  
نی قیلای؟ ایلدین احترازینگ کم<sup>3</sup>

غم و درد و الم بیله تولدوم  
آخرالامر ناامید اولدوم<sup>4</sup>

ناامید اولوب، اولتوروب اپردیم  
متحیر بؤلوب، توروب اپردیم

کیم ینه نامه بیرله یاد ایتتینگ  
قایغولوق خاطریمنی شاد ایتتینگ

قویوبان باشقه<sup>5</sup> بیقرار اولدوم  
ینه باشتین امیدوار اولدوم

لطف لار ایلادینگ، ولی نی سود<sup>6</sup>  
ایمدی کیم وصل ایشی دورور نابود

1: ت: چاغلیغ.  
2: ت: کیم (؟)  
3: ت: کیم (؟)  
4: ت: تولدوم.  
5: ت: باشقه.  
6: ت: بی سود.

ای جفاجوی، موداغینگ بار اېمیش  
کۆنگلونگ ای یار، مونچه یومشار اېمیش

نی بلا بی ردینگ انتظار منگا؟  
کۆپ جفا قیلدینگ، ای نگار منگا

بو قلونگ سنگا چون کیراک اپردی  
بو عنایت بورون کیراک اپردی

اېمدی کیم وعدۀ وفا قیلدینگ  
می نی اوزونگگا آشنا قیلدینگ

هیچ بیلمان که چین مودور بو سؤزونگ؟  
یخشیلیق قه<sup>1</sup> یقین مودور<sup>2</sup> بو سؤزونگ؟

یا بو هم عشوه و فریب مودور؟  
دؤستلوق ته بولار حسیب مودور؟

یارلیغنی اگر قیلور بؤلسانگ  
یارلیغ طورینی بیلور بؤلسانگ

<sup>1</sup> ت: بخشیلیق قه.  
<sup>2</sup> ت: مودورور.

عهد و قولونگ<sup>1</sup> درست و محکم قیل  
و عده چون ایلادینگ، وفا هم قیل

چون بو دم وصل ایشی بیراق دورور  
کونگومیز خسته فراق دورور

هر قاچان وصل ایشی یاووقلاشسه  
غم و هجران چیریکی تارقاشسه

یانماغیل آیتقان حدیثینگدین  
تانماغیل آیتقان حدیثینگدین

شادمان قیل مین، وصال بیله  
اختلاط ایت، بو خسته حال بیله

بنده بابر نی محترم قیلغیل  
محرم ایت وصلینگا<sup>2</sup>، کرم قیلغیل

سنگا کونگومداگین<sup>3</sup> دپدیم ای یار  
ایمدی سیدین جواب امیدیم یار

<sup>1</sup> ت: قولونگ  
<sup>2</sup> ت: وصلینگه  
<sup>3</sup> ت: کونگومداغین.

خط جوابیغه یولدا بولدی کوزوم  
والسلام، اېمدی ختم بولدی سوزوم

\* \* \*

ای صبا، یی لمانکی قویغیل، حزم قیل  
سرو نازیم کوی ساری عزم قیل

ییل کی بی ییت سرو نازیم قاشیغه  
هم قویوندیک اپورول آنینگ باشیغه

باش قویوب ییرگا، نیازیم عرض قیل  
سورسه حالیم سرو نازیم، عرض قیل

آیتقیل<sup>1</sup> اول حسن ملکی خانیغه  
دېماین خان، بلکه جانلار جانیغه:

کورماین یوزونگنی بی مار اولمیشام  
غایبانه عاشق زار اولمیشام

هیچ بیلمان کیم بیلورسین، ای نگار  
کیم نېچه ییلدور چی کارمېن انتظار

<sup>1</sup> ت: آیتگیل.

بیر داغی یاد ایتمادینگ بو نی چه بیل  
خاطریم شاد ایتمادینگ بو نی چه بیل

بهره‌یی کورمای<sup>1</sup> وصالینگدین دمی  
خالی یوق ابردیم خیالینگدین دمی

فکرینگ ابردی دوستدار و همدیم  
یادینگ ابردی غمگسار و محرمیم

زره ای آی قیلما دینگ پروا منگا  
نی بلا کورساتتینگ استغنا منگا؟

قیلما دینگ بیر زره استغنانی کم  
بو نه استغنادورور، ای جانکم<sup>2</sup>؟

سین بو ینگلیغ مست، حسنونگ جامیدین  
مین مونیگدبک آبرو، وصالینگ کامیدین

نی چه کیم قیلدیم وفا، کوردوم جفا  
نی چه کیم کوردوم جفا، قیلدیم وفا

<sup>1</sup> ت: بهره کورمای.  
<sup>2</sup> ت: جاناکم(?)

یاووشوب ابردیم که نومید اولغامین  
عشقدین بیگانه جاوید<sup>1</sup> اولغامین

عشق راه و رسمینی اونوتقامین  
زهد طور و شیوه سینی توتقامین

کیم به یک<sup>2</sup> ناگاه کیلدی قاصدی  
یاردین آگاه کیلدی قاصدی

وصلیدین<sup>3</sup> بیر مزده بیردی اول منگا  
جاندین آرتوق مزده ابردی اول منگا

وصفینی نیچوک<sup>4</sup> قیلائی بومزدهنینگ؟  
چینی نیقاندین بیلائی بومزدهنینگ؟

بؤلسه چین، بیر نامه کیلماس مو ابدی؟  
بیر نسیم لطف بیلماس مو ابدی؟

قویغیل ای قاصد، بولار یالغان دورور  
مهر و حسن اهلی؟ بو نی امکان دورور

1 ت: جوید  
2 ت: ایننگ (!؟)  
3 ت: وصلدین.  
4 دی چون (!؟)

مہن کوروبمہن خوبلار جورینی کؤب  
مہن بیلورمہن خوبلار طورینی خوب

گر سؤزونگ چین دور، ینہ یی لماک کیراک  
یاردین بیر خط آلیب کیراک

یی تگیل اول خدمتی<sup>1</sup> غہ یارنینگ  
بیلہ عرض اہت، حضرتیغہ یارنینگ:

یخشی پیغامینگی یی تکردی رسول  
لطف و اکرامینگی یی تکردی رسول

گرچہ قیلدینگ لطف، ای دلبر منگا  
کیرمادی لیکن بولار باور<sup>2</sup> منگا

ہجر اوتیغہ نیچہ یانسون بو کؤنگول؟  
انداق اہتگیل کیم اینانسون بو کؤنگول

گر وفا قیلماق خیالینگ باردورور  
قوی جفانی کیم کؤنگول مضطردورور

<sup>1</sup> ت: خدمتی.  
<sup>2</sup> باور(?)

بیر عنایت نامه بیرله یاد قیل  
قیل عنایت، خاطریمنی شاد قیل

یا مینى قاشینگغه یی تکؤر، قیل کرم  
یا قاشیمغه دیل، کؤزومگا باس قدم

هرنی کیم کؤنگلونگا کی لسه، ای پری  
اول عنایت نامه دا یاز غیل باری

گر سینی نینگ وصلینگ امیدى بولماسه  
وصلینگا<sup>1</sup> یی تماک نویدی بولماسه

اوزگا بولماس اوزنی بیلماکلیک منگا  
بلکه مشکل دور تیریلماکلیک منگا

وصل ایلا فرسوده جسمیم زنده قیل  
لطف ایلا بابرنی باشتین<sup>2</sup> بنده قیل

خط جوابیغه چیکارمین انتظار  
بات جوابینی بیبارگیل، ای نگار

<sup>1</sup> ت: وصلینگغه.  
<sup>2</sup> س، ت: باشتین.

ھرنی کۈنگلومدا اېدی، دېدیم تمام  
ختم بۆلدى سۆزۈم<sup>1</sup>، اېمدى والسلام

\* \* \*

بېر كېچە خاطریم مشوش اېدی  
كۆزده سو، كۈنگلوم ايچرە آتش اېدی

دھر ايشيدىن فغان قیلور اېردیم  
خاطریمنى يمان قیلور اېردیم

ھر زمان دھرنى خطاب قیلیب  
اۆلتوروب، گە قۇپوب، شتاب قیلیب

دېر اېدیم: اې وفاسى یوق ظالم  
ظلمدىن يېتتى اۆلگالى حالیم

ظلمدىن اوزگا ايشنى بيلمایسېن  
مېن مسکين گا رحم قيلمایسېن

گر مېن اۆلتورگولوك مېن، اۆلتورگیل  
یوق اېسه، سۆرگولوك اېسام، سۆرگیل

---

<sup>1</sup> ت: سۆزیم.

هر نې چوك<sup>1</sup> طور قیل، بو جور اېتمه  
هر نې چوك<sup>2</sup> جور قیل، بو طور اېتمه

یوق اېدی هیچ ایشیم سی نینگ بیرله  
نېنگ<sup>3</sup> بار، ای دهر دون می نینگ بیرله؟

کنج عزلتته رۇ قیلیب اېردیم  
غم و محنتته خۇ قیلیب اېردیم

ای خوش اولکیم جمیع همدمدین  
دېمه همدم، که جمله عالم دین

فارغ اېردیم، قناعتیم بار اېدی  
قانع اېردیم، فراغتم بار اېدی

گۆشهیی اختیار قیلغان اېدیم  
غفلت او یقوسیدین آیلغان اېدیم

ینه یوز عشوه و فریب بیله  
هیچ بیلمان که نی حسیب<sup>4</sup> بیله

<sup>1</sup> س، ت: هر نې چون  
<sup>2</sup> س، ت: هر نې چون  
<sup>3</sup> ت: نیبینگ. اما وزن بوز یلمس لیگی او چون متن ده گی دېک بولیشی کیره ک.  
<sup>4</sup> ت: مفتوح حاء بیلن (؟) مکسور حاء بیلن بولیشی کیره ک.

دولت اوتروسیغه مینى سالدینگ  
غفلت اویقوسیغه مینى سالدینگ

بارى احبابنى قیلیب<sup>5</sup> مسرور  
بارى اعدانى<sup>6</sup> ایلادینگ مقهور

آتا تختی دا فارغ اولتوردوم  
بل آتام کورماگاننى مین کوردوم

آلتى آى ایچرا آلتى تخت آلدیم  
ییتى اقلیمه بلکه کوز سالدیم

دېدیم: اېمدى مرادیمه ییتیم  
بیلمادیم که غلط خیال ایتیم

عشرت و عیش وقتى ییتگان چاغ  
محنت و غصه آتى ییتگان<sup>1</sup> چاغ

ینه محروم خان و مان قیلدینگ  
ینه آواره جهان قیلدینگ

<sup>5</sup> اصل: قیلوب.

<sup>6</sup> ت: اعضائى.

<sup>1</sup> ت: ییتگان. بو فعل بابر و نوایى اثر لریده هم «ایتماق» و هم «ییتماق» شکلیده موجود.

درد و غمى منگا انيس اېتتىنگ  
محنت و رنج نى جلیس اېتتىنگ

عیش ایلا عشرتیم دین آیریلدیم  
دولت و عزتیم دین آیریلدیم

دولت و تخت و عز و جاه قانى؟  
همدم و همنشین لار آه، قانى؟

باردی اول عیش و کامرانلیغ لار  
اېمدى کیم کورسه حالتیم، ییغلار

کؤرساتیب دولت، ایمگا کینگ<sup>1</sup> نه اېدی؟  
ییرگا اوردونگ، کؤتارما کینگ نه اېدی؟

بو نې چوک ظلم دور، نه اېتی یوق؟  
بو نه ینگلیغ ستم که غاېتی یوق؟

دهر غه نې وفادور و نې رحم  
دهر کؤپ بې وفادور و بې رحم

<sup>1</sup> ت: بیتماگینک (؟)

یوڤتورور مہری ھېچ کیشیگا آنینگ  
اعتماد اېتمہ، ھېچ ایشیگا آنینگ

گاہ کفر اھلینی مسلط اېتار  
اھل دین نینگ ایشینی منحط اېتار

گاہ بیر قُلنی پادشاہ قیلور  
شاہنی بندہ، گاہ- گاہ قیلور

گاہ جاھلنی سر بئند ایلار  
گاہ عاقلنی پایبند ایلار

جان و کونگلیدا جز جہالت یوق  
ھېچ ایشیدا آنینگ عدالت یوق

نی وفا قیلغانینی بیلسہ بولور  
نی جفاسیغہ صبر قیلسہ بولور

نی قیلای؟ نی کیشیدین ایستای داد؟  
کیمگا دھر ایلگیدین قیلای فریاد؟

دھر دون دین شکایتیم کؤپ تور<sup>1</sup>  
دھر اېلیدین حکایتیم کؤپ تور<sup>2</sup>

اوشبو حالتتہ ناتوان کونگلوم  
غصہ دین تاپماغان امان<sup>3</sup> کونگلوم

اوز قاتیق حالتیغہ ییغلار اېدی  
کؤز قاتیق حالتیغہ ییغلار اېدی

<sup>1</sup> س؛ ت: کؤپ دور

<sup>2</sup> ت: امان

<sup>3</sup> ت: کوپرولو: توغری دین (?)

کي لای باشیمغه صبحدم آخر  
مهردين اوردي صبح، دم آخر

مي ني اوز دېدي، مهربانليغدين  
ني چه سوز دېدي، مهربانليغدين

منگا سوز لارکه تانگ بوتون قاتتی  
جانیمه اوقلار اپردی، تانگ آتتی

صبح صادق لیغی چو ظاهر ابدی  
نفسی صبح نینگ مؤثر ابدی:

کای فلانی، بو نی رذالت تور؟  
نی جهالت تور و نی حالت تور؟

ني چه دنيا غميدین ایتماکلیک؟  
کؤب سوز آنینگ اوچون ایشیتماکلیک؟

ارزیماس غم یی ماککا بو دنیا  
بل آتین هم دېماککا بو دنیا

طمع اوزگیل بو اېسکی دنیادین  
خاطرینگدین چیقار بو دون یادین

دولت اوچون کؤنگولنی زار اېتمه  
عزت اوچون اوزونگنی خوار اېتمه

کؤز آچیب باققوچه، صفا یوق انگا  
کؤز یوموب آچقوچه، بقا یوق انگا

دهردین کیمگا بولسه ملتسی  
بیش اېماس آرزو بیله هوسی

نفس نینگ کسبی دور هوا و هوس  
روح آلیده دور بولار یاراماس

نفس دشمن دورور، یقین بیلگیل  
دؤستوم، بو سؤزومنی چین بیلگیل

دشمنی دور، اگرچه اوترو اپماس  
دېک بیر لحظه سېندین آيرو اپماس

گرچه ظاهرده تۇغرى دېك<sup>1</sup> تور نفس  
جسمینگ<sup>2</sup> اوييدا اوغرى دېك<sup>3</sup> تور نفس

بورناغیلار سؤزین<sup>4</sup> نظر قیلغیل  
اوی نینگ<sup>5</sup> اوغرى سیدین حذر قیلغیل

نفس توسن نی<sup>6</sup> رام قیل اوزونگا<sup>7</sup>  
قادر اول هر نه سؤز دېسانگ، سؤزونگا<sup>8</sup>

دېچه نفس ایلکیده زیون بؤلماق  
سخره<sup>9</sup> زمره جنون بؤلماق

نی دېسانگ، نفس نینگ رضاسی بیله  
نی که قیلسانگ، آنینگ هواسی بیله

فسق قیلماقدین اوزگا فکرینگ یوق  
فحش دېماقدین اوزگا ذکرینگ یوق

1 ت: کوپرولو: تۇغرى دین (?)  
2 ت: جسمینگ  
3 ت: کوپرولو، ت: اوغرى دین (?)  
4 ت: سؤزینی  
5 ت: اویینگ (?)  
6 ت: توسنی  
7 ت: اوزونگا  
8 ت: اوزونگا  
9 ت: سخره (?)

ایلا رذل و لوند اولوب سېن کیم  
خلق ارا ریشخند اولوب سېن کیم

هر زمان بیر لوند مسخره یی  
معصیت دودیدین یوزی قره یی

اوزنی یانداشتوروب اوزونگ بیرله  
سوزنی چیرماشتوروب سوزونگ بیرله

آنی اوزونگا سېن بیلیب همدم  
آنی سوزونگا سېن قیلیب محرم

قیلغاسیز خلقتی تومان غیبت  
دېگاسیز آتینگیزی خوش صحبت

هر یمان بار، یار قیلغای سیز  
هر یامانلیغ که بار، قیلغای سیز

ناگهان بیر جوان گذار ایلاب  
آلیده اوزنی بیقرار ایلاب

هر ییگیت کیم کؤرونسه، حال قیلیب  
کیی نیده<sup>1</sup> یوز تومان خیال قیلیب

بو نی عمر و بو نی بلالیغ دور؟  
بو نی طور و نی یوز قرالیغ دور؟

یوقتورور هیج اعتماد سنگا  
تی نگریدین یوق مودور امید سنگا؟

<sup>1</sup> ت: کیشیده.

لاده لیغ<sup>1</sup> بیرله عمر و اوتتی، نیتای؟  
قایساریغه بو عمر بیرله کیتای؟

عمر غفلتته<sup>2</sup> اوتکاریب باراسین  
ای ییگیت واقف اول، قاریب باراسین

حق تعالی نیتای یاراتتی سینی؟  
آدمی لار سانیه قاتتی سینی؟

کیم اوزونگ بیرله فکر قیلغای سینی  
غفلت اویقوسیدین آیلغای سینی

بیلگاسین جهد ایلا باری صفتین  
قیلغاسین درک تینگری معرفتین

راست قیلغاسین اعتقاد ینگنی  
بیلگاسین مبداء و معادینگنی

\* \* \*

جسمینگا<sup>3</sup> ضعف اپسه، جانیم صدقه  
جانینگا<sup>4</sup> ایکی جهانیم صدقه

کوزونگا<sup>5</sup> بوتن بی مار فدا  
بی لینگا<sup>6</sup> بو بدن زار فدا

سین سیزین جسم بیلا جاننی نیتای؟  
درد سیندین اپسه، درماننی نیتای؟

1 ت: یاوه لیغ.  
2 س: ت: دا.  
3 ت: جسمینگگا.  
4 ت: جانینگگا.  
5 ت: کوزونگگا.  
6 ت: بیلینگگا.

منگا سین سین بو جهان دین مقصود  
نی جهان، جسم ایلا جان دین مقصود

قامتینگ ینگلیغ اوزون یاش تاپقیل<sup>1</sup>  
عمر<sup>2</sup> حسونگ کی بی دلکش تاپقیل<sup>3</sup>

قاصدینگ کی لدی، صفا کی لتوردی  
خبر مهر و وفا کی لتوردی

نامه نی منگا روان ایلاب سین  
جانی یوق جسمیمه<sup>4</sup>، جان ایلاب سین

کوروبان نامه نی اوز دین باردیم  
اوقوبان سوزینی، سوز دین باردیم

کورگاچ اوق، کوزومه سورتوب اویتوم  
اویگاج اوق، باشیمه قویوب قویتوم

بارچه مضمونی آنینگ خوب اپردی  
باری لفظی داغی مرغوب اپردی  
یاردا مهر و وفا بار ابرمیش  
لله الحمد، وفادار<sup>5</sup> ابرمیش

تون و کون فکر و خیالیم بودورور  
آی و ییل طوروم<sup>6</sup> و حالیم بودورور

هجر نینگ کلبه سیدین کی تگایمین  
وصل کاشانه سیغه یی تگایمین

وصلینگا<sup>7</sup> تی نگری می نی یی تکورسه

1 ت: تاپقیل.  
2 ت: عمر و  
3 ت: تاپقیل.  
4 ت: جسمیمه گه (?)  
5 اصل: بار.  
6 ت: طوریم.  
7 ت: وصلینگه.

لطف اہتیب، منگا سہ نی پی تکورسہ

پی تکاج۔ اوق، اپورولایین<sup>1</sup> باشینگدین  
غایب اولمای نفسی قاشینگدین

مہن دہماس مہن کہ دوداغینی اویای  
گر ایلک<sup>2</sup> پیرسہ، ایاغینی اویای

بیر زمان خالی اہمان فکرینگدین  
بیر نفس غافل اہمان ذکرینگدین

گر دہسام جسم ایلہ جاندین سہن سہن  
غرضیم ایگی جہاندین سہن سہن

آی یوزونگ یوق دا قراکون بولسون  
پیر وکوک آستین و اوستون بولسون

ہرنی کونگولودا ایدی، مہن دہدیم  
اہمدی سہن دین بو دورور امیدیم:

مہرنینگ رسمینی اونوتماغاسین<sup>3</sup>  
پی وفالیق یولینی توتماغاسین<sup>4</sup>

بورناغیدپک مہنی یاد اہتگای سہن  
خاطر خستہنی شاد اہتگای سہن

غیر اخلاص و دعا بیرلہ سلام  
نی دہین اوزگا؟ سوزوم بولدی تمام

\* \* \*

1 ت: اپورولورسہ (?)  
2 اصل ت: اہتگ (?)  
3 ت: اونوتماغاسین.  
4 ت: توتماغاسین.

خاطریم ساقلار<sup>1</sup> اېسانگ، کول قوېغیل  
بو سوزومنی اېشیت ای ییل<sup>2</sup> قوېغیل

اهل دل آلیدا سرعت بیله ییت  
سنگا هر نی که دېسام، سېن عرض اېت

مشکلیم آلیدا تقریر اېتگیل  
حالتیم شرحینی بیر- بیر آیتگیل

دېگاسېن معتقد و معمولوم  
روش و طور و سلوک و یولوم

باردور انداق که عیان آیلابمېن  
مېن "مبین" دا بیان آیلابمېن

بیر انینگ بیرله ایش آچیلماس اېمیش  
درد دل چاره سینی قیلماس اېمیش

نی تایین؟ نی قیلاین دردیم اوچون؟  
چاره کیمدین تیلاین دردیم اوچون؟

چاره دردیمغه مگر پیر اېتگای  
چاره سیز ایشیمه تدبیر اېتگای

نیلاین مرشد و نی تای ارشاد؟  
قابلیت قانی و استعداد؟

مستعد بؤل و قیل اوزنی قابل  
فیض لار تا سنگا بؤلغای واصل

سېندا نی سعی و اوزینگدا نی قبول  
نی ایشینگ یخشی، نی سوزونگ مقبول

<sup>1</sup> ت، هند: ساخلار.  
<sup>2</sup> ت: تیل (?)

نی ایاق کیم طلبیدا یوروگای  
نی کونگول کیم هوسیدا چوروگای

نی انینگ ایشینی قیلماققه ایلیک  
نی انینگ کنهینی<sup>1</sup> بیلماککا بیلیک

شهوت و نفس گرفتاری سېن  
دد بیله دبو نموداری سېن

شهوت و نفس، قوی دشمن دور  
مینگ سېنینگدپکنی زیون قیلغان دور

---

<sup>1</sup> ت: گناهینی(؟)

لذت یی گولوک و ایچکولوکونگ  
خوشیی کیفیت و ایچکولوکونگ

مزه اشربه و حظ یخ آب  
حالت و نشئه معجون و شراب

حوروش لار بیله همدست اولماق  
می کش اهل بیرله ایچیب، مست اولماق

نشئه صبح و صبوحی نشئه  
می کش اهل قوت روحی نشئه

تند رخشینگنی مینیب یی لدوروبان  
اپلگا اوزنی تانییب، بیلدوروبان

حکمونک اولماق باری اپلگا جاری  
سوزونک اولماق باری یی ردا کاری<sup>1</sup>

تابعینگ<sup>2</sup> ملک خراسان بولماق  
هند و چین آماغینگ آسان بولماق

قوللوق و خدمتینگ ایتماک ییل و آی  
نسل جوجی و اوروغ چغتای

بارچه ایشگا بولوبان دسترسینگ  
دی لیب، ایلکینگا نی کیم بار هوسینگ

باری فانی و باری هیج تورور  
سینی دنیا باریدین کی چتورور

بیلیمیشام هر نی که قیلدینگ تحریر

<sup>1</sup> «مشکلیم» بیلن باشلنگن اوچ ینچی بیت دن، اوشبو بیت گچه کی لتیریلگن 19 بیت، فواد کوپرولو نشریده یوق.  
<sup>2</sup> ت: تابسینگ.

فہم قیلدیم غرضینگی بیر- بیر

بو دہماکتین، بو بیتیک<sup>1</sup> تین نی سود؟  
طلبی کیم کی راک، اول دور نابود

تہ نگری قیلغایمو اپکین طرفہ سبب؟  
حاصل اولغایمو اپکین اوشبو طلب؟

تہ نگری توفیقی مگر یار<sup>2</sup> اولغای  
تا<sup>3</sup> کیشی حقنی طلبگار اولغای

تہ نگری توفیقی دی و تیک تورایین  
نی قیلای؟ چارہنی کیمدین سؤرایین؟

توت قولاق کیم بو دورور تحقیقی  
تہ نگری نینگ بولماغوچہ توفیقی

ممکن ابرماس بولالماق ہیج ایش  
نیگا کی راک سنگا مونچہ پیچیش؟

کردگار! منگاتوفیقی بیر  
یوروماکارہ تحقیقی بیر

عمر غفلت بیله اوتکارمیش مین  
نفس بویروغی بیله بارمیش مین

نفس یاغی سینی مغلوب اپتگیل  
ایش لاریمنی بارینی خوب اپتگیل

باری حظدین مین آسان اوتکار  
ایش لاریمنی مین نینگ آسان بوتکار

1 ت: بیلیک(?)  
2 کوپرونو: بار  
3 کوپرونو: یا(?)

گۆش و هۆشومنى سۆزونگ سارى قيل  
جان و كۆنگلومنى اوزونگ سارى قيل

غم لارينگ بيرله آوت كۆنگلومنى  
معرفت بيرله ياروت كۆنگلومنى

قويمه بابرنى بو حالت بيرله  
انى اولتورمه بطالت بيرله

بير كيشينى انگا غمخوار اپتگيل  
همتين بدرقه و يار اپتگيل

تا كه درد يغه دوا يي تكورگاي  
تارتيبان انى سنگا يي تكورگاي

\* \* \*

ني چه عصيان بيله آلوده ليغينگ؟  
ني چه حرمان ارا آسوده ليغينگ؟

ني چه نفسينگغه بؤلورسېن تابع؟  
ني چه عمرونگنى قيلورسېن ضابع؟

نيت غزو ايله كيم يوروبسېن  
اولماكينگنى اوزونگا كوروبسېن

كيم كه اولماك اوزيگا جزم اپتار  
اوشبو حالتته بيلورسېن كه ني تار:؟

دور اپتار بارچه مناهي دين اوزين

خوش قیلیب اوزنی بو کی چماکلیکیدین  
توبه قیلدیم چاغیر ایچماکلیکیدین

آلتون و نقره، صراحی و ایاغ  
مجلس آلاتی تمامین اول چاغ

حاضر ایلاب، بارینی سیندوردوم  
ترک اپتیپ می نی، کؤنگول تیندوردوم<sup>1</sup>

\* \* \*

قراسین یاغی نینگ کوروبتورلار  
دنگ و حیران باقیب توروبتورلار

مېن یی تیپ تی ز اول ساری یوردوم  
یورو- یورو دېب، ایلگاری یوردوم

غرضیم اپلنی تی ز قیلماق اپدی  
یاغی بیرله سته ز قیلماق اپدی

ته ز اپتیپ اپلنی، تارتتیم اوزنی  
هی چکیم هم اپشیتمادی سوزنی

یوق اپدی جیبه و کیجیم و یراق  
مېندا بار اپدی مینگ اوق و ساداق

توردوم اپرسه تمام اپل توردی

<sup>1</sup> اوشبو مثنوی، هند دېوانیدن آئیندی.

یاغی گۆیا بولارنى اۆلتوردى

سېن که نوکر قیلورسېن، آنینگ اوچون  
ياراغای بیر محلدا جانینگ اوچون

یوق که نوکر توروب، بیگی یوروگای  
نوکر آسوده و بیگی چوروگای

نوکرې کیم بوطور دور، نی آسیق  
نی ایشینگ گه یرار، نی آشق قاتیق

آخر آت سالدیم، ایلگاری یورودوم  
سوروبان تاق قه یوقاری یورودوم

می نی کوروب یورودی اهل داغی  
قالدی ایلدین کی یین گه قورقاغی

ییتیبان تیز تاغ قه تارماشتوک  
اوقیگا باقمایین، یوروب آشتوک

گهی آتتین توشوب، گهی آتلیق  
یوروبان ایلگریگا جرأتلیق

یاغی هم تاغدین اوق قویار اپردی  
زور کورگاج سالیب یورو بپردی

تاق(قه) چیقتوک هزاره نی قاولاب  
قیر و قولدا کییک کی بی اولاب

داریغانی کییک دیک آتقولادیک  
تالابان مال و قویینی بۆلادوک

قیریبان... سینی  
ایلا دوک بند کیشی قاره سینی

اېر اتاغلیق نی دستگیر اېتتوک  
اهل و اولادینی اسیر اېتتوک

\* \* \*

قیلور جولان اوشول سیمین تن آتلیغ<sup>1</sup>  
آتی باردور آنینگ گویا قناتلیغ

توغیدیک جسمی ییل بیرله مرکب  
شهابی دور، وڈی کن آتی اشهب

نی اشهب دور، که ییل دور تی زلیکته  
غباری دین عبیرانگیزلیکته

بارور گرچه اونی فرسنگ - فرسنگ  
ولی اوز اونیکا اول پیش آهنگ

قدم قویسا، توهم دین مقدم  
اېماس جسم، اول اېرور روح مجسم

جلاوین چي کماسا، راکب نی اول حین  
چیقارغای لاخللا و لاملادین

\* \* \*

گر اؤن ایگی «مقام» توتسانگ یاد  
قیلایین بارچه سین سنگا تعداد

<sup>1</sup> بو مثنوی و بوندن کی بیگی مثنوی لر تکمله دن آیندی.

بار «صفاهان»، «نوا»، «بزرگ»، «عراق»  
«راهوی»، «راست»، «زنگوله»، «عشاق»

«زیرافگند»، «بوسلیک» یانا  
چون «حسینی»، «حجاز» اؤن ایکی سانا

بۆلدی مذکور بو اؤن ایکی مقام  
بارچهسی بینه- بینه، نام به نام

اولین حرف هر مقام، ای یار،  
«نص» دور و «زرع» و «حب» نی قیل تکرار

اېمدی شرح ایلایین «شش آوازه»  
بیر- ایکی بیت آیتایین تازه:

«مایه»، «نوروز»، یانا «سلمک» بیل  
یانا «گردانیه»، «گواشت» دېگیل

یانا «شهناز» بارچه بۆلدی شش  
باری نینگ جمع حرفی «من سگگش»

\* \* \*

کۆنگولگا درد و غمنی نی یاوتای؟  
اؤزوم نی او و قوش بیرله آوتای

جهان نینگ اهلیدین اوزگیل طمعنی  
بو عالم ایچره بۆل آزاده، یعنی

\* \* \*

اول که تقدیر خطین ابتتی سواد  
ایلادی آق و قرانی ارشاد

پیوسته قاشینی مینگا چیتیب  
کیرپیکی اوقینی مینگا آتیب

\* \* \*

ای قادر برکمال، تنگرم  
وی قاهر ذوالجلال، تنگرم

ای بیرگوچی بیر و بار، تنگرم  
وی آغوچی گیر و دار، تنگرم

بؤلماس صفتینگنی دپسا، نیچون؟  
کیم بارسین، ای خدای، بیچون

آرتوقراق ابرور کمالینگ اندین  
افزونراق ابرور جلالینگ اندین

کۆپ سۆز ایشیتیلدی مغفرتتین  
کۆپ نکته دیلیدی مرحمتتین

هر سۆز که ایشیتسا، دپسا بؤلماس  
سۆز بار که ایتسا، دپسا بؤلماس

سامع غه اگرچه کۆب هوس تور  
سۆز موندا یی تیشتی، اپمدی بس تور

\* \* \*

خوش اول کونلار که عاشق ابردیم  
عشق اهلی بیلله موافق ابردیم

هر نی دپسا عشق دین، دپر ابردیم  
هر غم اپسا عشق دین، یپر ابردیم

کؤنگلومدا، کؤزومدا عشق ابدی، عشق  
شعریمدا، سؤزومدا عشق ابدی، عشق

نی یازدا تیناریم و نی کوزدا  
نی تاغدا قراریم و نی توزدا

کؤر صورت عشق کیم بار اوچ حرف  
اوچ حرف دورور، ولی هر اوچ حرف،

مجموع حروف، تۆقوز اولغای  
هر حرفدا بیر عجب سؤز اولغای

بارینی بیان قیلای ایشیتگیل  
کؤنگلونگا عیان قیلای، ایشیتگیل:

«عین» ی، یعنی که: عیب قیلما  
بل، عیب قیلورنی کوزگا ایلما

«یا» سی، یعنی: بیغی دورور طور  
گر یار ترحم اپتسا، یا جور

«نون» ی بو که: ننگ بؤلماغای هیچ  
هر نیچه که رنگ بؤلماغای هیچ

«شین» شوق دورور شعار عاشق  
آنسیز کیشی ایشی، عار عاشق

«یا»: یاد بی‌رور یگانه بؤلماق  
عالم آرا بی نشانه بؤلماق

«نون» ی بو که: بو ایشینگ نهان توت  
دم اورما و عشق ایشیدا قان یوت

«قاف» ی بو که: قؤلونگا درست اول  
عشق ایشیدا سست بؤلما، رُست اول

آیتای «الف» ی نی سنگا، ای یار:  
آزار بو ایشدا چی ککیل، آزار

بیل آخر جمله حرف، «فا» نی:  
بؤل آخر کار عشق، فانی

کیم بؤلسا بو وصف لارغه موصوف،  
اول عاشق کامل، اوزگا لار یوف(؟)

دیکن بو دېمان که عشق بیردور  
بو وصف لار ایچره منحصردور

سین دېما که عشق اوشبو- اوقدور  
عشق انواعی بیل آسرو چوقدور

\* \* \*

ای خوش اولکیم باری ایلدین یاشورون  
بیز ایکاو بولساک و بیر گوشه و تون

دف و چنگی و ربابی بولسا  
می و نقلی و کبابی بولسا

«دره نور» میین نؤش ایتساک  
غم هجراننی فرامؤش ایتساک

مین اوزوم ایچسام و توتسام سنگا هم  
سین داغی ایچسانگ و توتسانگ منگا هم

دم به دم باده گلرنگ ایچساک  
تون یاریمیغه چه اول رنگ ایچساک

مست اولوب یاتساک ایکاو، آندین سؤنگ،  
نی حضور اولغوسی یاتقانیدین سؤنگ

عمر اکثر بو طریق اؤتکارساک  
خوشتورور گر بو طریق اؤتکارساک.

\* \* \*

سپاس و ستایش خداوندغه  
که آندین گشاد اولدی هر بندغه

انگا نی مثال و نی ماننددور  
خداوندلارغه خداونددور

انگا نی امیر و انگا نی وزیر  
انگا نی شبیه و انگا نی نظیر

نی یارا و نی حددورور کیشیگا  
که دخل ایلاگای تی نگری نینگ ایشیگا

یامانلیغ بیله یخشیلیغ اول قیلور  
بورونغی بیله سؤنگغینی اول بیلور

عزیز اول قیلور، خوار هم اول قیلور  
شفا اول بی رور، زار هم اول قیلور

بسی پادشاهنی گدا قیلغای اول  
گدا لارنی هم پادشاه قیلغای اول

گداییغه بار شاهلیق دین نفور  
نی شهلیق، که دارین دین یوز فتور

تیلارمین گداییغه بؤلسام گدای  
بو دولتنی قیلغای میسر خدای

دببین حمدیدین سؤنگ، رسولیغه نعت  
الهی که توشگای قبولیغه نعت

رسول جهان و حبیب خدای  
که اندین کی لور ابلگا طیب خدای

سی نگا اؤزنی بو کون مطیع ایستارام  
سی نی تانگلایق کون شفیع ایستارام

نبی غه درود آیتایین بردوام  
هم اولاد و اصحابیغه والسلام

چو حمد و ثنا دین کؤنگول تاپتی کام  
قیلای اہمدی مقصود ساری خرام:

می نینگ سؤزلاریم بودور احبابقه  
باری خیل و اتباع و اصحابقه

کہ قیلغایمین البتہ درویش لیق  
طریقت یولیده وفاکیش لیق

جهان ایشلارین جمله ترک ایتگامین  
دی تار وقتته بی اثر کی تگامین

خرد دین بو ایش گرچه کؤب دور دور  
و دی کن بو دیوانه معذور دور

منگا کؤب جهت تین بو ایش بؤلدی فرض  
جهت لارنی ایلا ی بارین سیزگا عرض:

بیری بو که طالع منگا یار اېماس  
سپهر و کواکب مددگار اېماس

فلک دین یی تیشتی جفالار منگا  
بلا اوزره بؤلدی بلالار منگا

گهی قیلدی دولت بیله همنشست  
گهی قیلدی محنت بیله یی رگا پست

گهی تۆلدورور جام عشرت منگا  
گهی کی لتورور درد و محنت منگا

بسی قلعه بی ردی، قابالماق اوچون  
کؤتاردی، ولی یی رگا چالماق اوچون

اگر نوشی بیر بؤلسا، یوز نی شی بار  
اگر مرهمی بیر، تومن رپشی بار

بیراونی دېسام جان، قیلور جانغه قصد  
یی بان توزنی، ایلار نمکدانغه قصد

بار ابرمیش عجب شوم طالع منگا  
اپسيز عمر کیم بؤلدى ضایع منگا

ینه بیر بو کیم اوشبو فترت چاغی  
که بو جمع بدبخت بؤلدى یاغی

دېدیم: بو ییغیلغانغه تاپسام ظفر  
بو جمع پریشانغه تاپسام ظفر

قیلای برطرف سلطنت نینگ ایشین  
اوزومدین کم ایلای اولوس قرغیشین

ینه سلطنت ذکرینی قیلمايین  
بو بی هوده ایش فکرینی قیلمايین

خدا یؤلی ساری خرام ایلايین  
بو یؤل قطعی دا اهتمام ایلايین

اوچونچی جهت بو دورور، دؤستلار  
سؤزوم مغزیدین ایرایین پؤستلار

نی باغ و نی گل نینگ هواسی منگا  
نی گلروی لار مدعاسی منگا

نی یاز و نی کوزدین کؤنگول آچیلور  
نی یازی و توزدین کؤنگول آچیلور

نی تیر و نی دی دین منگا نشنه دور  
نی نقل و نی می دین منگا نشنه دور

نی دولت قابیبتور که مین کؤرما دیم

نی عشرت قالیبِتور که مین سورمادیم

بسی عیش و کؤب شرب می قیلْمیشام  
باری آرزولارنی طی قیلْمیشام

الارنی بارین کؤرمیشام، بیلْمیشام  
بولارنی بارین تاپْمیشام، قیلْمیشام

منگا ابدی کؤب آرزو یؤقتورور  
یامان نفسیمه کؤب غلو یؤقتورور

تعلق علایق بیلّه قالمادی  
ایشیم بو خلاق بیلّه قالمادی

شریعت ایشیدا مینى قادر ایت  
طریقت یؤلیدا مینى صابر ایت

اییرغیل مینى جمله همراهدین  
یوزومنى ابورمه سوى اللهدین  
\* \* \*

نی خبر ابردی، صبا یی تکوردونگ؟  
نی خیر، جانغه بلا یی تکوردونگ

نی کی لیب تند و نی ناخوش کی تاسین  
نی دماغیمنى مینى نینگ خشک ایتاسین

بارورونگدا نی سؤزومگا کیراسین  
کی لاسین تند و کوزومگا کیراسین

یؤقتورور صبر و ثباتینگ، ای ییل!  
خنک ابرمیش حرکاتینگ، ای ییل!

# تويوقلار

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

وصلدین سۆز دېرگا یوق یارا منگا  
هجر ارا رحم ایلاگیل<sup>1</sup> یارا منگا  
اوقونگ ایتتی کۆپ یمان یارا منگا  
مرهم لطفونگ بیله یارا منگا  
\* \* \*

اپکمه قاش و یخشی پرچم دور سنگا  
راست قد و زلف پرخم دور سنگا  
چون بو ینگلیغ<sup>2</sup> دور سنگا خیل و حشم  
خوبلوق<sup>3</sup> ملکی مسلم دور سنگا  
\* \* \*

اول که هر کۆزی غزال چین دورور  
قاشیدا پیوسته آنینگ چین دورور  
چونکه کۆپ یلغان آیتتی اول منگا  
گر دېسام یلغانچی آنی، چین دورور  
\* \* \*

مینی بی حال ایلاگان یار آی دورور  
کیم آنینگ وصلی منگا یارای دورور  
گر وصالی بۆلماسه، کی تار یی ریم  
یا خراسان یا خطا یاری<sup>4</sup> دورور

1 ت: ایلا کیل.  
2 س: ینگلیغ.  
3 تۆپ: خوبلوق.  
4 ت: رای (؟)

عشق اهللى عشق دردىنى تانىنگ  
كۆپ يمان دور درد عشقىدىن تانىنگ  
هر نىچه كوزوم آچ ابرسه، كوز تويار  
گر آچىلسه سىمىدېك نازك تىنىنگ  
\* \* \*

مهر كىم كۆكك قىلور آهنگ تانىگ  
آلىدا بولسه اېماس بىرنگ تانىگ  
خالى و ايكى لىبىدېك بولماغاي  
هندو ار كىلتورسه شكر تنگ تنگ<sup>1</sup>  
\* \* \*

بو ولايت قه مقيد بولماغىل  
كېل، خراسان جانىيغه عزم قىل  
گر بارور بولسانگ، ابرورمىن همرهىنگ  
ور تورارسىن، مىن بارورمىن، جزم قىل  
\* \* \*

كېل، قىلاى جاننى نثارىنگ آيارىم  
نقد جان نى بارموسىندىن آيارىم؟  
بوسه بىرسانگ گر تمام آغزىنگ بىله  
كنج آغزىنگدىن آلايىن آيارىم

<sup>1</sup> ت: تنگ تانىگ.

سین کی بی بیر دلربانی بیلمانم  
عاشق صادق که دبرلار، بیل منم  
قیل تصور کوز یاشیمنی بیر تی نگیز  
اوزگا عاشق اشکی ینگلیغ بیلمانم  
\* \* \*

تا چیقاردی خط عذار پاکیدین  
گل یوزی آزده بؤلدی پاکیدین  
ایستار اپردی اهل بورون یوز مهر ایله  
اېمدی اول یوز مهری<sup>1</sup> کی تتی پاکیدین  
\* \* \*

تا کؤنگول بیردیم اوشال قایساریغه  
بارغانینی بیلمادیم قای ساریغه؟  
دؤستلار، یارغه<sup>2</sup> می نی ساغیندورونگ  
سالسانگیز ناگه قولاق قایساریغه  
\* \* \*

شه سوپورای آستانینگ یوز ایله  
تیمک دین نی چه اورای یوز ایله؟  
ایکی یوزلوک مدعی دین نی غمیم  
گر ایشیم توشسه الاردین یوز ایله

<sup>1</sup> ت: مهر (؟)  
<sup>2</sup> ت: یارگه

نى بلا بىيىك تورور<sup>1</sup> دولت تاغى  
كوه غمنى نى بىلور دولت تاغى؟  
همتى توت، داغى دولت ايستاگىل  
همتىنگ بۇلسه، بۇلور دولت تاغى  
\* \* \*

جانغه سالىدى دهر غربت نارىنى  
كۆز ياشىم بۇلدى مغول نىنگ نارىنى  
بو ارادا مېن دېگاندىك بۇلماسه  
كۆزلای ايسىغ كۆل و اندىن<sup>2</sup> نارىنى  
\* \* \*

قىلماسه اول آى نظر منگا، نى تانگ؟  
تىنگرى طالع چون منگا ياراتمادى<sup>3</sup>  
اوقى يارار<sup>4</sup> اپردى كۇنگلوم دردىغه  
نى تايىن، كۇنگلوم اوچون يار آتمادى<sup>5</sup>  
\* \* \*

يۇقتورور نازىنگدىن آزارى منگا  
ناز اكر قىلسانگ، منگا مطلوب دور  
خواه كۇرسات لطف و خواهى جور قىل  
هر نى واقع بۇلسه سىندىن، خوب دور

1 تۇپ: دورور.  
2 ت: اوندىن.  
3 ت: يار اتمادى.  
4 ت: بارور.  
5 ت: يار اتمادى.

1 کابل و غزنی اېلیگا آیتینگیز:  
بیز گا بیړ اېمدی خوشاب و بیړه دور  
قایساریغه بارغاسیز کیم ملک و مال  
بیزگا موندا حق تعالی بیړه دور  
\* \* \*

کیم که مبطل اېتار اول یاتیشینی  
سیندورولار باشینی یا تیشینی  
دیگه که اوز ایشینی ترک اېتیبان  
هرزه گرد اولوب، اېتار یات ایشینی

# قىطעהلار

ای آلاز کیم بو هند کشوریدین  
باردینگیز انگلاب اوزگا رنج و الم

کابل و خوش هواسینی ساغینیب  
هنددین کرم باردینگیز اول دم

کوردونگیز، تاپتینگیز<sup>1</sup> اپکین اندا  
عشرت و عیش بیرله ناز و نعم

بیز داغی اولمادوک بحمدالله  
گرچه کؤب رنج ابدی و بی حد غم

حظ نفسی<sup>2</sup> مشقت بدنی  
سیزدین اؤنتی و اؤنتی بیزدین هم<sup>3</sup>

\* \* \*

دوران غمی بیله ستمینی اونوتتورور  
اول سبز چهره یار خیالی علی الدوام

هجرانیدا خیال اپتاآلمان، بو طرفه کیم  
وصلیدا هم خیال اگر بؤلسه، بارچه خام

1 ت: تابدینگیز

2 ت: نفس و

3 بو قطعه «ت» ده غزل لر قطاریده بهیریلگن.

وصفیدا خاملیق اگر اولسه، نی غم دورور  
چون دفع ابتار خیالی غم و غصه نی تمام

ییتگاچ بو پیک، پیک نی باتراق روانه قیل  
بات ییتکوسیدورور منگا، قیلسانگ گر اهتمام<sup>1</sup>

چون یار رازدار قیلورمین سین ی خیال  
اسرار فاش ایلاما زنهار، والسلام<sup>2</sup>

\* \* \*

بابر نیاز و مدحینی ییتکورگیل، ای صبا  
اول شاهزاده ناصر عالیجنابقه<sup>3</sup>

بؤل آی و ییل فراغت و خوشباشلیغ بیله  
بؤلغونچه ماه و سال، آی و آفتابقه

هجران چؤلیدا جهد بیله پویه لار اوروب  
ایستاب زلال وصل ییتیشتیم سرابقه

چون خواست مونداق اپردی که هجرینگنی چی ککامین  
بی خواست رجعت ایلامیشام اندرابقه

<sup>1</sup> بو بیت تکمله دن آلبندی.  
<sup>2</sup> «ت» ده اوشبو قطعه؛ ایکی قطعه گه بؤلینگن.  
<sup>3</sup> ت: ناصر علی جناب قه (؟)

\* \* \*

ای که ترغیب قیلورسین چاغیر ایچماککا مین  
ساز و خواننده بیله ساقی و صهبا بارمو؟

با وجودیکه اوتوبتور چاغیر ایچماک وقت  
مجلس اسبابینی بیلمان که مهیا بارمو؟

\* \* \*

نامید بۆلدوم، ای مغول سینی  
تا ایشیتتیم که: اندجان باردینگ

آیتغان سوزگا کی لیم، اما سینی  
یخشی کی لینگ دیمای، یمان باردینگ

\* \* \*

قالمادی حرمت اهل عالم دا  
عالم و عالم اهلیدین یوو ایلک

بابرا، ایکی پادشاهلیغین  
یخشیراق بو زمانده بیر بی کلک

\* \* \*

میسر اولسه اگر یار وصلی غربت ته  
وطن نی نی قیلای و اوز دیار نی گایراک؟

ييباردى يار منكا يادگار دېب، خطينى  
منكا حبيب كى راک، يادگار نى گا كى راک؟

\* \* \*

نى سود اشكدىن پاى در گل ليغيم  
چو ايل<sup>1</sup> دؤستلاردين اول آى يوب اېميش

اوزين فارغ و بيزنى قيلغان اسير  
كيم اېرميش بو ينگليغ؟ اول ايوب اېميش

\* \* \*

تمام حسن اېلى ساغ و هوشيار اېكاندا  
درشت و تند اگر بؤلسالار، بيلينگ كه يريدور

چاغير كى راک كه اچيب، نرم بؤلسا بارچه ييگيتلار  
چاغير كى تور، بارى خوبلار چاغيرغه توشكولاريدور

\* \* \*

نى قيلايين سى نينگ بيله، اى تيل!  
جهتينگدين مى نينگ اچيم قاندور

نى چه يخشى دېسانگ، بو هزل ايله شعر  
بيريلى فحش و بيرى يلغاندور

<sup>1</sup> ت: ال.

گر دېسانگ قويمايين بو جرم بيله  
جلوينگنى بو عرصه دين ياندور

\* \* \*

گر وادى هجرينگ ارا بولدوم ناقص  
عيب ايلماكيم حادثه يى دور حادث

قوم عجبى چاغيرغه قىلدى ترغيب  
امر عجبى هجرغه بولدى باعث

\* \* \*

اول سرو نينگ حريميغه گر پي تسانگ، اى صبا  
بي رگيل بو هجر خسته سيدين ياد كونگليگا

رحم ايلابان ساغينمادى بابرنى، بار اميد:  
سالغاي خدای رحمى فولاد كونگليگا

\* \* \*

خراسانغه اؤن آى تارتيب چيريك، كابل سارى ياندوك  
قيش ايچره چغچران بيرله كيم اول يؤل وهمى جان آلدى

بو فرصت ته كيشى اؤتمايدورور هرگز بو داباندين  
بيز اؤتتوك، لىك ابل نينگ ايليك-اياغين ساووق چالدى

ئىچە كۈن قار تىپىب، موز ياستايب، تشۈيش ايله قۇندوك  
ساووق و قار آسرو بىحد اوچون اېل كۇنگول سالدى

جىبه و آتلارى اېل نىنگ قالدى اكثر يۇل يامان اوچون  
بو يورش تە زيان كۆب بۇلدى، بارى يخشى آت قالدى<sup>1</sup>

\* \* \*

اى كه دېب سىن لطف اېتېب، لطف عتاب آمىز ايله:  
«كۇنگلونگ اىستار يارلار بىرله همىشه شاد بۇل»

مىندىن و كىمدىن يانا باردور نكار خاطرىنگ؟  
مىندىن و كىمدىن كه كۇنگلونگ اىستاماس، آزاد بۇل

\* \* \*

طرىق فقر سلوك اهلىغە نى خوش يۇلدور  
ولى بو يۇلدا كىراكلى دورور رفىق شفىق

طرىق فقر اگر اىستاسانگ، بىرى كىل كىم  
سلوك اهلى دېمىش: «ألفىق ثم طرىق»

\* \* \*

بىلور جهان اېلى كىم مهمان ضىافتىدىن  
مىنىنگ طرىقىم اېماس اجنتاب قىلماقلىق

هوا خوش اېردى و احباب داغى قۇيمادىلار  
ضرورت اولدى چاغىر ارتكاب قىلماقلىق

\* \* \*

آنانى چونكه قبله دېبتورلار  
قبله ىنگلىغ انگا نظر قىلغىل

<sup>1</sup> بو قىطىعه و كىنىنگى لرى تكمله دن آلىندى.

آتا آغریتما، ای آتام، زنهار  
آتا آزاریدین حذر قیلغیل

\* \* \*

فراقینگ اۆلتورور آخر مین دلخسته نی بی شک  
مین اۆلتور وصالینگدا، نی یعنی انداق اۆلتورماک

نی چه ناصح نصیحت دپگای و مین هم نی قیلغایمین؟  
آزدا چون که باردور بو کۆنگول گا کۆرگولوک ایمگاک

# تورتللكلار<sup>1</sup>

<sup>1</sup> قوپده كى تورتللك لرىا "مئى لى" تكمله دن آلىندى. بو تورتللك لىر توكنمه كىن غزللر هم بولىشى ممكن. بىز اونى تورتللك دىب آته دىك.

توتماغیل ای گل روا کیم عشقینگ ایچره هر غریب  
پیورگا باش قویغای خزان یفراغی ینگلیغ سرغریب  
شهر دین بیزار بولسا نی عجب، بی زر کیشی  
عشق ارا بیمار بولسا تانگ اېماس بی مر غریب

\* \* \*

یار کۆب بی مهر دور، طالع بسی نااعتمید  
وه که کون-کوندین بؤلورمین اوز اوزیمدین نامید  
وصل بارغاندیک کونگولدین، باردی ایلگیمدین کونگول  
نی منگا اندین خبردور، نی انگا موندین نوید

\* \* \*

کیل که بارمای سینی کورمای یوز تومن ارمان بیله  
مقدمینگدا نقد عمروم صرف ایلاى جان بیله  
نیچه ایستار سین مینینگ دردیغه درمان، ای طبیب  
عشق دردی یخشی بؤلغایمو اېکین درمان بیله؟

\* \* \*

نیچه مهرسیزلیکتین هجر یؤلیغه بارغای؟  
کیم بو یولدین ای کونگول، اول قویاشنی قایتارغای  
هیچ اېشیتمایین سوزنی، غم غه سالدیلار اوزنی  
یا کونگولنی یا کوزنی قایسی بیریسین قارغای؟

عبدالصمد ترخان، عشرت بيله بؤل بيغم  
عبدالصمد ترخان، عشرت بيله بؤل خرّم  
اېل همدمى بؤلغاندا عشقینگدا غم و محنت  
عبدالصمد ترخان، عشرت بيله بؤل همدم

\* \* \*

خيال اېتسام اول بيلىنى حال اېلتادور  
مىنى بيلى سارى خيال اېلتادور  
قدى نىنگ خيالىن كوز اسراب، مگر  
كؤنگول روضه سيغه نهال اېلتادور؟

\* \* \*

اي خوش اولكىم قيلسا غمدين كؤنگىلىنى آگاه عشق  
ايلاسا بيغمليغى نىنگ قصهسىن كوتاه عشق  
وه، نى كون بؤلغاي كه قاولاب عقل و دانش خيلىنى  
بؤلسا جان بيرله كؤنگول نىنگ كشوريدا شاه عشق

\* \* \*

سفر عزمىنى قيلدينگ مىن بارالماي توروب قالديم  
نظر لطفىنى قيلدينگ مىندىن و مىن تىلموروب قالديم  
انىنگديك تند سوردى هجر رخشىن اول قرا كؤزلوك  
بيراقتىن يوز الم بيرله قراسىنى كوروب قالديم

سېنى كۆرماسلىك كۈنگولگا غم اېدى، جانىمغه هم  
غېرنىنگ كۆرماكلىگى بۇلدى ألم اۆزره ألم  
يا سېنىنگ كۆرماكلىگىنگىدىن غېر بولسا اېردى دفع  
يا سېنى كۆرمايدورورمېن، غېرنى هم كۆرماھسم

\* \* \*

قدى فرقتى مېنى دوتا قىلور  
قاشى ھجرى قامتىمنى يا قىلور  
نېچە غېرغە اول آى وفا قىلور؟  
نېچە جانىمە مېنىنگ جفا قىلور؟<sup>1</sup>

<sup>1</sup> بو تورتلىك نى ايگى عليحده فرد حسابىگه آليش هم ممكن

# فردلار

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

حالیمنی سنگا آیتیب، هجر اوتیغه اورتاندم  
ای یار یمان قیلدیم، هر نی که دبدیم، یاندیم  
\* \* \*

سنبوسه سی نینگ کونگلوک گر ایستاسه انداق بیل  
سنبوسه کی راک بولسه، سن بوسه عنایت قیل  
\* \* \*

بسی فرقیدا ایچسام چاغیر، بیغیم کی لادور  
منگا چاغیرنی کی تورمانگ، که اچیغیم کی لادور  
\* \* \*

توتماغیل ای گل رواکیم عشقینگ ایچره بیر غریب  
پی رگا باش قویغای خزان یافراغی ینگلیغ سارغاریب  
\* \* \*

زهد صحراسیغه توشتم عشق یولیدین آزیب  
بابر گمره نی اپردی کیم بو یولغه کوندورور؟  
\* \* \*

اول ایکی لبی رمزی، درد اهلیغه قیلمايدور  
گل غنچه سیدور گویا، بیزارگا آچیلمايدور  
\* \* \*

بار ار چه باعث یوز شور و یوز گناه چاغیر  
چاغیر فراقی هلاک ایتتی می نی، آه چاغیر!  
\* \* \*

فراقینگدین یاووشتم اولگالی، ای یار کی لگایسین  
وصالینگغه بسی مشتاق می ن، زنهار کی لگایسین

\* \* \*  
اول پيرخساره هرگز ناتوانلىق كورماسون  
يخشيدور يخشى كيشى، هرگز يمانلىق كورماسون  
\* \* \*  
سىندين آيرو نيلاگايمن عيش و صهبا خوشلوغين  
كه سىنينگ اوچون تيلارمن بارچه دنيا خوشلوغين  
\* \* \*  
سنىنگ اوچون وطنيم كوه و دشت بولغوسيدور  
انىنگ اوچون كه وفاسيز غزال كوروناسين  
\* \* \*  
بارمى اپركين هيچ نيمه عالمدا هجراندين يمان؟  
هرنى كيم اندين يمانراق يوق، بودور اندين يمان  
\* \* \*  
يار قدرين بيلماديم تا يارددين آيريلماديم  
يار قدرى مونچه هم دشوار اپكاندور، بيلماديم  
\* \* \*  
كوروب هجران غمين، جانانغه ييتتيم  
اگر چه رنج چيكتيم، جانانغه ييتتيم

مېنى هجراندا كويدورسانگ، كۈنگول سېندىن ساووتماس مېن  
اگرچه سېن اونوتتونگ مېنى، سېنى مېن اونوتماس مېن  
\* \* \*

قاوون بېرله اوزوم نېنگ هجرىدا كۈنگلومدا غم هر سو  
آقار سو نېنگ فراقىدىن كۈزومدىن هر دم آقار سو  
\* \* \*

جهان اېلى و جهان بارچه گر عدم بۇلسه  
عدم يۇلىنى توتاي، ذره مېندا غم بۇلسه  
\* \* \*

اىستارام يېتسام قويوندىك گلعداريم قاشيغه  
آليدا توفراغ بۇلوب، اپورولسام آنيگ باشيغه  
\* \* \*

گر چه عالمدا وصال ايامى دلکش دور، اخى  
تابيلينگاي وصل قدرى، هجر هم خوش دور، اخى  
مطلع

مهربان ساغينغانيم، نامهربان اپرميش، نىتاي؟  
يخشيلغ كۈز توتغانيم، اسرو يمان اپرميش، نىتاي؟  
\* \* \*

نىچه اول يار ياد اپتماي، مېنى اغيار ساغينغاي؟  
نى كون بۇلغاي مېن دلخسته نى اول يار ساغينغاي؟

بو دنيادين فرح يۇقتور مېن محزونغه جانانسيز  
جهاندين كيم دېسون، بالله، كىراكماس منگا جان آنسيز

فراقينگ اولتورور آخر ميْن دلخسته ني بي شك  
مي ني اولتور وصالينگدا، ني يعني انداك اولتورماك  
\* \* \*

دوستلوقنى گر تيلارسيْن ايلاسانگ اثبات، كيْل  
صحبتيْنكغه اسرو كۆپ مشتاق دورميْن، بات كيْل  
\* \* \*

خوش اول بورونقى زمانلار كه اوتتى و باردى  
خوش اول كيشى كه زمانلارنى يخشى اوتكاردى  
\* \* \*

مراد وصلينگ اپرور، ايله ياد بابرنى  
اونوتماغيل يانا بو نامراد بابرنى  
\* \* \*

كوزوم نينگ نوري سيْن، كؤنگلوم حضورى  
تنيْم خرمليغي، جانيم سرورى  
\* \* \*

سبزه و گل لار بيله جنت بؤلور كابل، بهار  
خاصه بو موسمدا باران يازيسى و گل بهار  
\* \* \*

منگا نه هوا كُچ هوس مانك و موتى  
فقر اهليغه بس بؤلغوسيدور پاتى و روتى  
\* \* \*

<sup>1</sup> آسمای چهار يار (رح):

آلار كيم شرع آلار دين منجلى دور  
ابوبكر و عمر، عثمان، على دور

آسمای دوازده امام (رح):

تورت على، اوچ محمد، ايگى حسن دور  
جعفر و موسى، حسين، اون ايگى تن دور  
\* \* \*

قوتولماق فراقينگدين آسان اېماس  
يې تيشماق وصالينگغه امكان اېماس  
\* \* \*

دردينگ اولسا، علاجنى ذي تايين؟

<sup>1</sup> بو و كي ينگى برچه فرد و مطلع لر تكمله دن آليندى.

سین سیزین تخت وتاجنی ذی تاین؟  
\* \* \*

مهربان ایستاب، بلای بی وفاغه اوچرادیم  
بی وفا ابرمیش، خداییم، نی بلاغه اوچرادیم؟

بولدوم ینه آشفته، دېوانه داغی بارمین  
گویا که بو فرصتته عاشق بؤلوب اوخشارمین  
\* \* \*

کاشکی ابل بیرله اول مهوش حکایت قیلماسا  
یا حکایت قیلغانینی ابل روایت قیلماسا  
\* \* \*

کونگوم وصالیدین خوش و کوزومدا نور دور  
کوز روشنی، کونگول خوشی عبدالشکور دور  
\* \* \*

بۆلمادی هرگز نیتای اول بی وفا یاریم مینینگ  
گر منگا یار اولسا اول، بؤلغای خدا یاریم مینینگ

يار نينگ اغيار غه مهر و وفاسين انگلاديم  
ناتوان كۈنگلومدا هم جور و جفاسين انگلاديم

\* \* \*

قدين كۈز جويباريغه اول آي بي خواست كي لتورسا  
اياغيدين كۈتارماي باشنى، تي نگرى راست كي لتورسا

\* \* \*

ني آسيغ عشق آرا منع ايلاماك آه و فغانيمنى  
كه مېن برباد بېرميش مېن بو يۇلدا خان و ماتيمنى

\* \* \*

سنگا كيم عرض حاليمنى آدا، مېن ناتوان قىلديم  
مبارك خاطر ينگنه ناخوش آر كي لسا، يامان قىلديم

\* \* \*

مشتاق دورور خسته كۈنگول وصلينگه بسيار  
ياريم كي چه كي لگيل كه خبر تپماسون اغيار

\* \* \*

اي كه لعل جانفزايننگ نقل و مې دېن يخشيدور  
كي لگيل اوشبو كي چه، يوز كۈرسات، كه آيدين يخشيدور

\* \* \*

كيل كه جاندا فرقتينگدين داغ هجران قالماسون  
قالماسون غمدا كۈنگول، كۈنگلومدا آرمان قالماسون

\* \* \*

عشقينگ مييدين اي جان، كيم مست و بي خبر مېن  
گاهي اوزومدا يوق مېن، گاهي اوزومدا بار مېن

\* \* \*

كۈزوم يارو غليغى و خسته كۈنگلوم خوشليغى سېن سېن  
بدن دا جان سېن و جان نينگ داغى دلکش ليغى سېن سېن

سنگا حالیمنی یازدیم، سجده قیلدیم  
آیتقیل کیم نی یازدیم، نی یانگیلدیم

\* \* \*

آتین آغزیمغه آلدیم اپرسا تارتار تیغ کین اول مه  
مینی گر اولتورور بولسا بو یازوق بیرله، بسم الله

\* \* \*

مینی «یوق اعتقادی» دېب، باری اېل ایچرا یاد اېتما  
خدای اوچون باری اېلنی اوزونگدېك اعتقاد اېتما

\* \* \*

جهان چون بی وفا دور، نیچه کیم اندیشه بابر قیل  
اوزونگنی پادشاه جمله عالم تصور قیل

\* \* \*

مهر ایله خورسند اپتارسین، جور ایله پامال هم  
بیر زمان غمگین قیلورسین، بیر زمان خوشحال هم

\* \* \*

کورماس جهاندا هرگز کونگلینی شاد بابر  
تایماس مراد دل نی اول نامراد بابر

\* \* \*

بو کوزه که بؤینومغا قویوب کی لمیشام آنی  
هرکیم بو چاغیر ایچماسا، اوز بؤینیغا قانی

\* \* \*

یاد آیلامادینگ هرگز، مونچه که یالینیبمینی  
سین مینی ساغینمایسین، مین سینی ساغینیبمینی

\* \* \*

خطی بیرله اول آی خدی، بیری ماه و بیری هاله  
یوزی بیرله آنینگ قدی، بیری سرو و بیری لاله

الفتميم اېل بېرله آز دور، كۆب دور اېل جورى منگا  
ني مېنينگ طوريم ياقار اېلگا، ني اېل طورى منگا  
\* \* \*

بهار موسمى اۋنتى<sup>1</sup> و خوش هوا اۋنتى  
تغافل آيلا ما ساقى كه اۋنتى، ها، اۋنتى  
\* \* \*

باده دين عشرت اويىنى دايم آباد اېتگاسېن  
هر قچان كيم باده نۇش اېتسانگ، مېنى ياد اېتگاسېن  
\* \* \*

يارب، خواص جمعیده بابرنى خاص قیل  
يا خود عوام تفرقه سيدين خلاص قیل  
\* \* \*

اۋزگا همدم ايستابان جاتيغمه محرم نيلايين؟  
مېن مېن و اول آى خيالى، اۋزگا همدم نيلايين؟  
\* \* \*

آچيلدى كۈنگلوم اوشول گلزار كى لگانيدين  
نېچوك كه غنچه آچيلگاي بهار كى لگانيدين  
\* \* \*

بېر فكر و بېر هواده دورور هر نفس كۈنگول  
هر لحظه بېر هوس قىلادور بو الهوس كۈنگول  
\* \* \*

وصال شوقيدامېن، اشتياق كۈرساتما  
خدای اوچون، منگا أسرو فراق كۈرساتما

<sup>1</sup> قۇليازمه ده «بهار موسمى يېتىدى» شكليده يازيلگن، اما بيت معنى سيگه قره ب «بهار موسمى اۋنتى» شكلى بيلن يازيشنى توغرى دېب بيلديك.

نې چه باشیمغه یاغدورغای جفا تاشینی اول مهوش؟  
نې چه صبر آیلای آنینگ جوریغه کیم اؤتدی حددین تاش؟  
\* \* \*

می خماریدین اولور هر نفس افزون دردیم  
ساقیا کول، بیر آیاق بی، که ایلکدین باردیم  
\* \* \*

جفا نی قوی، وفا ترکینی توتما  
اونوتماس مین سینی، سین هم اونوتما  
\* \* \*

سنگا عاشق اہماس مین کیم منگا جور اہتگاسین دایم  
سینینگ نازینگی کیم تارتار؟ مینی سیندین نی پروایم؟  
\* \* \*

گر کوزونگدین توشنوم اہرسا، کوردوم آنی بادہدین  
بولدی تقصیر اہمدی، سین اؤتکار مین افتادہدین  
\* \* \*

چون ضرورت بولدی، قیلدیم سیندین آرو میل جام  
هر چاغیر کیم ایچماسام یادینگ بیلہ، بولسون حرام  
\* \* \*

تصور قیلماغیل کیم سیندین ای جان، اوزگا قیلغایمین  
کونگول اول، فکر هم اولدور، نی امکان اوزگا قیلغایمین؟  
\* \* \*

بارما کیم کونگولمدا وصلینگ اشتیاقی دور ہنوز  
کول کہ وصلینگ اشتیاقی میندا باقی دور ہنوز  
\* \* \*

اہشیکینگگا باشیم قویماق اوچون ہردم عتاب اہتما  
باش آلیب کیتگوم آخر اہشیکینگدین، اضطراب اہتما

ينه آشفته راق كوردوم اوشال نامهربانيمنى  
 نى ايش قىلدىم؟ نى تقصير اولدى؟ بيلماسمىن گناهيمنى  
 \* \* \*

هجر ايله كۈنگلومنى بوزدىنگ، وصل بىرله توز مېنى  
 باردىنگ و اولتوردونگ آخر، كىل داغى تىرگوز مېنى  
 \* \* \*

اۋتگان آقشام وعده آيلا ب اول پىرو كىلمادى  
 كۈزلاريمگا كى چه تانگ آتقونچه اويقو كىلمادى  
 \* \* \*

ايچىب چاغىرنى، ايشىم تىلبه ليككا ياوشتى  
 نى چوك تحمل اېتاي كىم، ايچىمگا اۋت توشتى  
 \* \* \*

كۈشه يى توتسام، جهان نىنگ اېلىدىن غم كۈرماسام  
 اىستارام اېل كۈرماسا مېنى و مېن هم كۈرماسام  
 \* \* \*

بىزگا چون مېرىنگ يوق، اېلگا مېربانلىغ قىلماغىل  
 يخشىلىغ چون قىلمادىنگ، بارى يامانلىغ قىلماغىل  
 \* \* \*

جهان بىرله جهان نىنگ اھلىدىن بى حد ملالىم بار  
 بىرىدىن قطع اېتىب، اول بىرگا قاتىلماس خىالىم بار  
 \* \* \*

جاننى فدا قىلىپ سىنگا، بارمىن داغى يمان  
 قىلغان همان دورور داغى و قىلماغان همان  
 \* \* \*

اى صبا، شرح اىلاگىل هجراندا اوقاتىم مېنىنگ  
 اۋتسا اول شەنىنگ تابو غىدا اگر اۋتىم مېنىنگ

بۆلدى ھجرىنگ دۇزخى نىنگ برطرف بۇلماق چاغى  
كىم وصالىنگ نىنگ دللى دور كۇزوم نىنگ اوچماغى

\* \* \*

ھم ھسنى نىنگ بنفشه و گل بنده، بردهسى  
ھم سرو ابرور چمندا بىر آزادكردهسى

\* \* \*

تن زارىمنى دي، گلشندا شاخى ناتوان كۇرسانگ  
سارىغ يوزومنى ساغىن، باغ ارا برگ خزان كۇرسانگ

\* \* \*

بابر دورور بو ايگى ورق نىنگ محررى  
بىرى بوتون ورق تور و پيوندلار بىرى

\* \* \*

بارمو ابركىن ھىچ نىمه عالمدا ھجراندىن يامان  
ھرنى كىم آندىن يامانراق يۇق، بو دور آندىن يامان

# معالار

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

1- حسن:

خلقونگنی راست قیلغیل، هر ساریغه که بارسانگ  
آحسننت دپر باری ابل، گر یخشی آت چیقارسانگ  
یپیچیمی: «احسنت» سؤزیدن «آت» چیقهریلسه، «حسن» قاله دی.<sup>1</sup>

2- بابر:

ابشیکینگ آستانیغه قویوبان ایگی یوزومنی  
اوپای گاهی تواضع بیرله، سورتای گاه کوزومنی  
یپیچیمی: ابشیک «باب» سؤزی نینگ آخریده آجد حسابیده ایگی یوز سانای یعنی «ر»  
حرفینی قوشسنگیز، «بابر» سؤزی حاصل بوله دی.

3- ابراهیم:

نیچه آتینی ابشیتگاچ آه اوروب اوزدین کی تایی؟  
عاقبت باش بارغوسیدور بابر آهیم دن نی تایی  
یپیچیمی: «بابر آهیم» سؤزلری باشیدن «ب» حرفی چیقاریلسه، «ابراهیم» نامی قاله دی.

4- معین:

کوزوم که خطی ابردی انینگ مطلوبی  
یوز شکر که روشن ابتتی کوز مکتوبی  
یپیچیمی: مکتوب نینگ کوزی «م» حرفینی کوز «عین» (عرب تیلیده) بیلن قوشسنگیز،  
«معین» نامی چیقهدی.

5- یوسف:

یوتادور تأسف دین فراقیدا کونگلوب قان  
نی تایی بو بلا بیرله نی دور دوستلار درمان

<sup>1</sup> بو معما و کیلگوسی برچه معما لرنینگ یپیچیمی ش. یارقین دن دیر. یولر بیرینجی بار محمدحلم یارقین اهتمامی بیلن شیرغان 1372 ده نشر ایتیلگن. بابر منگولیکی<sup>11</sup> کتابیده اعلان قیلینیپ، اولردن 27 ته سی یپیچیلگن ایدی. تاشکینت ده 2000 م. ده چاپ بولگن تکمله ده ینه 3 ته سی حل قیلینیپ، قوشیلدی.

يېچىمى: «يوتادور تأسف» سۆزلرى بونداق افاده لنگن: «تأسف» سۆزى ده «يو» حرف لرى «تا» اؤرنىگه كىلسه، «يوسف» نامى حاصل بۆله دى.

6- خالد:

كۆنگولگا اوت سالور اول گل نىنگ ايگى يوزى نىنگ آلى  
ايچىمنى كويدورادور اول قرا زلف آليده خالى  
يېچىمى: «زلف» يعنى «دال» حرفى آليده «خال» تورسه، «خالد» بۆله دى.

7- آزاد:

عشق طورىن ايستاسانگ قاشىمغه بى اهمال كىل  
عشق ارا آزار بى حد چى كميشام ياد آل كىل  
يېچىمى: «آزار» بى «حد» قىلىنسه «آزا» بۆله دى. «دال» حرفى قوشىلسه «آزاد» نامى  
چيغه دى.

8- مير:

مى نىنگ بىرله نى چه كه يوق معاشى  
مى نىنگ باشىم داغى اول يار تاشى  
يېچىمى: «مى نىنگ» باشى «م» اگر «يار» تاشى يعنى تشقى حرف لرى «ى» و «ر» بىلن  
قوشىلسه، «مير» حاصل بۆله دى.

9- سلمان:

اولوس دىن مهر آلدىك، خواه ابرىكتىك  
اول آى بارى بىزىنگ بىرله اىلىكتىك  
يېچىمى: «اولوس = ألس» دن مهرى يعنى «س، ل» آلىنىب «بىزىنگ» سۆزى فارسجه ده  
«مان» بىلن قوشىلسه، «سلمان» بۆله دى.

10- آزاد:

بیزار بۆلدى كۆنگولوم آزرده قیلدى چون یار  
بیزار بۆلغای آندین آزار تاپسه ناچار  
یېچیمی: كۆنگول «دل»، آزرده بۆلسه «ل» توشیب، «د» قاله دی و اگر «بیزار» «آزار»  
بۆلوب، ینه آزار تاپسه، یعنی «ر» سی توشسه، «آزا» قاله دی، «د» بیلن قوشیلسه «آزاد»  
نامی حاصل بۆله دی.

11- طالب:

سیغماس اېدیم تونومغه فرحدین مېن حزین  
بې مهر یار قیلسه عطایی لباس دین  
یېچیمی: «عطا» و «لباس» دن آز- آز «طا» و «لب» آلینسه، «طالب» بۆله دی.

12- امت:

تېلبه كۆنگلومنی آلدوروبتورسيز  
بې نیازینی تا كۆروبتورسيز  
یېچیمی: «كۆر» عربچه ده «ام» اگر «تا» حرفینی كۆرسه، «امت» سۆزی حاصل بۆله دی.

13- بابا:

قدینگ خیالی کیم بېرورام جان هوا سیدا  
بار دور مگر الف کی بی جانیم اراسیدا  
یېچیمی: اگر «الف» حرفی (راستلیگی بیلن قد-قامت گه اوخشه تیله دی) «ب» حرف لری  
اراسیده کیرسه، «بابا» بۆله دی.

14- ساریغ:

ای حسن سی نینگ برگ گل اندامینگ  
یوز لاله نی خوار اېتتی خد گل فامینگ  
یېتکور بیر آیاغ بیرله باشینی کؤگیا  
گر آرزویی قیلسه غریبی جامینگ  
یېچیمی: «بیر آیاغ» فارسچه ده «ساغری» بیلن تېنگ توره دی. اگر ایاغی یعنی آخرگی  
حرف لری «ری» باشیده گی حرف لری «سا» گه یېتکورولسه، «ساریغ» سۆزی حاصل  
بۆله دی.

15- سیاوش:

کۆنگولنی زهد و تقوی و ورع دین یاندوروبتورسین  
سېنی دېب یوز یاغاچ دین ای پریش کیلتوروبتورسین  
یېچیمی: «سېنی» یوزی «سی» اگر یاغاچ - «الف» بیلن (راست لیگی اوچون الف حرفی  
گه اوخسه تیلگن) قوشیلیب، «وش» اونگه کیلتیریلسه، «سیاوش» سۆزی نمایان بۆله دی.

16- علامه:

چون سېنی باقمس، اول آی نینگ جوریغه یوز باغلامه  
ای یوزینی کورماک ایستار بۆلسانگ، ای کۆز بیغلامه  
یېچیمی: اگر «کۆز» عربچه ده «عین» یعنی «ع» حرفی «لامه» نی یېغسه، «علامه»  
سۆزی حاصل بۆله دی.

17- رفیع:

چو باردور اوشبو سرگردان کۆنگولگا تیلبه لیک ذاتی  
تعجب قیلمانگیز باش سیز اېسه حرفی عباراتی  
یېچیمی: اگر «حرفی» باش سیز بۆلسه، «رفی» قاله دی و اگر «عبارت» هم باش سیز  
بۆلسه، یعنی «ع» حرفی آلینیب، «رفی» بیلن قوشیلسه، «رفیع» سۆزی حاصل بۆله دی.

18- آدینه:

جان بیرله کۆنگولنی غمغه همخانه دېگیل  
چون تیلبار ادور غرقه جانانه دېگیل  
اول سروغه ای کۆنگول، بو افسانه دېگیل  
بۆلسون قدمنگدا ایکی دېوانه دېگیل  
یېچیمی: ایکی سۆز، یعنی «دی» و «آنه» دېوانه سۆزیدن آلینیب «آ» حرفی باش حرف  
بۆلیب، باشقه لری قدمیگه قوییلسه، «آدینه» سۆزی چیقهدی.

19- یاری:

تیلبه بۆلدوم، اپل دېماس حالیمنی ای ظالم سنگا  
یا بېری کیلسانگ پیایی آیتایین حالیم سنگا  
یې چیمی: اگر «یا» بیلن «ری» ایگینچی مصرعده پیایی (کی ت مه کی ت) کیلسه، «یاری»  
بۆله دی.

20- اختیار:

رقیب اویدده نهان اوینار اول حبیب قمار  
نی تیب اوزومنی انگا همدم قمار قیلای  
چو اختفای قمار اولدی یار اندا بوزار  
بو ایشنی ابلگا نی تیل بیرله آشکار قیلای  
یې چیمی: اوچینچی مصرعده اگر «اختفا» نی «یار» بوزسه، یعنی «اختفا» دن «فا» نی  
اییریپ، اورنیگه اوزی کیرسه، «اختیار» سۆزی حاصل بۆله دی.

21- قیا:

قویاش که یارنی کورگان، دېماس لطیف آنی  
آنینگ عذاری قاشیدا دېگیل کتیف آنی  
یې چیمی: «وش» اوخشه تیش اوچون فارسی- دری ده ایشله تیلهدی. اگر قویاش یارگه  
اوخشه تیلسمه، یعنی «وش» اوندن چیقاریلسه، «قیا» سۆزی حاصل بۆله دی.

22- کمال:

کم کورولسه نی عجب اول گلعدادار  
زلفینی کیم کیلتور و بتور تار- تار  
یې چیمی: اگر «اول» زلفی تار- تار قیلینسه یعنی «الف» و «ل» آلینیپ، مصرع نینگ باشیده  
گی «کم» سۆزی بیلن قوشیلسه، «کمال» سۆزی حاصل بۆله دی.

### 23- ندیم:

رندلار بزمیغه یی تتی شیخ و کؤب قیلدی جفا  
 باده جامی سینمه دی، درهم بؤلوب اپتتی عصا  
 یی چیمی: «رند» گه جفا قیلینسه یعنی «ر» حرفی توشوریلسه، «ند» قاله دی و اگر باده  
 «می» درهم بؤلسه «یم» بؤلپ «ند» بیلن قوشیلگنده «ندیم» سؤزی حاصل بؤلله دی.  
 ینه بیر تورلی یی چیمی: جام فارسچه ده «مینا» دپیلله دی. اگر «مینا» سؤزی درهم بؤلسه،  
 حرف لری جای دی بی جا بؤلپ، عصا سی یعنی «الف» سینمه ی، عصائی باشی دپک خم  
 قیلینسه «د» حرفی شکلینی آله دی و «ندیم» سؤزی حاصل بؤلله دی.

### 24- مهتر:

تیلار فراق اول آ دین می نی همیشه بیراق  
 چو مهر کؤرساتور اول آ، نی دور مراد فراق  
 یی چیمی: «مهر» سؤزی اورتیه سیده «ت» حرفی فراق کی لتورسه، یعنی «مه» و «ر»  
 اورتیه سیده «ت» ایریلیق سالسسه، «مهتر» سؤزی نمایان بؤلله دی.

### 25- بیرام:

هرگز منگا رام بؤلماس اول گلغامیم  
 بیل کیم تانیماس آتیم زهی بد نامیم  
 یی چیمی: بؤلمسلیک و یوقلیک دری تیلیده «بی» بیلن کؤرسه تیلله دی. بی کار، بی مروت، بی  
 پول سؤزلری کبی. بیرینچی مصرع ده گی «هرگز رام بؤلماس» عبارته سی انه شونداق قاعده  
 گه کؤره «رام» بؤلله آلمسه، «بیرام» سؤزی اورتیه گه کی له دی.

### 26- نادری:

ایرور می ن ترک عاشق کاش بؤلسام فارسی، قانی؟  
 دپسام حالیمنی، بیلگای فارسی دان دلبریم آنی  
 یی چیمی: بو معما هم (25) معمادپک یی چیلله دی. فارسی نی «دری» هم دیرلار. بؤلمسلیک و  
 بیلمسلیک افاده سی «بی» دن علاوه «نا» بیلن هم دری تیلیده کؤرسه تیلله دی:

دان- نادان، خوش- ناخوش سۆز لری سینگری. بابر یو معما ده «مېن ترك من، درى اېمس من» دېگن افاده نى «نا» بیلن کورسه تیب «نادرى» سۆز نى یسه گن.

27- ساقى:

پرى بۇلدى جانینگ سې نینگ، بابر ا  
كۈنگول قوشى دلبسته جانینگ بيله  
كۈنگول اوچماغين ايستاسا جد قىليب  
اوچار يار قىل مونس آينگ بيله  
پىچىمى: «ايستاسا» يعنى «سا» نى ايستب، «قىليب» دن «قى» نى اوچىريب، اونگه مونس  
قىلنسه، «ساقى» حاصل بۇله دى.

28- كلامى:

پىچىلدى ساچ، بو دور سى ندين مرادى  
كه قىلغايسىن كلامى، بىزنى يادى  
پىچىمى: ساچ «كلاله» پىچىلسه، «له» توشيب، «كلا» قاله دى. اگر «كلا»، «مى» نى ياد  
قىلسه، يعنى آلدېگه كېلسه، «كلامى» بۇله دى.

29- امين:

نې تاي هر تون چراغ و دود سۆزى  
نمايان دور ارا دا يار يوزى  
پىچىمى: «نما» اگر «يان» بۇلسه، «امن» بۇله دى و اگر «يار» يوزى يعنى «ى» حرفى  
آره گه كيرسه، «امين» نامى حاصل بۇله دى.

30- مستى:

كۇرمايىن زار اېدېم يار يوزىن مېن حيران  
ايلادى بې سر وپا تا يوزىنى قىلدى عيان

يېچىمى: «مسا» مقصوره الف بيلن «مسي» بۇلە دى. بو سۆز تانگ و اپرتە و صورت (يوز) معنى سيدة دور. يوز نينگ آقلىگى و تىنيقلىگى تانگ «مسي» گە اوخشە تىلگن. اگر «مسي» سۆزى «ت» بيلن بى سر و پا بۇلسە، يعنى «ت» آرقە لى آياغى باشيدن ايرىلسە، «مستى» بۇلە دى.

### 31- قباد:

يوز بيايان طرفيغه اورايين  
درد دل بيرلە نى موندا تورايين

### 32- دايم على:

يارب اول خورشيدرو بى مهر آييم قانده دور؟  
كيم انگا سالسام كوزوم نى، يا دېسام كونگوم غمين؟

### 33- نعمان:

تا بارغالى گلعدارى گل، سيم تيم  
هريان گلدېك چاك دورور پيرهنيم  
اؤلسام كوز و آغزى و قدى يادى بيله  
چاك اؤلغوسى كونگلاك كىبى هريان كفنيم

### 34- شهرتى:

يوزمينگ جفا اول آى اوچون مېن قرارسيز  
قىلغاييمېن اختيار، ولى اختيارسيز

### 35- سلمان:

چيقار سودايى لارنينگ دود ينگلغ آهى، باشيغه  
اگر كىلتورسه ساچىنى پريشان زلفى قاشيغه

36- ساعد:

تیغ جفانی کیم که دپسانگ اهل حال دور  
باشیغه سیندورور بت بی اعتبار دور

37- سخی:

پنهان کؤنگولدا عشق ابدی، هجران بلاسیده  
فاش اولدی ماجراسی خلائق اراسیده

38- ولی:

ای غیر، اول آی نینگ ایتلاری یانیدا متصل  
وقتی که آوغه بارسه، بو قُل نی حساب قیل

39- محمد:

اول کونی کیم حبیب کؤرگایم-ن  
منگا یوز مینگ شرف دور اول کوندا  
بؤلسا گر بامداد محبوبی  
درد دل برطرف دور اول کون دا

40- یاران:

آه و اشکیم دین کؤنگول کیم بؤلدی درمانده کؤرونک  
وه که بؤلدی بی دل اوشبو باد و باران ده کؤرونک

41- سهراب:

می سویی خرم دورور اپلتور خمار آزارینی  
کؤرسه خرم سوونی کیم بیلگای خمار ی بارینی

42- دارا:

مېن عشقیده زار و واقف اېرماس  
حالیمدین اوشال نگار چینی  
دردیمنی دېدیم ولی نی بیلگای  
تا انگلاماغونچه فارسی نی

43- عالم:

ای یار که یارلیغیدین اولدونگ غافل  
دشمن کبی بابرنی کورارسین حاصل  
دېب سېن ألمیم قیلسه رفیق، ایتای یار  
قیلمیش ألمینگ رفیق، یار آییتهغیل

44- خرم:

هرکیم کیچه می ایچیب صباح آییلغای  
مخمورلوغیدا هوش دین آیریلغای  
میخانه غه بی تکونچه چاغیرسین بولماس  
شاید ارادا خمار زوری قیلغای

45- نقیب:

کوروب اغیار ایله کوز و کونگولگا بولدی درد و غم  
پریشان بولغالی اوزدین باریبیتور کوز و کونگولوم هم

46- بابا:

باصفا عارضینگ نی دلکش دور  
بی نهایت قاچارلارینگ خوش تور

47- عطار:

بهشتِ نشنه غه جان بیرله ارتباط تیلا  
خمار دوزخی اوچون عرق صراط تیلا

48- قراچه:

اول پریشان زلف نینگ کیم کینه سی دیرینه دور  
چون پریشان راق دورور گویا نی تاج کینه دور

49- تقی:

گر صورتینگ وصفینی تانگ دی آلماسا بو پی قرار  
یا منقبت یا نی دپگای ای یار کورساتگیل عذار

50- هومان:

قاشینگغه چین نی سالیب بؤلمه جور ایله یامان آتلیق  
جهان اپلی چو یامان دپر کیشینی بو صفت اوچون  
بو هیاتینگنی کوروب قیلسه وهم مهر یریدور  
بو نامراد که قویدی باشینی یخشی آت اوچون

51- ایاز:

ای غیر حذر قیلغیل البته رقابت تین  
قیلماس سنگا بو صرفه، آل داغی باشینگنی کیت  
بابر بو دلایی(?) دور برهمزده بیلگایسیز  
ایار آتینی بی شک بو سوزنی بارین فکر ایت

52- شاه:

هجر شامی ساچی سوداسی چی کار هریان می نی  
وه که بو پایانی یوق تون قیلدی سرگردان می نی

53- حكيم:  
ني تانگ گر آسماندا قىلسا بازى  
اول آى نىنگ آتى كيم بولغاي مجازى

54- شهرتى:  
هميشه آوغه بارورمىن، دېمانگ، نى كى تمك دور؟  
اول آى دور آو جهتى، نى تعجب اېتمك دور؟<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup>يوقاريدى گى معمار لردن فقط بابر و شاه آتيگه يازيلگن معمارلر بابر دېوانى نىنگ 1362 يىلى كابل نشريده چاپ اېتىلگن اېدى. قالگن برچه سى تكمله دن آيندى.

## مصنوع شعرلار

ییتتی مینی	اؤلتورگالی	آخر	هجران
اؤلتورگالی	قویما	مینی قوتقار	ای جان
آخر	مینی قوتقار	بو فراق	اسرو یمان
هجران	ای جان	اسرو یامان	آه و فغان

بو صنعت نى اضهارالمضمر دېرلار. اولغى رباعيدىن بىر حرف ياشورولسه، سۇنگى رباعيدىن تاپيلور. اولغى رباعى بو دور:  
 ياد اېتماس اېمىش كيشىنى غربت ته كيشى  
 شاد اېتماس اېمىش كۇنگولنى محنت ته كيشى  
 كۇنگولوم بو غريب ليغدا شاد اولمادى، آه  
 غربت ته سى وونماس اېمىش البتە كيشى  
 سۇنگى رباعى بو دور:

عشق آدى شها تا هُش ايله عقل تالاب  
 گلرخ جانا تن به سقر جان به تعب  
 كۇنگولمدا جفا و الم اول شوخ اوچون  
 بار دورنى دېين غريب بابر ،يارب

تاپماغلىغ طريقهسى بو نوع دوركىم اول رباعى نىنگ اولغى مصراعىنى «بىر» توتارلار، ايگىنچى مصراعىنى ايگى، اوچونچى مصراعىنى تۇرت، تۇرتىنچى مصراعىنى سىككىز كىم بو تۇرت مصراع نىنگ مجموع اعدادى اۇن بىش بۇلغاي. چون بو معلوم بۇلدى، يانا بو مصراع كىم اۇن تۇرت حرف تور «هست مشكل غير بودن» پس اگر اول ياشورولغان حرف رباعى نىنگ اولغى حرفى بۇلغاي كىم (ها) دورور و اگر ايگىنچى مصراعيدا بۇلسا و پس ايگىنچى حرفى بۇلغاي كىم (سين) دورور و اگر اوچونچى مصراعيدا بۇلسا و پس كىم آنى تۇرت توتولوب اېردى، تۇرتونچى حرف بۇلغاي كىم (ميم) دورور، اگر تۇرتونچى مصراعيدا بۇلسا كىم آنى سىككىز توتولوب اېردى، سىككىزىنچى حرفى بۇلغاي كىم (غين) دورور، و اگر اولغى مصراعيدا و ايگىنچى مصراعيدا بۇلسا كىم اولغىنى بىر و ايگىنچىنى ايگى توتولوب اېردى كىم اوچ بۇلغاي، اول مصراع نىنگ اوچونچى حرفى بۇلغاي كىم (تا) دورور، و اگر اولغى مصراعيدا و ايگىنچى مصراعيدا و اوچونچى مصراعيدا بۇلسا كىم اولغىنى بىر و ايگىنچى سىنى ايگى و اوچونچى سىنى تۇرت توتولوب اېردى، كىم مجموعى يىتتى بۇلغاي، اول مصراع نىنگ يىتتىنچى حرفى بۇلغاي كىم (لام) دورور، و اگر اول رباعى نىنگ بارى مصراعيدا بۇلسا، (الف) بۇلغاي كىم اول مصراعدا يۇقتورور، و اگر هېچ قايسى مصراعيدا بۇلماسا بۇلغاي، اگر اولغى مصراعىدا و اوچونچى مصراعىدا بۇلسا كىم ايگىسى نىنگ عددى بىش دورور، اول مصراع نىنگ بىشىنچى حرفى بۇلغاي كىم (شين) دورور و قس هذالفىاس هم.

يار

{يار} ي كه لى لعل و سوزى ئر دورور {يار}

{يار} آغزى آنىنگ نكتە دا عيسى ا {يار}

{يار} نده دورور مېن مونگا اول بۇلغوسى {يار}

{يار} ب آنى قىلغاسېن مېنىنگ اوچون {يار}

\* \* \*

قاشىغە بارغالى كۇنگول، اوزىگا كىلمادى نى تاى؟

كوزىنى كۇرگالى كوزوم، كوزىگا ايلمادى اول آى

\* \* \*

گه مهر و وفا بیله مینى شاد اپتاسین  
گاهى ستم و جفا بیله یاد اپتاسین

\* \* \*

ایچور چاغیر نی مینگا ساقیا خوش و ناخوش  
که ناخوش ابل بیراق و اسرو خوش هوایی دور

\* \* \*

بؤل طلبگار ایستار ار بؤلسانگ آتانیگ دولتین،  
تینگری ناصر بؤلسا، ای بابر، جهانگیر اولغاسین

\* \* \*

هجر ارا اشک و یوزوم رنگینی تا بیلگایسین،  
خط ساریغ صفحه دا سرخی بیله املا قیلدیم

\* \* \*

کویونگ طرفی کیم ابرور اوچماق، ای حور  
اپگنیمگا قنات یاساتیب، اوچماق تیلارام

\* \* \*

باش قویوب اپردیم آیاغیغه نی تایی؟

یاردی باشیم تاش بیله پاداشیغه  
کوزی آنینگ آفت اېمیش، ای کونگول،  
یاوومه، آنینگ کوزی نینگ قاشیغه

\* \* \*

یاساتیب تیغینگنی اوق و یا تیله

یا ساتیب تیغینگنی اوقو یات ایله

\* \* \*

ای کونگول قندوزغه بغلان اشکمیش گا بارماگیل  
خواست چون مونداق تور آندین نارینی آختارماگیل

\* \* \*

کیشیم یوقتور که بارسام اشکمیش گا  
کیشیم یوقتور که بارسام ایش کا میش گا

\* \* \*

کوز و قاش و سوز و تیلینی مو دی؟

قد و خد و ساچ و بیلینی مو دی؟

\* \* \*

خطی سنبل، قدی سرو و یوزی گل  
کوزی مخمور، اوزی مست و سوزی مل

\* \* \*

بی تسانگ خزاندا باغ آرا ساریغ یوزوم ساغین  
کورسانگ زلال سووینی شعر و سوزوم ساغین

مصنوع ترجيع بند  
(مصنوع ترجيع بيتي گه باغلنگن شعرلر)

ايگي يوزونگ وصفيني، اي قاشي ياي  
كيم كه دپسا فكر ايله، دپر: ايگي آي

ايگي قاشينگ بيرله قدينگ هجري بس  
حاجت اپماس قصيديم اوچون اوق و ياي

اختر و آي، خال و يوزونگدېك اپماس  
هر نيچه كوك صفحه سيني اختراي

خد و قد و قاشي بلا، هر بيرى  
قايسى بلا سيني دبين، اي خداي؟

كوز و قاش و سوز و تيليني مو دي؟  
قد و خد و ساچ و بيليني مو دي؟

قدينگ جنت رياضي نينگ نهالي  
ارم گلزارى خدينگ نينگ جمالي

فراقيدا بيلي يادي بيله مي ن  
وصالي بولماسا، باري خيالي

آنينگ آغزي و قدى بيرله زلفين  
خيال اپتسام، كي راكماس دهر مالي

سوزى وصفيدا كيم نينگ گفت و گويي؟  
بيلي سوزيدا كيم نينگ قيل و قالي؟

كوز و قاش و سوز و تيليني مو دي؟  
قد و خد و ساچ و بيليني مو دي؟

خيال اپتسام اول بيلنى حال اپلتادور

مینی بیلی ساری خیال اپلتادور

قدینگ نینگ خیالین کوز اسراب مگر  
کونگول روضه سیغه نهال اپلتادور؟

کوز و قاش و سوز و تیلینی مو دی؟  
قد و خد و ساچ و بیلینی مو دی؟

عنبرین ساچی غه پابست لیغیم  
آتشین لعلی بیلله مست لیغیم

سرونی قدیغه اوخشاتقان اوچون  
ظاهر اولدی باریغه پست لیغیم

کوز و قاش و سوز و تیلینی مو دی؟  
قد و خد و ساچ و بیلینی مو دی؟<sup>1</sup>

<sup>1</sup> استانبول یونیورسیتی سی قولیازمه سیده بو مصنوع ترجیع بندنینگ سونگی بندیده ترجیع بیٹی یوق، اما شعر نینگ توزیلیشی و هر بندی که مختلف وزن بین عین بیت وزنداش بولیب کیلگینی نظر ده توتوب، سونگی بندده هم کیلتیریشتی لازم دهب، بیلدیک.

# رسالة والديه ترجمهسى

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

حق تعالیٰ غہ دبین حمد و سپاس  
کُنہی غہ پی تماس آنینگ و ہم و قیاس

خالق و قاهر و سبحان و عظیم  
رازق و قادر و رحمن و رحیم

اولی دور کہ بدایت انگا یوق  
آخری دور کہ نہایت انگا یوق

یوقتورور ہیچ شریکی ایشیگا  
اوخشاماس ہیچ نہی مہگا ہیچ کیشیگا

احتیاجی کیشیگا یوقتور آنینگ  
یار و یاور ایشیگا یوقتور آنینگ

آرتمایدور ہم بؤلمایدور کم  
بار ابدی، بار دورور و بؤلغوسی ہم

تیل انینگ حمدیدا قاصر دور، بیل  
بیل، آنینگ حمدیدا قاصر دور تیل

حضرت رسول نینگ نعتی صلی الله علیه وسلم

یا حبیب عربی قرشی  
غم و دردینگ منگا شادی و خوشی

چرخ نینگ گردشی میلینگ بیرله  
باری خلق اولدی طفیلینگ بیرله

انبیا خیلی غه سرور سین سین  
جمله خلقه رهبر سین سین

مین بسی کاهل و یؤل اسرو بیراق  
عمر کۆپ قیسقه و یؤل اوزون اوزاق

مین گمراه قه کؤرسات بیر یؤل  
مین مقصود قه یی تکورگای اول

قویمه بابر نی بو حرمان بیرله  
چاره قیل دردیغه درمان بیرله

رساله نظمى نینگ سببى

حضرت خواجه عبیدالله دین  
ابشیت اول سرّ خدا آگه دین

خواجه لار خواجه سى اول خواجه عبید  
خادم و چاکرى شبلى و جنید

حالت و مرتبه سى ظاهر دور  
وصف و تعريفدا تیل قاصر دور

آتاسى قیلغان اوچون تکلیفى  
قیلدى آنینگ آتى غه تالیفى

طالب اهل تیلیگا مذکور دورور  
والدیه بیله مشهور دورور

هر سؤز اندا که انگا مین پی تسام  
پی تتى کونگلو مگا آنی نظم ایتسام

تا که بؤلغای منگا هشیارلیغی  
اویقولوق کونگلومه بی دارلیغی

ينه بو نظم اوقوسه هر طالب  
كۈنگلى نينگ رغبتى بولغاي غالب

رغبت ايلاب انگا فيضى يىتسه  
تيره ليك، كۈنگليدين آنينگ كىتسه

فيضيدين منگا يىتيشگاي اثرى  
بىخبر كۈنگلومه بولغاي خبرى

ينه اوقوغوچيلار غه اول آن  
ضبط فيلماققه ابدى نظم آسان

بو دېگانلار منگا بولدى تفریب  
مونی نظم اېتتيم و بىرديم ترتيب

باقماغیل سۆز لاگوچى نينگ اوزيگا  
اوزینی قوی، نظر اېتگیل سۆزيگا

سۆز مېنينگ اېرماس، الارنينگ دور، بيل  
بيلگاسين مېنى مترجم حاصل<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> دېيوان هند: مېنى بيلگيل مترجم حاصل

رساله شروعی

خواجه محرم اسرار اله  
دېدی اول مونی کیم: قال الله

و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

ظاهر و باطنینگ اعمالیغه بیل  
بو عبادت متناول دور، قیل

بیل بو صوفیه نینگ اقوالیدور  
معرفت باطنینگ اعمالیدور

متفق دور باری تحقیق اېلی  
مونگا ناطق دورور اول خیل تیلی

معرفت بی تبعیت بؤلمس  
قاید ره تبعیت تور و بس

بیل، نبیغه تبعیت قیلماق  
قایسی ایشلاردا کیراک، سؤزومه باق

قوی و فعلی و حالی دورور اول  
سؤز بودور، ایش بودور و بودور یؤل

قولى تىلگىغا متعلق بىلگىل  
فعلى ظاهر غه تعلق دور، بىل

بۆلدى باطنغه تعلق حالى  
خواجه نىنگ بىل، بو دورور اقوالى

بىل كه قوليدا نى دور پىرولىق  
دېمه هر سۆز كه<sup>1</sup> ابرور نالايق

بۆلسه گر شرع خلافى هر قول  
دېماگىل آنى و قىلغىل لاحول

غىبىت و يالغان و موذى سۆزدىن  
احتراز اېت، يىراق اېتگىل اۆزدىن

هر يمان قولنى اۆزدىن دور اېت  
تىلنىنگا بىر نىمه نى مذكور اېت

بۆلغى اقوال و كلامىنگ بو صفت  
كۆنگلونگا باعث نورانىت

مثل قرآن و احاديث و دعا  
امر معروف كه بويوردى خدا

---

<sup>1</sup> دېوان هند: قايسى سۆز دور كه

نهی قیل هرني که منکر بؤلسه  
هرني ینگلیغ که میسر بؤلسه

بیل که اوقوردا دعا و قرآن  
جد و جهد ایلاگاسین کیم اول آن

هرني کؤنگلونگدا اېسه، آندین بیل  
بؤلغای اول لحظه معبر سنگا تیل

اگر امی اېسانگ اولدم قاری  
بیلگاسین مونی کلام باری

کیم سؤزی اېرکانینی چون بیلاسین  
بیل که حق بیرله تکلم قیلاسین

تبعیت نی دورور فعل دا؟ بیل  
ظاهرینگ شرع ایله آراسته قیل

ترک قیلمه ادب و سنت لار  
هرني مقدار که ترک اېتسانگ اگر

آنچه نقصان سنگا بؤلغای واقع  
قیلماغایسین عملینگنی ضایع

ينه مؤمن ايشيدا يارليق ايت  
ايل و تيل بيرله مددگارليق ايت

خاصه اول كيشيگا بي رماك يارى  
كه توجه انگا بار حق سارى

نيگا كيم بو كيشيلارنى قادر  
ايلادى سي وماگى اوچون ظاهر

حق تعالى سي وار انى كه مدام  
كيشى حق جانبيغه صبح ايله شام

لحظه لحظه متوجه بؤلغاى  
زهي اول كيم متنبيه بؤلغاى

چون آنينگ كؤنگلى ابرور كؤزگوسى  
بؤلماسه كؤزگو، ني سود اوتروسى

بشرية جهتيدىن نظرى  
گه توشار اكل و گهي شرب سارى

انظر آنچه كه بو سارى دور، بيل  
كؤنگلى كؤزگوسى غبارى دور، بيل

كۈنگلىدا بۇلسە نى مقدار غبار  
حق شھودىدىن اوشانچە بو یرار

تېنگرى توفىق بېرىب كىمگە اگر  
ايشلارین قىلسە كفايت يكسر

بورناغى حالىغە كۈنگلىگا رجوع  
بۇلغوسىدور بو اگر تاپسە وقوع

پس انىنگ كۈنگلىنى بو حق طرفى  
قىلمىش اولغای يېتار اوشبو شرفى

اسم كافی غە بو بۇلدى مظهر  
بو دورور شرط كە اول شکر ایلار

نىگا كىم شكرى بۇلور موندا دليل  
اۈزنى كۇرماسگا ارادا بىلگىل

بىل كە بىر خلق الهى غە بشر  
متخلق اېسە دېر پىغمبر

كۈنگلىنى جمع اېتار اۈتتین بوكىشى  
بۇلماغای آنىنگ ایلە دۇزخ ایشى

حالى پىرولىغىنى كۈنگلۇنگا آل  
باطنىغە متعلق ابدى حال

باطنىغە كۆپ آنىنگ مرتبه بار  
مثل و نفس و دل و سر، غير بۇلار

هر بىريدا انگا حق جل جلال  
نسبتى بىرله عطا قىلدى كمال

هر نى ايشته تبعيت قىلسه  
كيراك اول ايشنى متابع بىلسه

تبعيت انگا بۇلماس حاصل  
بىلماگونچه كه نى ايشته دور، بىل

معنوى مرتبهسىنى به كمال  
كيشى بىلماس موى، سېن كۈنگلۇنگا آل

ظاهريغه تبعيتنى قدر  
هر كيشى قىلسه، بودور انگا ثمر

بو كمالتيدين اول، اول مقدار  
بهره ور بۇلغوسى بىلگىل، اي يار

تبعیت نی دورور نفسیغه؟ بیل  
نفس حظی دا خلافین توتقیل

هرنی کیم شرع خلافی دورور اول  
تیغیل اندین که اپماستور اول یؤل

هرسوز آیتسانگ و هر ایش قیلسانگ  
چون همیشه مونی ورزش قیلسانگ

نسبتی نفس نبی بیرله اول آن  
نفسینگا بؤلغوسی بی شک و گمان

صفت نفسیدین اوشبو فرصت  
جذب اپتار نفس به قدر نسبت

انگا اوخشار که فتیله توتونی  
جذب اپتار اوتنی کوروبسین مو مونی؟

صفتی دین<sup>1</sup> نی چه کیم جذب اپتار  
آنچه چاغلیق بو ترقیغه بی تار

قیل قیاس اوشمونگا سین اوزگالارین  
قدر نسبت بیله بهره تاپارین

---

<sup>1</sup> استانبول نسخه لریده: صفتی غه.

تبعیت چو یی تیشسه به کمال  
دؤست توتقای انی حی متعال

اؤزینی محرم اسرار ایتگای  
اول زمان ایستاگانیکا یی تگای

فی الحقیقه بو سی ووکلوک عاید  
اول حبیبی غه دورور، ای عابد

حاصل اولدی انگا چون وصف نبی  
بیل که اولدور بو محبت سببی

بیل که باردور بو دپگانلار باری  
محض فضل و کرم جباری

بلکه هر رتبه دا یخشی بافقیل  
اؤزیدین اؤزگانی سی و مایدور، بیل

کؤرکلوک، کؤزگوسینی گر سی و سه  
نظر لطف بیله گر اوسه

بیلگاسین کیم بو تی مور حبی اہماس  
فی الحقیقه اؤزینی سی و دی و بس

صفت و ذات بیلہ حضرت حق  
قیلدی کوزگودا تجلی انداق

قایسی کوزگو کہ ابدی بیغش و غل  
بو تجلی ابدی اندا اکمل

چون محمده علیہ الصلوات  
روشن و اکمل ابدی بو مرآت

باریدین اندا تجلی ابدی کوب  
کیلدی بو خلعت ایننگ بؤینیغه خوب

امتی غه داغی پیرولیغیدین  
یی تگوسی بهره باریدین اول حین

رتبه غه مونی بیلغیل بی شک  
بؤلماغای بی تبعیت یی تماک

تبعیت انگا بر حسب کمال  
قایدادور، مین سنگا آیتای، یاد آل

کیراک انداق کہ کونگولدا مطلق  
قالماغای<sup>1</sup> هیج تعلق جز حق

---

<sup>1</sup> استانبول نسخه سیده: قالمادی

بى محبت سنگا بولماس بو صفت  
بار بو حب منقطع اولماققا جهت

گرچه حب موهبتى دور بى شک  
سنگا لىکن مونی بيلماک کى راک

بار ظهوريغه شرايط حاصل  
اصل و سرمايه بوشاتماغليق دل

بار طريقي مونگا مین آيتاي، بيل  
اول اول يارنينگ آتيني دپگيل

کيم نينگ آتى اپکانين اندپشه  
قيل و قيلغيل بو صفتنى پيشه

بولمه هر لحظه بو ايشتين غافل  
بولور آسان بارا بارا مشکل

بولغاي اول نوع آتيني دپريدا  
قالغاي اول نفس حدیثى پيريدا

مونداق اولغاچ مونی ترک ايلماگيل  
حاصل اولغاي سنگا تا لذت دل

تا کؤنڭولدين باری لڈات و هوس  
منقطع بؤلغای و بو قالغای و بس

همگی ی دل آنینگ مشغولی  
بو محل بؤلغای و اول مقبولی

بؤلور انداق که تکلف بیلله دل  
هیچ نیمه حتی غه بؤلماس مایل

قیلسه بو مرتبه نی حق حاصل  
بو مناجات و تکلم ییری بیل

کؤنڭول اندا و اوز آنینگ ساریغه  
سؤز آنینگ بیرله، کؤز آنینگ ساریغه

انگا بو رتبه دا بی غیبت بیل  
بؤلغای اول وقت حضوری حاصل

کؤنگلی کؤزی ارا نوری بیرگای  
کؤز و کؤنگلیگا سروری بیرگای

حق دین انداق قولاق و تیل ییتگای  
آندین ایشیتگای، انگا عرض ایتگای

ظاهری شغل و ایشینگدین بو محل  
تایماغای معنوی ایش سنگا خلل

ظاهری خلق قه، باطن حلقه  
بالغ سالک آتا انداق قه

آشنا ایچ ساری، تاش بی گانه  
بو روش چه، روش اولماس یانه

دنیا دا هر کیشیگا<sup>1</sup> تی نگریگا دل  
اوشبو ینگلیغ متعلق اېسه، بیل

روحي اصلی ساری بؤلغاج راجع  
اتصالی تاپار اول بی مانع<sup>2</sup>

وجه جان تن ارا ابرکاندا کونگول  
تی نگری لطفی بیله تاپقاي بو وصول

لیک بؤلغای بشریتین، بیل  
کونگلیگا یوقه حاجبی حاصل

منقطع بولسه بدن دین چون جان  
بشریت حجبی قالماس اول آن

<sup>1</sup> استانبول نسخه سیده کیم که دنیاده انگا  
<sup>2</sup> رساله نینگ باشیدن شو بیت که چه استانبول و هند نسخه لریدن آئینگن.

اتصالینگه اپرور بی مانع  
بو محل روح فقه بؤلغای واقع

مثلاً بیر کیشینی بیرگا اگر  
عاشق و شیفته آیلای دپسه لار

بو یوسونلوق دی طریقینی ایشیت  
بار فلان شهرده بیر خوب ییگیت

ساچی سنبل، قدی سرو و یوزی گل  
کۆزی مخمور، اۆزی مست و سۆزی مل

حسن ایله خلق ارا افسانه دورور  
کیم که کۆرسه آنی، دپوانه دورور

عشقیدا باردور ایننگ لذت لار  
عاشق اولغان کیشی لذتنی تاپار

کیم که ایشیتسه بو ینگلیغ سۆزنی  
تاپقوسیدور انگا مایل اۆزنی

لذتی بیر نیمه دین تاپسه اگر  
بۆلدی مجبول آنی سی و ماککا بشر

ئىك بىلماس بو سى ووكلوك حاصل  
نى يوسونلوق انگا بۇلغاي، مونى بيل

بيل كه بو ايشته طريقه بودور  
كيم كه يۇل بىلماسه كۇنگلى سوودور

آتىنى قلىبىنگا كۇپ مذكور ايت  
يار غيرىنى كۇنگولدين دور ايت

مونداق ايتسانگ، سىنگا مىلى حاصل  
بۇلور و سىن مونى ترك ايلماگيل

(ب) دوام اولسه سىنگا مىل آرتار  
مىلدين حاصل اولور لذت لار

نى چه لذت ايسه، مىل انچه بۇلور  
مىل لذات نى تاپقانچه بۇلور

قۇيماي ابلدين مونى قىلسانگ تكرر  
اختيارى سىنگا قالماس، اي يار

خواه و ناخواه توتارسىن آنى دوست  
بو كىشش بىرله بو كوشش قانى، دوست؟

موندای یی تسانگ بودور اول اهل دپگانی  
دؤست توتقای همگی ی دل آتی

قالماس اندیشه غیر ی اولدم  
اونوتولغای سنگا محبوب آتی هم

اپلتورور اوشبو محل استیلا  
سنگا سلطان محبت، یارا!

(طر) فینی ابدی محبوب و محب  
اؤزی رنگیدا بارین ظاهر اپتیب

وحدت صرفنی ظاهر قیلغای  
ایکی لیک آتی بو دم آیریلغای

سنگا معلوم چو بؤلدی بو یؤل  
آتی مشغوللوغی اهرمیش اول

ورد و انکار ایچیدا، ای آگاه  
افضلی: لا اله الا الله

موندای مصراع بو صورت بؤلدی  
وزن تغییر ی ضرورت بؤلدی

بيلگاسىن بۇلدى مركب بو نۇكر  
نفى و اثباتتىن ايتگيل سىن فۇكر

كۇنگلونگا بيل بۇلادور پرده صفت  
انتقاش صور...<sup>1</sup>

منتقش بۇلسه كۇنگول مرآتى  
بۇلدى حق نفىي و غير اثباتى

انى تاپماس كيشى بي رفع حجاب  
چهره كورماس كيشى بي رنج و عذاب

پرده رفيعه ني دور، بيلگيل يۇل؟  
غير نفىي و حق اثباتى دور اول

باردور انداق كه قيليب مېن معلوم  
نۇكر مذكورگا اولدور مفهوم

... چاغى بيل كه ني تار  
املينى باريدىن كۇته ايتار

دم آخر كه چيقار سىندين، بيل  
هر نفسنى دم آخر بيلگيل

---

<sup>1</sup> اوقيلمه دى

مال و نقدینه و باری اہل و کون  
زن و فرزند بیله شهر و مدن

خاطرینگدین باریسی محو بؤلور  
خاطر اولدم باریسیدین قوتولور

هر نفسنی دم آخر بیلیبان  
اندا بو نوع تعقل قیلیبان

ذکر مذکورگا بؤلغیل مشغول  
بو یوسونلوق که دپگومدور سنگا یؤل

نفی دا هرنی که باردور برحق  
ییراق ایتگیل کؤنگولونگدین مطلق

نفی دین سؤنگرا که بار الاله  
موندا یی تکاندا ایشیت بو دور راه

بیل که محبوب ایلا معبود اولدور  
باری اہل ساجد و مسجود اولدور

هرقاچان کیم سین اگر دپسانگ ذکر  
مونی کؤنگولونگ ارا قیلغایسین فکر

يۇقتورور ھېچ الھ، الا حق  
مونی ترک ایلاماگایسین مطلق

مونگا مشغوللوق اپتگیل باری وقت  
حیف غفلتته اوتار اکثری وقت

غافل اولغاندا کیراک بولسه بوسیق  
قیمتی دُرنی ایتورگان ینگلیق

دُر ایتورگانگه بولور اندا نی حال؟  
بو کیشیگا کیراک انداق احوال

کیمگا بو حال که بولسه بی قیل  
متأثرلیغیغه بولدی دلیل

ھر قاچان مونی مدام اپتگایسین  
ینه بیر مرتبه غه ییتگایسین

ترک قیلسانگ سین اگر، لیک کونگول  
بورناغی حال ایلا بولغای مشغول

سین بو چاغلیق بیله بس قیلماغاسین  
ترک قیلماغنی هوس قیلماغاسین

انگا یی تار که بؤلور، ای طالب!  
تینگری یادی باری ایشگا غالب

ترک قیلمای مونی قیلسانگ به دوام  
همگی دلینگ اول وقت تمام

حق تعالی بیله مشغول اولغای  
کؤنگلی قابل، اوزی مقبول اولغای

بو بؤلور اندا که حبّ مولا  
تاپسه کؤنگلونگا سې نینگ استیلا

غیردین کؤنگلونگ اوین خالی ایتار  
بو او یونگدین سې نینگ اغیار کی تار

کؤنگلونگا هیج تعلق قالماس  
غیر اخلاص ایله قوللوق قالماس

(بو) زمان بؤلغوسی حق بیرله درست  
اول تعلق که بورونراق ابدی سست

بؤلغوسی آنینگ ایله بارچه سؤزونگ  
انی ساغینغوسی نی کورسه کوزونگ

... كۈنگۈل لار نى ياراتتى انداق  
بۇلماغاي غير تعلق مطلق

غيردين منقطع اولغاج بو كۈنگۈل  
تېنگرى بېرله متعلق بۇلور اول

بو زمان اوشبو تعلق حاصل  
خواه و ناخواه بۇلور كۈنگۈلنگا، بېل

تېنگرى مونداق بار اېتېب تور، بېلگىل  
سنگا دايم بو يوسونلوق تور دل

متكلم دور و اېشيتگۈچى دور  
كۈرگۈچى دور، بارى ايش اېتگۈچى دور

آيتماق بېرله، اېشيتماق، كۈرماق  
غيردين منقطع اولغاج بېشك

دېر و اېشيتور و كۈرار حاصل  
انگا و آندىن و آنى بېلگىل

بېل كه بو مرتبه دا اول هنگام  
بار مناجاتته حق بېرله مدام

بیل کہ بو مرتبہ دا، ای سایل  
ذکر بؤلغای صفت ذاتی دل

بیلگاسین ذکر حقیقی اول حین  
بیل منزہ انی حرف و اون دین

تا کہ هر دل بیلہ بیر بؤلغوسیدور  
حبی بیرلہ کؤنگولونگ تؤلغوسیدور

همگی ی دل آنی دؤست توتار  
بیلگاسین بو سؤز ارا فرقی بار

دؤست توتماغلیق ایله، ای دانا  
دؤست نینگ یادینی توتماغلیق دا

اول کہ توتقای همگی ی دل، دؤست  
منتج فرط محبت بیل، دؤست

سین قولاق توت کہ مونگا عشق دور آت  
عاشق اولدور کہ انگا بار بو صفات

موندین اول ییرگا ترقی قیلور اول  
عقل اول ییرگا ایشیت، تاپماس یؤل

... حقيقى مونى بيلگيل موسوم  
ايله مذکور غه هستى معلوم

بيل که بار هستى ذاکر موهوم  
بؤلغوسى موندا يي تيشگاچ معدوم

بيل که بو ييردا دورور بو مشکل  
حين مذکور بؤلور ذاکر بيل

ذاکريت بيله مذکوريت  
بيل مبدل بؤلور اوشبو فرصت

کؤرسه اوز هستاييغين چون نابود  
اوزگالار نيست ليغيدا ني وجود

بو زمان هالک الا وجهه  
اشکار اولدى بو سر، بؤل آگه

لمن المملک جمالى اول حال  
چهرهدين پرده ني آغاي بو جمال

بؤلدى معلوم که تبعيت تين  
بو مراتبقه يي تارسين اول حين

پس اگر سږن تیلاسانگ اول فرصت  
دست بږرگای بو سعادت سنگا بات

اؤزنی سږن راست اطاعت بیلہ قیل  
همنشین لیق بو جماعت بیلہ قیل

شرع ایله ظاهری آراسته دور  
غیردین باطنی پیراسته دور

بو کیشی صاحب حالات اولغای  
مظهر اوشبو کمالات اولغای

تڭگری کؤنگولنی یاراتتی انداق  
بو صفت نی انگا قاتتی انداق

همنشین هرکیم ایله بؤلسه کؤنگول  
صحبتیدين متأثر بؤلور اول

اوشبولار موندا که مرقوم دورور  
ذوق اپلی بارچه غه معلوم دورور

کیم که ماتمزده بیرله تورسه  
یا نشاط اهلی بیلہ اولتورسه

غم و شادى انگا قيلغاي تاثير  
تايقوسيدور انگا حالت تغيير

قابليت بو كمالات ايله حق  
يارا تيب تور كؤنگولونگدا مونداق

بو قبول اولماسه ابردى اول حال  
ممکن ابرماس ابدى بو كسب كمال

كيم كه بو طايفه بيرله به دوام  
همنشين ليق قيلور اول، اول هنگام

بيلگاسين كيم متأثر اول حين  
بؤلغوسى باطنى اول باطن دین

حق قه ميلی سنگا بؤلغاي حاصل  
ميل چه منقطع اولغاي سنگا دل

انقطاعينگچه ينه ميل آرتار  
ميل چه منقطع اولماغليق بار

ني چه اول كؤپ، ينه بيريداغى كؤب  
ني چه اول چؤب، ينه بيريداغى چؤب

تا کیشی یی تگوسیدور بیر یی رگا  
کیم آنی عاجز ابرور تیل دبرگا

بو دورور حال مونگا یی تگاندا  
قالماغای هیچ تعلق اندا

باری اوزلوگی بیله بودور ایشی  
حق قه بولغای متوجه بو کیشی

کیشی بولغای انگا بیر صحبت ته  
بلکه بیر لحظه دا آز فرصت ته

باریدین منقطع اولغای باطن  
جمع قیلغای کونگولینی باریدین

مونگا یی تگاندا بو کیشی نینگ ایشی  
حق قه بولغای متوجه بو کیشی

اوشبو جذبه که بولور خلق قه بات  
دیگ مشکل دپدیلا انگا ثبات

دیگا کیم حضرت حق لطفیدین  
غیردین بولسه مجرد باطن

بۇلغوسيدور انگا حق بىرلە وصول  
تېنگرى انساندا بار اپتتى بو قبول

آدمى كۇنگلى تعلق سىز اپماس  
غير چون قالماسا اول قالغاي و بس

لېك هر كيشيگا كيم استعداد  
گر ضعيف اولسه، موني توتسون ياد

وصلدين انگا شعورى بۇلماس  
فيضدين انگا حضورى بۇلماس

گر قوى بۇلسه كيشيگا بو صفت  
بۇلغوسى انگا شعور اول فرصت

گر ثبات ايستار اپسانگ، اول فرصت  
التزام ايله دوام صحبت

ساخلاغايىسن بۇيله آليدا ادب  
بيل الارنى بو شعورونگغه سبب

ظاهر و باطن ادب مرعى توت  
بي ادبلىق روش و راهين اونوت

بیر ادبنی کیشی گر ترک قیلور  
اوشبو اہل کونگلیدین اول توشکوسیدور

کیم بیراق توشسه، بو اہل کونگلیدین  
بورناغی حال انگا قالماس اول حین

دیگا کیم فیاض انینگ کونگلیگا حال  
اول کونگول لاردین ایدی کونگول بحال

کونگلی نینگ رابطہ سین واسطہ بیل  
فیض یی تماککا جهت رابطہ بیل

رابطہ قالماسہ اول حال کی تار  
سوز ایشیتور اہسانگ اوشمونچہ یی تار

بی عنایات حق و خاص حق  
گر ملک دور، قرادور انگا ورق

رساله خاتمه سی

لله الحمد سؤز آیتیلدی تمام  
اختتامیغه یی تیشتی بو کلام

قابل اېلگا سؤزینی مقبول اېت  
عامل اېلگا اؤزینی معمول اېت

بیل توگاتکاندا بو سؤز بی کم و بی ش  
بیل توقوز یوز ابدی (و) اؤتوز بی ش

# نامه لار

*www.yarqin.info*

## ﴿1﴾

فراق دشتیدا بیتگان غم و تفکر دین  
اسیر دلشده، یعنی فقیر بابر دین  
دعا و قوللوق انگاکیم جناب و قدری انینگ  
بلند و عالی ابرور وهم ایله تصور دین

قوللوق و دعادین سؤنگ عرض اولکیم فراق کونلاری نی بلا اوزون بؤلور  
اېرمیش، و فراق کونی نینگ هر ساعتی دا یوز بلا فزون بؤلور اېرمیش. بو  
نهایتی یوق غم و فرقت ته، و بو غایتی یوق بلا و شدت ته، وصالینگ خیالی  
بؤلماسا نی تگای اېردیم، و خیالینگ وصالی بؤلماسا، باشیمنی آلیب کی تگای  
اېردیم. اعتقادیم سئنگ اول یوسونلوق اېدی کیم عرض قیلدیم، و مرادیم  
سیندین بو ینگلیغ دور کیم شرح ایلارمېن:

مراد وصالینگ ابرور، ایله یاد بابر نی  
اونوتماغیل یانا بو نامراد بابر نی

## 2

خراسان و عراق فضلاسی بیله فصحاسی خدمت‌لاریده معروض اولکیم جبأت  
 اقتضاسی بیله شعرغه مایل و مقتضای وقت بیله بیرار - ایگی رار بیت‌قه قایل  
 بؤلولور ابدی. خاطرغه پی‌تار اپردی کیم مصطلحاتینی داغی بیر کیشی قاشیدا  
 کورولسا، کونگولگا کی چگان شهبه نی اندین سورولسا. تقدیر حسبی بیله  
 انگا توفیق تاپیلما دی و بو، بی تحقیق قالدی. آخر اوز آلمدین بیر - ایگی  
 رساله معلوم قیلیب، بیر نی چه کلاغ پا مرقوم بولدی. ملتس اول کیم هر غلط  
 و سهوی کیم بولسا، کورگوزگایلار، اصلاح قلمی بیله اول غلط و سهوین  
 توزگایلار، تا بو وسیله بیله بو تالیف نینگ سقمی صحت قه بدل بؤلغای و  
 مؤلف نینگ جهلی علم‌غه مبدل.

## ﴿3﴾

همایون غه بیتلیگان خط نینگ سوادى:

همایون غه مشتاقلیق لار بیله ساغینیب سلام دېگاج، سوز اول کیم دوشنبه کونی ربیع الاول آیی نینگ اونیدا بېک کینه بیله بیان شیخ کىلدیلار. خطلاردین و عرضه داشتلاردین اول یوزداگی، بو یوزداگی کیفیت و حالات مشخص و معلوم بۆلدى.

شکر، بېرمیش سنگا حق فرزندی  
سنگا فرزند و منگا دلبندي

تېنگرى تعالی مونداق سېوینچلارنى منگا و سنگا همیشه رۆزى قیلغای،  
آمین یا رب العالمین.

آتینی الامان قویمیش سېن. تېنگرى مبارک قیلغای، ولی باوجودکیم اوزونگ بیتیب سېن، موندین غافل بۆلوب سېن کیم کثرت استعمال بیله عوام، الامان دېرلار، یا ابل امان دېرلار، اوزگا مونداق الف لام آتته کم بۆلور. تېنگرى آتینی و ذاتینی فرخنده و مبارک قیلغای، منگا و سنگا کۆپ ییللار و بسیار قرنلار الاماننى دولت و سعادت بیله توتا بیرگای!

تېنگرى تعالی اوز فضل و کرمی بیله بیزنینگ ایشیمیزنى یاسابدور. مونداق قابو قرنلاردا تاپیلماس. یانا سه شنبه کونی آی نینگ اون بیریدا اراجیف خبر کىلدى کیم، بلخ اېلى قرباننى تیلاب، بلخ قه کیورمیشلار.

یانا کامرانغه، کابلداغى بېکلارگا فرمان بۆلدى کیم باریب، سنگا قوشولوب، حصار یا سمرقند یا هرساریغه کیم صلاح دولت بۆلسا، یوروگایسيز. تېنگرى نینگ عنایتی بیله باغیلارنى باسیب، ولایتلارنى آلیب، دوستلارنى شاد، دشمنلارنى نگوئسار قیلغایسيز. انشاءالله تعالی. سیزلارنینگ جان تارتیب، قیلیچ چاپماق محللارینگیزدور. قاپودا کىلگان ایشنى تقصیر قیلمانگیز. گران جاتلیق بیله کاهللیق، پادشاهلیق بیله راست کىلماس:

جهانگیری توقف برنیابد  
جهان آن را بود، کو به شتابد

همه چیزى ز روى كدخدایى  
سكون ميبابد، الا پادشاهى

اگر تىنگرى عنایتى بيله بلخ و حصار ولايتى میسر و مسخر بولسا، حصاردا سىنینگ كیشینیگ بولسون، بلخ ته كامران نینگ كیشیسی بولسون؛ اگر تىنگرى عنایتى بيله سهرقند هم مسخر بولسا، سمرقندته سىن اولتورغیل، حصار ولايتینی انشاءالله خالصه قیلغومدور. اگر كامران بلخنى آزیرغانسا، عرضه داشت قیلینگ. انشاءالله انینگ قصورینی اوشال ولايتلاردين - اوق راست قیلغومیزدور. يانا سىن اوزینگ بیلور ابدینگ كه دايم بو قاعده مرعى ابدی: آلتى حصه سنگا بولسا، بی ش حصه كامرانغه بولور ابدی. همیشه بو قاعدهنى مرعى توتوب، موندین تجاوز قیلمانگ. يانا، اینینگ بيله یخشی معاش قیلغایسىن. اولوقلارگا كوتاریملىك كى راک. امیدیم بارکیم سىن هم یخشی اختلاط قیلغایسىن. اینینگ هم متشرع و یخشی بیگیت قوپوبتور، اول هم ملازمت و یکجهتلیق ته تقصیر قیلماغای.

يانا سىندین آزرآق گیلهم بار، بو ایكى - اوچ ییلدین بىرى بیر كیشینیگ كى لمادی. مین یی بارگان كیشی هم راست بیر ییلدین سونگرا كى لدی. مونداق بولورمى؟

يانا خطلارینگدا يالغوزلوق كیم دېب سىن، پادشاهلیق ته عیب دور، نى چوك كیم دېبتورلار:

اگر پای بندى، رضا پیش گیر  
وگر یکسواری، سر خویش گیر

هیچ قیدی پادشاهلیق قیدی چه یوقتور. پادشاهلیق بيله يالغوزلوق درست كى لماس. يانا مین دېگاندىك بو خطلارینگنى بیتیب سىن و اوقومای سىن، نى اوچون كیم، اگر اوقور خیال قیلسانگ ابدی، اوقوی آلماس ابدینگ، اوقوی آلمانگندین سونگ، البته تغییر بىرور ابدینگ. خطینگنى خود تشویش بيله اوقوسا بولادور، ولى اسرو مغلقتور. نثر معما هیچ كیشی كورگان اېماس. املانگ يامان اېماس، اگرچه خیلی راست اېماس. التفات نى (ط) بيله بیتیب سىن؛ قولونج نى (ی) بيله بیتیب سىن. خطینگ نى خود هر طور قیلیب، اوقوسا بولادور، ولى بو مغلقتور. خطینگنى مقصود تمام مفهوم بولماپدور. غالباً خط بیتیردا كاهل لیغینگ هم اوشبو جهتتین دور. تكلف قیلای دېب سىن،

اول جهت‌تین مغلق بؤلادور. بوندین ناری بی تکلف و روشن و پاک الفاظ بیلله بییتی، هم سنگا تشویش آزرآق بؤلور و هم اوقوغوچی غه. یانا اولوق ایش اوستیگا باراسین، ایش کورگان، رای و تدبیرلیق بی‌کلار بیلله کی‌نگاشیب، الارنینگ سؤزی بیلله عمل قیلغایسین.

اگر می‌نینگ رضامنی تیلارسین، خلوت‌نشین‌لیقتی و اهل بیلله کم اختلاط‌لیقتی برطرف قیلغیل. کوندا ایکی نوبت اینینگنی و بی‌کلارنی اختیارلاریغه قویمای، قاشینگغه چارلاب، هر مصلحت بؤلسا، کی‌نگاشیب، بو دولتخواه-لارنینگ اتفافی بیلله هر سؤزونگا قرار بی‌رگایسین.

یانا خواجه کلان می‌نینگ بیلله گستاخانه اختلاط قیلاورگانیب ابدی، سین داغی، نی‌چوک کیم خواجه کلان بیلله اختلاط قیلور اهدیم، اوشونداق اختلاط قیلغایسین. تی‌نگری عنایتی بیلله اول ساری‌لار ایش آزرآق بؤلسا، کامران-غه احتیاج بؤلماسا، کامران بلخ ته مضبوط کیشی‌لارنی قویوب، اوزی می‌نینگ قاشیمغه کی‌لسون.

یانا مونچه فتح و ظفرلار کابلدا اېکاندا بؤلدی. کابل‌نی شگون توتوبتورمین، انی خالصه قیلدیم، هی‌چ قایسینگیز طمع قیلماغایسیر.

یانا یخشی باریب‌سین، سلطان ویس‌نینگ کونگلینی آلیب‌سین، انی قاشینگغه کی‌لتوروب، اینینگ رایسی بیلله عمل قیلغایسین کیم، ایش بیلور کیشی دور. چیریکنی یخشی بیغیب یورگایسین. آغیز سؤزلاریدین بیان شیخ صاحب وقوف دور. معلوم بؤلغوسیدور دېب، مشتاقلیق لار بیلله سلام. پنجشنبه کونی ربیع الاول آیی نینگ اون اوچیدا بیتیلدی.<sup>1</sup>

<sup>1</sup> بابرنامه، دکتور شفیعہ یارقین اہتمامی بیلن، 935 نجی ہجری بیل واقعہ لری، 266-270 نجی بی‌تیر.



محمد کامران میرزاگه هندوستاندن قندهارگه بیباریلگن بابرشاه‌نینگ مکتوبی:

فرزند ارشد و ارجمند سعادت نشان محمد کامران میرزا بهادرگا سلام محبت انجامیدن سؤنگ اول کیم، کؤکتاش و ایچکی لارینگ بیله سبق اؤقورغه رجوع کیتوروب ابرمیش‌سین. بو جهت‌تین کؤنگولگا سرور و خاطرگا حضور ییتیب، نه بسیار خوش‌حاللیک یوز بی‌ردی. تی‌نگری تعالی درگاهیدین امیدیم بار کیم، جمیع قابلیت و صلاحیت بابیندا کامل و مکمل بؤلوب، کمالغه ییتگایسین. همیشه اوشبو طریقتی مرعی توتوب، زنهار تقصیر قیلماگایسین. نی‌چوک کیم حضرت خواجه حافظ دین منقول دور:

پیران سخن ز تجربه گویند، گفتمت  
هان، ای پسر که پیر شوی، پند گوش کن

ایشیتیم کیم چغتای اہلی کیم حضرت مغفور و مرحوم سلطان حسین میرزادین قالیب‌تورلار کیم اول اہل نینگ کؤپراک خراسان اہلی بیلان اولتوروب، قؤپوب بسیار قابلیت و حیثیت پیدا قیلیب، لطافت دین خالی اہرماس لار. اگرچه خراسان اہلی خوش طبع اہلدورلار، حیثیت‌لاریدا سؤز یؤقتور، لاکن مذهب و ملت‌لاریدا تنگ بار. فتنه انگیز اہلدورلار. اؤغولنی آتادین، آتانی اؤغولدین ایبرورلار. الارنینگ یوزیگا فریفته بؤلوب، اؤز احتیاطینگنی قؤلونگدین بی‌رماگایسین. تورک اولوسیدین آتاسی قل باشلاغان، آناسی پتوی (?) باشلاگان. توره کورگان اہل بار کیم، آتالاری آتا - آنامیزگا خدمت قیلیب، جان تارتیب، ایسیغ - ساووغدا، سفر و حضردا بیرگا بؤلوب، لحظه، بلکه لمحہ ایریلیان، خدمت شایسته قیلیب و بنده‌لیقتی برجای کیتوروب‌تورلار. اول اہل‌دین امتحان قیلیب، ایشیکینگا یؤل بی‌روب، وکیل مطلق اہتیب، غافل بؤلماگایسین. کیچیک - یاشلیق اہرسالاردین کی‌نگاش سؤروب، مصحلت اصلا و مطلقا ہی‌چ مهم‌غه اشتغال قیلماگایسین. اندیشه- لیق بی‌کلار ایلان و عالی رأی قراچو دولتخواه‌لار کیم همیشه مصحلت ایچیندا

بۆلاکدایلیبتورلار، الارنینگ سوال - جواب و کی‌نگاش لاریدین چیقماگایسی‌ن. خوشامدگۆی سۆزیغه فریفته بۆلوب، دولتخواه‌لار کیم، دولتگا مناسب سۆزنی ایشیتیب، کۆروب - بیلیب، کی‌لیب یوزونگا قاتیق ایتورلار، الارگا اچیغماگایسی‌ن. اگرچه یوزونگا فی الحال کۆرونور، آخر نی‌چه کۆپ کولدورور. مثل دور کیم: دۆست بیغلاتور، دشمن کولدورا ایتور. دۆست و دشمن نی تاتیب، بو مضمون بیلان عمل قیلماگایسی‌ن.

مصرع:

جای گل، گل باش و جای خار، خار.

تقی قندهار چیریکی احتشام دور. هر قایسی کیچیک - کیریم نینگ سۆزی بیلان اول ساری آتلانغۆچی بۆلماگایسی‌ن. اگر ضرورت بۆلوب، قابو تاپیب، آتلانور بۆلسانگ، ایش باشلاگان، مجلس کۆرگان، تۆره - تۆقه کۆرگان توزوک قیلغان دولتخواه‌لارینگا کۆنگول بی‌ریب، یخشی آیتیب بیبار. ایلدین یخشی سۆزونگنی آیتیب، مکمل بۆلوب، استعداد تمام بیلان متوجه بۆلغایسی‌ن. بیراق - یاقیندین ایشیتورگا و کۆرورگا مناسب بۆلغوسیدور. تقی ناجنس، کم‌ذات هر نی‌چه خوش طبع و قابلیتلیق بۆلسالار، تربیت قیلوب، امور مملکتگا دخل بی‌رماگایسی‌ن کیم، حضرت شیخ سعدی دین منقول دور کیم:

ناکس به تربیت نشود ای حکیم، کس

در باغ لاله روید و در شوره، خار و خس

حضرت مولانا جامی دین بو قطعه مشهور دور:

هر که ناکس بود در اصل و سرشت

به تقالیب دهر کس نشود

سگ مگس را اگر کنی مقلوب

قلب آن غیر سگ مگس نشود

تقی ماوراءالنهر اپلی بسیار ساده لوح ایلدورلار. هر نی‌چه بی‌قابلیت بۆلسالار، الارگا اعتماد قیلسه بۆلور. تخصیص اول قرص شبستان نینگ شمع انواری دور و یا گلستانی نینگ عندلیبی سخنور حضرت خواجه عبیدالله کیم

امداد قىلىپتورلار، تا عىنايت بو ايشلارنىڭ دولت اول عزيزلارنىڭ ھمتىدىن دور. اول سىلسلە نىڭ مريد و اصحابى، پادشاھ زاده دېب، سېنگا كىلسالار، زىھار اكرام و اعزازلارنى مرعى توتوب، الارنىڭ بارى سىدا تقصير قىلماغىسىن. الار كىم عشق بابندا بۇلورلار، سىورلارنىڭ ايتىنى ھم سىورلار.

تقى ھندوستان كىفیتی فتحنامەدىن معلوم قىلغونگدور. ابراهيم، كىم ھندوستان پادشاھى بۇلغاي، انى اوغلى قۇلغە توشوبتور. انى، سىن فرزند دلبندگا بىبارىلدى، نىچوك كىم انىڭ احوالىدىن خبردار بۇلوب، اوزونگ مقيد بۇلغىسىن. موندىن سۇنگ كىم ھر واقعة يوز بېرسا، ارسال قىلغومدور. والسلا، حسنىڭ نظارەسىدا پىوستەمىز، رھگذر يۇق. سۇز اوشبودور كه جانا، خالق دىن اوزگا سۇز يۇق.<sup>2</sup>

<sup>2</sup> بىر مڭولىگى، توزوچى و مھتمم: محمد حلىم بارقىن، شىرغان: 1372، ص 28-30 و بىگىلى قاسموف، اوزبىك ادبىياتى مسالە لرى (مجله)، تاشكوت، 1979م، 609چى سان. نادر و قوليازمە كتابلر بولىمىدە، ت-1272 رقمى استىدە سقلنماقدە. مکتوب نىڭ اصلى تركىە نىڭ قران يونيورسنىتىسى، نادر و قوليازمە كتابلر بولىمىدە، ت-1272 رقمى استىدە سقلنماقدە.



### خواجه کلان گه بابر شاه نینگ مکتوبی:

خواجه کلانغه سلام دېگاچ، سۆز اولکیم، شمس الدین محمد اتاوه غه کي لدی، کیفیت لار معلوم بۆلدی. بیز نینگ اهتمامیمیز اول ساریلار بارماققه بیحد و بیغایت تور. هندوستان ایشلاری هم بیر نوع سامان تاپیب کي لادور. تی نگری تعالی دین امید انداق دورکیم، بو آرانیگ ایشی تی نگری تعالی عنایتی بیله بات سرانجام تاپغای. بو ایش ضبیطی دین سۆنگ بی توقف، تی نگری بی تکورسا، متوجه بۆلغومدور.

اول ولایت لار نینگ لطافت لارینی کیشی نی چوک اونوتقاي؟! علی الخصوص مونداق تایب و تارک بۆلغاندا، قاوون و اوزومدېک مشروع حظنی نی طور خاطر دین چیقارغای؟ بو فرصته بیر قاوون کي لتوروب ایدیلار، کي سیب بی گچ، غریب تأثیر قیلدی، تمام بیغلاب بی دیم.

کابل نینگ نامربوط لوغینی بیتیلیب ایدی، اول بابتته اندیشه قیلیب، آخر خاطر مونگا قرار تاپتی کیم، بی تتی - سیکیز حاکم بیر ولایتته بۆلسا، نی طور مربوط و مضبوط بۆلغوسیدور؟ بو وجه دین اېگ اچیمنی و حرملارنی هندوستانغه تیلادیم. جمیع کابل ولایت و قریاتینی خالصه قیلدیم. همایونغه و کامرانغه هم بو مضموننی مشروح بیتیدیم. بیر اؤبدان کیشی اول خطلارنی میرزالارغه ابلتسون. موندین بورون هم اوشبو مضموننی میرزالارغه بیتیب بیباریب ایدیم، شاید معلوم بۆلدی اېرکین. اېمدی اول ولایت نینگ ضبیطیدا و عمارتیدا هیچ عذر و سۆز قالمادی. موندین سۆنگ اگر قورغان نامضبوط یا رعیت نامعمور بۆلسا؛ یا ذخیره بۆلماسا؛ یا خزینه بۆلماسا؛ اول عمده الملك نینگ بی محاصل لیغیغه حمل بۆلغوسیدور. بعضی ضروریات کیم، مسطور بۆلغوسیدور، بعضی سیغه فرمان هم باریباتور. بولار دین آرتقان، خزینه بۆلسون.

ضروریات بولاردور: اول قورغان نینگ مرمتیغه؛ یانا ذخیره؛ یانا کي لور - بارور اېلچی نینگ علوفه و قونالغاسی؛ یانا مسجد جمعه نینگ عمارتی یارماغینی مال دین آلیب، شرعی قیلیب، صرف قیلسون لار؛ یانا کاروانسرا و حماملار نینگ مرمتی؛ یانا ارکته استاد حسنعلی قیلغان پیشیق خشت بیله

نیمکاره عمارت نینگ اتمامی: بو عمارتنی استاد سلطان محمد بیلله مشورت قیلیب، مناسب طرح بیلله بویرولسون. اگر استاد حسنعلی تارتقان بورونغی طرح باردور، خود اوشنداق - اوق تمام قیلسون، یوق ابرسا، اتفاق بیلله بیر شیرین طرحلیق عمارت سالسون، انداق کیم صحنی دپوانخانه صحنی بیلله برابر بؤلغای.

یانا خورد کابل نینگ بندی کیم تنگی نینگ خورد کابل ساری چیقاریدا بتخاک سویی غه باغلاغلق تور؛ یانا غزنی نینگ بندی نینگ مرمتی؛ یانا باغ خیابان و خیابان؛ یانا بو باغ نینگ سووی آز دور، مونگا بیر تیگیرمان سوونی ساتقون آلیب، کیلتورماک کی-راک؛ یانا خواجه پسته نینگ غرب - جنوب طرفیدا توتوم دره سووینی بیر پشته اوستیگا کیلتوروب، حوض قیلیب، نهال لار تیکتوروب ایدیم. گذرگاه نینگ مقابله سیدا توشگان اوچون و یخشی مدنظری بار اوچون "نظرگاه" غه موسوم بولیب ایدی، موندا هم یخشی نهال لار تیکماک کی-راک؛ طرح بیلله چمن لار قیلیب، چمن لار اطرافیدا خوشرنگ و خوشبوی گل و ریاحین تیکماک کی-راک.

یانا سید قاسم هم کومک تعیین بولدی؛ یانا تفنگ انداز لار بیلله استاد محمد امین جیبهچی نینگ احوالیدین غافل بولمانگ؛ یانا بو خط یی-تگاچ - اوق ایلچیمنی و حرملارنی بات چیقاریب، نیلاب قه چه بدرقه بولوب کی-لینگ. کی-راک کیم اوشبو خط یی-تگاچ، اوشول هفتهدا هر نیچه کی-چ قالسالار، البته چیقسون لار، نی اوچون کیم هندوستاندین بارغان چیرییک تار یی-ردا تنقیص لیق هم تارتار لار، ولایت هم خراب بولور.<sup>3</sup>

## عروض رساله سیدن

عروض اتمامی دین ایکی، اوچ بیل سونگ هندوستان فتحی نینگ سونگنی بیلی سنبیل سریغه بارور فرصتته بیر متطول بیت اؤن آلتی رکن بیلله آیتیلیب ایدی، دوایر مصاریعی نینگ طریقی بیلله اوتاد و اسباب نینگ تقدیم و تأخیری دین اوچ بحر کیم هزج، رجز، رمل بؤلغای، متطول وزن حاصل بولور. هزج بحریدین مکفوف و عروض و ضرب مقصور. بیت:

منگا سین نیچه کیم جور و جفا بیرله عذاب ایلاسانگ ای یار جفا جوئی  
پرازار ستمگار  
سنگا مین قیلورام قوللوق و خدمت چی کارام جور و جفا تا که تیرییک مین  
اېرورام یار وفادار. مفاعیل 16 قاتله.

<sup>3</sup> بایرنامه، دکتور شفیه یارقین اتمامی بیلن، 270-272 بی-تلر.

بو هزج بحریداغی متطول بیت نینگ مصراع لاری نینگ اولیداغی وتدلارنی  
آخر کیلتورولسه، رجز بحریدین مطوی بؤلور:

سین نیچه کیم جور و جفا بیرله عذاب ایلاسانگ ای یار جفاجوی پرآزار  
ستمگار منگا  
مین قیلورام قوللوق و خدمت چیکارام جور و جفا تا که تیریک مین  
اپرورام یار وفادار سنگا. مفتعلن 16 قاتله.

بو رجز بحریداغی متطول بیت نینگ مصراعلاری نینگ اولیداغی سبب لارنی  
آخر کیلتورولسه، رمل بحریدین مخبون بؤلور:

نیچه کیم جور و جفا بیرله عذاب ایلاسانگ، ای یار جفاجوی پرآزار ستمگار  
منگا سین  
قیلورام قوللوق و خدمت چیکارام جور و جفا تا که تیریک مین اپرورام یار  
وفادار سنگا مین. فعلاتن 16 قاتله.

هندوستان جانبی (غه) عزیمت قیلغالی آیتیلغان اشعار بو اپردی کیم تحریر  
قیلیم و کیچکان و قایع اول دورور کیم تقریر قیلیب تورمین، نیچوک کیم  
بو اوراقته مسطور دور، و اول اجزاده مذکور.

حرره بابر، دوشنبه 10 ربیع الاخر، سنه 935

هر وقت که کورگاسین مینینگ سوزومنی  
سوزومنی اوقوب، ساغینغاسین اوزومنی  
وصلینگ بیله کونگومنی خدای ایلاب شاد  
...<sup>4</sup> یوزونگ بیله کوزومنی

(این رباعی تورکی و اسم مبارک به تحقیق خط اعلیحضرت فردوس مکانی  
بابر پادشاه غازی انارالله برهانه است. حرره شاه جهان بن جهانگیر پادشاه  
بن اکبر پادشاه بن همایون پادشاه بن بابر پادشاه.)

<sup>4</sup> ایکی - اوچ کلمه یازمه نسخه ده محو بولگن.

## بابر نامه دن پارچه لر

شيباق خان سمرقندنی آغانده، ملا بنايی نی ملازم قیلیب ابدی. شیباق خان بیله ابدی. سمرقند فتحیدین نی چه کوندین سؤنگره سمرقند کی لدی. قاسم بی یک اندین بدگمان بؤلوب شهر سبز ساری رخصت بی ردی. نی چه کوندین سؤنگ چون فضیلت لیق کیشی ابدی، گناهی صادر بؤلمايدور ابدی، سمرقندغه کی لتوردوک. دایم قصیده و غزل اؤتکارور ابدی. نوا ده بیر عمل می نینگ آتیغه باغلاب اؤتکاردی. اوشول ائشاده بیر رباعی آیتیپ اؤتکاردی، رباعی:

نی غله مراکز و توانم نوشید  
نی مهمل غله تا توانم پوشید  
آنرا که نه خوردنیست و نی پوشیدن  
در علم و هنر کجا تواند کوشید؟

اول فرصت لارده بیرار، ایکی رار بیت آیتور ابدیم، ولی غزل توگاتمايدور ابدیم. بیر گینه ترکی رباعی آیتیپ یی باردیم، رباعی:

ایشلار باری کؤنگلونگداغی دېک بؤلغوسیدور  
انعام و وظیفه باری بویرولغوسیدور  
اول غله و مهمل که دېب اپردینگ، بی ردیم  
مهمل غه بوی و غله دین اوی تؤلغوسیدور

ملا بنايی بو رباعی نینگ سؤنگگی مصراعی نینگ قافیله سینی رریف قیلیب، اوزگا قافیله بیله بیر رباعی آیتیپ اؤتکاردی:

میرزام که شاه بحر و بر بؤلغوسیدور  
عالم ده هنر بیرله سر بؤلغوسیدور  
بیر مهمل اوچون مونچه عنایت بؤلدی  
مستعمل اگر دېسام، نی لار بؤلغوسیدور

اول فرصتته خواجه ابوالبرکه فراقی شهرسبز دین سمرقندغه کی لیب ابدی.  
دپدی کیم، اوشول ردیف و قافییه ده آیتماق کی راک ابدی. بو رباعی نی خواجه  
ابوالبرکه آبدی، رباعی:

بوجور که قیلدی دور سورولغوسیدور  
سلطان کرم بو عذر نی قولغوسیدور  
توکولگان اگر چه تۆلماس، ای ساقی!  
توکولگانیمیز بو دورده تۆلغوسیدور

(بابر نامه، 906 نچی هجری ییل واقعه لری، تاشکینت: 1960م، 142 و  
143 نچی بی تلر)

\* \* \*

فان ملکی ... باقی ترخان غه و اوزگا بی کلارگا اسرو کؤپ انسانیت و  
بخشش لار کورساتتی. ایکی نوبت آنینگ ولایتی دین عبورومیز واقع بولدی.  
بیزنینگ انبای جنسیمیز دپمای که، ادنی نوکریمیزگا قیلغان انسانیت نی بیزگا  
قیلمادی، بلکه نوکریمیزچه بیزنی کوز گا ایلمادی. بیت:

کیم کوروبتور ای کؤنگول اهل جهان دین یخشیلیق  
کیم که آندین یخشی یوق، کوز توتما آندین یخشیلیق  
(بابر نامه، 906 نچی هجری ییل واقعه لری، 138 نچی بی ت.)

\* \* \*

اول کوهستانده (مسچا کوهستانیده) بو رسم دورکیم، تاشقه قازیب، ابیات و  
نیمه لار بیتیرلار. اوشبو مسچاده اپکانده، ملا هجری شاعر، حصار طرفیدن  
کی لیب ملازمت قیلدی. بو مطلع نی اوشول ایامده آیتیب ابدیم:

تکلف هر نیچه صورتته بؤلسه، اندین آرتوق سېن  
سېنی جان دپرلار، اما بی تکلف جان دین آرتوق سېن  
(بابر نامه، 907 نچی هجری ییل واقعه لری، 155 نچی بی ت.)

\* \* \*

بیزگا قربان عیدی شاهرخیه ده بولدی. بی توقف اوتوب، خان قاشیغه تاشکند  
گه باردیم. بو رباعی نی آیتیب ابدیم. معمول قافییه سیده ترددیم بار ابدی. اول

محل دە شعر مصطلحاتيغە مونچە تتبع قيلمايدور اهديم. خان خوش طبع كيشى اهدى؛ شعر ايتور اهدى؛ اگر چه سر و سامانلىق غزلى كم راق اهدى. بو رباعينى خانغە اۆتكاريب، تردديمنى عرض قيلدويم. كۆنگول تينغودېك شافى جواب تاپماديم، غالباً شعر مصطلحاتيغە كم راق تتبع قيلغاندورلار. رباعى بو دور:

ياد اېتماس اېميش كيشينى محنت ته كيشى  
شاد اېتماس اېميش كۆنگولنى غربت ته كيشى  
كۆنگلوم بو غريبلىق ته شاد اولمادى هيچ  
غربت ته سي وونماس اېميش البته كيشى

سۆنگره معلوم بۆلدى كيم، تركى لفظيده محل اقتضا سى بيله تا و دال، يانا غين و قاف و كاف بير - بيرلارى بيله مبدل بۆلورلار اېميش.  
(بابرنامه، 907نچى ييل واقعه لرى، 156نچى بېت.)

\* \* \*

پسكېنت بيله سام سيراك نينگ ار اسيده برانغار و جوانغارنى ياسال ياساب اهديم... تانگلاسى سام سيراك نواحى سيني چرگا ساليب اولاديلار. كېليب، توراك چارباغيغە توشولدى. اول غزل كيم توگاتتيم اوشبو كون، اوشبو يورت ته توگاتتيم. اول توگانگان غزل بودور:

جانيمدين اوزگا يار وفادار تاپماديم  
كۆنگلومدين اوزگا محرم اسرار تاپماديم

بو غزل يىتتى بيت تورور. موندن سۆنگ، هر غزل كيم توگاندى، اوشول ترتيب بيله اوق بيتيلدى.  
(بابرنامه، 907نچى هجرى ييل واقعه سى، 156 و 107نچى بېتلر.)

\* \* \*

تانگلاسى طبل كۆچ چالدوروب، ات اوستيده اوق سۆزلاشيب، قايسى يول بيله يورورنى قرار پېرور خيالده اهديم. عيد فطر اهدى.  
مېن عيد غسلېغە مشغول بۆلدوم. جهانگير ميرزا و بىكلار سۆزلاشيب تورلار، بعضىلار دېبتورلار كيم، دشت نينگ غربى تاغى نينگ كيم، كوه مهتر

سلیمان دېرلار، اوشبو تاغ دشت بیله دوکی نینگ آراسیده توشوبتور،  
تومشو غیدین اپورولسه، یؤل توزدور.

اگرچه بیر - ایکی کوچ تفاوت قیلور، رأی لاری مونگا قرار تاپیب، تومشوق  
یولیغه بؤلوبتورلار. غسلدین فارغ بؤلغونچه، چیریک اپلی تمام تومشوق  
یولیغه توز آلیب، اکثر گومل رودیدین هم کی چیبیتورلار. چون کورولگان یؤل-  
لار اپماس اپدی، یؤل نینگ ییراق - یاووغینی بیلما، اراجیف سؤز بیله بو  
یولیغه کیردوک. عید نمازینی گومل رودی نینگ یاقاسیده اوتالدى. نوروز اول  
عیدقه یاووق کیلیب اپدی. تفاوت بیر - ایکی کون اپدی. اول تقریب بیله بو  
غزلی آیتیب اپردیم:

یانگی آی یاریوزی بیرله کوروب اپل شاد و خرم لار  
منگا یوز و قاشینگدین ایرو، بیرم آیدده غم لار  
یوزی نوروزی، وصلی عیدینی بایر غنیمت توت  
که موندین یخشی بؤلماس، بؤلسه یوز نوروز و بیرم لار

(بابرنامه، 909نچی بیل واقعه سی، 208 و 209نچی بی تله.)

\* \* \*

بولارغه رخصت پیرگاندین سؤنگ، باران و چاشتوبه و گل بهار دامنه سی  
سیریغه باردوک. بهارلار باران یازسی و چاشتوبه دشتی و گل بهار دامنه سی  
بسیار خوب بؤلور. سبزه سی کابل ولایتی نینگ اوزگا ییرلاریغه باقه، خیلی  
یخشی بؤلور. تورلوک - تورلوک لاله لار آچیلور، بیر قاتلا لاله انوعینی  
بویوردوم کیم سانادیلار، اوتوز تورت نوع لاله چیقتی، نی چوک کیم بو  
ییرلارنی تعریفده بیر بیتى آیتیلیب اپدی:

سبزه و گل لار بیله جنت بؤلور کابل بهار  
خاصه بو موسم ده باران یازسی و گل بهار

اوشبو سیر کی لگاندده، بو غزلی توگاتیم:

می نینگ کونگوم که گل نینگ غنچه سیدپک ته بنه قاندور  
اگر یوزمینگ بهار اولسه، آچیلماغی نی امکاندور

فی الواقع بهارلار سیر قیلماقده و قوش سالماقده و قوش آتماقده بو  
ییرلارگاچه یی-ر کم اوق بؤلغای، نیچوک کیم کابل و غزنی ولایتی نینگ  
تعریف و توصیفده شمه‌یی مذکور و مسطور بؤلدی.  
(بایرنامه، 912نچی هجری ییل واقعه‌سی، 256نچی بی‌ت.)

\* \* \*

حافظ میر کاتب نینگ آغا - اینی‌سی سمرقندتین کی‌لیب اپردی. بو فرصت‌ته  
سمرقندغه رخصت بی‌ریب، فولاد سلطانغه دپوانیمنی یی‌باردیم. دپوان نینگ  
آرقاسیده بو گینه قطعه نی بیتیدیم:

اول سرو نینگ حریمیغه گر یی‌تسانگ، ای صبا  
بی‌رگیل بو هجر خسته سیدین یاد کونگلیگا  
رحم ایلابان ساغینمادی بابرنی، بار امید  
سالغای خدای رحم نی فولاد کونگلیگا

(بایرنامه، 952نچی ییل واقعه‌سی، 304نچی بی‌ت.)

\* \* \*

سه شنبه کونی شاه حسن شاه‌بی‌ک چاغیر صحبتیغه رخصت تیلاب، خواجه  
محمد علی باشلیق بعضی بی‌کلار بیله ایچکی‌لارنی اوییگا اپلتتی. یونس علی  
و گدایی طغای می‌نینگ قاشیمده ابدیلار. می‌ن هنوز چاغیردین پرهیز قیلادور  
ابدیم، دپدیم کیم: هیچ انداق بؤلمایدور کیم می‌ن هوشیار اولتوروب، جمعی  
چاغیر ارتکاب قیلغایلار و می‌ن ساپ - ساغ توروب، بیر بؤلک اوزینی مست  
شراب قیلغایلار. کی‌لینگ، می‌نینگ قاشیمده ایچینگ‌لار. می‌ن زمانی تفرج  
قیلای، هوشیارلار بیله مستلار نینگ اختلاط و آمیزیشی نی‌چوک بؤلورین  
بیلا. چنار باغی نینگ ایشیگیده سالغان صورتخانه نینگ شرقی - جنوب  
ساری یانیده کی‌چیک‌راک آق‌قینه اوی تیکیلیب ابدی، گاهی انده اولتورور  
ابدیم، انده مجلس بؤلدی. سؤنگره غیاث مسخره کی‌لدی. نی‌چه قاتلا  
مجلسدین مطایبه طریقی بیله بویورولدی کیم، اخراج قیلدیلار.  
آخر شیلایین بؤلوب، مسخره‌لیق بیله مجلسده یول تاپتی.  
توردی محمد قیپچاق بیله ملاکتابداری هم مجلس‌قه تیلا دوک. شاه‌حسنغه و  
اویداغی مجلس اهلیمغه بو رباعینی بداهة آیتیب یی‌باریلدی:

احباب که بزמידا گلستان خس‌تور

یوق لیک الار بزمیدا بیزگا دستور  
اول جمعه گر حضور و جمعیت بار  
یوز شکر، بو جمع بی حضور اہماستور

ابراہیم چہرہ دین ییباریلدی. ایکی نماز اراسیغہ یقین، بو مجلس اہلی مست  
بؤلوب، تارقاشتیلار. بو بی حضورلوق مدتیدا تخت روان بیله کوتاریب،  
یورور ابدیم.

بیر نیچہ کون بورونراق ممزوج چاگیر ایچیلیب ابدی. ینہ فایده قیلماگانیدین  
ایچیلمایدور ابدی. نقاھت ایامی نینگ آخریدا تالار چمنی نینگ غربی جنوب  
طرفیدا آلمہ توبیدا مجلس ترتیب قیلیب، ممزوج چاگیر ایچتیم.  
(بابرنامہ، 925نچی ہجری ییل واقعہ سی، 302 و 303نچی بی تلمر.)

\* \* \*

اوشول دوشنبہ آقشامی اوق کؤچوب، سلطانپور بیله خواجه رستم نینگ  
اراسیدہ سالغان ینگ باقہ توشولدی. چہار شنبہ کونی اندین کؤچوب، جالہ-  
غہ کیریب، قوش گنبدغہچہ چاگیر ایچیب باریب، قوش گنبدین چیقیب،  
اردوغہ توشولدی، تانگلاسی ہم اردونی کؤچوروب، جالہغہ کیریب، معجون  
اختیار قیلیدی. دایم توشار یورت قیرق اریق ابدی.

قیرق اریق توغریسیغہ ییتگانده، ہر نیچہ ملاحظہ قیلیدی، اردودین اثری  
ظاہر بؤلمادی. آتار ہم پیدا بؤلمادی. خاطرغہ کیچتی کیم، گرم چشمہ  
یاووق تور، شاید اردو اندہ توشوب اہکین دہب، بو ییردین اوتولدی. گرم  
چشمہغہ ییتگان چاغ، خود کون کیچ بؤلوب ابدی، اندہ ہم تورمای کیچہ  
سی ہم یورولدی.

بیر ییردہ جالہ نی تورغوزوب، بیر پارہ اویقولاب، سنت وقتیدا چیریک اہلی  
کیلہ باشلیدی. اردو خود، قیرق اریق نواحی سیغہ توشگان اہکاندور، بیزگا  
کؤرونمایدور.

جالہ دہ شعر ایتور اہل خیلی بار ابدیلار. مثل: شیخ ابوالواحد و شیخ زین و  
ملاعلیخان و توردی بیگ خاکسار، ینہ بعضیلار ہم بار ابدی. صحبت تہ  
محمد صالح نینگ بو بیٹی مذکور بولدی کیم:

جایی کہ تو باشی، دگری را چہ کند کس؟  
محبوبی ہر عشوہ گری را چہ کند کس؟

دېدوك كيم، بو گۆشه ده آيتسونلار. نظمى بار اهل آيتماق مقاميده بۇلديلار. چون ملاعليخان بيله خيلى مطايبه قىليلور اېدى، هزل طريقي بيله بو بيت بديهه ده خاطرغه كېلدى:

مانند تو مدهوش و كرى را چه كند كس؟  
هر گاو... ماده خرى را چه كند كس؟

موندین بورون يخشى و يمان، جد و هزل هرني خاطرغه ييتسه اېدى، مطايبه طريقي بيله گاهي منظوم بۇلور اېدى. هر ني چوك قبيح و زشت نظم هم بۇلسه، مرقوم بۇلور اېدى. بو فرصت ته كيم "مبين" نى نظم قىلادور اېديم، خاطر فاترغه خطور اېتتى و حزين كۇنگولگا مونداق ييتتى كيم، حيف بۇلغاي، ينه فكرنى قبيح سۇزلار گا خرج قىلغاي و دريغ بۇلغاي اول كۇنگولدين كيم، مونداق معانى ظهور اېتگاي، ينه زشت خيال لار انده خطور اېتگاي. اندين پىرى هجو و هزل شعر و نظميدين تارك و تايب اېديم. بو بيتنى آيتور محل، اصلا خاطرغه ييتمادى و بو معنى هرگز كۇنگولگا خطور اېتمادى.

بیر ایکی کوندين سۇنگ بگرام دا توشگانده رپزندهليق بۇلوب ايسيتتيم. بو رپزندهليق سرفهغه منجر بۇلدى. هر يۇتگنده قان تۇكورور اېديم. اكثر ايسيمه بۇلدى. بيلديم كيم بو ايسيمه قاندين دور و بو تشويش نى قىلغاندين: فمن نكت فانما ينكت على نفسه و من اوفابما عاهد عليه الله فسويتيه اجرا عظيما.

ني قىلايين سنينگ بيله، اي تيل!  
جهتينگدين مينينگ ايچيم قاندور  
ني چه يخشى دېسانگ بو هزل ايله شعر  
بيريى فحش و بيرى يالغاندور  
گر دېسانگ كويمايين بو جرم بيله  
جلوينگى بو عرصه دين ياندور

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين.  
ينه باشدين استغفار و اعتذار مقاميده بۇلوب، بو نوع باطل اندېشه دين، بو يوسونلوق نالايق پيشه دين كۇنگلومنى تيندوروب، قلمنى سيندوردوم. اول درگاهدين عاصى بنده لارغه بو نوع تنبيه لار دولتي دور عظيم، هر بنده هم كيم، مونداقلاردين بۇلغاي، سعادتى دور جسيم.

(با برنامہ، 932نچی ہجری ییل واقعہ سی، 322 - 324نچی بی تیر.)

\* \* \*

خواجہ کلان چون ہند دین متنفر ابدی، باروریدہ اوی نینگ عمارت لاری نینگ  
تامیدہ، بو بیتنی بیتیب تورکیم:

اگر بہ خیر و سلامت گذر ز سند کنم  
سیاہ روی شوم، گر هوای ہند کنم

بیز ہندوستاندہ توروب، مونداق ظرافت آمیز بیت آیتماق و بیتماق بی صورت  
تور، کی تمارکدین بیر کدورت بؤلسہ، بو نوع ظرافت تین ایکی کدورت تور.  
مین داغی بدیہہ دہ بیر رباعی آیتیب، بیتیب بی بار دیم:

یوز شکر دی بابر کہ کریم غفار  
پی ردی سنگا سند و ہند و ملک بسیار  
ایسیق لیغیغہ گر سنگا یوق تور طاقت  
ساووق یوزینی کورای دپسانگ، غزنی بار  
(با برنامہ، 932نچی ہجری ییل واقعہ سی، 365نچی بی ت.)

\* \* \*

دوشنبہ کونی جمادی الاول آیی نینگ ییگیرمہ اوچیدہ، سیر قیلا آتاندیم. سیر  
اتناسیدہ خاطریمغہ پی تتی کیم، ہمیشہ توبہ دغدغہ سی خاطریمدہ بار ابدی.  
بو نامشروع امر ارتکابیدین علی الدوام کونگ لومدہ غبار ابدی. دپدیم کیم ای  
نفس:

چند باشی از معاصی مزہ کش  
توبہ ہم بی مزہ بی نیست، بچش  
نی چه عصیان بیلہ آلودہ لیغینگ؟  
نی چه حرمان ارا آسودہ لیغینگ؟  
نی چه نفسینگغہ بؤلورسین تابع؟  
نی چه عمرونگنی قیلورسین ضایع؟  
نیت غزو ایلہ کیم یوروبسین  
اولماکینگی اوزونگا کوروبسین  
کیم کہ اولماک اوزیگا جزم اپتار

اوشبو حالت ته بیلورسین که ذی‌تار؟  
 دور ابتار جمله مناھیدین اوزین  
 آری‌تور بارچه گناھیدین اوزین  
 خوش قیلیب اوزنی بو کی چماکلیکتین  
 توبه قیلدیم چاغیر ایچماکلیکتین  
 آلتون و نقره، صراحی و ایاق  
 مجلس آلاتی تمامین اول چاق  
 حاضر ایلاب، بارینی سیندوردوم  
 ترک ایتیپ می نی، کونگول تیندوردوم

بو سیندورولغان آلتون - کوموش صراحی و آلاتنی مستحق‌لارغه و  
 درویش‌لارغه اولاشیلدی. اول کیشی کیم توبه ده موافقت قیلیب ابدی، عسس  
 ابدی. سقال قیرماقته و قویماقته موافقت قیلیب ابدی، اول کی‌چه سی و  
 تانگلاسی بی‌کلاردین و ایچکی‌لاردین و سپاهی‌لاردین و غیرسپاھیدین اوچ  
 یوزگا یقین کیشی توبه قیلدی‌لار، حاضر چاغیرلارنی تۆکتوروب، بابادؤست  
 کی‌لتورگان چاغیرلارنی بویوردوک کیم، توز سالیب، سرکه قیلغایلار.  
 چاغیرلارنی تۆککان یی‌رده بیر وایین قازدورولدی، نیت قیلدیم کیم بو وایین  
 نی تاش بیله قویارتیب، بو وایین نینگ یانیده بقعه خیری قیلغایلار.  
 (بابرنامه، 933نچی هجری ییل واقعه سی، 382نچی بی‌ت).

\* \* \*

بو فتح دین سؤنگره طغراده "غازی" بیتیلدی. فتحنامه ده طغرانیگ آستیده  
 بو رباعینی بیتیدیم:

کفار و هنود حرب سازی بۆلدوم  
 اسلام اوچون آواره یازی بۆلدوم  
 جزم ایلاب ابدیم اوزنی شهید اولماقته  
 المنة لله که غازی بۆلدوم

شیخ زین بو فتح‌قه "فتح پادشاه اسلام" لفظینی تاریخ تاپیب ابدی.  
 (بابرنامه، 933نچی هجری ییل واقعه سی، 395 - 396نچی بی‌ت‌لر).

\* \* \*

توردی بیک خاکسار کیم درویش لیکدین چیقاریب، سپاهی قیلیب ابدیم، نی چه بیل ملازمت ته ابدی. ینه درویشلیق دغدغهسی غالب بؤلوب، رخصت تیلادی. رخصت بیریب، کامرانغه ایلچی یوسونلوق ییباریلدی. اوچ لک خزانه هم کامرانغه ییباریلدی. اوتگان بیل بارغانلارنینگ حسب حالیهه بیر گینه قطعه آیتیلیب ابدی. ملاعلیخان نی مخاطب قیلیب، اول قطعه نی توردی بیک دین ملاعلیخان غه ییباریلدی. اول قطعه بودور:

ای آلاز کیم بو هند کشوریدین  
باردینگیز انگلاب اوز گا رنج و الم  
کابل و خوش هوا سینی ساغینیب  
هنددین کرم باردینگیز اول دم  
کوردینگیز، تاپتینگیز، اپکین انده  
عشرت و عیش بیرله ناز و نعم  
بیز داغی اولمادوک بحمد الله  
گر چه کؤپ رنج ابدی و بی حد غم  
حظ نفسی، مشقت بدنی  
سیزدین اؤنتی و اؤنتی بیزدین هم  
(بابرنامه، 933نچی هجری بیل واقعه سی، 400نچی بیت).

\* \* \*

آدینه کونی ذی الحجه آیی نینگ ایکسی سیده قیرق بیر قاتلا اوقور وردنی بنیاد  
قیلدیم. اوشبو ایامده بو بیتیمنی:

کؤز و قاش و سؤز و تیلینی مودی؟  
قد و خد و ساچ و بیلینی مودی؟

بیش یوز (و) تورت وزنده تقطیع قیلدیم. بو جهت دین رساله ترتیب  
بیباریلدی.  
(بابرنامه، 933نچی هجری بیل واقعه سی، 401نچی بیت).

\* \* \*

یکشنبه کونی محرم آیی نینگ اؤن آلتی سیده ایستتیم، تیترا دیم، نوبت -  
نوبت بؤلدی. ییگیرمه بیس - ییگیرمه آلتی کونگا تارتتی. داروی کار

ايچتيم. آخر بسيط ياراشتى، اويقوسيزليغ و تشنه ليغدين بسيار تشويش تارتتيم. بو مرض اياميده اوچ - تورت رباعى آيتيلدى. اول جمله دين بيري بو دور:

جسميدا ايسيتمه كونده محكم بولادور  
كوزدين اوچادور اويقو، چو اخشام بولادور  
هر ايكالاسى غميم بيله صبريم دېك  
بار غانسايى بو آرتادور، اول كم بولادور  
(بابرنامه، 934نچى هجرى ييل واقعه سى، 403نچى بېت.)

\* \* \*

تېنگرى عنائتى بيله مونداق نامدار قورغان علم و نقاره نى كي لتورماي، به جد اوروش سالماي اوق، ايكي - اوچ گرى دا فتح بولدى.  
چنديرى نينگ غربى شمال طرفيداغى تاغ نينگ اوستيده كفار نينگ باشيدىن كله مناره قوپاريلدى بو فتح نينگ تاريخيگه "فتح دارالحرب" لفظىنى تاريخ تاپيب اپديلار. مېن مونداق باغلاديم:

بود چدى مقام چنديرى  
پر ز كفار و دار حرب و ضرب  
فتح كردم به حرب قلعه او  
گشت تاريخ: فتح دارالحرب  
(بابرنامه، 934نچى هجرى ييل واقعه سى، 407نچى بېت.)

\* \* \*

پنجشنه كوني ربيع الاخر ايسى نينگ تورتيده مونداق مقرر بولدى كه، اگره دين كابل غه چه چقماق بېك شاهى تمغاچى نينگ نويسنده ليغى بيله طناب اورغاي. هر توقوز كروه ده منار قوپار غايلار كيم، منار نينگ بلنديغى اؤن ايكي قارى بولغاي. اوستيده بير چاردره قوپار غايلار.  
هر اؤن سيكيز كروه ده آلتى يام اتى باغلاغايلار، يامچى و سايبس گه علوفه و اتلارغه عليق تعين بولغاي. انداق فرمان بولدى كيم بو يام اتى باغله تور يېر اگر بير خالصه غه ياووق بولسه، بو مذكور بولغانلارنى اندىن سرانجام قيلسونلار، يوق اهرسه، هر بېك نينگ پرگنه سيگه واقع بولسه، انينگ عهده سيده قيلسونلار.

اوشبو کون چقماق بیله شاهی آگره دین چیقیتیلار. بو گروه لارنی میل بیله موافق تعیین قیلیلدی. نیچوک کیم "مبین" ده مذکور دورلار:

تورت مینگ دور قدم بیله بیر میل  
بیر گروه آنی هند اپلی دهر، بیل  
دبدیلار بیر یریم قاری بو قدم  
هر قاری بیل که، باردور آلتی توتم  
هر توتم تورت ایلیک، ینه هر ایلیک  
آلتی جو عرضی بۆلدی، بیل بو بیلک

پیمایش طنابینی بو مذکور بؤلغان بیر یاریم قاری بیله کیم، تۆقوز توتم بؤلغای، قیرق قاری تعیین قیلیلیم کیم، یوز طنابی بیر گروه بؤلغای.  
(بابرنامه، 935نچی هجری ییل واقعه سی، 423 بیت).

\* \* \*

سه شنبه صباحی، عید نمازینی اؤتاب، آتانیلیدی. اؤن گروه یؤل کیلیب، تاییک بیر گروهیدا گوی سوی نینگ یاقاسیدا توشتوک. نماز پیشینگا یاووق معجون (غه) ارتکاب قیلیلدی. شیخ زین و ملاشهاب و خواندامیر غه بوغینه بیتنی ییباریب، تیلادوک:

شیخ و ملاشهاب و خواندامیر  
کیلینگ اوچ - اوچ، ایکی - ایکی، بیر - بیر

درویش محمد و یونس علی و عبدالله هم بار ابدی لار. نماز دیگر کشتی گیرلار کشتی توتتی - لار.  
(بابرنامه، 935نچی هجری ییل واقعه سی، 448نچی بیت).

\* \* \*

یکشنبه کونی، ترک و هند امراسینی (خلوتخانه) ده چارلاب، کینگاشتوک. بو سؤزلار آراغه توشتی کیم، بنگالی اپلچی ییباریب، اطاعت و یکجهتلیق مقامیده اېمیش. بنگاله غه بارماق خود بی صورت تور. اگر بنگاله باریلماسه، اول نواحیده بیر خزانه لیک یی - یوقتور کیم چیریک اپلیگا مددی بؤلغای. غرب طرفیده بعضی یی رلار بار هم یاووق دور و هم خزانه سی باردور.

مالی وافر، اپلی کافر، یؤل یاووق.  
شرق ساری گز بییراق تور، اول یاووق

آخر سؤز مونگا قرار تاپتی کیم، غرب طرفی بارور یؤلیمیز چون یاووقتور،  
بیر نچه کون توقف قیلیب، شرق طرفیدین خاطرنی جمع قیلیب، باریلسه هم  
بؤلور.  
(بابر نامه، 935نچی هجری ییل واقعه سی، 436نچی بیت).

\* \* \*

ینه عبدالله غه بیتلیگان کتابت ته مسطور ابدی کیم، توبه وادی سیده موافقت  
دغدغه سی کؤپ بؤلوب ابدی، بور باعی اندکی مانع بؤلدی:

می ترکینی قیلغالی پریشان دورمین  
بیلمان قیلور ایشیمنی و حیران دورمین  
اېل بارچه پشیمان بؤلور و توبه قیلور  
مین توبه قیلیبمین و پشیمان دورمین

ینه اول رباعی اؤتگان ییل آیتلیب ابدی. فی الواقع بو اؤتکان ایکی ییلدا  
چاغیر مجلس نینگ آرزو و اشتیاقی بیحد و غایت ابدی، انداق کیم چاغیر  
اشتیاقیدین بارلار بیغلاماق سرحدیغه ییتار ابدیم. بو ییل الحمدالله اول دغدغه  
تمام خاطر دین رفع بؤلدی. غالباً ترجمه نی نظم قیلماغی نینگ یمن و  
برکتیدین ابدی اېکان...  
(بابر نامه، 935نچی هجری ییل واقعه سی، 431نچی بیت).

# اشعار دری

[www.yarqin.info](http://www.yarqin.info)

ای ماه، شام وصل تو صبح سعادت است  
روز جدایی تو ولی شام فرقت است

جانم بکن جراحی و راحت رسان به دل  
از تو به جان خسته جراحی چو راحت است

خالی که مانده ای به رخ لاله گون خویش  
بر جان بیدلان تو آن داغ حسرت است

از کام جام باده بگیرد کام دل  
اکنون که وقت باده و هنگام عشرت است

گر ریخت یار خون تو، زنهار دم مزن  
خوش باش بابر که همین دم غنیمت است<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> این غزل از تکمله دیوان بابر گرفته شد.

لاله را داغ از آن دم که به دل حاصل بود  
داغ عشق تو مرا لاله صفت در دل بود

عمر من رفت و مرا فرقت او ساخت هلاک  
چه کنم؟ عمر من دلشده مستعجل بود

رخ نمودی و به من مردنم آسان کردی  
ورنه در فرقت تو زیستنم مشکل بود

بابر از عقل فرو مانده، چه تشویش کنی؟  
ای خوش آن دم که ز می بیخود و لایعقل بود

# رباعیها

بندی ز رفیقان نشنودی، رفتی  
چندی به حریفان نغنودی، رفتی  
از تو بدیی نبود در خاطر ما  
رفتی تو ز نیک هر چه بودی، رفتی  
\* \* \*

اخلاص و عقیده تو روشن شده است  
حالات و طریقه ات مبرهن شده است  
حایل چو نماند، زود برخیز و بیا  
دلخواه تو تربیت معین شده است<sup>2</sup>  
\* \* \*

من بنده روی میر احمد قاسم  
آشفته موی میر احمد قاسم  
هر لحظه بلای دگر آرد بر سر  
این شیوه و خوی میر احمد قاسم  
\* \* \*

خواهم که حنیفه غمگسارم باشد  
درمان و دواي دل زارم باشد  
هر روز و همه شب ز خدا میخوام،  
یعنی، شب و روز در کنارم باشد

<sup>2</sup> در دیوان بابر چاپ کابل 1362 همین دو رباعی به نشر رسیده بود، رباعیهای بعدی از تکمله دیوان بابر چاپ تاشکند 2000م. برگرفته شد.

روی چو مه حنیفه را بنده شوم  
موی سیه حنیفه را بنده شوم  
خوی تبه اش گرچه بلای جان است  
خوی تبه حنیفه را بنده شوم  
\* \* \*

قاصد به من آورد سلامت، ای دوست  
خوشحال شدم ز ذکر نامت، ای دوست  
تا نام سلام باشد اندر عالم،  
نامی باشی و هم سلامت، ای دوست  
\* \* \*

تو صاحب این مقبره پیر همه دان  
در هر غم و غصه دستگیر همه دان  
خوانم به تو از من بشنو، تا دانی  
فرزند علی بخوان و میر همه دان  
\* \* \*

ای ملک مدار معدلت آثاری  
باید که فراموش نگردد یاری  
در گوشه یی افتاده ام از خاطر دور  
غم نیست اگر گوشه خاطر داری

درویشان را گرچه نه از خویشانیم  
لیک از دل و جان معتقد ایشانیم  
دور است مگوی شاهی از درویشی  
شاهیم، ولی بنده درویشانیم  
\* \* \*

ای آن که بود به کام چرخ فلکت  
بر رأی تو میکند همیشه حرکت  
از تو گله نیست، لیک آن نوع بکن  
کایمن شود این فقیر از جانبکت  
\* \* \*

نام تو میان عجم و هم عرب است  
وز نامه تو در دل محزون طرب است  
هرکس ز معما بدر آرد نامی،  
نام از تو برآورد معما، عجب است  
\* \* \*

انداختنم نیست چه از شست بدست  
چون نیست عمل، علم چه سودست؟ بدست  
دستم بگرفتی و ازین خورسندم  
امید که وارسته شوم دست بدست

# قطعات

در هوایِ نفسِ گمره عمر ضایع کرده ایم  
پیش اهلِ الله از افعال خود شرمنده ایم  
یک نظر با مخلصان خسته دل فرما که ما  
خواجگی را مانده ایم و خواجگی را بنده ایم  
\* \* \*

با تورک ستیزه مکن، ای میر بیانه!  
چالاکِی و مردانه‌گی تورک عیانست  
گر زود نیایی و نصیحت نکنی گوش  
آنجا که عیانست، چه حاجت به بیانست  
\* \* \*

بنده در حلقهٔ اشراف دگر  
نرود، گر همه سر حلقه کنی  
بندهٔ حلقه به گوش تو شوم  
زان میان نام من ار حلقه کنی  
\* \* \*

مده به خویش دگر زحمت، ای قرا چهره  
میان ما و جوانی تو را چه تشویش است؟  
من و حکایت خود با جوان بی ریشی  
تو و نحیفی خود چون میانجی و ریش است<sup>3</sup>

<sup>3</sup> این قطعه و قطعات بعدی از تکمله گرفته شد.

بسی اسپان تازی مانده لاغر  
شده گاوان ناهنجار فربه  
چه باید کرد کار دهر دون را؟  
«جوی طالع، ز خرواری هنر به»

\* \* \*

قرار و عهد به یار اینچنین نبود مرا  
گزید هجر و مرا کرد بیقرار آخر  
به عشوه های زمانه چه چاره سازد کس؟  
بجور کرد جدا یار را ز یار آخر

\* \* \*

سیمیا جسته ام، نیافته ام  
مگر این، حکم کیمیا دارد؟  
رفت از یاد جمله از افلاس  
مگر این علم سیم یاد آرد؟

فرد (مطلع) ها

هلاک میکنم فرقت تو، دانستم  
وگر نه رفتن ازین شهر میتوانستم  
\* \* \*

تا به زلف سیهش دل بستم  
از پریشانی عالم رستم  
\* \* \*

خراباتی و رند و می پرستم  
به عالم هر چه میگویند، هستم  
\* \* \*

هیچکس چون من خراب و عاشق و رسوا مباد  
هیچ محبوبی چو تو بیرحم و بی پروا مباد  
\* \* \*

به هندوستان از برای توایم  
چوما دی، چو ما مبتلای توایم  
\* \* \*

تا چند در فراق تو سوزیم همچو عود؟  
چون بوی درد هیچ نداری، ازین چه سود؟<sup>4</sup>  
\* \* \*

دل شد اسیر درد یکی یار جانی یی  
دردا که او نکرد به دل مهربانی یی  
\* \* \*

هر دم از شوق تو ام میشود افزون گریه  
میکنم در هوس لعل لببت خون گریه

<sup>4</sup> این بیت و بیتها و مطالع بعدی از تکمله برگرفته شد.

همه در پیش تو مقبول و مرا رد کردی  
با بدان نیک شدی و دل من بد کردی  
\* \* \*

چون یار بیوفایم هر دم به عمرو و زید است  
کردیم ترک عشقش، عاشق شدن چه قید است؟  
\* \* \*

هستیم خوار و زار و اسیر و غریب هم  
دور از دیار و یار، به محنت قریب هم  
\* \* \*

آن ماه را ز سوز خود آگاه چون کنم؟  
امکان دم زدن نبود، آه، چون کنم؟  
\* \* \*

از یار و از دیار چو من بی نصیب نیست  
گر یار بنده را بنوازد، غریب نیست  
\* \* \*

آن دل آزاری که باشد در دل آزارم از او  
فی المثل حور و پری باشد که بیزارم از او  
\* \* \*

ز جور دور زمان چند پیچ و تاب خوریم؟  
کجاست یک دو حریفی، شراب ناب خوریم؟  
\* \* \*

بسیرابه باز آر آن کوفته  
بسی را به بازار آن کوفته  
\* \* \*

به سوی که به تقاضای دور آمده ایم  
بگو به کوی تو ما را بجور آمده ایم

## نامه

مکتوب مرغوب که مصحوب یکی از اربابالقلوب بود، در ایمن اوقات و أسعد ساعات رسید. نه چندان بهجت و سرور و خرمی و حضور بر این دل و جان مهجور روی نمود، که در حیدز تقریر آید و یا در حیطة تحریر گنجد. ملتمساتی که بدان إشعار داشت و متمنیاتی که از آن انتظار میبرد، از زبان قلم مذکور و بر روی نامه مسطور بود. التماس و تمنی بر حسب دلخواه و مدعا به حصول انجامیده و به وصول رسیده. قاصدی به سوی مقصود روانه کرده شد. مقدار يك كف<sup>5</sup> اشرفی از حامل رقعہ طلب نمایید.

تحریر فی سنه 930 ه. ق.

<sup>5</sup> به حساب جمل: ك = 20، ف = 80، مجموع آن = 100 اشرفی.

# کتابشناسی

*www.yarqin.info*

- آرامگاه بابر، استاد خلیلی، از انتشارات ژوندون، نامه هفته گی انیس، کابل: 1373 ق، 70 صفحه. (همین رساله در مجله آریانا، شماره 4، سال 1356 و بار دیگر از سوی انتشارات انجمن فرهنگی میرزا اولوغ بیک در مزار شریف، سال 1386 طبع شده است.)
- از سعدی تاجامی. (ترجمه دری جلد سوم تاریخ ادبیات ادوارد براون، ترجمه علی اصغر حکمت) تهران 1339 ش. صفحات 547 - 551.
- اسلام انسیکلو پیدیسی، ماده بابر. به قلم محمد فواد کؤپرولو، جلد دوم، صفحات 180 - 187.

- افغانستان در عهد کوگانیان هند، تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی، انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، کابل 1341، صفحات 2 - 32.
- اکبرنامه، تألیف ابوالفضل علامی، طبع نول کشور، 1274ق، جلد اول، صفحات 106 - 148.
- اوزبیک ادبیاتی تاریخی، 3نچی جلد، 16نچی عصر دن 18نچی عصر نینگ 70نچی ییللری گه چه، ظهیرالدین محمد بابر و اونینگ اثرلری باره سیده گی مقاله، پروفیسور باتیرولی خواجه ییف یازگن، 42 - 88نچی بیت لر. تاشکند 1978.
- اوزبیک ادبیاتی تاریخی، بیرینچی کتاب، مله ییف نتن مله ییویچ، اوقیتوچی نشریاتی، 3نچی طبع، تاشکند 1976م، 568 - 608 نچی پی تلر.
- اوزبیک ادبیاتی، 3نچی جلد، اوزبیکستان دولت بدیعی ادبیات نشریاتی، تاشکند 1959م، 9 - 96نچی پی تلر.
- اوزبیک سویت انسیکلو پیدییه سی، ماده بابر. جلد 2، انتشارات اکادمی علوم اوزبیکستان "فن"، تاشکند: 1972م، صفحات 287 - 297.
- بابر دپوانی، دکتور بلال یوجیل اهتمامی بیلن، آتا ترک کلتور مرکزری، انقره: 1995م.
- بابر دپوانی (کابل نشریگه تکمله)، دکتور شفیه یارقین اهتمامی بیلن، شرق نشریاتی، تاشکنت: 2004م.
- بابر نینگ فعالیتی و ادبی علمی میراثی حقیده، بابرنامه مقدمه سی، تاشکند: 1960. صفحات 5 - 52.
- بابرنامه (برگردان متن اوزبیک کی بخش افغانستان با مقدمه و فهراس)، انتشارات اکادمی علوم، کابل: 1386
- بابرنامه (ترجمه بخش افغانستان به زبان دری، با مقدمه و فهراس)، انتشارات اکادمی علوم، کابل: 1386
- بابرنامه نینگ فارسی تیلیده گی قولیازمه نسخه لری، محمد رحیموف آ، اوزبیک تیلی و ادبیاتی مجله سی، 1974نچی ییل، بیرینچی سان 58 - 62 نچی پی تلر.
- بابر. فردینان گرینارد، پاریس: 1930. (این اثر به زبان ترکی استانبولی توسط اورخان یوکسل ترجمه شده به سال 1971. در استانبول نشر گردیده است. "207صفحه" ترجمه دری آن سالها پیش به قلم استاد احمد علی کهزاد صورت گرفته بود، اما تا حال چاپ نشده است.)
- بابر (مغل شهنشاه بابر کی دلچسپ حالات زنده گی) طبع اول، "فیروز سنز - پرنترز ایند پبلیشرز"، لاهور 1947م، 86 صفحه.

- بابر شاهنگ شعرلری، به اهتمام محمد فواد کؤپرولو، ملی تتبعلر مجموعه سی، شماره اول، صفحات 113 - 124: ترجمه رساله والديه. شماره دوم، صفحات 235 - 256 و شماره سوم، صفحات 464 - 472: غزلیات و شماره سوم، صفحات 472 - 380: مثنویها. ادامه مثنویها و رباعیات و سایر اشعار در شماره پنجم همین مجله (1331 ه.ق. مطابق 1912 و 1913).
- بابرگه ارمان (شعرلر توپلمی)، شفیقه یارقین اهتمامی و مقدمه سی بیلن، افغانستان علوم اکادمیسی، کابل: 1362 ه. ش.
- بابر منگولیگی، توزوچی و مهتمم: محمد حلیم یارقین، شبرغان: 1372 ه. ش.
- بابرنامه، پروفیسور ایجی مانو اهتمامی بیلن، 1 نچی جلد بابرنامه و 2 نچی جلد فهرستلری، کیوتو، شوکادو: 1995. ترجمه جاپاتی بابرنامه نیز به قلم همین دانشمند در توکیو به چاپ رسیده است.
- بابرنامه رسم لری، توزوچی و سؤز باشی مؤلفی: پروفیسور حمید سلیمان، اوزبیکستان فن لر اکادیمیسه سی نشریاتی، تاشکند 1970م، 38 صفحه + 96 رنگلی تصویر.
- بابرنامه موسوم به توزوک بابری، به اهتمام میرزا محمد ملک الکتاب، چاپ سنگی بمبئی 1308ق. 246 صفحه.
- بابرنامه رسملری، اوزبیکستان فنلر اکادیمیسه سی "فن" نشریاتی، تاشکند. (32 پارچه تصویر رنگه بابرنامه)
- بابر شعریتی لکزیکه سی (مقاله)، نوشته بهرام بغاییف، مجله "اوزبیک تیلی و ادبیاتی" شماره دوم، تاشکند: 1983.
- بازتاب جلوه های فولکلور در آثار ظهیرالدین محمد بابر (مقاله)، نوشته محمد حلیم یارقین، مجله فرهنگ مردم، شماره چهارم، سال پنجم (جوزا - سرطان 1362).
- بزم تیموریه. تألیف سید صباح الدین عبدالرحمن، طبع مطبوعه معارف اعظم گده هند، 1948م، صفحات 1 - 23.
- (مقاله مربوط بابر این کتاب به قلم نگارنده به دری ترجمه و در شماره دوازدهم سال 1360 مجله ژوندون چاپ شده است.)
- تاریخ بابرشاه، وقایع فرغانه، ا. د/ ماجده مخلوف ترجمه سی (عرب تیلیگه)، 1422 قاهره: ه.ق. / 2002م.
- تاریخ رشیدی. تألیف میرزا محمد حیدر دوغلات، نسخه خطی. (این اثر را دنیسن راس به انگلیسی ترجمه و در 1895. طبع کرده بود. در این اواخر تجدید چاپ هم شده است.)

- تاریخ فرشته، تألیف محمد قاسم، لکنهو: 1321ق.
- تحفه سامی، تألیف سام میرزای صفوی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران: 1314ش.
- تورک دیلی تاریخی، احمد جعفر اوغلو، جلد2، انتشارات فاکولتة ادبیات پوهنتون استانبول، استانبول: 1964، صفحات 247 - 256.
- تورک لهجه لری اورنگ لری (نمونه های ادبی زبانهای ترکی). تألیف داکتر سعادت چغتای، طبع دوم، انقره: 1963، صفحات 121 - 1126.
- تورک فلاسیک ادبیاتنده خصوصی نظم شکل لری - تویوغ، تورکیات مجموعه سی، 2نچی جلد، استانبول 1928، ص 219 - 248.
- (این مقاله با تجدید نظر بعدی به سال 1934. در کتاب "تورک دیلی و ادبیاتی حقیقنده اره شتیرمه لر" چاپ شده است.)
- تیموریان، عبدالله کارگر، کابل: 1384.
- حبیب السیر، تألیف غیاث الدین خواند امیر هروری، جزء سوم مجلد سوم (جلد چهارم) تهران: 1333ش، صفحات 401 - 404.
- خط بابر، تألیف صباحت عظیم جانووا، شماره دوازدهم سال 1964، مجله مطالعات آسیای مرکزی.
- دایرةالمعارف اسلام، متن انگلیسی، طبع جدید 1960، جلد اول، صفحات 847 - 850 (این مقاله توسط پوهاند میر حسین شاه به زبان دری ترجمه و در شماره یازدهم و دوازدهم سال 1361، صفحات 98 - 106 مجله عرفان چاپ شده است.)
- در باره تصویر (صورت) ظهیرالدین محمد بابر، به صفحه 608، شماره2، مجله تورکیات مجموعه سی، استانبول: 1928 نگاه کنید.
- دیوان ظهیرالدین محمد بابر، با مقدمه، مقابله و تصحیح شفیقه یارقین، نشر اکادمی علوم افغانستان، کابل: 1362 ه.ش.
- روضةالسلطین، تألیف فخری بن امیری هروری، به تصحیح و تحشیه پروفیسور حسام الدین راشدی، انتشارات سندهی ادبی بورد، کراچی: 1968، صفحات 230 - 234.
- شخصیت فرهنگ ظهیرالدین محمد بابر، عبدالله کارگر، کابل: 1384.
- شهنشاه سخنور - ظهیرالدین محمد بابر، عبدالله کارگر، کابل: 1382.
- ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه، اورپی کستان فنلر اکادیمیه سی نشریاتی، تاشکند: 1960.

- ظهیرالدین محمد بابر، مختصر (عروض رساله سی)، اوزبیکستان فنلر اکادیمیه سی "فن" نشریاتی، تاشکند: 1971. (پاریس قولیازمه نسخه سی نینگ عکسی و ینگ اوزبیک الفبا سیده).
- ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه، نشر گه تیارلاوچیلر: پارسا شمسی بیف و صادق میرزاییف، 1 - 2نچی جلد، تاشکند: 1948 و 1949.
- ظهیرالدین محمد بابر، اثرلر، 2 - 3نچی جلدلر: بابرنامه. بدیعی ادبیات نشریاتی، تاشکند: 1965م، 233 صفحه.
- ظهیرالدین محمد بابر، اثرلر، 2 - 3نچی جلدلر: بابرنامه، بدیعی ادبیات نشریاتی، تاشکند: 1965 - 1966، 294 + 301نچی بیت.
- ظهیرالدین محمد بابر، تئلنگن اثرلر (آثار منتخب). اوزبیکستان دولت نشریاتی، تاشکند: 1958.
- ظهیرالدین محمد بابر، بابرنامه، پوشکین نامیده گی تیل و ادبیات انستیتوتی، "فن نشریاتی" تاشکند: 1960، 512 صفحه (اعلام فهرست لری بیلن).
- ظهیرالدین محمد بابر، عروض رساله سی (عکس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس)، انتشارات "نووکا"، مسکو: 1972 (با مقدمه ای. و. ستیلییوا)
- ظهیرالدین محمد بابر اثرلری اوچون قیسقه چه لغت، خ نظر ووا، نظامی نامیده گی تاشکند دولت پیدا گوژیک انستیتوتی، "فن" نشریاتی، تاشکند: 1972.
- ظهیرالدین محمد بابر شاه، تألیف پوهاند عبدالحی حبیبی، انتشارات طبع کتب "بیهقی"، کابل: 1351ش، 159 صفحه + هفت قطعه تصویر. (دو بخش این رساله در شماره سوم سال بیست و نهم "جوزا و سرطان 1350ش" و شماره چهارم سال بیست و نهم "اسد و سنبله 1350ش" و بخش خط بابری آن در شماره پنجم سال بیست و هشتم "میزان و عقرب 1349" مجله آریانا نیز به طبع رسیده است).
- ظهیرالدین محمد بابر، نوشته ش. رحیمی، مجله بیلیم اوچاغی، شماره دوم، سال 1923، صفحات 104 - 112 (در صفحه یکصد و هفت این مقاله از وجود یک نسخه دیوان بابر در یکی از کتابخانه های بخارا تذکر داده شده است. رجوع شود به: توریکیات مجموعه سی، شماره دوم، سال 1928م، صفحه 608).
- عهد تیموریان هرات، عبدالله کارگر، کابل: 1383.
- فهرست نسخه های خطی ترکی کتابخانه موزه توپقاپو سرائی، تألیف فهمی ادهم قره تای، جلد دوم، استانبول: 1961، صفحه یکصد و دوازده.

- فهرست نسخه های خطی ترکی کتابخانه ملی پاریس، ایدگار بلوشه، جلد دوم، پاریس: 1933م، شماره 1230.
- منتخب التواریخ، تألیف عبدالقادر بدایونی، طبع کلکته، 1868م، جلد اول، صفحات 337 - 342.
- منتخبات تورکی، به اهتمام بره زین، قازان 1857.
- مجموعه مقالات سیمینار پنجمین سالزاد بابر، اکادمی علوم افغانستان، کابل: 1362ه. ش.
- مذكر احباب، تألیف نقیب الاشراف سید حسن نثاری بخاری، نسخه خطی از روی فوتوکاپی نسخه خطی برلین.
- مقالات الشعراء، تألیف میرعلیشیر قانع تتوی، کراچی: 1957م، صفحات هفتادونه - نود.
- مصحف بابری، نامه آستان قدس، شماره بیستم، نوروز: 1344ش، صفحات شصت - شصت و چار.
- نگاهی به تاریخ جهان، تألیف جواهر لعل نهرو، ترجمه محمود تفضلی، بخش اول، تهران: 1353ش، صفحات 594 - 598.
- وقایع، بابرنگ خاطراتی، ترجمه ترکی استانبولی توسط پروفیسور رشید رحمتی اره ت، 2 جلد، جلد اول، 138 صفحه مقدمه به قلم حکمت بایور، انقره: 1943، 128 صفحه. جلد دوم (با فهارس اعلام و فهرست تحلیلی) 1946. این ترجمه به سال 1970 در سه جلد بدون فهرستها در استانبول تجدید طبع شده است.
- مبین حقیده (مقاله)، نوشته صباحت عظیم جانوا، مجله "اؤزبیک تیل و ادبیاتی"، شماره دوم، تاشکند: 1983.
- بابرنامه نینگ ینگ ینگ سی (مقاله)، نوشته محمد جان خال بیک اوف، مجله "اؤزبیک تیلی و ادبیاتی"، شماره دوم، تاشکند: 1983.
- H. Jagub, Babir, oz Fan Nashriyati, Tashkent: 1941
- Babur - Nama (Memoirs of Babur) Translated from the original Turki Text of Zahiruddin Muhammad Babur Padshah Ghazi, by Annette S. Beveridge, London: 1922 (in 2 Vols.)  
(در تطبیقات کتاب در باره دیوان اشعار بابر صحبت شده)
- Schimmel A., Babur Padshah the poet, with an account of the poetical talent in his family Islamic Culture, No 34 (1960), pp. 125- 138.

- Nasimuddin sayyed, some unpublished verses of Babur, Islamic Culture, No 30 (1956), pp. 44 - 50.

- Ross E. Denison, A Collection of poems by the Emperor Babur. Calcutta: 1910 (jurnal Asiatic Society of Bengal, Vol. VI extra number)

این طبع به اساس نسخه خطی "رضا لایبرری" شهر رامپور به صورت عکسی و حروفی صورت گرفته و تقریظی بر آن از طرف ان. سمویلوویچ نوشته شده و در مجله یادداشت‌های شرق شناسان، جلد بیستم، سال 1912، صفحات 193 - 101 به چاپ رسیده است.

- Стеблева И.В., Семантика газелей Бабра из - во "Наука", Москва: 1982 стр, 327.

(119 غزل بابر ضمیمه این کتاب به صورت تایپی و آفسیت چاپ شده است.)

- Стори Ч.А., Персидская литература \био - библиографический обзор\.

با تجدید نظر و اضافات در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد دوم، مسکو: 1927، صفحات 828 - 838.

- Самойлович А., Сабрение стихотворений императора, часть 1. - текст, Петроград, 1917.

این چاپ به اساس نسخه خطی رامپور هند و نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس Suppl. No. 1230 صورت گرفته است.)

- Стеблева И. В., К вопросу о происхождении жанра "туюга" \ Тюркологический сборник 1970 \ из - во "наука" Москва: 1970.

(صفحات 135 - 147)

- Щербак А. М., Сченение Бабура об арузе, жури. "Народы Азии и африки" No 5, 1969, стр. 156 - 168.

- Азимджаова Сабахат, Индийский диван Бабура, из - во "фан" узср, Ташкент: 1966.

84 + 38 صفحه